

تاریخ ادیان و مذاهب

در ایران



عباس قدیانی

www.TarikhBook.ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

www.TarikhBook.ir

www.TarikhBook.ir

عباس قدیانی

تاریخ ادیان و مذاهب در ایران

www.TarikhBook.ir



تهران - ۱۳۸۱

قدیانی، عباس، ۱۳۴۲ -

تاریخ ادیان و مذاهب در ایران / تألیف عباس قدیانی -- تهران: فرهنگ
مکتوب، ۱۳۸۱.

ISBN 964 - 94224 - 3 - 9

ص. ۳۲۰

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتاب نامه: ص ۳۱۶ - ۳۲۰؛ هم چنین به صورت زیرنویس.

۱. ایران - ادیان - تاریخ. ۲. اسلام - ایران - تاریخ. الف. عنوان.

۸۰/۲

ت ۲ ق ۴ / BL۲۰۰

/ ۹۵۵

ت ۶۶۴ ق

۱۳۸۱

کتابخانه ملی ایران

۲۸۱

www.TarikhBook.ir



انتشارات فرهنگ مکتوب

تهران: صندوق پستی ۳۴۳۳ - ۱۹۳۹۵

تاریخ ادیان و مذاهب در ایران

عباس قدیانی

چاپ اول: تهران ۱۳۸۱

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: اسپادانا

چاپ: کامران

همه حقوق محفوظ است.

شابک ۹۶۴-۹۴۲۲۴-۳-۹ ۹۶۴-۹۴۲۲۴-۳-۹ ISBN 964 - 94224 - 3 - 9

فهرست تفصیلی مطالب

۱۱.....	پیشگفتار.....
۱۳.....	فصل اول: نگاهی گذرا به تاریخ، دین و مذهب و عقاید ابتدائی.....
۱۵.....	تاریخ.....
۱۶.....	دین.....
۱۸.....	مذهب.....
۱۸.....	فرقه.....
۱۹.....	آغاز تاریخ.....
۲۰.....	تاریخ ایران.....
۲۰ - ۲۸.....	ورود آریاییها - سکنه مشرق زمین، اعتقادات، خدایان و رب النوعها.....
۲۸.....	آنیمیزم.....
۲۸ - ۳۰.....	عقاید ملل بدوی.....
۳۰.....	فیتیش.....
۳۳.....	فصل دوم: ادیان ایران باستان.....
۳۵.....	در آمدی بر بین النهرین.....
۳۵ - ۳۷.....	اعتقادات، خدایان، میراندگان، کاهنان، معابد، مراسم.....
۳۷.....	کلدانیان.....
۳۹ - ۴۴.....	سومر و آکد.....
۴۴.....	بابل.....
۴۷.....	ماردوخ (مردوک) خدای بابل.....
۵۰.....	معبد و کاهن.....
۵۱ - ۵۸.....	آسور.....
۵۸.....	عیلام در دوره تاریخی.....
۵۹.....	عیلام.....

- کاسی‌ها ۶۰
- آریانه‌ها (شعبه ایرانی) مذهب، اعتقادات ۶۱-۶۴
- ماد: کیش ماد، مغان ۶۴-۶۶
- سگ‌ها: پیدایش، عقاید و مذهب، مراسم دینی، تدفین، خدایان ۶۶-۷۲
- هخامنشیان: مذهب، شامل مذهب پادشاهان هخامنشی، مراسم قربانی، عقاید و آداب و رسوم ۷۲-۷۹
- پارتها: پرستش ارباب انواع، مغان ۷۹-۸۲
- فصل سوم: بودا، میترائیسم، زرتشت، آئین زروان ۸۳**
- بودا: پیدایش، آئین بودا در عهد ساسانیان، تأثیر اسلام در آئین بودا ۸۵
- بودا و قاعده اخلاقی ۸۷
- میترائیسم: تولد میترا براساس سابقه اساطیری، آئین میترا، میترا در دوره هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان، اصول و عقاید ۹۱-۱۰۰
- نماد غار در آئین میترائیسم ۹۵
- اصول و اساس در میترائیسم ۹۶
- مغان در میترائیسم ۹۷
- تبلیغ مهر ۹۷
- درجات هفتگانه مهرپرستی ۹۸
- آثار مهرپرستی ۹۸
- زرتشت: پیدایش، اصول و عقاید، مراسم مذهبی و آداب، زرتشتیان پس از استیلا اسلام بر ایران، تغییرات در مذهب زرتشت، ظهور فرقه‌های مخالف، موبدان و پیشوایان مذهب زرتشت، زرتشتیان در دوره ساسانیان، صفویه ۱۰۱
- زند و پازند ۱۱۳
- زرتشتیان امروز ایران ۱۱۴
- اعتقادات زرتشتیان امروز ۱۱۴
- آئین زروان: فرقه زرتشتی، سابقه مذهب ۱۲۲-۱۲۴
- فصل چهارم: دین یهود و مسیحیت در ایران ۱۲۵-۱۶۹**
- یهود: پیدایش، وجه تسمیه، یهود در دوره هخامنشیان، ساسانیان و بعد از اسلام ۱۲۷-۱۳۶

- فرقه‌های یهود ۱۳۱
- موسی (ع) ۱۳۱
- اصول تعالیم یهود ۱۳۳
- احکام عشره و کتاب تورات ۱۳۴
- مذاهب و ادیان دوره ساسانی: فرقه‌ها، مغان، مراسم مذهبی ۱۳۷ - ۱۶۹
- ساسانیان ۱۳۸
- نصرانیت در ایران ۱۴۳
- مسیحیت در زمان استیلای مغول در ایران: سیاست مذهبی، اباقا، ارغون، گیخاتو،
غازان، الجایتو، عیسویان ایران در زمان ساسانیان، سیاست مذهبی ساسانیان
نسبت به مسیحیان، شکنجه‌ها و مجازات ۱۴۴ - ۱۵۳
- قتل عام شاپور دوم ۱۵۳
- قیام نسطوریس: پیدایش، اعتقادات نسطوریان در ایران، مسیحیت در دوره فیروزه،
کوازه، انوشیروان، هرمز، خسرو، انحطاط مسیحیت ۱۵۴ - ۱۶۱
- دین مسیح: پیدایش، تعالیم ۱۶۱
- انجیل ۱۶۳
- مذاهب مسیحی شرقی روم و ایران ۱۶۵
- میترا و مسیحیت ۱۶۶
- اندرزهای عیسی مسیح ۱۶۶
- فرقه‌های مسیحیت ۱۶۷
- کاتولیک ۱۶۷
- ارتدکس ۱۶۷
- پروتستان ۱۶۸

فصل پنجم: مانی و مزدک ۱۷۱ - ۱۹۲

- مانویه: پیدایش، عقاید، تعالیم، قلع و قمع مزدکیان، سیاست تضییق و فشار در عصر
ساسانیان، شاپور دوم ۱۷۳
- مانی ۱۷۴
- مانی و جهان ۱۷۷
- ریشه آئینی مانویت ۱۷۸
- جامعه‌ی مانوی ۱۷۹

- مزدک ۱۸۴
- رفع تهمت ۱۸۷
- فلسفه مزدک ۱۸۸
- فصل ششم: اسلام در ایران** ۱۹۳-۲۲۴
- ورود اسلام به ایران: هرج و مرج در ایران، دعوت نامه حضرت محمد (ص)، جنگهای داخلی و خارجی ایران، نابودی امپراطوری ساسانی ۱۹۵
- اسلام در ایران ۱۹۷
- اسلام: وجه تسمیه، اساس اسلام، اصول و ارکان، محمد آخرین پیامبر، واقعه غدیر، امامان معصوم ۲۰۴-۲۲۴
- اصول اسلام ۲۰۵
- ارکان اسلام ۲۰۸
- معجزه پیامبر اسلام (ص) ۲۱۱
- نسب نامه حضرت محمد (ص) ۲۱۲
- حضرت محمد (ص) آخرین پیامبر ۲۱۳
- بعثت ۲۱۴
- آخرین حج ۲۱۵
- خصوصیات حضرت محمد (ص) ۲۱۷
- فرازهائی از سخنان حضرت محمد (ص) ۲۱۷
- امامان معصوم ۲۱۸
- تقلید ۲۲۴
- فصل هفتم: تکوین شیعه در ایران** ۲۲۵-۲۶۲
- نسب ائمه معصومین علیه السلام ۲۲۶
- تکوین شیعه در ایران: وجه تسمیه شیعه، شیعه چه کسانی هستند؟ عقاید اندیشمندان، گرایش مغولان به اسلام و زمینه مذهبی ایلخانان نخستین، مغولان و ادیان مختلف، سیاست مذهبی ایلخانان، غازان خان و تشیع، تسامح مغولان در زمینه مذهبی، ریشه تاریخی علاقه ایرانیان به تشیع، مذهب رسمی تشیع در عصر صفوی، تشیع شالوده قدرت صفوی (شاه اسماعیل) - تشیع نهضت سیاسی، سیاست مذهبی صفویه و اقلیتها، آرامنه در عهد شاه عباس، سلیمان و حسین

صغوی... مذهب در دوره نادر، سیاست مذهبی نادر، وضعیت شیعیان و یهودیان	۲۲۷
مذهب در دوره عصر کریمخان، مقامات روحانی، سیاست مذهبی، وضعیت اقلیتها	۲۲۷
شیعه	۲۲۷
اسلام و هجوم مغولان	۲۳۰
شیعه در ایران	۲۳۴
صغویه - قدرت تشیع	۲۴۱
مذاهب و اقلیتها در عهد صغوی	۲۴۶
مذهب در عصر افشاریه	۲۴۸
مذهب در عصر زندیه	۲۵۰
مذهب در عصر قاجاریه	۲۵۳
حکومت‌های شیعی در ایران: شورش‌ها، نهضت‌ها	۲۵۵
علویان طبرستان	۲۵۵
حسن بن زید داعی کبیر	۲۵۷
آل بویه	۲۵۹
فصل هشتم: فرقه‌های اسلامی	۲۶۳
فرقه‌های اسلامی	۲۶۵
فرقه‌های شیعی	۲۶۵
زیدیه	۲۶۶
فرق زندیه	۲۶۷
اسماعیلیه	۲۶۸
مذاهب و عقاید اسماعیلیه	۲۷۱
فرقه‌های اسماعیلیه	۲۷۳
کیسانیه	۲۷۵
فرقه‌های کیسانیه	۲۷۶
غلاة	۲۷۷
برخی از فرقه‌های غلاة	۲۸۰
شیخیه (بایگری - بهائیت)	۲۸۱

۲۸۱	مذاهب اهل سنت
۲۸۲	مذهب حنفیه
۲۸۲	مالکیه
۲۸۳	شافعیه
۲۸۴	حنبلیه
۲۸۵	صوفیه
۲۸۷	فرق صوفیه
۲۸۹	درآویش
۲۹۱	فصل نهم: ملحقات
۲۹۳	نهضت حروفیه
۲۹۴	نهضت نقطویه
۲۹۵	قیامهای شیعی
۲۹۷	قیام سریداران
۲۹۹	سریداران
۳۰۰	قیام مرعشیان
۳۰۳-۳۱۵	فهرست اعلام
۳۱۶-۳۲۰	کتابنامه

«دین ذاتی ذهن انسان و مکمل طبیعت بشری
است. شاید هر چیز تحلیل رود ولی اعتقاد به خدا
که اصل نهایی همه جهان است بر جای خواهد
ماند»

پیشگفتار

ادیان مانند هر واقعه یا ظهوری تاریخ مشخص خود را دارد ولی اکثر آنها کامل و نهایی نیستند و پیوسته در رشد و نمو هستند و هر رشد حقیقتی تازه بر روی کهن قرار می‌گیرد و هر دین در خود صورت بازمانده ای از دین کهن دارد. با آنکه گزینه اعتقاد به عالمی روحانی مانند سایر مواهب خدادادی در فکر ابناء انسانی مشترک است ولی با وجود این ادیان و اعتقاداتی در جهان بوجود آمدند که در طی روزگاران از میان رفته و بعضاً تا حال حاضر تداوم یافته اند. قدمت حضور انسان در زمین و عقاید ایشان می‌رساند که ابتدایی ترین انسانها و همه مردم اولیه گونه ای اعتقاد دینی داشته اند و انسان اولیه مانند بازمانده اش به نیروی راز آلودی که نگاه دارنده زمین، آسمان و سراسر زندگی اوست عمیقاً احساس وابستگی می‌کرد.

انسان اولیه از زمانی که خود را شناخت معتقد گردید که در برابر گونه ای روابط خاص بشری قرار داشته و از اینکه کمک‌هایی را از نیرویی ماوراء خود دریافت کرده باشد خرسند گردید و به یک عقیده متمسک شده و در هر زمانی به نیرویی قایل گردیده و حتی از آن استمداد و کمک خواسته است و لذا آن نیروی فوق العاده را مورد پرستش قرار داده و می‌دهد، انسان عموماً به نیروهای فرا طبیعی باور داشته و بسیاری از عاداتهای فرهنگی آنان از اینگونه گرایشهای ماوراء طبیعه سرچشمه گرفته است.

با مطالعه تاریخ ادیان، مذاهب و عقاید می‌توان دریافت که انسان در تمامی ادوار حیات خود، مذهبی زیسته است و ایرانیان نیز از همان ابتدا با عقیده به ادیان ابتدایی جدا از دیگران نبوده اند و این نشان دهنده این موضوع است که مذهب یک گزینه است که به صورت وجدان، عقل و خرد خودنمایی می‌کند این مجموعه نگاهی دارد به اعتقادات، ادیان و مذاهبی که در ایران از دوران باستان تاکنون بوجود آمده و به نوعی حوادثی را گذرانده اند نگاهی به تاریخ دین و مذهب و عقاید ابتدایی و

اعتقادات مردم ایران باستان و سیر تاریخی آنها ، اعتقادات و پیدایش زرتشت ، آئین زروان ، یهود و مسیحیت و پیدایش مانی و مزدک و میترائیسم و در نهایت ورود اسلام به ایران و تکوین شیعه در ایران

عباس قدیانی

تهران - ۱۳۸۱

فصل اول

نگاهی گذرا به تاریخ،

دین و مذهب و عقاید ابتدائی

تاریخ

تاریخ: در لغت به معنای وقت‌شناسی است و در اصطلاح یعنی تعیین وقت، زمان گذشته، حال، آینده. تاریخ شناسائی وقت است با اسناد به آغاز حدوث امری شایع و رایج، تاریخ علمی است که از تعیین وقت و حالات و موضوعات به آن بحث می‌کند.

از فوائد علم تاریخ آشنائی با نسلها و توطن‌گزیدن آنها و شمارش عدد آنان و اوقات ویژه و درگذشت بزرگان و تولد آنها و رواة آنان است، با علم تاریخ دروغ دروغگویان و راست‌گوئی راستگویان شناخته می‌شود. ابن خلدون عقیده دارد که: «فن تاریخ را روشی است که هرکس بدان دست نیابد، و آن را سودهای فراوان و هدفی شریف است. چه این فن ما را به سرگذشتها و خویهای ملتها و سیرتهای پیامبران و دولت‌ها و سیاستهای پادشاهان گذشته آگاه می‌کند. باید دانست که حقیقت تاریخ خبر دادن از اجتماع انسانی یعنی اجتماع جهان و کیفیاتی است که بر طبیعت این اجتماع عارض می‌شود، چون توحش و همزیستی، عصبیت‌ها و انواع جهانگشائی‌های بشر و چیرگی گروهی بر گروه دیگر و آنچه از این اجتماع ایجاد می‌شود. مانند: تشکیل سلطنت و دولت و مراتب و درجات آن و آنچه بشر در پرتو کوشش و کار خویش به دست می‌آورد چون پیشه‌ها و معاش‌ها و دانش‌ها و هنرها و دیگر عادات و احوالی که در نتیجه طبیعت این اجتماع روی می‌دهد».

تاریخ را سه گونه می‌توان تعریف کرد. در حقیقت سه علم مربوط به تاریخ می‌توانیم داشته باشیم که با یکدیگر رابطه نزدیک دارند.

۱- علم به وقایع و حوادث و اوضاع و احوال انسانها در گذشته، در مقابل اوضاع

و احوالی که در زمان حال وجود دارد. هروضع و حالتی و هرواقعه و حادثه‌ای که به‌زمان حال، یعنی زمانی که درباره‌اش قضاوت می‌شود تعلق دارد. «حادثه روز» و «جریان روز» است و ثبت چنین وقایعی از قبیل «روزنامه است». اما همین که زمانش منقضی شد و بگذشته تعلق یافت جزء تاریخ می‌گردد و به تاریخ تعلق دارد. پس علم تاریخ در این معنی یعنی علم به وقایع و حوادث سپری شده و اوضاع و احوال گذشتگان.

۲- علم به قواعد و سنن حاکم بر زندگی‌های گذشته که از مطالعه و بررسی و تحلیل حوادث و وقایع گذشته بدست می‌آید آنچه محتوا و مسائل تاریخ نقلی را تشکیل می‌دهد، یعنی حوادث و وقایع گذشته، به‌منزله «مبادی» و مقدمات این علم بشمار می‌روند. ما تاریخ به این معنی را «تاریخ علمی» اصطلاح می‌کنیم.

۳- فلسفه تاریخ، یعنی علم به تحولات و تطورات جامعه‌ها از مرحله‌ای، به مرحله دیگر و قوانین حاکم بر این تطورات و تحولات.

بهرحال علم تاریخ در هر سه معنی و مفهوم خود سودمند است، و خواننده را با گذشته پیوند داده و او را به آن زمان می‌برد. در این کتاب به بحث تاریخ ادیان و مذاهب ایران پرداخته می‌شود تا ادیان ایران از گذشته دور و سیر آنها در تاریخ ایران روشن گردد.^۱

دین

دین کلمه‌ای است عربی و به معنای قضاوت و جزا آمده است. مانند: یوم‌الدین و نیز به معنای اطاعت و انقیاد و آیین و شریعت بکار می‌رود و آن عبارت است از یک وضع و تأسیس الهی که مردم عاقل را به‌رستگاری هدایت می‌کند.

زرتشت در کتاب خود اوستا، دین را بصورت «دئنا» آورده است که به معنی وجدان و ضمیر پاک است. دین از نظر علمای خداشناس عبارت است از قانون و نهادی خدایی که مشتمل بر اصول و فروع باشد و آن دین از طرف خداوند بر مردمی عاقل و بالغ نازل شده باشد.

۱. استاد شهید مرتضی مطهری: جامعه و تاریخ، ص ۵۸.

در اسلام دین را چنین تعریف کرده‌اند:

دین عبارت است از اقرار به‌زیان و اعتقاد به‌پاداش و کیفر در آن جهان و عمل به‌ارکان و دستورات آن.

دورکیم، جامعه‌شناس فرانسوی، عقیده داشت که دین مذهب مشترکی از اعتقادات و اعمال مربوط به مقدمات و محرمات است. این اعتقادات و اعمال کسانی است که بنام گروه مؤمنان به آن گرویده و در امت واحدی گرد می‌آیند. دین مجموعه‌ای از عقاید موروثی و مورد قبول است در مورد روابط انسان با آنچه مبدأ وجود خوانده می‌شود. مانند مفاهیمی چون: روح، خدا، زندگی، مرگ، دنیای پس از مرگ، بهشت و دوزخ.

دین عبارت از نیروهای تسکین‌دهنده‌ی فوق انسانی است، که رفتار و زندگی او را تحت انضباط می‌آورد. جادو براساس قوانین تغییرناپذیر طبیعت استوار است، ولی اعتقاد به نیروهای منضبط‌کننده اساس دین را تشکیل می‌دهد. و فرق بنیادی دین و جادو همین است.^۱

ما می‌دانیم که در نزد بشر ابتدائی دین و جادو از نظر حکم و عمل و ایمان و ترس و دغدغه بهم آمیخته است، اما جادو مرحله‌ای است تشویش‌آمیز، و دین حالتی است که باعث آرامش خاطر و اطمینان قلب انسان می‌گردد.^۲

دین ذاتی ذهن انسان و مکمل طبیعت بشری است. شاید همه چیز تحلیل رود، ولی اعتقاد به خدا که اصل نهایی همه‌ی ادیان جهان است برجای خواهد ماند. رضایت عمومی بشر و اشتیاق روح انسان که به‌عنوان دلیلی برای اثبات ذات خداوند بکار برده‌اند در نتیجه پژوهشهای دین‌شناسی تطبیقی به‌نحو مؤثری تأکید می‌گردد.

در پس کلیه‌ی اسماء مختلف خداوند از قبیل: برهما، یهوه، اهورامزدا، الله، یک مقصود و یک کوشش، و یک ایمان نهفته است. ادیان همه از سرزمین مقدس ذهن انسانی سرچشمه و از یک روح جان گرفته‌اند روشهای گوناگون ادیان و اختلافات آنها، همه وسایل موقتی و آزمایشی است برای مقابله‌ی با یک واقعیت روحانی.

۱. فرایز: شاخه‌ی زرین

۲. دکتر مشکور: خلاصه ادیان.

دین‌شناسی تطبیقی در جستجوی علت همانندی دینها و تفاهم با ارباب ادیان می‌باشد. زیرا روح انسانی شیفته‌ی یک حقیقت روحانی است و اعمالش نیز به نحوی تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد. بنابراین دین‌شناسی تطبیقی شاید حامی تعصبات دینی نباشد، ولی در عین حال پناهگاه بی‌ایمانی نیز نخواهد بود.

ادیان همه تاریخی دارند و اکثر آنها کامل و نهایی نیستند و پیوسته در رشد و نمودند و هر رشد حقیقی تازه بر روی کهن قرار می‌گیرد و هردین در خود صورت بازمانده‌ای از دین کهن دارد. فقط دین نورانی اسلام است که کاملترین و بهترین دین و برای تمام جهانیان می‌باشد که رستگاری دو جهان را به ارمغان می‌آورد.

مذهب

مذهب: مصدر میمی از ریشه‌ی «ذهب» است که در عربی بمعنای طریقه و روش می‌باشد و آن اعم است از هرگونه روش خواه انفرادی و خواه اجتماعی اما در اصطلاح علمای دین، مذهب طریقه‌ی خاصی است در یک دین و آن جزئی از آن دین بشمار می‌رود. دین خدا، ملت اسلام، مذهب جعفری.

بطور کلی اختلافات و افتراقات یک دین را مذهب گویند، مانند مذاهب کاتولیک، پروتستان و ارتدکس در دین مسیحیت. و همچنین شیعه و سنی در دین اسلام.

فرقه

فرقه: که جمع آن فرق است، از یک دسته‌ی مذهبی که در بعضی مسائل دینی و اعتقادی با گروههای دیگر اختلاف دارد اراده می‌شود.

علمای فرق و ملل و نحل اسلام فرقه‌های آن دین را بنا بر اصل حدیث تفرقه هفتاد و سه فرقه داشته‌اند که یکی از آنها «ناجی» یعنی رستگار و هفتاد و دو فرقه دیگر «مالک و خطاکارند»^۱

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

۱. دکتر محمد جواد مشکور: خلاصه ادیان، ص ۱۰.

آغاز تاریخ

تاریخ از زمانی شروع می‌شود، که شهادتهای کتبی، و تاریخی راجع بوقایع و حوادث آن زمان بدست آمده و اعصاری که قبل از آن گذشته ازمنه قبل از تاریخ بشمار می‌رود.

در حال حاضر علماء فن باین عقیده‌اند، که بشر قبل از عصر چهارم معرفت الارضی، یا تقریباً دو میلیون سال قبل، بوجود آمده و مراحلی که بشر پیموده، بنابراین استخوانها و ابزار کار و غیره، که از زیر زمین یا از درون غارها بدست آمده، عهدهایی را گذرانده است که می‌توان از: ۱- عهد احوال ابتدائی ۲- عهد حجر ۳- عهد فلز که تقریباً از هفت هزار سال قبل از میلاد شروع می‌شود و عهد زغال سنگ نام برد.

بشری که اکنون روی زمین زندگانی می‌کند بشر اولی نیست، یعنی انواعی از بشر یکی پس از دیگری آمده ده‌ها هزار سال زندگانی کرده منقرض شده‌اند نهایتاً این که بشر کنونی، یعنی بشری که اکنون روی زمین زندگانی می‌کند و زمین شناسها آنرا بشر عاقل نامند کی بوجود آمده جواب محققى نمی‌توان داد ولی بهرحال این زمان نباید کمتر از ده‌ها هزار سال قبل باشد.

مردمان هندواروپائی چنانکه از خود لفظ معلوم است مللی هستند که مساکن آنها از هند تا اقصی بلاد اروپا است، یعنی در اروپا کلیه سکنه آن بااستثنای مردمانی که از نژادهای دیگرند مانند ترکها و مجارها و ... و در آسیا فقط هندیهای آریائی - ایرانیها و ارامنه...

بعقیده محققین مردمان آریائی در عهدی بسیار قدیم در جائی با هم زندگانی

می‌کرده‌اند و بعد به جهتی که معلوم نیست، شاید از زیاد شدن سکنه و کمی جا بوده، که هرکدام بطرفی رفته‌اند.

زمان جدا شدن این مردمانرا از یکدیگر نمی‌توان محققاً معلوم کرد، ولی بعضی تصور می‌کنند که در حدود سه یا چهار هزارسال ق. م بوده است.

بشهادت تاریخ، ملل مرفقی آنهایی بودند که زبانشان بیشتر ترقی کرده بود و نیز در قاره‌های قدیم دیده می‌شود که هرزمان دو ملت با هم طرف شده‌اند ملتی که زبانش کاملتر بوده بردیگری غلبه یافته، برای مثال در ابتدای ازمنه تاریخی مرکز تمدنی در کلدیه ایجاد شد که سومریها موجب این تمدن بودند و زبانشان ملتصق بود، بعد سامیها که زبانشان پیوندی بود آمده برآنها غلبه یافتند. وقتی که آریانه‌های ایرانی هم با یونانی‌ها طرف شدند مغلوب آنان گشتند.

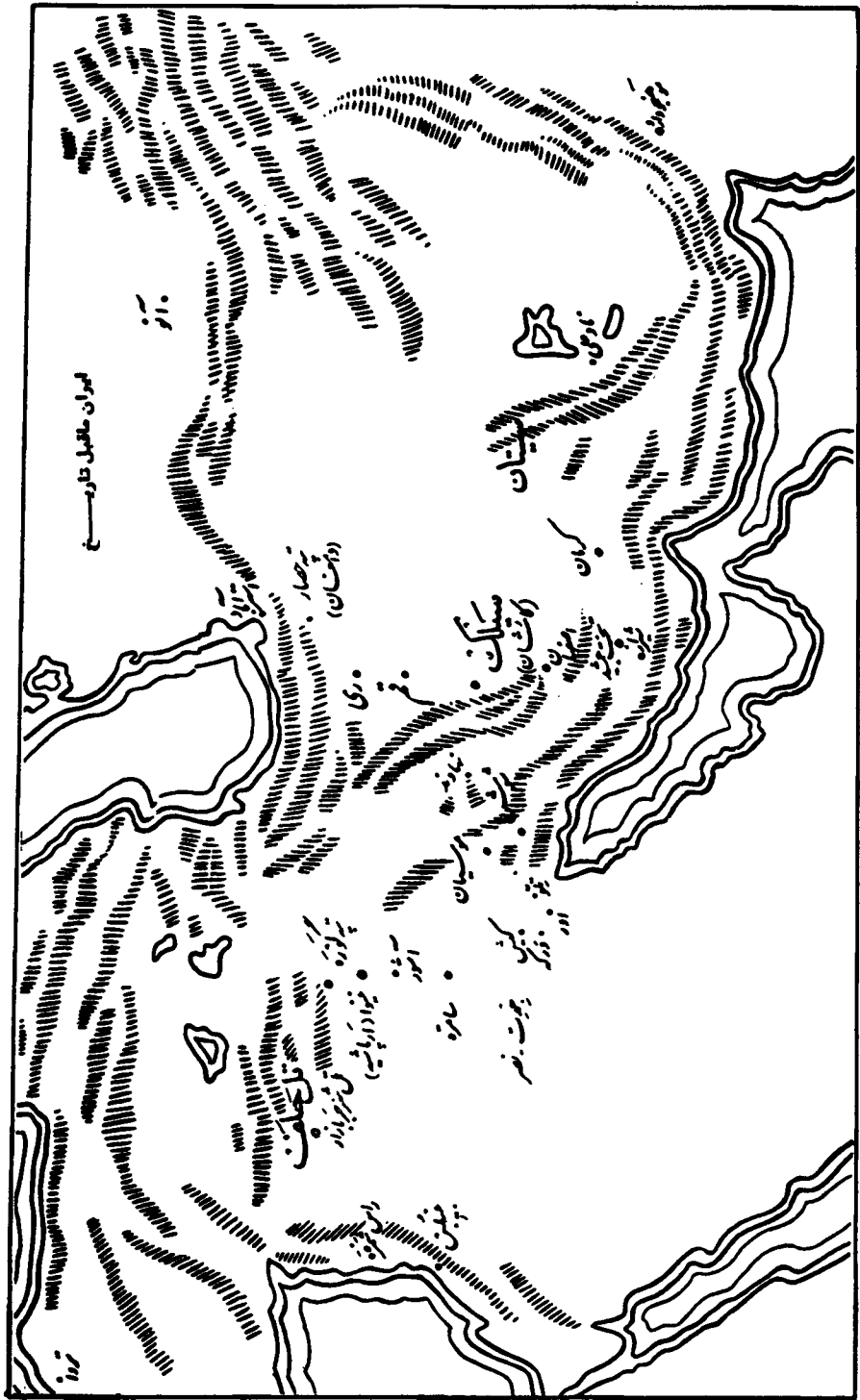
تاریخ ایران

تاریخ ایران قدیم قسمتی از تاریخ مشرق قدیم است. تاریخ مشرق قدیم از حیث زمان اگر بیش از نصف تاریخ بشر نباشد کمتر نیست، علماء و مورخین تاریخ مشرق قدیم را که شامل مصریها، سومریها، اکدیها، سامیهای کلدیه و آشور است می‌دانند و قدیمترین نمایندگان نژاد آریائی بخصوص مادیها و پارسیها را که در مشرق قدیم دولت واحد و متشکلی ساختند از مشرق قدیم بحساب می‌آورند.^۱

آریانه‌ها در تاریخ مشرق قدیم دارای اهمیت‌اند، زیرا، اینان اثراتی بزرگ از خود در تاریخ مشرق قدیم بجا گذاردند و دولت هخامنشی تمام مشرق قدیم را جمع کرده دولت واحدی از آن تأسیس کرد.

آنچه مسلم است اینکه مادیها و پارسیها در تحت نفوذ تمدن بابل و آسوری و عیلامی چیزهای زیاد از آنها اقتباس کردند.

۱. سرزمین باستانی ایران که در محدوده‌ای از شمال به دریای خزر و از جنوب به خلیج فارس و دریای عمان و از غرب به سرزمین باستانی بین‌النهرین و از شرق تا جلگه‌های سند قرار داشت. تمدنهای کهن را در خود جای داده است. وسعت این سرزمین و ارتباطهای متفاوت و قابل توجه آن، این امکان را داده است که این منطقه وسیع، نمایانگر تاریخ و فرهنگ ملل مختلفی باشد.



تهران ماقبل تاریخ

تهران

اصفهان

کربلا

سنگین

مری

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

کربلا

برخی آمدن آریائیها را به آسیای غربی بقرن ۱۴ قبل از میلاد و برخی به دو هزار سال قبل از میلاد مربوط می‌دانند. آثار و قرائن می‌رساند که آریائیها یک دفعه به آسیای غربی نریخته‌اند، بلکه اقوام آریائی جدا جدا در مدت قرون عدیده از راههای مختلف به مشرق قدیم پا نهاده‌اند.

سکنه مشرق قدیم را از شش نژاد دانسته‌اند: سومریها، سامیها، حامیها، عیلامیها، هیت‌ها، آریانها. سامیها و حامیها از جنوب حرکت کرده سوریه و بین‌النهرین و افریقای شمالی را اشغال کردند، از طرف مقابل یعنی از شمال، هیت‌ها بحرکت آمده در سر سوریه با آنها در منازعه شدند. این مردمان در مشرق به سومریها و عیلامیها برخوردند. عیلامیها که شاید از مشرق دور آمده باشند تمدن بابل را اخذ کردند. آریانها از طرف شمال جدا جدا به مشرق آمده در تحت نفوذ تمدن بابلی درآمدند و وقتی که عنصر آریائی در آسیای غربی قوت گرفت، تمام مشرق قدیم به پیشقدمی مادیها و بوسیله پارسها در تحت دولت واحد متشکلی درآمد. بنابراین دولت هخامنشی آخرین کلمه مشرق قدیم بود.

در مهاجرت‌های دور و دراز افراد طوایف آریایی چاره‌ای نداشتند جز آنکه از تجارب پیران آزموده خود برخوردار شوند. تا بدین وسیله خود را از خطرات احتمالی محفوظ دارند و قهراً هر خانواده یا دسته‌ای سرنوشت خود را بدست ریش سفیدان آن خانواده یا دسته سپرده است و یک نوع ریاست و حکومت روحانی برای آنها قایل شده‌اند. در حقیقت ریاست روحانی و جسمانی با هم توأم شده است. چنانکه مهاجران هندی هم از نژاد آریایی بوده‌اند و همچنین مهاجران یهود اینکار را کرده‌اند.

معتقدات آنها عبارت بوده است از اینکه از یک طرف عوامل سازگار طبیعت را بپرستند تا جلب نفع از آنها بکنند و از طرف دیگر عوامل ناسازگار را هم بپرستند تا دفع ضرر آنها را بکنند. بهمین جهت از یکطرف بپرستش آتش و آفتاب و ماه و ستارگان و آسمان و باران، آنها، رودها، دریاها، چشمه‌سارهای طبیعی، بهار، پائیز، درختان سایه افکن و بارور، جانوران سودبخش مانند گاو و شتر و اسب و سگ و کیوتر و مرغان نغمه‌سرای و از طرف دیگر به پرستش عوامل زیان‌کار مانند تاریکی، ابر، رعد، باد، صاعقه، زمستان، تابستان، جانوران زیان‌کار چون مار، عقاب، کرکس

و گرگ و فیل و درندگان را جزو معتقدات خود کرده‌اند و بدینوسیله دو نتیجه گرفته‌اند یکی اینکه از عوامل مفید طبیعت بهره‌مند شوند و از طرف دیگر از عوامل مضر در امان باشند.^۱ این یگانه راهی بوده است برای جلب نفع و دفع ضرر.

کم‌کم هم برای عوامل مضر مظاهری در نظر گرفته‌اند و مذهب در باب انواع بدین‌گونه پیدا شده است که برای هرعامل مفید یک خدا و برای هرعامل مضر نیز یک خدا در نظر گرفته‌اند و حتی این خدایان نعمت و عذاب را هم در مقابل همدیگر و مخالف یکدیگر قرار داده‌اند و زد و خوردهایی در میان خدایان خیر و شر قایل شده‌اند و بتدریج که تمدن پیشرفت کرده است برای احساسات و مشاعر مفید و مضر انسانی هم خدایانی قایل شده‌اند چون خدای راستی، مهریانی، عشق، کشاورزی، تندرستی، سخاوت و... و در مقابل، خدایانی برای صفات بد در نظر گرفته‌اند چون خدای مکر، دروغ، حیله، خیانت، حرص، بیدادگری و... این پایه نخستین معتقدات بشرست.

پس از مدتی درصدد برآمده‌اند که این دو دسته خدایان خیر و شر را بدو گروه تقسیم بکنند. در بعضی از تمدنها دسته‌ای برای خدایان خیر و دسته‌ای برای خدایان شر قایل شده‌اند. مثل ارباب انواع و خدایان یونانی و رومی و در تمدنهای آریایی ایرانی روشنایی را منبع خیر و فرمانده خدایان خیر و تاریکی را منبع شر و فرمانده خدایان شر دانسته‌اند..

سایکس در تاریخ ایران می‌گوید:

«اولین اطلاعی که ما بر احوال آریان‌ها داریم بر ما ظاهر می‌سازد که آنها در مرحله پرستش طبیعت پاک و خالص بوده‌اند، آسمان شفاف و نور و آتش و باد و باران که اسباب حیات می‌شوند معبود ایشان بوده است و ظلمت و خشکی را شیاطین ملعون می‌پنداشتند. در این مذهب شرک، آسمان بر سایر خداوندان مقدم بوده و خورشید چشم آسمان و برق پسر آسمان نامیده می‌شده است و می‌توان گفت اکثر مذاهب، این افسانه را دارا بوده‌اند و عقاید مزبور عمومیت داشته است. لیکن اقوام آریائی مثل سومریان معتقد و مقید به جلب مساعدت و موافقت ارواح خبیثه

۱. سعید نفیسی: تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ، ص ۲۴-۲۶.



پرستش خدایان انسانی و حیوانی

نبوده‌اند، بلکه توقع ایشان آن بود که ارواح طیبه باید با ارواح خبیثه طرف شده و آنها را مغلوب سازند و ادعیه و قربانیهایی که انسان می‌کند به غلبه آن مدد تمام می‌رساند. بنابراین از اوائل امر در نزد این قوم انسان‌ها مقام محترمی داشته‌اند و نسبت به خدایان چندان تذلل نمی‌کرده‌اند، برای آنها ادعیه می‌خواندند و از ایشان استعانت می‌نمودند. تسبیح و تهلیل می‌کردند و قربانی برایشان می‌دادند و بالاتر از همه اینکه مشروب مستبرک «هوما» را اهدا می‌نمودند.

(آریائی‌ان) در دوره مهاجرت برای بهتر اداره کردن زندگی خود بوجود

راهنمایان آزموده که قهراً مسن‌تر و جهان‌دیده‌تر بودند متوسل شده‌اند. برای تأمین زندگی خود در نواحی که بدانجا وارد می‌شده‌اند براهنمایی مردان آزموده نیازمند بوده‌اند.

پس از آنکه آریائیهای ایرانی از دوره مهاجرت آسوده شدند و شهرنشین گردیدند، بتدریج به یک عده عوامل خوب و بد، حیر و شرو زشت و زیبای طبیعت معتقد شدند.

پیشوایی روحانی و راهنمایی آسمانی را برای ایشان قایل گشته‌اند و حکومت‌های پدر فرزندی تشکیل شده که ریاست روحانی و جسمانی آن با ریش سفیدان و مشایخ بوده است.

باین ترتیب در آغاز تمدن نخستین طایفه‌ای که بر طوایف دیگر امتیاز پیدا کرده طبقه روحانیان و پیشوایان مذهبی بوده است. در بسیاری از تمدن‌ها روحانیت و رهبانیت مخصوص به یک طبقه و نژاد معین بوده است.

مهمترین خدایان و ارباب انواعی که آریاهای عصر و «ودائی» می‌پرستیدند از این‌قرارند.

۱- ایندرا، رب‌النوع رعد و جنگ ۲- وارونا رب‌النوع آسمان پرستاره که عنوان رب‌الاریاب به خود گرفته بود ۳- آگنی رب‌النوع آتش ۴- سومایاهئوما عبارت از مشروبی بود که بواسطه نیرو و حرارتی که در بدن تولید می‌نمود در شمار خدایان محسوب می‌گشت.

در میان عوامل خوب مهم‌تر از همه روشنایی و باران و در میان عوامل بد از همه مهم‌تر شب و زمستان و خشکسالی و قحطی و بیماری‌ها و مرگ و آفات دیگر بود. ناچار عوامل خیر و زیبایی را که می‌پرستیدند برای آنها نماز و دعا و نذر و نیاز می‌کردند. برای رهایی از عوامل شر «وردهائی» می‌خواندند و کم‌کم این اعمال به جادوگری و سحر و طلسم منتهی گشت و پیدا است که این عقاید (جادوگری و طلسم و سحر) یادگار دوره‌ایست که با اقوام سامی بابلی و آسوری همسایه شده‌اند، زیرا که اقوام سامی، بابلی و آسوری به سحر و طلسم و جادو عقیده‌ای راسخ داشتند و این اعتقاد را ایرانیان از آنها کسب کردند و در همین زمانست که زرتشت از میان ایرانیان برخاسته و با این خرافات در افتاده است. درحقیقت مهم‌ترین کار زرتشت نیز همین درافتادن با افکار معتقدان بسحر و جادو بوده است.

از جمله خدایان دوره پیش از زرتشت خدایست بنام «وَرثرغنه» که رب‌النوع رعد بوده است. کلمه «وَرثرغنه» سپس تبدیل به بوره‌رام و بعد بهرام شده است. خدای دیگری نیز داشتند بنام «میره» که کلمه مهر تبدیلی از آنست و خدای آفتاب بوده است.

آفتاب را چشم آسمان و رعد را پسر آن می‌دانستند و کم‌کم این عناصر طبیعت

که نخستین معتقدات را تشکیل می‌دادند در دین زرتشت بیک عده معاونان و دستیاران اهورمزده تقسیم شده‌اند که از نظر اهمیت دو دسته هستند.

دستیاران درجه اول حکم ملائکه مقرب را دارند که «امشسپندان» باشند و دستیاران درجه دوم «یزته‌ها» یا ایزدان هستند که معاونین امشسپندان باشند. از آنطرف هم «انگره مینو» یعنی اهریمنست که او نیز عده‌ای معاون و دستیار دارد که مهمترین آنها دروغ و اژدهاست.

دروغ در معتقدات آریایی زشتترین دستیار اهریمنست. در این تردیدی نیست که آریاییان ایرانی زودتر از آریاییان هندی باین نتیجه رسیده‌اند و تکامل و تحول عقاید آریاییان ایرانی بر تکامل و تحول عقاید آریاییان هندی سبقت دارد.

بطور کلی درباره دین قدیمی‌ترین سکنه ایران اطلاعات مورخین بسیار کم است. آثار باستانی مکشوفه حکایت از اعتقادات کهن این قوم دارد که مثلاً این رب النوع احتمالاً همسری داشته که او نیز رب النوع بوده است که هم شوهر و هم فرزند او محسوب می‌شده است. این عادات اخلاقی - عقیدتی در غرب آسیا رایج بوده است.

ایرانیان و نبطیان این عادت را از ملل بومی به‌ارث برده بودند.

ما از آئین مردم ایران باستان اطلاع دقیق نداریم و آنچه فهمیده می‌شود، این است که بومیان ایرانی آفتاب و ماه و ستارگان و سایر عوامل طبیعت را می‌پرستیده‌اند. می‌توان حدس زد که زمانی دراز پرستش خدایان هند در این کشور رواج داشته است و در کتیبه‌ای مربوط به ۱۴۰۰ ق.م مشهود است که اسامی خدایان هند مثل میترا، مهر، واندرا، وارونا و ... نقش شده است.

در حدود ۱۶۰۰ ق.م بیشتر فلات ایران در تصرف آریایی‌ها بود که به‌چندین قبیله بزرگ تقسیم می‌شدند.^۱

۱. «داریوش» این قبائل را در نقاط مختلف ایران سکونت داده بود:

- ۱- پارت‌ها در خراسان ۲- مادها در شمال غربی ایران ۳- پارس‌ها در جنوب ایران ۴- هیرکانیان در استرآباد ۵- آریان‌ها در کرانه‌های رود هریرود ۶- درانگیان در شمال غرب افغانستان ۷- آرخوتیان در کرانه رود هیرمند و قندهار ۸- باکتریان در دامنه‌های شمال هندوکش تا کرانه‌های رود جیحون ۹- سفدیها در کرانه‌های رود سیحون ۱۰- خوارزمیان در حدود خیه ۱۱- ساگارتیان

اقوام آریائی ایران دین واحدی نداشتند، مثلاً سکاها اعتقادات خاص خود را داشتند و پارت‌ها عقاید ویژه خودشان را دارا بودند و عقاید این دو قبیله با عقاید اقوام شرق ایران اختلاف اساسی داشت. در نزد ایرانیان باستان قبل از زرتشت «مهر» یا «میترا» خداوند بود و مالک چراگاه‌های وسیع و نگهبان خستگی ناپذیر^۱. میتراپرستان بر این باور بودند که از دید میترا چیزی پنهان نیست، زیرا «میترا» چشم روز و خورشید افول ناپذیر است. «میترا» همه جا حاضر و هزار گوش و هزاران چشم دارد. «میترا» نسبت به بداندیشان و پلیدان و عهد شکنان، بسیار قهار و بیرحم

→ در زاگرس شرقی و مارگیان در ساحل رود مارگوس و اغلب در حوالی مرو زندگی می‌کرده‌اند.
۱. جان‌ناس. در تاریخ جامع ادیان ص ۳۰۰ می‌گوید:

«آنچه از مذهب معمول در کشور ایران هنگام ظهور زرتشت بر ما معلوم است در واقع از منابع زرتشتی که با آنها مخالف و معاند بوده‌اند استخراج می‌شود و از عباراتی که در اوستا به آئین مردم قبل از آن زمان اشاره کرده استنباط می‌شود بر آن مسئله تاریک پرتو نوری می‌افکنند. معلوم می‌شود که دین عامه مردم ایران در آن دوره باستانی عملاً همان آئینی بوده است که در کتب ودا ملاحظه می‌شود یعنی اکثر خلائق قوای طبیعت را می‌پرستیده‌اند و آنها را دیو می‌گفته‌اند و آنها تجسم نیروهای طبیعی‌اند مانند آفتاب و ماه و ستارگان و خاک و آتش و آب و باد.

در میان این قوای عُلوی خدای «اینتار» یا «ایندرا» مذکور در ودا از همه برجسته‌تر است. زیرا که اوست کشنده اژدها و آورنده باران ولی او را رب‌ارباب و خدای خدایان نیز نباید دانست برخلاف آریانه‌های هندی که برای او نیروی استرحام متعالی قائلند در ایران «ایندرا» تحت الشعاع «میترا» قرار گرفته است و او خدای عام است که تمام قبائل و طوایف آریائی باستانی در هرجا و هرکشور او را می‌شناخته و می‌ستوده‌اند. در کتیبه‌یی که از زمان عصر هیت‌ها (۱۴۰۰ تا ۱۳۰۰ ق.م) در آسیای صغیر کشف گردید اشارتی به میترا آمده است و او را (میدارشیل) نام می‌برد که ظاهراً معبود طوایف «میتانی» یعنی قبائل آریائی ساکن کوهستانهای شمال عراق (بین‌النهرین) بوده است. میترا نزد سایر آریانه‌های ایران نیز حرمتی بسیار داشته است و او را خدای جنگ و خدای روشنایی می‌دانسته و بهمین سبب یونانیها و رومیها او را «خدای آفتاب» گفته‌اند و این نیز ممکن است اعتقاد ایرانیان بوده باشد بهرحال میترا مظهر پاسداری و ایمان بوده است. همچنین از مآخذ موجود، مستفاد می‌شود که سکنه ایران در آن ازمنه دیرین قائل به یک ترتیب عام و انتظام تمامی در جهان بوده‌اند که هم بصورت طبیعی و هم اخلاقی حکمفرمایی می‌کند و او را بزبان خود «آشما» یا «آرتا» نام داده‌اند و عدل و داد و راستی را از صفات خاصه او می‌دانند. از خدای «اگنی» که در ودا خدای آتش است در آداب ایرانیان نامی برده نشده لکن شک نیست که هم او یا مفهوم او بود، که نزد ایرانیان قدیم محل پرستش قرار داشته است.

است و نسبت به نیکان و ستایشگران بسیار مهربان است و «میترا» پرستان از نعمت فراوان برخوردار می‌شوند. دو فرشته به نامهای «اِشتو» و «سراؤش» زیر فرمان «میترا» هستند که مجازات گناهکاران را برعهده دارند. و در مقابل خدا و ملکوت، تاریکی و پلیدی قرار دارد که در آن «دیوان» فرمانروائی دارند.

اعتقاد به قوای دوگانه از خصوصیات ایرانیان باستان بوده است. آنان به سرنوشت انسان پس از مرگ ایمان داشتند و معتقد بودند که مردمان با ایمان در آخرت پاداش خواهند یافت و از سعادت سرمدی برخوردار خواهند شد. در کل، طبیعت پرستی و عقیده به وجود خدایان گوناگون، هسته مرکزی عقاید آریائی را تشکیل می‌داده است و آنها به وجود خدایان شر در مقابل خدایان خیر، عقیده داشتند و برای خدایان خود، اعضاء خانواده قائل بودند. در طول مدت افزون از چهار هزار سال یک سلسله تحولات فکری و اندیشه‌های مذهبی در مردم آریائی نژاد بظهور رسیده که از مبادی بدوی چون فتیشیزم و آنیمیزم و پرستش مظاهر طبیعت آغاز شده و در عصر حاضر به دیانت «شیعه امامیه» پایان می‌پذیرد.

آنیمیزم (آنیمیزم) Animism

اصطلاح آنیمیزم به معنی جان و روان است که از لغت لاتین «آنیم» Anima مشتق شده و آن عبارت است از عقیده به آنکه مظاهر طبیعت صاحب ارواح مجرده مستقل هستند، یعنی هرچیز و هر جسم دارای روحی است. آنیمیزم یعنی ایمان بوجود ارواح که بعد از مرگ و فنای جسم باقی می‌مانند، بعضی اقوام بدوی این موجودات وهمی را تا درجه و مقام الوهیت بالا برده و آنها را پرستش و عبادت می‌کردند.

ملل بدوی به قیاس خواب و رؤیا وجود روح را برای انسان منحصر نمی‌دانسته‌اند بلکه دیگر موجودات نباتی و حیوانی و نباتی جمادات را منزلگاه ارواح نامحسوس خاصی می‌پنداشته‌اند و بالطبع به حکم غریزه حب بقاء که مفسور فطرت انسانی است بر آن شدند که آن موجود لطیف نامرئی بعد از مرگ و زوال جسم معدوم نشده بلکه در جسمی دیگر ظاهر می‌شود. عاقبت کار تحولات گوناگون در طول اعصار و قرون بجائی رسید که بعضی از اقوام تصور می‌کرده‌اند که،

روح حتی در حال حیات از جسدی خارج شده به جسدی دیگر حلول می‌کند. عقیده به موجودات وهمی و اشباح و صور خوفناک و هیاکل هول‌انگیز که در نزد غالب ملل قدیمه موجود بوده، مثل اعتقاد به دیوهای کوهستان یا اشباح در جنگلها و غولها در بیابانها و یا جنیان در صحاری و اماکن مخوف و بیغوله مانند حمامهای عمومی و یا خرابه‌های عمارات قدیمه و غیره، همه مولود همان اندیشه آنیمیزم بدوی است که در اندیشه ابناء بشر از دیرباز مرتسم گشته، اعتقاد به نفوذ روحی شریر در جسد مریض و مصروع یا رفتن آن در بدن زن تازه زائیده و یا شنیدن آوازهایی از هاتف غیبی در جاده‌های خلوت و یا رؤیت مظاهر و اشباح خیالی در تاریکی و امثال آنها در نزد همه بصورگوناگون وجود دارد، بنابراین تعریف، اعتقاد به جن و پری و همزاد و فرشته و دیو و غول از اعتقادات معروف به آنیمیزم بشمار می‌رود.

«نخستین درک اقوام اولیه از موجودات مافوق طبیعت، درک ارواح مردگان است، که برحسب این فکر از آنچه در عالم رؤیا و خیال دیده است، اشباح و ارواح را تصور می‌کند و در برابر آنها عباداتی بجای می‌آورد که همان آئین پرستش نیاکان است!»

روح یا جان یا روان در نزد دانشمندان منشأ حیات و یا زندگی و یا خرد است و آنرا با نفس ناطقه بطور مترادف بکار می‌برند.

در نزد «آنیمیستها» روان آدمی یک تصور انسانی لطیف و یا یک شبیح و سایه است که موجب حیات و اندیشه‌ی فرد زنده و صاحب‌خانه‌ی تن می‌باشد، روان می‌تواند جسم را پشت سر گذاشته و به شتاب دور شود و از جایی به جای دیگر برود. روان معمولاً غیر محسوس و نامریی است و پس از مرگ بربقاء و تجلیات خود ادامه می‌دهد و می‌تواند از بدنی به بدنی دیگر اعم از انسان و حیوان و نبات درآید.

مرگ از آنجا ناشی می‌شود که روان یا اصل حیات بطور قطعی بدن را ترک می‌گوید. با وجود این نفس در حال ارتباط با جسد باقی می‌ماند و ممکن است از

زندگان انتقام گرفته و سبب آزار آنان گردد. به قول تایلور نزد اقوام ابتدائی سراسر عالم پر از ارواح است که برجها، احاطه و تصرف دارند.

تناسخ metempsychosis - یکی دیگر از اعتقادات به آنیمیزم عقیده‌ی به تناسخ است و آن عبارت است از اعتقاد به اینکه روح به مجرد جدا شدن از بدن انسان به بدن انسانی دیگر یا حیوان یا گیاه و یا جماد وارد می‌شود. و اگر آدمی نیکوکار باشد به جسم شخص بزرگتر و پاکتری مانند پادشاهان و مردمان روحانی درمی‌آید و اگر بدکار باشد روح او در جسم اشخاص پست‌تر از خود یا در جسد حیوانات و ندرتاً در جمادات حلول می‌کند.

در اصطلاح حکمای اسلام انتقال روح انسانی را به بدن انسانی دیگر غالباً «نسخ» و به بدن حیواناتی مانند چهارپایان و درندگان و پرندگان «مسخ» و به بدن حیوانات پست‌تر مانند حشرات و گزندگان «فسخ» و به نباتات و گیاهان «رسخ» گویند.^۱

فتیش fetishism

فتیش عبارت است از استفاده و استمداد از قوه مخفی و مستور در اشیاء بی‌جان، به عبارت دیگر نسبت به اشیایی خاص قبایل بدوی احترام و تقدیس قائل می‌شوند و آنها را فتیش‌های طبیعی از آنجهت می‌گویند که دارای شکل و صورت خاصی هستند مانند سنگ‌ریزه‌ها و قلوه‌های عجیب یا احجار ساقطه از آسمان، استخوانها، چوبهای عجیب و نادر و امثال آن که از همان دقیقه‌ای که بدست آنها می‌رسد در آن نیروی عظیمی را مخفی می‌دانند که بر آن فرد و دوستانش مفید و سودمند و برای دشمنانش مضر و زیانبخش می‌باشد و از لحاظ سحری قوای سودمندی را در انواع آن اشیاء جامد و بیجان ذخیره میدانند که آنها فتیش شمرده می‌شوند، مثلاً شاخ‌گوزن و امثال آن، مخزن قوای عجیبه می‌باشد و از این جهت در بسیاری موارد از آنها برای حصول مقاصد ساده و نیازمندی‌های بدوی خود استفاده می‌کنند.^۲

۱. دکتر مشکور: خلاصه ادیان، ص ۳۰.

۲. جان ناس: تاریخ جامعه ادیان، ص ۱۲.

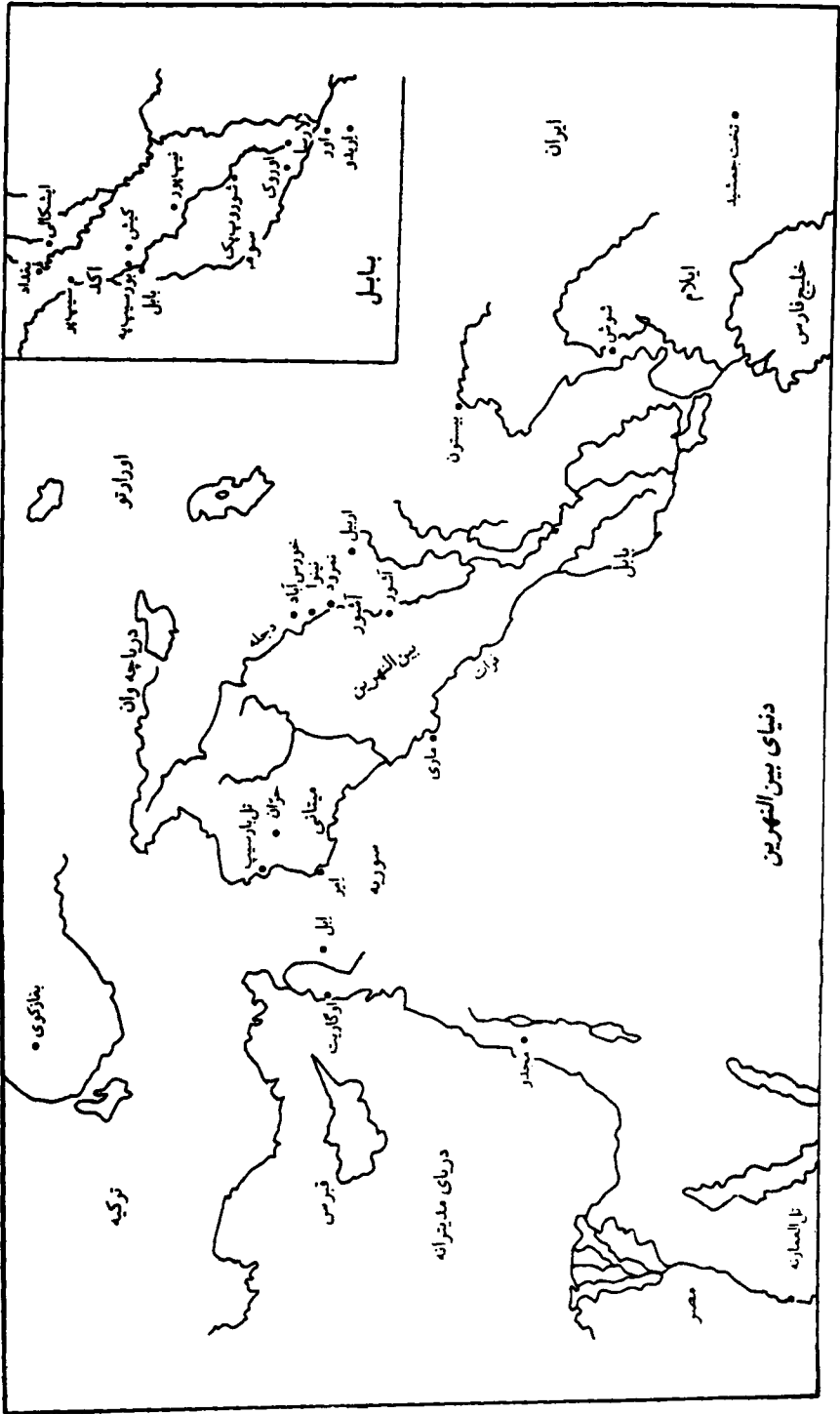
همانطور که پرستش و حرمت حیوان و نبات نزد بعضی از ملل قدیمه «توتمیزم» را بوجود آورده است، احترام به اشیاء جسمانی غیر ذوی الحیات و احجار و اخشاب نزد اقوام بدوی عقیده‌ای را ایجاد کرده است که از آن تعبیر به فetišیزم می‌کنند.

ایمان به فetišش، یعنی احترام به یک جسم و جسد مادی که دارای قوه سحرانگیز نهانی است، همچنان از عقائد جاریه ملل متوحشه بدویه بوده که در ایران باستان در نزد اقوام بدوی نیز دیده شده است.

«فتیش» کلمه‌ئی پرتغالی است به معنی «سحر یا افسون» وقتی که دریاوردان پرتغالی در قرن شانزدهم سواحل غربی افریقا را کشف کردند، مشاهده نمودند که زنگی‌های سیاه‌پوست ساکن آن نواحی یک حال تعبّد و احترام روحانی نسبت به اجسامی خاص دارند، و از آنها آثار فوق‌العاده توقع می‌کنند، آن اجسام را به زبان خود «فتیش» نام نهادند.

این فتیش‌ها اعم از اشیاء طبیعی و مصنوعی در نظر ایشان دارای یکنوع شخصیت مستقل هستند و صاحب اراده می‌باشند - در افریقا از احساسات دارندگان فتیش درباره آنها این چنین معلوم می‌شود که نخست با کمال سادگی آنها را دارای یک روح غیبی می‌دانند و مورد احترام و پرستش قرار می‌دهند. هدایا به آنها تقدیم می‌کنند به امید حصول مرام و وصول نتیجه در پیش فتیش‌ها با تضرع دعا می‌خوانند لیکن اگر آن آرزو تحقق نیافت و دعا اجابت نشد رفتار آن شخص و حشی نسبت به آن فتیش تغییر می‌کند.

پس از آنکه آدمیان متوحش رفته‌رفته مراحل کمال را پیموده‌اند و از عصر حجر گذشته و به دوره فلز رسیدند، پرستش فتیش ساده بدوی هم که از سنگ و چوب ساخته می‌شود کم‌کم تکامل حاصل کرد و معتقدات فetišیزم نزد ایشان صورتی مترقی‌تر و کاملتر بخود گرفت و آئین بت‌پرستی یعنی عبادت تماثیل و صور بعنوان الهه تدریجاً با اسلوبی منظم در جهان ظاهر گشت. اندیشه انسان درباره ذات الوهیت در صورت تندیسهای مشخصی که بدست خود ساخته بود، یا در رسم صور نقاشی که خود کشیده بود، مجسم گشت.



دنیای بین النهرین

ایران

ایلام

خلیج فارس

بابل

اورارتو

بین النهرین

دروازه وان

دریای مدیترانه

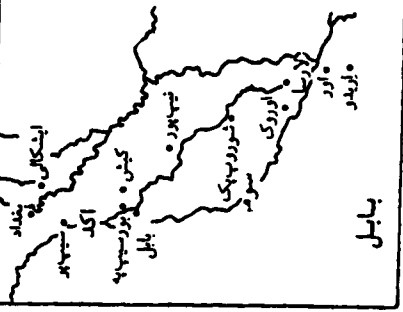
بنغازی

ترکیه

فارس

نیل العساره

مصر



بابل

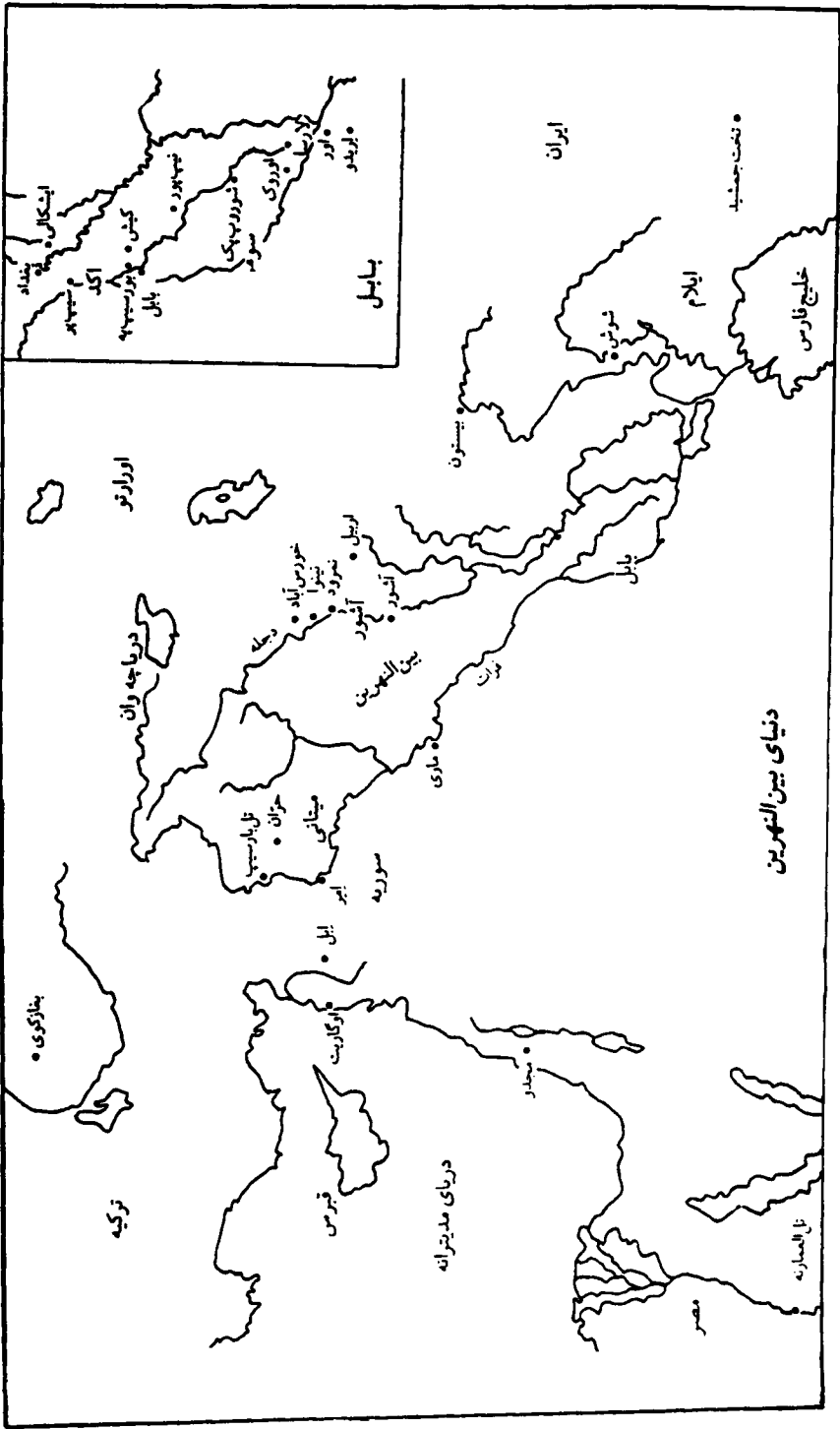
همانطور که پرستش و حرمت حیوان و نبات نزد بعضی از ملل قدیمه «نونمیزم» را بوجود آورده است، احترام به اشیاء جسمانی غیر ذوی الحیات و احجار و اخشاب نزد اقوام بدوی عقیده‌ای را ایجاد کرده است که از آن تعبیر به فتیشیزم می‌کنند.

ایمان به فتیش، یعنی احترام به یک جسم و جسد مادی که دارای قوه سحرانگیز نهانی است، همچنان از عقائد جاریه ملل متوحشه بدویه بوده که در ایران باستان در نزد اقوام بدوی نیز دیده شده است.

«فتیش» کلمه‌ئی پرتغالی است به معنی «سحر یا افسون» وقتی که دریانوردان پرتغالی در قرن شانزدهم سواحل غربی افریقا را کشف کردند، مشاهده نمودند که زنگی‌های سیاه‌پوست ساکن آن نواحی یک حال تعبّد و احترام روحانی نسبت به اجسامی خاص دارند، و از آنها آثار فوق‌العاده توقع می‌کنند، آن اجسام را به زبان خود «فتیش» نام نهادند.

این فتیش‌ها اعم از اشیاء طبیعی و مصنوعی در نظر ایشان دارای یکنوع شخصیت مستقل هستند و صاحب اراده می‌باشند - در افریقا از احساسات دارندگان فتیش درباره آنها این چنین معلوم می‌شود که نخست با کمال سادگی آنها را دارای یک روح غیبی می‌دانند و مورد احترام و پرستش قرار می‌دهند. هدایا به آنها تقدیم می‌کنند به امید حصول مرام و وصول نتیجه در پیش فتیش‌ها با تضرع دعا می‌خوانند لیکن اگر آن آرزو تحقق نیافت و دعا اجابت نشد رفتار آن شخص وحشی نسبت به آن فتیش تغییر می‌کند.

پس از آنکه آدمیان متوحش رفته‌رفته مراحل کمال را پیموده‌اند و از عصر حجر گذشته و به دوره فلز رسیدند، پرستش فتیش ساده بدوی هم که از سنگ و چوب ساخته می‌شود کم‌کم تکامل حاصل کرد و معتقدات فتیشیزم نزد ایشان صورتی مترقی‌تر و کامل‌تر بخود گرفت و آئین بت‌پرستی یعنی عبادت تماثیل و صور بعنوان الهه تدریجاً با اسلوبی منظم در جهان ظاهر گشت. اندیشه انسان درباره ذات الوهیت در صورت تندیسهای مشخصی که بدست خود ساخته بود، یا در رسم صور نقاشی که خود کشیده بود، مجسم گشت.



دنیای بین النهرین

ایران

تخت جمشید

ایلام

شوش

خلیج فارس

بابل

بیسون

بابل

اورارتو

بین النهرین

اصطخر

سورور

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اورارتو

دربارچه وان

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

اصطخر

بنازگوی

ترکیه

قبرس

دریای مدیترانه

اصطخر

مصر

ناب المصاره

همانطور که پرستش و حرمت حیوان و نبات نزد بعضی از ملل قدیمه «توتیمزم» را بوجود آورده است، احترام به اشیاء جسمانی غیر ذوی الحیات و احجار و اخشاب نزد اقوام بدوی عقیده‌ای را ایجاد کرده است که از آن تعبیر به فتیشیزم می‌کنند.

ایمان به فتیش، یعنی احترام به یک جسم و جسد مادی که دارای قوه سحرانگیز نهانی است، همچنان از عقائد جاریه ملل متوحشه بدویه بوده که در ایران باستان در نزد اقوام بدوی نیز دیده شده است.

«فتیش» کلمه‌ئی پرتغالی است به معنی «سحر یا افسون» وقتی که دریانوردان پرتغالی در قرن شانزدهم سواحل غربی افریقا را کشف کردند، مشاهده نمودند که زنگی‌های سیاه‌پوست ساکن آن نواحی یک حال تعبد و احترام روحانی نسبت به اجسامی خاص دارند، و از آنها آثار فوق‌العاده توقع می‌کنند، آن اجسام را به زبان خود «فتیش» نام نهادند.

این فتیش‌ها اعم از اشیاء طبیعی و مصنوعی در نظر ایشان دارای یکنوع شخصیت مستقل هستند و صاحب اراده می‌باشند - در افریقا از احساسات دارندگان فتیش درباره آنها این چنین معلوم می‌شود که نخست با کمال سادگی آنها را دارای یک روح غیبی می‌دانند و مورد احترام و پرستش قرار می‌دهند. هدایا به آنها تقدیم می‌کنند به امید حصول مرام و وصول نتیجه در پیش فتیش‌ها با تضرع دعا می‌خوانند لیکن اگر آن آرزو تحقق نیافت و دعا اجابت نشد رفتار آن شخص وحشی نسبت به آن فتیش تغییر می‌کند.

پس از آنکه آدمیان متوحش رفته‌رفته مراحل کمال را پیموده‌اند و از عصر حجر گذشته و به دوره فلز رسیدند، پرستش فتیش ساده بدوی هم که از سنگ و چوب ساخته می‌شود کم‌کم تکامل حاصل کرد و معتقدات فتیشیزم نزد ایشان صورتی مترقی‌تر و کاملتر بخود گرفت و آئین بت‌پرستی یعنی عبادت تماثیل و صور بعنوان الهه تدریجاً با اسلوبی منظم در جهان ظاهر گشت. اندیشه انسان درباره ذات الوهیت در صورت تندیسهای مشخصی که بدست خود ساخته بود، یا در رسم صور نقاشی که خود کشیده بود، مجسم گشت.

در قدیمترین ادوار باستانی و از هنگامی که تاریخ مکتوب بدست آمده است، کیش عبادت اصنام و تماثیل در اطراف جهان معمول بوده، و تمام ملل قدیمه مانند مصر، آشور، بابل، فنیقیه، یونان، روم و غیره هر یک به نوبت خود مراحل بت پرستی را کمابیش پیموده‌اند.

فصل دوم

ادیان ایران باستان

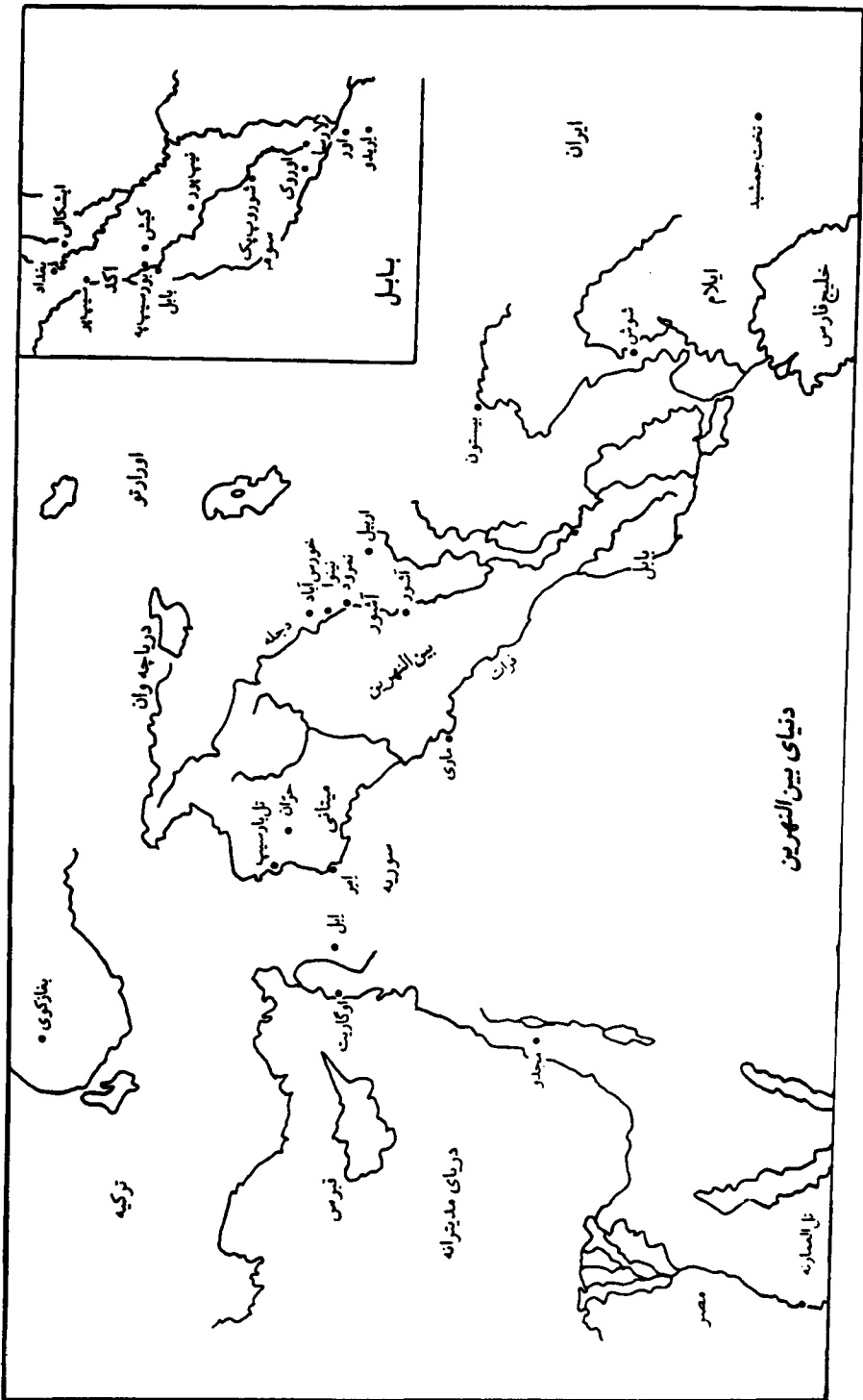
درآمدی بر بین النهرین

این سرزمین در حدود سه هزار سال ق.م تا حدود ۵۰۰ سال ق.م که ضمیمه ایران شد، چندین دولت پر قدرت و بزرگ بر آن حکومت کردند. آنان نفوذ آئین و تمدن و علوم خود را گسترده بر اقوام خلف تحمیل کردند. کشور اکد در شمال سومر بود و شهر بابل در آنجا قرار داشت. سارگون پادشاه اکد فرمانی داد که رجال علمی کشور نوشته‌های دینی و ساحری خود را مدون نمایند.

در حدود ۲۵۰۰ سال ق.م سومریان قدرت گرفته و با اکد هم‌آهنگ شده به دولت عیلام حملاتی مکرر داشته‌اند تا اینکه در سال ۲۱۱۵ ق.م «ریم سین» پادشاه پر قدرت خوزستان دو دولت سومر و اکد را برانداخت و آنان برای همیشه قدرت و استقلال خود را از دست دادند.

دولت آشور چنان پایه‌ریزی شد که در این وادی گروهی که پرستنده خدای آشور بودند به شمال بین النهرین مهاجرت نمودند و اساس دولت آشور را ریختند. مردم بین النهرین از اعتقادات و دین به دور نبودند ولی ایمان به خداوندان متعدد و اعتقاد به سحر و جادو و فسق و فحشا باعث گردید که بابل با آن عظمت در برابر حمله ایرانیان خجل گردد.

مردم بین النهرین بر این اعتقاد بودند که ارواح بطور کلی در خورشید و ماه و ستارگان مکان دارند که به تدریج اینها برایشان همانند خدایان نمودار گردیدند. هریک از شهرها خدائی مخصوص داشت و خدای محلی زن بود.



مردوک خدای آفریننده برتیامات که ماده را تشکیل داده بود بر دیگران غالب گشت. افسانه‌های سومریان در رابطه با پدید آمدن طوفان بزرگ گسترش یافت و یکی از خدایان بود که انسان را از خاک رس آفرید و جان را در آن پیکر دمید تا آئین خدایان را برقرار نماید و آنان را پرورش دهد.

پادشاهان فرزندان خدایان می‌باشند که طبیعت را حاصلخیز و پر رونق می‌سازند و این فرزندان خدایان بر نباتات ریاست دارند و حکومت را در روی زمین اداره می‌کنند.

سومریان چون از کوه‌های سربه‌فلک کشیده عیلام سرازیر شدند و برین‌النهرین دست یافتند آن بلندی را ارج نهادند و آن را با ارزش تلقی نمودند و در نگاهداری و حفظ آن کوشش فراوان نمودند.

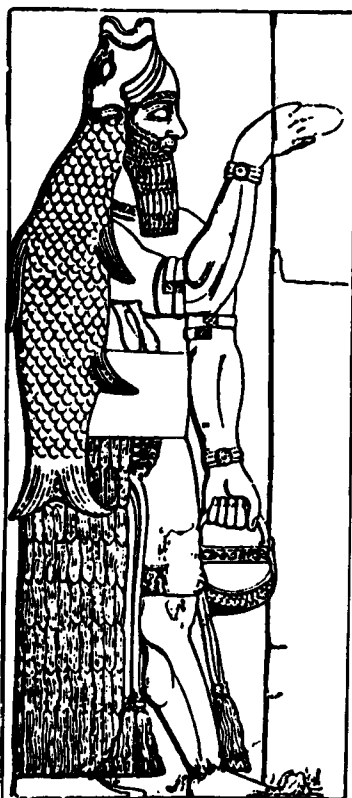
سومریان افسانه‌ها و الهیات سامیان را برای خود به‌عنوان روش و مشی اخذ نمودند.^۱

سامیان در عصر حکومت خود شهرها را دسته‌بندی می‌کردند و خدایان خود را در آن شهرها قرار می‌دادند. این خدایان خصلت و منش محلی مردم را در خود بایگانی و حفظ می‌کردند و اگر شهر آنان مرکز حکومت می‌گردید، خدایان شهر مرکزی بر دیگر خدایان شهرها برتری داشتند.

کلدانیان

جالب‌ترین بقایای کلدانیان آرامگاه‌های آنان است. برخلاف آشور بین‌النهرین علیا، در کلدان گورهای فراوانی برجای مانده است. حدس زده می‌شود که آشوریه‌ها در روزگار باستان از کلدان به‌عنوان محلی برای آرامگاه‌های خود و دفن مردگان خویش استفاده می‌کردند. در هر صورت، مقدار بقایای انسانی انباشته شده در بعضی از نقاط کلدان شگفت‌انگیز است و به‌نظر می‌رسد که بیش از مقداری باشد که جمعیت نواحی اطراف می‌توانست فراهم آورد. در بعضی محلها، تابوتها روی

۱. سومریان و اکدی‌ها بر این باور بودند که هیچ موجودی ازلی نیست و در آغاز عدم مطلق بود و تدریجاً در این عدم محض دو موجود پدید آمدند. یکی موجود نر بنام «آپیو» و دیگری موجود ماده بنام «تیامات» و این دو اصل کائنات را بوجود آوردند.



خدائین، مظهر کیوان

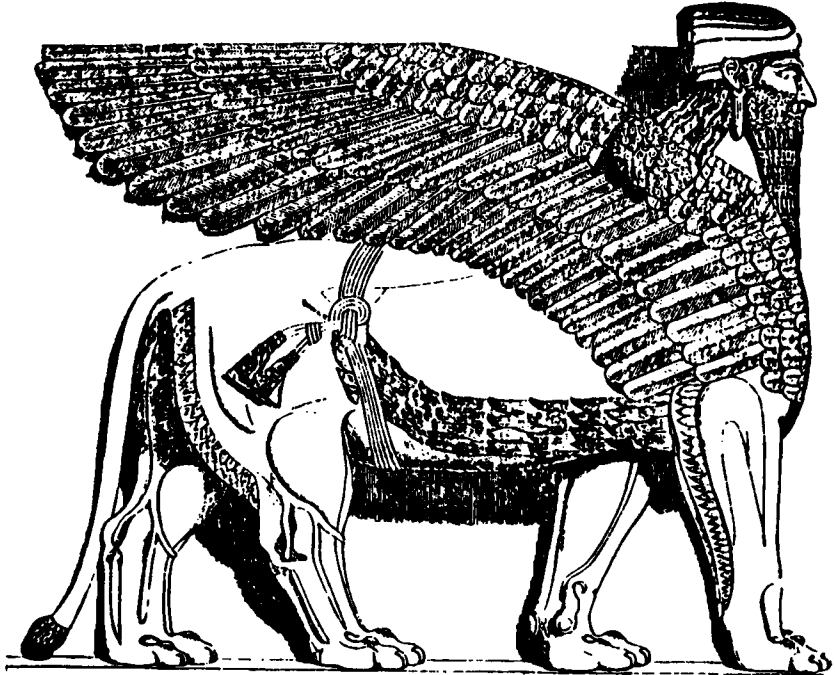
یکدیگر تا عمق سی و گاهی شصت پا بر روی هم انباشته شده است.

در مورد دین آنها باید گفت که مبتنی بر پرستش ستارگان بود، خود آسمان، خورشید، ماه و بعضی از سیارات را می پرستیدند. گروه بندی خدایان عمده کلدانی از این قرار بود: در رأس خدایان، خدایی به نام ایل IL یا را Ra (رع؟) قرار داشت که درباره او اطلاع زیادی در دست نیست. پس از او خدایان سه گانه آنا Ana، بل Bil (بعل؟) یا بلوس Belus و Hea یا هوآ Hua، قرار داشت. هریک از آنها همراه یک همسر اصلی است. همسر آنا Ana آنات Anat، و همسر بل، مولیتا Mulita (بلتیس) و همسر ههآ یا هوآ به نام داوکینا Davkina بود؛ سپس خدایان سه گانه دیگری به دنبال می آیند مانند سین Sin، یا

هورکی Hurki، خدای ماه، سان San یا سانسسی Sansi، خدای خورشید، و وول Vul خدای هوا. همسران خدایان مزبور شالا Shala یا (تالا Tala) گولا Gula (آنونیت Anunit) نام داشتند. همسر هورکی Hurki (ماه)، الهه ای بود که نام او کاملاً ناشناخته است، ولی لقب او «بانوی بزرگ» بود. پس از آن با نام پنج خدای کوچکتر آشنا می شویم که نمایندگان پنج سیاره بودند. نین Nin (نی نیب Ninib) مظهر کیوان، مروداخ Merodach مظهر مشتری، نرگال Nergal مظهر مریخ، ایشتر Ishtar مظهر زهره و نبو Nebu مظهر عطارد. همه این خدایان را خدایان عمده می نامیم و پس از آنها خدایان بی شماری از درجه دوم و سوم می آیند. خدایان مزبور را مانند خدایان مصری و یونانی و رومی نمی توان از یک خانواده دانست. با

وجود این، نوعی خویشاوندی میان آنها برقرار بود.

کلدانی‌ها دربارهٔ تکوین جهان چنین می‌پنداشتند که در آغاز همه چیز در تاریکی به آب فرو رفته بود و جا: نران شگفت‌انگیز از میان آنها برخاستند. افرادی بودند که دو بال و یا چهار بال و دو چهره داشتند. افراد دیگر دارای سر و شاخ بز و افراد دیگر سمهایی مانند اسب داشتند. بخش فوقانی بدن بعضی از انسانها پیوسته به بخشهایی از بدن اسب بود. گذشته از این، گاوهایی با سری از حیوانی دیگر و سگهایی با چهار بدن و دم ماهی وجود داشت. گذشته از این ماهی‌ها و خزندگان و مارها و جانوران مختلفی دیده می‌شدند که هر یک جنبه‌هایی از شکل و ویژگی جانور دیگر را اقتباس کرده بود. شبیه همهٔ آنها در معبد بلوس دیده می‌شود.



خدا نرگال، مظهر مریخ
مرد - شیر

سومر و اکد

سومریها و اکدیها از زمان بسیار قدیم که معلوم نیست از کی شروع شده در مملکتی که بعدها بکلده موسوم شد سکنی داشتند. شهرهای اور، اوروک یا ارخ،

نیپ‌پور از شهرهای معروف سومر بودند و سیپ‌پار، کیش، بابل از شهرهای مهم اکد. این نظر نیز مهم است که اکدیها و سومریها ملت واحدی بودند و اکدیها به مناسبت یکی از شهرهای سومر باین اسم موسوم شدند.

سومریها سواحل خلیج فارس را اشغال کرده بودند و محققین گفته‌اند که چون در نزدیکی عشق‌آباد، استرآباد و دره‌گز اشیاء سفالین و ظروف سنگی و اشیاء دیگر بدست آمده که شیوه ساخت آنها عیلامی است و روی گلدانی از طلا صورتهای سومری منقوش است گمان می‌رود که سومری‌ها از طرف شمال برآس خلیج فارس و جلگه بابل آمده باشند. هر شهر رب‌النوع یا بقول سومریها خدائی داشته و در نظر اهالی شهری ارباب انواع سایر شهرها در رتبه پایین‌تر از رب‌النوع شهر آنها بودند با وجود این سه رب‌النوع بزرگ را همه می‌پرستیدند: ۱- آنو (آقای آسمان) ۲- آا (صاحب دره عمیق) ۳- پل (خدای زمین). غیر از اینها سومریها بگروهی از ارواح بد، عفريتها و جنها معتقد بودند و برای اینکه از شر آنها محفوظ بمانند، قربانی می‌کردند، نیاز و تقدیمی می‌دادند.

مجسمه خدا را ساخته آنرا می‌پرستیدند. اگر هیکل خدای شهری را به شهر دیگر می‌بردند، عقیده داشتند که خدای آن شهر را به اسارت برده‌اند و استقلال آن شهر خلل می‌یافت!

در تاریخ بابل دیده می‌شود که بعضی خدایان سومری زن داشتند و برخی از ارباب انواع، پسران خدایانی بودند. خدایان در نظر سومری‌ها دارای صفاتی بودند، مانند صفات انسانی، از قبیل غضب، سفاکی، قساوت، شهوت، عشق، تنفر و غیره. معابد را از خشت می‌ساختند و محراب را در رأس آن قرار می‌دادند، کاهنان نفوذ بسیار داشتند و می‌گفتند که خدایان مانند شاهان در میان تجملات و فراوانی زندگانی می‌کنند.

از این جهت معابد پر بود از خزائن، ذخائر، انبارهای غله، حبوبات و امتعه گوناگون، گاهی تجارت را منحصر به معبدی می‌کردند، مثل اینکه ارباب انواع تاجر یا ملاک نیز می‌باشند. رئیس شهر را «پاتسی» می‌نامیدند و عقیده داشتند که پاتسیها

امور شهر را موافق میل خدایان اداره می‌کنند، بنابراین پاتسیها یک نوع پادشاهان کوچکی بودند که امور مذهبی، کشوری و لشکری را در دست داشتند. جهان بعد از مرگ در نظر سومری‌ها خیلی تیره و تاریک بود، زیرا عقیده داشتند که انسان بعد از مرگ جز درد و محن، گرسنگی و تشنگی چیزی نخواهد یافت. با این نظر سومری‌ها همواره برای سلامتی و حفظ خانواده دعا می‌کردند و نذر می‌دادند. دکتر رقیه بهزادی می‌نویسد:

«در طی هزاره سوم پیش از میلاد، سومری‌ها عقاید مذهبی و مفاهیم معنوی را تکامل بخشیدند که بر جهان معاصر، به‌ویژه از طریق دین یهود و عیسویت و اسلام، تأثیری محو‌ناشدنی برجای گذاشته است. در سطح فرهنگی، متفکران سومری، بر اثر تفکرات خود درباره اصل و ماهیت جهان، فرضیاتی به وجود آوردند که پایه و اساس بسیاری از اصول باستانی خاور میانه قدیم را تشکیل داد. در سطح عملی کاهنان و افراد مقدس سومری تشریفات و مراسم گوناگونی را به وجود آوردند که نه تنها برای خشنود ساختن خدایان، بلکه برای ارضای علاقه مردم به نمایش‌های مذهبی به کار می‌رفت. از لحاظ اخلاقی، شاعران و نوازندگان دوره گرد سومری و وارثان بعدی آنان یعنی شاعران و دبیران مطلبی را به وجود آوردند که غنی‌ترین اسطوره‌های خاورمیانه قدیم به‌شمار می‌رفت.

اما در مورد فن آفرینش منسوب به خدایان، فیلسوفان سومری اصلی را بنیان نهادند. که اصل آفریننده جهان به‌شمار می‌رود و آن عبارت از این است که خدایان نقشه‌ها را طرح می‌کردند و «کلمه» را بر زبان می‌آوردند و «نام» را اظهار می‌داشتند. همچنین زعمای مذهبی سومری می‌گفتند که موجودات به محض آفریده شدن، بدون این که با یکدیگر اصطحکاک پیدا کنند در کمال هماهنگی و به‌طور مداوم عمل می‌کنند.

خدایان سومری، همان‌گونه که از اساطیر آنها برمی‌آید، به شکل بشر بودند حتی نیرومندترین و داناترین آنها از لحاظ شکل و اندیشه و عمل به بشر شباهت داشت.

۱. مجله چیستا، شماره ۹۸، ص ۸۵۴-۸۵۵. (عکسهای این قسمت نیز از این مجله برگرفته شده است).

به عقیده آنها، خدایان می خوردند و می آشامیدند، ازدواج می کردند و خانواده تشکیل می دادند و مانند بشر تابع احساسات و نقایص خود بودند. به طور کلی، درستی و عدالت را بر نادرستی و ستمگری ترجیح می دادند، اما انگیزه های آنها به هیچ وجه روشن نبود و بشر نمی توانست آنها را درک کند. به عقیده آنها، خدایان برفراز «کوه، آسمان و زمین، جایی که خورشید از آن برمی خاست» می زیستند، و این نکته در مواردی صدق می کرد که حضور آنها در جای ویژه ای که متصدی آن بودند لازم نبود. در این که چگونه به محل مورد نظر خود می رسیدند تردیدی وجود دارد ولی می دانیم که خدای «ماه» با قایق خدای «خورشید» با گردونه یا بر طبق روایت دیگر پیاده، و خدای «طوفان» به وسیله ابرها حرکت می کرد. از قایق همیشه استفاده می شد اما متفکران سومری ظاهراً اعتنایی به مسائل عملی و واقعی نمی کردند و بنابراین، نمی دانیم که چگونه خدایان به پرستشگاه ها و زیارتگاه های خود در سومر وارد می شدند و کارهای بشری مانند خوردن و آشامیدن را چگونه انجام می دادند. کاهنان احتمالاً تنها تندیس آنها را در نظر داشتند و آنها را با دقت فراوان مواظبت می کردند. اما در این که اشیاء سنگی و چوبی و فلزی چگونه دارای استخوان و عضله و نفس بودند - این نوع پرسش ها - هرگز به خاطر آنها خطور نمی کرد. گذشته از این، متفکران سومری تناقض میان جاودانگی و شکل بشر داشتن را در نظر نداشتند، اگر چه خدایان جاودان بودند. با وجود این، به قوت لایموت نیاز داشتند. آنان حتی بیمار می شدند و تا پای مرگ می رفتند. با افراد می جنگیدند، و حتی زخمی و کشته می شدند.

در اواسط هزاره سوم پیش از میلاد، می بینیم که صدها خدا در میان سومریان وجود داشته است از نام بسیاری از آنان آگاهییم و این نام ها نه تنها از فهرست هایی که در مدارس تنظیم می شد، بلکه از فهرست هایی از قربانیانی که بر روی الواح که در طی قرن گذشته از دل خاک بیرون آمده بدست می آید. بسیاری از این خدایان در درجه دوم بودند، مثلاً همسران و کودکان و خدمتگزارانی فوق بشر به شمار می آمدند. از میان صدها خدای سومری چهار خدا از همه مهمترند و آنها عبارتند از: آن An (آسمان - خدا)، انلیل Enlil (هوا - خدا)، انکی Enki (آب - خدا)، و نین هورساگ Ninhursag (الهه مادر) آنها معمولاً در رأس فهرست ها قرار داشتند و

تصور می‌رفت که اقدامات مهمی را دسته‌جمعی انجام می‌دادند و در اجتماعات و ضیافت‌ها دارای جای افتخاری بودند.

و مهمترین خدای سومری، که در مراسم و اسطوره‌ها و نیایش‌های سومری نقش مهمی به عهده داشت هوا - خدا، یعنی انلیل بود. معلوم نیست چه عواملی موجب برتری او شد، ولی از مدارک پیشین برمی‌آید که انلیل «پدر خدایان» و «پادشاه آسمان و زمین» و «پادشاه همه سرزمین‌ها» بود، و انلیل بود که نام پادشاه را نخست برزبان می‌آورد و عصای سلطنتی را به دست او می‌داد و به او به چشم عنایت می‌نگریست. از اسطوره‌ها و سرودها در می‌یابیم که انلیل را آفریننده عوامل مولد کیهان می‌دانستند. او خدایی بود که روز را پدید می‌آورد، به بشر رحمت می‌کرد، همه بذرها و گیاهان و درختان را از زمین می‌رویاند و باعث فراوانی و ترقی می‌شد. انلیل بود که کلنگ دو سر و خیش را به عنوان نمونه‌های نخستین ابزارهای کشاورزی ابداع کرد. بعضی از دانشمندان معاصر، او را خدایی وحشت‌انگیز و مخرب دانسته‌اند، اما هنگامی که سرودها و اسطوره‌ها را بررسی می‌کنیم می‌بینیم که انلیل را خدایی دوست‌داشتنی می‌دانستند که مواظب امنیت و سعادت همه افراد بشر و به‌ویژه همه ساکنان سومر بود.

خدای مهم دیگر سومریها، انکی بود که خدای آبزو abzu یا دوزخ به‌شمار می‌آمد. انکی مظهر اندیشه بود و همو بود که زمین را برطبق تصمیمات انلیل که نقشه‌های کلی را طرح می‌کرد به وجود آورد. سومری‌ها در مورد پیدایی موجودات تنها می‌گفتند «انکی چنین کرد» و جایی که سخن از فن آفرینش به میان می‌آید تنها از «کلمه و فرمان خدا» سخن می‌رود.

در میان خدایان آفریننده، باید از نین هورساگ نام برد که به «بانوی محترم» شهرت داشت. در روزگاران پیشتر این الهه احتمالاً مقامی والاتر داشت. شاید نام او در آغاز، «مادر-زمین» بود و شاید او را مادر همه خدایان می‌دانستند، زیرا او را «نینتو Nintu» به معنی «بانویی که می‌زاید» می‌نامیدند. فرمانروایان پیشین سومر دوست داشتند که بگویند از شیر نین هورساگ می‌نوشند. این الهه به منزله مادر همه موجودات زنده بود. در یکی از اسطوره‌ها او را پدیدآورنده بشر می‌بینیم و در اسطوره دیگر خدایانی را در دیلمون Dilmun یعنی بهشت خدایان می‌آفریند که

مطلب «میوه ممنوع» را به نظر می آورد.

علاوه بر این چهار خدای برجسته، سه خدا وجود داشت که جزء اجرام سماوی بودند: نانا Nanna (ماه - خدا)، که او را سین Sin نیز می نامیدند که شاید اصل سامی داشته است؛ فرزند نانا به نام اوتو Utu (خورشید - خدا)؛ دختر نانا به نام الهه ایانا inanna (که نزد سامی ها به ایشتر شهرت داشت). شاید این گروه خدایان هفتگانه، یعنی آن، انلیل، انکی، نین هورساگ، ناتاسین، اوتو، و ایانا باشند که آنها را هفت خدایی دانسته اند که سرنوشت ها را تعیین می کنند. پنجاه «خدای بزرگ» را هرگز ذکر نکرده اند ولی آنها مشابه به آنو ناکی Anunnaki، یعنی فرزندان خدای «آن» بوده اند. همچنین گروهی از خدایان به نام ایگیگ Igig وجود داشتند که با توجه به ذکر کمی که از آنها در اسناد موجود به میان آمده است می توان دانست که نقش مهمی به عهده نداشتند.

بابل^۱

مردمان سامی نژاد غالباً از شبه جزیره عربستان بیرون آمده بطرف ممالکی متوجه شدند که در کنار رودخانه ای بزرگ یا دریاها واقع شده بودند و از حیث آب و هوا و زمینهای حاصلخیز برعربستان کویر مزیت داشت در این شهر (بابل) سلسله هائی از پادشاهان بوجود آمدند و دولتی را بوجود آوردند. مذهب بابلی ها در این عهد مانند مذهب سومریها برشکر و بت پرستی بنا شده بود و عقایدشان تقریباً همانند عقاید سومریها بود و اینان نیز چند خدا داشتند که می توان از مردوک، پسر خدای آسمان و قائم مقام او که پرستش خاصی را برای این دو قائل بودند نام برد.

«نبو» را پسر مردوک می دانستند ولی در اواخر تمدن بابلی سایر خدایان فراموش

۱. در حدود پنج هزار سال قبل، در سرزمین میان دجله و فرات تمدن عظیم و چشمگیری وجود داشت که بابل نامیده می شد وجه تسمیه بابل آن است که گویند در روزگاران قدیم معبدی بزرگ در آن شهر وجود داشته که قضات برای رسیدگی به شکایات مردم، در آن معبد می نشستند و آن مکان را «باب ایل» یعنی در خدا می نامیده اند و بعدها به بابل معروف شد، قول دیگر آن که اصل لفظ بابل «باب ایلو» بوده و ایلو نام یکی از خدایان بابل سامی بوده است.

شدند و بابلیها دو رب النوع را می پرستیدند. مردوک با مشتری تطبیق می شد و ایشتار که دختر خدای آسمان بود، با زهره.

بهمین منوال و بهمین قیاس خدایان به صورت موجودات متعال روحانی و متجسم درآمدند و در معابد شوراهاى الوهى مرکب از الهه متعدده به ظهور رسیدند که آنان نیز با یکدیگر گاهی به صلح و گاهی به جنگ و گاهی به عشق و محبت و گاهی به بغض و کینه بسر می بردند و تعداد آنها افزون از حد حساب و بیرون از میزان شمار گردید.

بابلیها به قصد آنکه از برکات و انعام حیات بهره ور گردند به کاهنان و پیشوایان دینی خود متوسل گشته و در اموری چون قربانیا و افسونها و نمازها و دعاها و مطالعه کواکب از آنها یاری می جستند و باواز نغمات نی و سرودهای دلپذیر موسیقی به هنگام عبادت و خضوع در آستانه الهه می پرداختند. آداب دینی خود را بسیار طولانی انجام می دادند و آنرا به منظور نرم کردن دلهاى خدایان بجا می آوردند هرگاه از دعا و نماز ایشان خدایان مهربان نمی گشتند ناچار افسونهایی بکار می بردند که بزعم ایشان در مزاج خدایان نفوذ می کرد و آنها را ناگزیر می ساخت تا حاجات ایشان را برآورند و ارواح شریره در برابر آنها گردن تسلیم فرو بیاورند و پرستندگان خدای ایشتار مبلغی کلان به کاهنان می پرداختند تا آن خدا را با خود موافق سازند و چنین می گفتند:

«ای بانوی آسمانی ما دمی نظر کن، من ترا با تن نزار و دل محزون و دیده اشکبار می خوانم، بر تضرع و استعانت من ترحم فرما، تا کی این تن من نوحه گری کند و باشفتگی و رنج برآورد تا کی دل من درد و محنت تحمل نماید و بغم و اندوه و اشک و آه قرین باشد، رنج مرا پایان آور...»

کاهنان نه تنها نماز و مناجات بدرگاه خدایان را انجام می دادند بلکه افسونهایی چند نیز می دانستند که بوسیله آنها ارواح شیطین شریر و خدایان موذی را از بدن شخص دیو زده خارج می کردند و می گفتند:

«از تن من بیرون آی، از بدن من دور شو، زنهار، زنهار برتن من ستم مکن، ای روح پلید بحق شمش خارج شو. ای روح پلید بحق انا رب همگان خارج شو، بحق مار دوخ سرور خدایان و خارج کننده ارواح الهه بیرون برو...»

دستگاه کاهنان بابل بسیار منظم و سازمان کهنوت بسیار مرتب بوده و ایشان خود مردمانی بسیار فعال بوده‌اند که برای اصحاب خود کارهای بسیار انجام می‌داده‌اند و تعالیم ایشان پله پله از ۳۲۰۰ سال ق.م شروع شده است.

غیبگوئی در واقع شغلی از مشاغل کاهنان بود، جماعتی از ایشان در تعبیر رؤیا عالم بوده و یا حوادث طبیعی را پیش‌بینی می‌نموده‌اند مخصوصاً فنی نزد ایشان معمول و رواج بسیار داشته است که عبارت است از خواندن غیب از روی جگر گوسفند زیرا چنین می‌پنداشته‌اند که مشیت خدایان در روی خطوط و چینهای موجود برکبد منقوش است و در درون جگر آن حیوان خواص طبیعی نهفته است که اسرار و غیبها را آشکار می‌سازد آنها معتقد بودند که اراده خدایان در اوضاع و احوال اجرام آسمانی جلوه‌گر است و اگر بوسیله سبک و روش علمی کواکب را مطالعه و رصد نمایند هرآینه بحقایق غیبی آگاه خواهند شد.

کاهنان هریک از صور منطقه البروج را مظهر خدائی و منزلگاه الهی - نسته و برای مساحت و سنجش فضای آسمان وسائلی را ساخته بودند که در دقت و صحت بی نظیر می‌نمود.

معبد کاهنان به زیگورات‌ها مشهور بود که در فضای آن کاهنان مراسم عبادت و دعا و افسون و نیز برای حاجتمندان غیبگوئی می‌کردند.

هرچند دیانت بابلی خود وارث دین باستانی مردم سومر است ولی بنوبه خود مراحل تکامل و ارتقاء را پیموده و وقتی بزمان عظمت بابل رسید واجد اسلوب تصویری منظم و دستگاه فکری نسبتاً مرتقائی گردیده بود، بعبارت دیگر، ریشه دیانت بابل در ادوار تاریک تاریخ سومریها و اکادیها مخفی و مستور است. بدون شبهه می‌توان گفت که آن مبادی دینی از دیانات بدوی و عقاید ساده یعنی فتیشیزم و آنیمیزم ابتدائی آغاز شده و مراتب نشو و ارتقاء را طی کرده و چون تمدن بابل نضج یافت بصورت کاملی «پولی تثیزم» تعدد الهه نمودار گردید. آثار الواح گلی با خطوط میخی که اخیراً در ویرانه‌های بلاد و معابد بین‌النهرین یعنی کشور بابل بدست آمده همه مؤید این مدعاست.

این سیر تکاملی در مدتی دراز قریب چهار هزار سال یعنی ۴۳۰۰ تا ۵۰۰ سال ق.م در پرتو استقلال سیاسی بین‌النهرین و استقرار سلاله‌های سلاطینی که در

آن زمان طولانی بنوبت خود پیاپی حکمرانی می‌کردند، طی درجات کرده است، نخست، اعتقاد بخدایان خاصی در شهرهای کوچک ظاهر شد. یعنی هر شهری خدای خاص خود را داشته است که حافظ آن شهر و معبود ساکنین آن بوده و ساکنین هر بلدی مقام و اهمیت خدای خود را بالاتر و بیشتر از خدایان دیگر بلاد می‌دانسته و برسر آن الهه با یکدیگر مفاخره‌ها و رقابتها داشته‌اند. بنابراین عدد خدایان به‌اسامی مختلف در تاریخ دینی بابل بین‌النهرین فراوان است، هم در الواح گلی اکتشافی بوسیله باستانشناسان و هم در متون و منابع کتب مورخین یونان مانند هردوت و دیگران نام آنهمه الهه عدیده به تفصیل ذکر شده است. بلاد بین‌النهرین مانند «اوروک»، «اوریدو»، «لاکاش» و بالاخره شهر «اور» هر یک بنوبت خدای مخصوصی داشته تا آنکه عاقبت نوبت به شهر بزرگ یعنی بابل رسیده است. پس خدای آن شهر در صدر الهه سراسر مملکت قرار گرفت، وقتی که سلطنت واحدی در کشور بین‌النهرین در پرتو سلطنت سلاله «هامورابی» تشکیل شد، مردم آنجا سربآسمان برافراشته و خدایان خود را در آسمانها جستجو کردند و روشنان فلکی و کواکب و نجوم آسمانی را مظاهر الهه‌ها شمردند. همانطور که مجسمه‌ها و تماثیل آن خدایان در معابد روی زمین افراشته می‌شد، بزعم ایشان ارواح لطیفه الهه در آسمانها زندگی می‌کردند و با یکدیگر گاهی به صلح و گاهی به جنگ و زمانی به محبت و دوستی و وقتی با خصومت و دشمنی بسر می‌برند. تعداد این خدایان به شماره کواکب آسمان می‌رسد. در مجموعه الهه اعصار سومری و اکدی افزون از چهار هزار اسم خدا بنظر می‌رسد که هر یک مظهر نیروئی از مظاهر طبیعت بوده‌اند.

ماردوخ (مردوک) خدای بابل MARDUK

چون شهر بابل بزرگترین شهرها شد و مرکزیت یافت، بطوری که در تمام آسیای غربی شهری بزرگتر از آن نبود خدای آن شهر نیز در صدر الهه آن کشور قرار گرفت و همه جا طبل الوهیت مردوک خدای بابل نواخته شد که بزرگترین رقیب ایشتر در الوهیت همانا ماردوخ است. عظمت این خدا بیشتر مدیون به موقعیت سیاسی شهر بابل بوده است به این معنی که چنان اتفاق افتاد که ششمین پادشاه از اولین سلاله حکمران بابل موسوم به هامورابی (همورابی) ۲۰۶۷-۲۰۲۵ قبل از میلاد - یعنی

«مردوک»

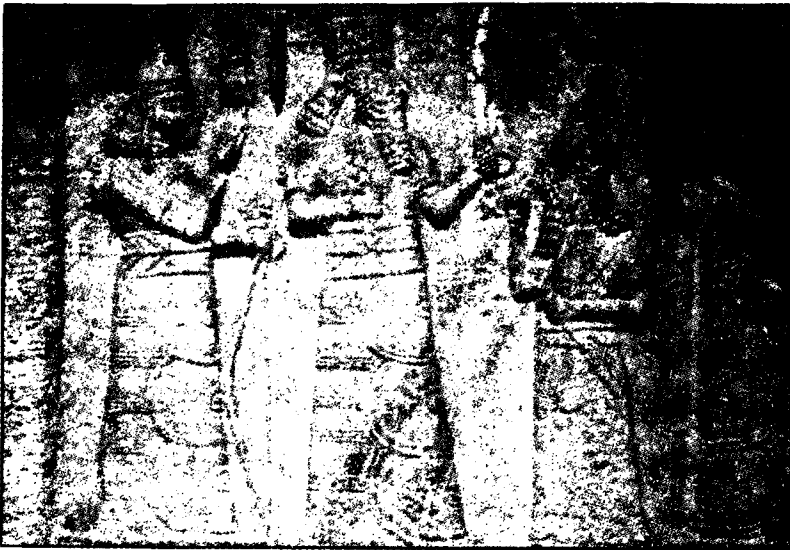
طرحی برگرفته از یک مهر استوانه‌ای که مردوک و یک موش هوش شو - اژدهای مقهور را نشان می‌دهد؛ یکی از هیولاهایی که تیهمت به خدمت گرفته بود. در این جا مردوک عصا و حلقه پادشاهی را در دست چپ گرفته است. شنل او با مدال‌های متعدد تزیین شده و یک تاج پرداخته بر سر دارد.



همان پادشاهی که قوانین معروف خود را برای اهالی جهان باقی گذاشت، شهر بابل را برای مقر سلطنت خود اختیار کرد پس مملکتی وسیع که در قلمرو او بود از فلسطین و مصر تا خلیج فارس و تمام بلاد بین‌النهرین آن شهر شهیر را تختگاه و مرکز شناختند و از آن تاریخ تا دو هزار سال بعد بابل یکی از بزرگترین شهرهای عالم گردید. و تغییرات متوالی اعصار و قرون از عظمت آن نکاست. پس چون آن شهر بزرگ مافوق همه شهرها قرار گرفت خدای مردم آنجا بنام مردوک هم‌آهنگ با تقدم و قدرت آن شهر، بزرگی و اقتدار حاصل نمود در ابتدا مردوک خدای محلی کوچکی بیش نبود ولی بتدریج خدایان شهرهای دیگر و دیار اطراف را تحت الشعاع خود قرارداد با بعضی دیگر نیز رابطه خاصی پیدا کرده و آنها را در وجود خود منحل ساخت. مثلاً «اتا» خدای شهر «ارید» و نیز «نیپورتا» خدای جنگ در او تحلیل رفتند



ایشثار، خدای جنگ، ایستاده بر روی شیر در مقابل یک پرستنده



شمش - رش - اوشور، فرمانروای سوخی و ماری در مقابل ایزدان اداد و ایشثار. از بابل



اثر مهری از سنگ سبزه که خدای آ را نشان می دهد که از شانه هایش آب و ماهی می ریزد، سمت چپ او وزیر دو چهره اش، و سمت راست او یک پرنده (شاید انزو) و یک ایشتر بالدار بر فراز خورشید - خدای شهمش «نبو»

یعنی مردوک را فرزند دیگر «اتا» دانسته‌اند و عقل و حکمت «اتا» را بالورائه به‌او منتقل کردند و نیز معتقد شدند که «نابو» خدای شهر بارسیب‌پا یعنی خدای سرنوشت نیز اقتدار الوهی خود را به‌ماردوخ منتقل ساخته است و صفات عالیّه «ان لیل» خدای شهر «نیپور» را نیز باو نسبت دادند و بالاخره تمام مردم معتقد شدند که مردوک خدای آسمان و زمین است و عاقبت کاهنان تمام نوشتجات و متون ادبی و مذهبی بابل را اصلاح کرده و هرچنانم خدایان دیگر بود محو ساختند تا آنکه مردوک خدای عظیم و بزرگی که در خورشان شهر بابل بود معبود خاص و عام گردید.

معبد و کاهن

«درمدنیت بابل معبد نقشی بسیار مهم دارد. در شهرهای بین‌النهرین همه وقت معبد از بلندترین و مرتفعترین ابنیه بوده است که در وسط شهر از خشت خام یا آجر پخته قد برافراشته و برپام همه خانه‌ها و مساکن مرد مشرف بوده است و در برابر مذبح در داخل معبد انواع حیوانات و فواکه و مبلغ‌های بسیار وجه نقد و جنس برس‌نیاز، قربانی خدای آن معبد می‌شده، در آنجا بوده است که مدارس را برای تعلیم منشیان و نویسندگان خط میخی برپا کرده و این طبقه را تربیت می‌نموده‌اند، اضافه برآن، معبد مرکزیت کسبی و تجارتمی نیز داشته است، املاک موقوفه و اراضی وسیعی را اداره می‌کرده، کاهنان که متولیان معابد بوده‌اند، در حقیقت تنها طبقه روشنفکر و دانشمند کشور را تشکیل می‌داده‌اند. آنان خط و کتابت می‌دانسته و برای عامه مردم ادعیه و اوراد می‌خوانده و برای گرفتاران و مبتلایان و آسیب‌دیدگان افسونها و مناجاتها تقدیم درگاه الهه می‌کرده و نیز از غیب‌خبر می‌داده رؤیاها را تعبیر می‌نموده‌اند، همچنین کواکب را رصد کرده سرنوشت بشر را از روی حرکات آنها معین ساخته‌اند و بالاخره همین طبقه کاهنان چون املاک فراوان و ثروت گزاف معبد را در دست داشتند و داد و ستد می‌کرده‌اند از اینرو بسیار غنی و صاحب ثروت شده بوده‌اند.^۱

خلاصه آنکه طبقه کاهن در طول مدت چهارهزار سال همچنان باکمال قوت در

۱. علی‌اصغر حکمت: تاریخ ادیان.

جامعه بابلی و آشور و کلدیه باقی و برقرار بوده‌اند.

آسور

آسوری‌ها مردمی بودند از نژاد سامی، که با مردمان سامی نژاد دیگر در بابل زندگی می‌کردند این دولت تقریباً هزار سال دوام کرد و حدود خود را از هر طرف پیش برد: از طرف مغرب و جنوب غربی دولت (هیثا) را معدوم، فنیقیه و فلسطین را مطیع کرده به مصر دست انداخت. از طرف مشرق و جنوب شرقی تا کوه دماوند و کویر بزرگ ایران پیش رفت و بالاخره بدست مادیها منقرض شد.^۱

آسوری‌ها به قسمت وسطای رود دجله و کوهستانهای مجاور رفته، در آنجا دولت کوچکی ساختند، که موسوم به آسور شد.

این اسم از اسم رب النوعی است، که پرستش می‌کردند و (آسور) نام داشت. آسوری‌ها برای ارباب انواع بابلی نیز پرستش داشتند، ولی آنها را دون رتبه (آسور) دانسته و باین معتقد بودند، که هر قدر دولت آسور وسعت می‌یابد بر عظمت این خدا می‌افزاید و خدایان شهرهای دیگر دست‌نشانده می‌شوند یکی از خصائص آسوریه‌ها شقاوت و بیرحمی فوق‌العاده آنها نسبت به مغلوبین بود. جهت آنرا از دو چیز باید دانست: اولاً آسوریه‌ها عقیده داشتند، که بیرحمی و شقاوت مرضی خدایان و کار ثوابی است. چنانکه یکی از پادشاهان آسور بدست خود اسرا را کور می‌کرد و این وحشی‌گری را پسندیده آسمان می‌دانست.

نخستین مجموعه خدایان متعدده (پانتئون) در عصر سومری بظهور رسید، اسامی این الهه افزون از چهار هزار است که هر یک مظهر جزئی از مظاهر طبیعت شمرده می‌شدند در آن میان شش خدا بردیگران تفوق و برتری حاصل کردند که عبارت بودند از:

- ۱- آنو، رب آسمان خدای بزرگ در شهر اراک، سلطان قدیم و رب الارباب کهنسال
- ۲- ان هیل، رب جو فوقانی و اراضی تحتانی خدای محارب و جنگجو در شهر نیپ‌پور

۱. حسن پیرنیا: ایران باستان، ج ۱، ص ۱۲۷.

۳- سین، خدای ماه معبود شهر اور

۴- پاپار، که بعدها نام شمش حاصل کرد، خدای آسمان و آفتاب در شهر لارسا

۵- اِثا یا انکی، خدای میاه و آبها در شهر اریدو

۶- نین تود، خدای مؤنث (مادر کل) که او را ایشتر نیز می‌گفتند در شهر کیش.

نزد مردم این شهرها هر خدای مذکر از داشتن یک همسر و زوجه مؤنثی ناگزیر بود که او را نیز در معبد مخصوص او پرستش می‌کردند البته بعضی خدایان مانند نین تود مؤنث (رب مادر) از این قاعده مستثنی بود و در نزد بعضی دیگر مانند خدای انوک خودش اهمیتی نداشت ولی دخترش عظمت حاصل کرد که دوشیزه آسمانی موسوم به: «انی می» می‌باشد. این خدایان با هم معاشرت می‌کردند و نسبت به یکدیگر مهربان بودند و هیچ خدائی عبادت خدای دیگر را منع نمی‌کرد. البته مقام عظمت و معبد بزرگ شهر متعلق بود به بزرگترین الهه خدای بزرگتر ولی معبدهای کوچکتر و حقیرتر نیز برای دیگر خدایان خرد و کوچک در محلات مختلف شهر بنا می‌شد.^۱

دکتر رقیه بهزادی می‌نویسد:^۲

«دین آشوریا اساساً با دین بابلیها فرق نداشت. مراسم دینی آنها از سنتهای بابل، اوروک و سیپار الهام گرفته بود و این سنتها برای تطبیق با نبوغ ویژه یک نژاد جنگجو، تعدیل یافت. در هر صورت، دین تأثیر قاطعی بر این تمدن نظامی نداشت؛ این نکته در تزیینات قصرها به چشم می‌خورد، جایی که تمام مساعی در مورد نشان دادن نه احساسات دینی، بلکه شکوه و عظمت فرمانروا، به کار رفته است.

۱. در ازمه بعد که زراعت و کشاورزی تکامل حاصل کرد مجمع ثلاث خدایان بصورتی دیگر درآمد، شمش - خدای آفتاب، سین - خدای ماه و ایشتر رب الارباب خدای مادر حاصلخیزی و باروری با هم ترکیب شدند و سپس مدت زمانی سه الهه دیگر به‌اسامی نین تود، و نانا و ماما و امورت و نین هورساگ و آورو معروف گشتند در میان تمام این خدایان رب الارباب ایشتر یا الهه مادر معروفتر از همه و تقریباً مورد پرستش عام و خاص قرار گرفت با آنکه او را مادر کل می‌دانند معذالک او را بطبیعت عذار و دوشیزه می‌شناخته‌اند. در این میان پس از چندی در ایران نام او را تغییر دادند به‌آناهیتا (ناهید) به معنی معبود پاک و منزّه و او را نیز همدوش اهورامزدا محل ستایش و پرستش قرار دادند.

۲. مجله چیستا، شماره ۱۰۶-۱۰۷، ص ۵۳۶.

آشور، بزرگترین خدای این سرزمین، نام خود را به نخستین پایتخت و به سراسر آشور داد. این خدا طی بیست و پنج قرن، پرستندگان بسیار داشت و در میان خدایانی که در ناحیه قیه ریه در کاپادوکیا (آسیای صغیر) مورد احترام بودند دارای مقام نخست بود. خدا - آشور را با Anshar یکی می دانستند و بر طبق «شعر آفرینش» متداول در میان بابلیها او را قدیمتر از آنو Anu، خدای آسمان، می شمردند. خدا - آشور پادشاه همه خدایان، آفریننده آسمان، آنو Anu و مناطق دوزخ بود. او نیز مانند مردوک Marduk در چشم بابلیها، پدیدآورنده بشر به شمار می رفت؛ و چون ادعا می کرد که تمام افراد بشر را تحت فرمان دارد خدای جنگ محسوب می شد، و می گفتند که مردوک «خدایان چهار منطقه را مطیع خود ساخته تا کسی از تحت فرمان او نگریزد». نشان او عبارت از کمان گسترده ای بود که می خواستند تیری از آن رها کنند و در وسط قرص بالداری بود. این نشان را از هیتی ها اقتباس کرده بودند. همسر او ایشتار Ishtar آشوری بود که غالباً او را بعلیت Bêlit (فرمانروا) می دانستند.

پس از خدا - آشور، ایشتار در میان خدایان آشور مهمترین مقام را داشت و این نکته مربوط به تجارب جنگی او بود، زیرا او را نیز جنگجو به شمار می آوردند و می گفتند که او قهرمان جنگهاست و جان دشمنان آشور را هرگز نمی بخشد. آشور بانیهال روایت کرده است که ایشتار را در خواب با دو تیردان دیده که هریک را به یک شانه خود آویخته بود و تیری را در دست داشت و شمشیر تیزی را از غلاف بیرون می کشید، همان گونه که تصویر او را بر روی مهره های استوانه ای نقش کرده بودند. خدایان سین Sin، شمش Shamash، اداد Adad، بعل - مردوک Marduk Bêl- Nebu، اینورتا Inurta، نرگال Nergal، نوسکو Nusku بیش از سایر خدایان در متون تاریخی ذکر شده اند و همراه با آشور و ایشتار از سوی پادشاهان مورد استغاثه قرار می گرفتند.

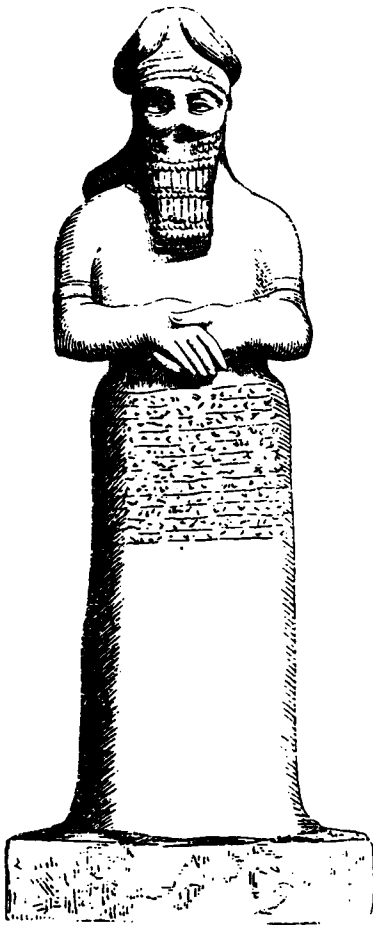
پرستشگاه های آشوری را مانند معابد سومر و اکد می ساختند ولی همان اختلافات فنی که در معماری غیر مذهبی به چشم می خورد، در آنجا نیز مشهود بود. در زمینه پرستشگاه های مهم، آشور بها برج مطبق یا زیگوراتی Ziggurat می ساختند که ویرانه های آنها در دور - شروکین Dur-Sharrukin و آشور یافت

شده است.

کاهنان دارای وظایف گوناگون بودند. گروهی از آنان به وسیله مراسم و دعا، افراد و اشیا را تطهیر می‌کردند، گروه بعدی به تفسیر اراده خدایان در طبیعت می‌پرداختند و بالاخره گروه بعدی نقش زبردست آوازخوانان و خدمتگزاران را برعهده داشتند. به نظر می‌رسد که کاهنه‌ها در اینجا نسبت به آگد کمتر بودند، و در متون کمتر از آنها نام برده شده است.

پادشاه که نماینده خدایان بر روی زمین به شمار می‌آمد و از سوی آنان برای اعمال قدرت سلطنتی انتخاب می‌شد دارای وظایف عمده بود: حفظ صلح و عدالت، جلوگیری از ستم چیره‌دستان برضعفا، و مطیع ساختن اقوام برای آشور و تنبیه کسانی که سوگند وفاداری خود را نسبت به آشور نقض می‌کردند و بالاخره خود پادشاهان و ظایفی مانند وظایف کاهنان برعهده داشتند. در نقوش برجسته قصرها مناظری می‌بینیم که در آنها پادشاه بر فرا لاشه شیرهایی که با تیر سوراخ شده بودند به افتخار ایشتار جرعه‌نوشی می‌کند.

وظیفه کاهنان که حوادث آینده را پیش‌بینی می‌کردند، بسیار مهم بود. آنها در کتابخانه‌های خود کتابهایی مربوط به مراسم و سنتهای بابلی را نگاه می‌داشتند و نتایج مشاهدات خود را پیوسته به آنها می‌افزودند. برای هر واقعه عمومی یا خصوصی از آنها کمک می‌گرفتند و با آنها مشورت می‌کردند. شروکین در زمانی که خود را آماده حمله به موتسانسیر Mutsatsir می‌کرد به او اطلاع داده شده که ستاره‌های نیو و مردوک به سوی خانه‌ای در آسمان می‌شتابند که حاکی از پیروزی لشکر او بود و شمش (خدا) بر روی امعاء و احشای جانوران علائمی گذاشته بود که نشان می‌داد همراه شروکین حرکت خواهد کرد. خدایان با وسایل بسیار ساده‌ای خود را آشکار می‌ساختند. آشور بانپپال با نیو مشورت کرد، صدای خفیفی از سوی خدا به او گفت: «بیم به خود راه مده؛ من به تو عمری دراز عطا خواهم کرد.» غالباً در خواب بود که خدا لطف خود را نسبت به افراد ظاهر می‌ساخت. ایشتار، اغلب اوقات برای آرامش بخشیدن به آشور در لحظات بحرانی، نظریات خود را به او ابراز می‌داشت. روزی ارتش آشور در تعقیب عیلامیها، به کرانه‌های رود ایدید Idid رسید که در آن سوی آن، دشمن سنگرهایی حفر کرده بود. جریان آب رود سریع



«نیو»

بود، و گذاری یافت نمی شد. دلیرترین جنگجویان از عبور از آب بیمناک بودند. ایشتار در خواب به سربازان ظاهر شد و آنها را با این کلمات تشویق کرد: «در برابر آشور بانیپال، پادشاهی که با دست خودم بر تخت نشسته است، حرکت خواهی کرد.» حس اعتماد سربازان تقویت شد و روز بعد عبور از رودخانه بدون حادثه انجام یافت.

در آشور مانند بابل مراسم دینی شامل دعا و قربانی و نذر، هم به صورت عمومی و هم به صورت خصوصی بود. مراسم مربوط به هر خدا را آکیتو Akitu می نامیدند که عبارت از حرکت دسته جمعی مردم بود و در طی آن تندیس خدا را به پرستشگاهی می بردند که آن نیز آکیتو نامیده می شد و در خارج از شهر قرار داشت. آکیتوی آشور، به نام آکیت تسری Akit tseri، در دو یست متری دیوار شهر یافت شده است.

مراسم مربوط به ایشتار نینوا در ماه تبت Tebet و مراسم همنام او در شهر اربل Arbela در ماه آب Ab انجام می گرفت. در سال ۶۵۵ پیش از میلاد، خود آشور بانیپال در مراسم ماه آب حضور داشت، در بازگشت به قصر، خود او رانندگی گردونه ای را به عهده گرفت که تندیس ایشتار در آن بود و طی ورود ظفر نمودن خود به شهر با غریب شادی مردم مواجه شد. بعضی از شاهزادگان شهر گامبولو Gambulu در غل و زنجیر در پیشاپیش او حرکت می کردند و سرتنومان Teumman پادشاه عیلام در معرض تماشای مردم قرار داشت.



«ایشتار» الهه باروری، آب
حیات را به وسیله کوزه‌ای
تقدیم می‌دارد. سده نوزدهم
ق. م

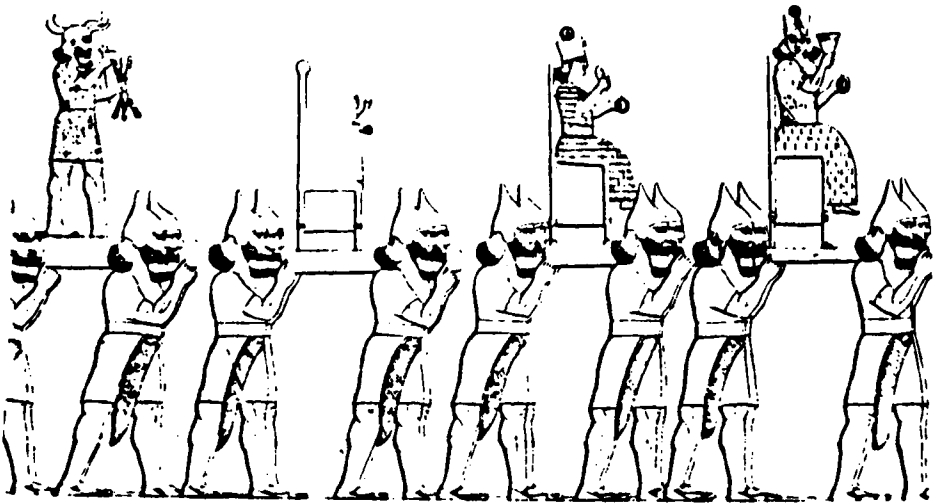


هدایای تقدیم شده به خدایان، بسیار گوناگون بود. پادشاه در بازگشت از هرسفر جنگی خود، بخشی از غنایم را برای نگهداری پرستشگاهها و افزودن به خزانها اختصاص می‌داد. تیگلات پیلیر اول خدایان سرزمینهای فتح شده را به آداد عطا کرد. سنا خریب Sennacherib بنیادهای خیریه‌ای را به یادبود غلبه بربابل تأسیس کرد. آشور بانپال، در بازگشت از عیلام، پس از غارت شوش، بهترین بردگان و برگزیده غنایم را برای خدایان آشور فرستاد. شهروندان گاهی زمینها و همه گونه کالا، یا بردگان، یا حتی فرزندان خود را وقف خدمت به خدایان می‌کردند.

سوگند خوردن گاهی همراه با اعطای قربانی بود و قربانی کردن مانند این بود که کسی خدایان را برای گواه گرفتن صداقت گفتارش به کمک می‌طلبید. همان‌گونه که در بابل مرسوم بود، میان دین و جادوگری فرقی نمی‌گذاشتند. هنگامی که آشور-

نیراری Ashur - nirari با ماتی ایلو Mati' ilu فرمانروای آرپاد Arpad، عهدنامه می‌بست، قوچی را قربانی کردند و قربانی‌کننده اعلام داشت: «این سر متعلق به قوچ نیست، بلکه سرماتی ایلو، سر فرزندان او، بزرگان او، مردم کشور اوست...» سپس دعا می‌کردند که ماتی ایلو دچار سرنوشت قوچ شود، هرگاه سوگند خود را نقض کند. مراسم قربانی همراه با جادوگری در بسیاری از موارد در زندگی خصوصی انجام می‌گرفت. بدین ترتیب، تطهیر زنی که همسرش نسبت به او علاقه نشان نمی‌داد مستلزم اهدای قربانی و دعایی خطاب به ایشتار بود. طی این مراسم، رشته‌ای با چهارده گره از الیاف شاهدانه و پشم و «گوشت پشم مازوی بز کوهی» را بردامن ایشتار می‌نهادند.

مانند بابل، بیم از خدایان اساس دین را تشکیل می‌داد. دربارهٔ آغاز سلطنت کشور بانیپال نوشته‌اند: «خدایان به او نظر مساعد دارند؛ بیم از خدا، فراوان است؛ پرستشگاهها ثروتمند هستند». خود پادشاه می‌گوید: «در پیشگاه معابد بزرگ مرعوب شده‌ام».



سربازان آشوری تیگلات پیلیر سوم که تندیسهای خدایان یک شهر مغلوب را حمل می‌کنند.

نقض وظایف دینی، مستلزم تنبیه و گاهی اعدام مجرم بود. آشور بانیپال برای انجام دادن این وظیفه کارمندان را مجازات می‌کرد. وی زبان سربازان آگد را که علیه آشور شورش کرده بودند از بن بیرون کشید. سنا خریب نوشته است:

«به فرمان خدای من کودور - ناخونته Kudur- Nakhunta پادشاه عیلام نه ماه را به سر نبرد، و ناگهان پیش از موعد درگذشت».

از سوی دیگر، پرهیزگاری دینی در این جهان با طول عمر پادشاه داده می‌شد. زندگی در جهان دیگر در دین بابلی یا آشوری دارای هیچ‌گونه پاداشی برای اعمال خوب یا بد نبود. تیگلات پیلیرس اول درباره یکی از اسلاف خود به نام آشوردان Ashur-dan نوشته است: «رفتار او و تقدیم قربانی از سوی او موجب خرسندی خدایان بزرگ می‌شد. به طوری که به کهنسالی رسید و دارای موی سپید شد». آشور - ناستیر - آپلا Ashur- Nastir-Apla قربانگاهی برپا داشت «تا عمر روحش طولانی و روزهایش بی شمار باشد». آشور بانیپال به خدایانی که معابدشان را تعمیر کرده چنین خطاب می‌کند: «به من که از الوهیت عظیم شما بیم دارم عمر دراز و دل شادمان عطا کنید به منظور آن که تا زمان پیری در معابد شما گام بردارم».

عیلام در دوره تاریخی^۱

قدیمی‌ترین اسنادی که از دوره تاریخی نواحی مختلف ایران امروزه موجود است اسناد تاریخ عیلامست. هر چند که عیلامیان از نژاد آریاییان ایرانی نبوده‌اند و ظاهراً پیش از مهاجرت آریاییان ایرانی بایران امروز، در خوزستان سکنی گرفته‌اند. اما چون بعدها تابع ایران شده و تا مدتی یکی از توابع شاهنشاهی هخامنشی بوده‌اند برخی از جزئیات تمدن آنها وارد تمدن ایران شده است و ایرانیان بیش و کم آنها را اخذ کرده‌اند.

پادشاهان «آگاده» در بین‌النهرین و پس از آن پادشاهان سلسله سوم «اور» در بین‌النهرین نخست بر عیلام مسلط شده‌اند چندی بعد مردم عیلام به یاری همسایگان خود استیلای طوایف «اور» را برانداخته و سلسله‌ای از پادشاهان در

۱. سعید نفیسی: تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ، ص ۸۴-۸۳.

شهر «لارسا» بفرمانروایی آغاز کرده است سپس «حمورابی» از پادشاهان بابل و مؤسس امپراتوری بابل عیلامیان را که برشهر بابل مسلط شده بودند از آنجا بیرون کرده است. بار دیگر بابلیان شهر شوش را گرفته‌اند. اما چندی پس از آن پادشاهان انزان و شوش دولت عیلام را بمنتهای ترقی رسانده‌اند.

از قرن سیزدهم تا قرن یازدهم ق. از میلاد پادشاهان عیلام چند بار شهر بابل را تاراج کرده‌اند و اندکی پیش از سال هزار ق. م یکی از پادشاهان عیلام در بابل به تخت نشست.

عیلام

در عهد قدیم عیلام اطلاق می‌شد به مملکتی، که از این ولایات ترکیب یافته بود: خوزستان، لرستان، پشتکوه، کوه‌های بختیاری، حدود این مملکت از طرف مغرب دجله بود. از طرف مشرق قسمتی از پارس از سمت شمال، راهی که از بابل به همدان می‌رفت و از سمت جنوب خلیج فارس تا بوشهر.

شهرهای مهم عیلام عبارت بودند از: ۱- شوش، که مهمترین شهر عیلام و از قدیمترین شهرهای عالم بود. ۲- ماداکتو، روی رود کرخه ۳- خایدالو، که گمان می‌کنند در جای خرم‌آباد کنونی بنا شده بود. ۴- اهواز.

مذهب عیلامیها زیاد روشن نیست ولی کلیاتی معلوم شده، که عیلامیها عالم را پر از ارواح می‌دانستند خدای بزرگ را شوشیناک می‌نامیدند که پرستش این خدا فقط به پادشاهان و کاهنان اختصاص داشت، بعد از شوشیناک به شش خدا و پس از آنها به گروهی از ارواح معتقد بودند و هرکدام از ارواح را خدای جایی می‌دانستند. عیلامیها هم مانند بابلیها مجسمه خدایان را می‌ساختند و وقتی که مجسمه شهری را به شهر دیگر می‌بردند، عقیده داشتند که خدای آن شهر را انتقال داده‌اند. بنابراین مذهب آنها شرک و بت پرستی بود کاهنان قوی و متنفذ بودند. کلیه مذهب عیلامیها شباهت زیاد به مذهب بابلیها دارد و چنین بنظر می‌آید که آداب مذهبی آنان هم به آداب مذهبی بابلیها شباهت داشته است.

۱. نفیسی می‌گوید: «مذهب مردم عیلام رویهمرفته، همان مذهب سومرها و آگدیهاست».

در عیلام، فقط پادشاه و کاهنان حق داشتند در مکان مقدس حضور یابند، آنان به شش رب‌النوع دیگر یا رب‌النوع اصلی اعتقاد داشتند، یکی از این رب‌النوعها «امن کبیرا» نام داشت که شاید نام همان رب‌النوع یونانی‌ها باشد. عیلامیها روزهای مهم و ایام جشن پیروزی‌ها، مجسمه‌ها و تماثیل را از مخفیگاه بیرون می‌آوردند و مؤمنین نسبت به آنها ادای احترام نموده و پرستش می‌کردند.

کاسی‌ها

قوم «کاسی» یا «کاست» در لرستان سکنی داشتند. این قوم ایرانی، غیر آریائی و متمدن‌ترین مردم روزگار خویش بوده است. این قوم با عنصر بابلی درآمیخت و برآن قوم سلطه یافت و قرن‌ها حکومت نمود. این قوم دارای خدایان متعدد بوده که از جمله می‌توان به «کاشو» خدای قبیله و نیای کاسیان، دیگری «شیمالی» خدای کوهستان نام داشت که نام دیگر آن «شیب‌رو» بود «شوگامون» خدای آتش زیرزمینی و حامی سلاله شاهی بود. خدایان دیگر عبارت بودند از: «هاربه»، «شیخو» و «ساخ» خدای خورشید یا «شوریاشر».

عقاید مذهبی این قوم در آثار باستانی لرستان مشهود است. این قوم به یک قدرت آسمانی عقیده داشته است. کاست‌ها جزئیات عقاید و آداب خود را در هنرشان منعکس نموده‌اند.

آثار بدست آمده نشان می‌دهد که این قوم بشدت مذهبی بوده است و به دنیای پس از مرگ می‌اندیشیده است. این قوم به دفن اشیاء مورد نیاز متوفی اقدام می‌کرده، زیرا عقیده داشته که در آن دنیا این لوازم وی را بکار خواهد آمد.

دفن اسب و اژدها و خدمه، نمودی از چنین باوری استوار است. مردان را در قبرستان زنان دفن نمی‌کرده‌اند. مردان و زنان گورستان جداگانه‌ای داشته‌اند. نقوش بدست آمده حکایت از خدایان اساطیری دارد که به شکل انسان و حیوان ترسیم شده‌اند. «بت سروش» که چند سر دارد، مظهر عدالت بوده است. این بت پیکره‌ای از حیوانات گوناگون دارد. الهه مادر «اشی» نام دارد که برای بارداری از آن استمداد می‌شده است. «بت روسو» دارای نقوشی است که یادآور تصورات قیامت است.

دیاکونوف می‌نویسد^۱

«اما راجع به کیش کاسیان - از آثار مکتوب به‌طور کلی جز نام خدایان ایشان چیز مهمی دستگیر نمی‌شود. از آنجمله یکی خدای «کاشو» است که ظاهراً خدای قبیله و نیای کاسیان شمرده می‌شده.

دیگر «شیمالی» الهه قلل کوهستان که نام دیگر آن «شیارو» بود و دیگر «شوکامون» یا «شومو» خدای آتش زیرزمینی و حامی سلالة شاهی. «هاریه» و «شیخو» از خدایان بسیار معزز و محترم بودند. که با خدایان بابل «انلیله» سلطان خدایان و خدای زمین و مردوک خدای دولت بابل، یکسان بودند. خدای خورشید «ساخ» یا «شوریاش» نامیده می‌شده است.

خدایان کاسی با عیلامیان به کلی متفاوتند در اسامی کوتی نیز عناصری که آنها را با خدایان کاسی همانند سازد وجود ندارد. و جای شگفتی نیست. در زندگی قبیله‌ای تصورات مشترک دینی و رسوم مذهبی، خاص قبیله معینی بوده و قبایل مجاور - با اینکه اساطیر و افسانه‌ای مربوط به خدایانشان ممکن بود با اساطیر خدایان قبیله دیگر متشابه و حتی همانند باشد - ولی غالباً خدایانشان با قبیله مزبور فرق داشته و تشابه افسانه خدایان بدان سبب بود که شرایط طبیعی و فرهنگی زندگی قبایل مذکور متشابه بوده است.»

آریانها (شعبه ایرانی)

چنانکه ذکر شد، آریانها یکی از شعب مردمان هندواروپایی‌اند. آریانها بعد از جدائی از مردمان هندواروپائی بطرف جنوب رفته و به شعبه‌هایی تقسیم شدند: شعبه هندی، شعبه ایرانی، شعبه سکائی، که بعضی از محققین عقیده دارند، که اینها (شعبه سکائی) از ایرانی‌های شمالی بوده‌اند، چه زبان آنها از زبانهای ایران شمالی است.

علت آمدن آریانها به فلات ایران معلوم نیست چه بوده است. ولی آنچه مسلم است آنان برای زیست بهتر دست به مهاجرت زده‌اند. اوستا مملکت اصلی آریانها

را آیرانَ وَاچ یعنی مملکت آریانه‌ها می‌نامد.

از تحقیقات محققین حاصل شده است که در مغرب ایران مردمانی بوده‌اند موسوم به کاس سو، که نژاد آنها معلوم نیست. در گیلان کادوسیان، در مازندران تپوریه‌ها، در جنوب غربی عیلامیه‌ها، سواحل خلیج فارس و عمان از حبشی‌ها بوده، بهرحال، وقتی که آریانه‌ها بفلات ایران آمده‌اند، در اینجا مردمانی یافته‌اند، که زشت و از حیث نژاد، عادات، اخلاق و مذهب از آنها پست‌تر بوده‌اند، زیرا آریانه‌ها مردمان بومی را (دین) نامیده‌اند.

راجع به مذهب آریانه‌های ایرانی باید در نظر داشت، که مدت‌ها مذهب آنها با مذهب هندیها یکی بود. چنانکه بزبان واحدی هم تکلم می‌کردند، ولی در قرون بعد جدائی مذهبی بین آنها روی داد. که می‌توان تاریخ جدائی را بین قرنهای هشتم و چهاردهم ق.م ذکر کرد.

اینکه مذهب آریانه‌های ایرانی چه بوده، از مطالعات محققین در مذنب هندیها و مقایسه نتیجه آن با نتیجه مطالعات در اوستا این عقیده حاصل می‌شود که آنها معتقد بودند به یک عده از وجودهای خیر و خوب، که گنجها و ذخائر طبیعت را به‌انسان می‌رسانیدند. در میان این ذخائر مهمتر از هرچیز روشنائی و باران بود و نیز اعتقاد داشتند بوجودهای بد و تیره، که با موجودات خوب در جنگ بوده نمی‌خواستند انسان سعادت‌مند باشد.

شب، زمستان، خشکسالی، قحطی، امراض، مرگ و سائر بلیات را از وجودهای بد می‌دانستند. مشخص است که وجودهای اولی را می‌پرستیدند، حمد و ثنای آنها را می‌گفتند یا می‌خواندند و برای آنها نیاز و نذر می‌دادند در حالیکه ارواح بد را دشمن می‌داشتند و برای محفوظ ماندن از شر آنها به‌اورادی متوسل می‌شدند، که بعدها باعث ترقی سحر و جادوگری در ایران گردید و زرتشت برضد این خرافات قیام کرد.

برخی محققین براین باورند که پرستش وَرَرَعْنَا - بهرام (رب‌النوع رعد) و میثَر مهر (رب‌النوع آفتاب) در این زمان در مذهب آریانه‌های ایرانی داخل بود. آفتاب را چشم آسمان می‌دانستند و رعد را پسر آن. به‌عبارت دیگر باید گفت که آریانه‌های ایرانی مانند آریانه‌های هندی، عناصر را می‌پرستیدند، ولی بعد بتدریج ترقی کرده

به درجهٔ پرستش خدای یگانه رسیدند و معلوم نیست که این ترقی در چه زمانی بوده است ولی آنچه مسلم است آریانه‌های ایرانی زودتر از آریانه‌های هندی به توحید رسیده‌اند.

آریانه‌های ایرانی هرچند از حیث تمدن پست‌تر از بابلیها و آسوریها بودند ولی در عوض در اخلاق بر آنها برتری داشتند. چه معتقدات مذهبی آنها سعی و عمل، یعنی کوشش و کار کردن را با راستی و درستی تشویق می‌کرد و ایرانی‌های قدیم دروغ را یکی از بزرگترین ارواح بد می‌دانستند.

«کریستن سن» به نقل از «نیبرگ»^۱ می‌نویسد: «دین قدیم آریاها بر پرستش قوای طبیعت و عناصر و اجرام سماوی استوار بود. معذالک از زمان بسیار قدیم خدایان عمده طبیعت دارای خصوصیات اخلاقی و اجتماعی می‌شوند. چنین بنظر می‌رسد، که قبل از جدا شدن دو تیره هندی و ایرانی از یکدیگر تفاوتی میان دو دسته از خدایان عمده آنها بوده است. یک دسته را «دیوها» می‌خواندند و در رأس آن خدای جنگجویی بنام ایندرا قرار داشت و دستهٔ دیگر را «اهورا» می‌گفته‌اند و سردسته آنها «ورون» و «میترا» بود.»

اکثر دانشمندان برآنند که مزدها ایرانیان که به معنی «دانا» و بزرگترین اهور می‌باشد، همان «ورون» قدیم است، که نام اصلیش در نزد اقوام ایرانی فراموش شده است. از لحظه ورود ایرانیان به عرصهٔ تاریخ، ما به دو شکل مختلف با مذهب ابتدائی آنها برخورد می‌کنیم. یک دسته به پرستش میترا (میش) مشغولند، که در این هنگام در رأس دیوها قرار دارد و دستهٔ دیگر، که خدای بزرگ آنها مزدها می‌باشد. پرستندگان مهر، در نیایش او و خدایانی، که در گرد اویند، یشت‌ها را می‌سرایند و این همان سرودهایی است که نمونه‌هایی چند از آن که با اصول دین زرتشتی تطبیق شده، در قسمت موسوم به «جدید» اوستا، تا امروز برای ما محفوظ مانده است. این نامها همچون غالب اسامی خدایان اوستایی مانند «مجردات مجسم» بنظر می‌آید. «نیبرگ» ادعا دارد که این خدایان در حقیقت نماینده و مظهر هیئت‌های اجتماعی می‌باشند. بگمان او «رشنو» خدای «آزمایش دینی» و «سروش خدای «امت دیندار» و آماده دفاع مهرپرست بود.

«اشی» الهه باروری و زناشویی، به مؤمنین برکت در ازدواج و هرگونه سعادت ارزانی می‌داشت. دیگر از زمره خدایان «ورثرغن» (بهرام) خدای حمله و پیروزی - خدای جنگ و «خورنه» یا فری، که جلال و اقبال شاهان بحق از اوست، می‌باشد و بسی خدایان کوچک دیگر. پرستندگان مهر، هنگام قربانی جانوران برای خدایان، خود را با «هوم» مست می‌کردند و آن مشروبی بود که از فشرده گیاهی بهمین نام بدست می‌آمد. هوم بعنوان خدایی، که مؤمنین را در جذب مذهب می‌گرد هم می‌آورد، پرستش می‌شد. پرستش مزدا، نیز مانند پرستش مهر در سراسر سرزمین ایران مرسوم بود.

ماد

مادها تنها قبیله‌های آریایی زبان بودند که پیش از دوران هخامنشیان در بخش بزرگی از ایران زمین کنونی دولت‌گونه و پادشاهی داشتند. عهد ایشان از لحاظ طول زمان حتی بیش از دو برابر روزگار فرمانروایی شاهان هخامنشی بوده است. مادها امپراتوری بزرگ آشور را تار و مار کردند و خود و قومها و قبیله‌های بسیار را از قید بندگی آن دولت ستمگر و جبار آزاد ساختند. مادها در ابتدای قرن هفتم و یا آخر قرن هشتم ق.م در آذربایجان مستقر گردیدند.

دین در ایدئولوژی و معتقدات مشرق باستانی عامل بارزی بوده است و داوری درباره دین هزاره اول قبل از میلاد از روی متون آشوری و تصاویر و نامهای خاص است که قضاوت می‌گردد.

در این مورد متون آشوری بسیار محدود است و چند بار از خدایان ماننا و غیره یاد می‌کند و بخصوص از ربودن خدایان مزبور - یعنی بتها - سخن می‌گوید. مدارک نشان می‌دهد که کیش سرزمینهای غربی ماد قدیم بیشتر با دین هوریان و تا اندازه‌ای آشوریان از یک نوع بوده است و بخصوص تصاویر ابلیسان عجیب الخلقه نیمه دَد و

۱. طبق تحقیقات باستان شناسی قلعه «زویوه» یا «زیبیه» مدفن گنجینه‌های قوم «ماننا» بوده است، این قلعه یکی از قلعه‌های باستانی و بسیار قدیمی و مهم حکومت «ماننا» بوده که در ۴۲ کیلومتری شرق سفر مجاور دشتهای دیواندره و گروس قرار دارد، که در کتیبه‌های آشوری بین سالهای ۸۴۸ و ۶۲۵ پیش از میلاد بارها از آن یاد شده است.

نیمه آدمی و ابرالهلوان بالدار و حیوان عجیب و تخیلی که بدن شیر و بال عقاب و سرشیر یا شاهین داشته و غیره که در اساطیر هوریانی بسیار رایج و شایع بوده و از ویژگیهای آن کیش نیز بوده است.^۱

کیش کاسیان و حتی بابلیان تا حدی در اعماق ماد نفوذ کرده بود. در مرکز ماد - نزدیک آنجایی که بعدها اکباتان نامیده شد - آشوریان در طی پیشرفت خویش شاهد پرستش مردوک خدای بابل نیز بودند.

در باره کیش مادهای ایرانی ساکن اقصی نقاط مشرق آن کشور جز نامهای خاصی که در منابع آشوری آمده است مدارک دیگری در دست نیست. عناصری که در نامهای مورد نظر شخصاً معلومند عبارتند از کلمات: اهوره، مزده که همان اهورامزدا در اوستا است. و نیز بگ به معنای خدا، ازیرت (یزته) و خدایان هندو اروپائی.

بطور کلی باورهای مذهبی مادها را می توان براساس متون تاریخی و یافته های باستانشناسی به دو دوره تقسیم کرد:

۱- از ابتدای استقرار این قوم در این سرزمین تا قرن هفتم ق.م.

۲- از آغاز سده هفتم تا انقراض دولت مادها (۵۵۰ ق.م).

در این عصر، سرزمین مادها را اقوامی چون «هوری ها»، «کاسی ها»، «سکاها»، «گوتی ها»، «لولوبیها»، و غیره جایگاهی برای خود ساخته بوده اند و احتمالاً حضور این اقوام در سرزمین جغرافیائی مادها، در تغییر و دگرگونی فرهنگ مذهبی آن عصر بی تأثیر نبوده است اما در فهرست نام خدایان که در کتابخانه آشور بانیپال (۶۸۸-۶۲۶ ق.م) یافته شده است، درباره رب النوع مادی به دو نام برخورد می کنیم یکی واژه «میترا» و دیگری کلمه «اسرمزاش» که شاید همان «اهورمزدا» باشد.

در عصر پادشاهی مادها، مراسم مذهبی توسط افرادی روحانی بنام «مغان» انجام می گردید و همین گروه بودند که در زمان هخامنشیان دارای نفوذ سیاسی، مذهبی گشتند.

«دیاکونوف» می نویسد: «مغان قبیله ای هستند که معتقدات مذهبی و مراسم

دینی خاصی دارند و پارسی‌ها و مادی‌ها کاهنان خویش را از میان آن قبیله انتخاب می‌کرده‌اند و گمان می‌رود مغان قبیله‌ای بوده‌اند که تعلیمات زرتشت در میان آنان پیش از دیگران معمول گشته و رواج یافته است.»

مغ‌ها گروهی از طوایف ششگانه ماد بودند، اما چه مذهبی داشته‌اند، روشن نیست، برخی از محققان براین عقیده‌اند که شاید مذهب مادها، مذهب هرمزپرستی بوده‌است که مغ‌ها آن را به خرافات و جادوگری و ساحری آلودند!

محققاً معلوم نیست که مذهب زرتشت در میان ماد بوده و منتشر شده یا خیر. چون آریانها در عهد قدیم عناصر و مخصوصاً روشنائی را می‌پرستیدند باید حدس زد، که پرستش مهر هم در مذهب مادها داخل بوده. زرتشت که اهل قبیله ماد بود، کوشید تا آن مذهب را اصلاح نماید، ولی مغ‌ها نگذاشتند، لذا زرتشت مهاجرت نمود و در جایی دیگر مذهب خود را رواج داد. آثار باستانی بدست آمده از تمدن ماد، حکایت از عبادت و پرستش در میان این قوم دارد.

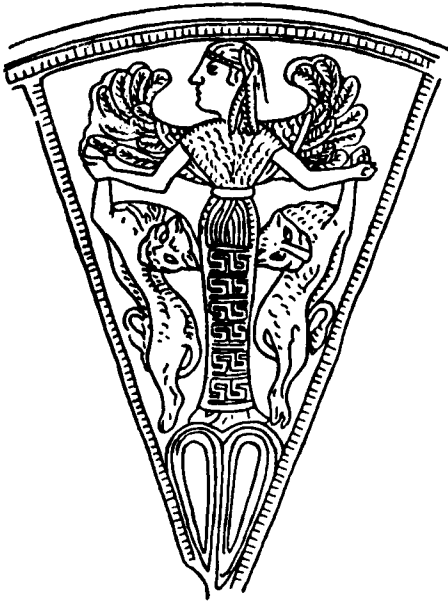
هرودوت در مورد کیش مادها اطلاعات خاصی بدست نمی‌دهد و فقط مختصراً مغان را - چون غیبگویان و کاهنان مادی - نام می‌برد. وی درباره مغان و معتقدات و رسوم دینی ایشان در جایی دیگر سخن می‌راند ولی تصریح می‌کند که رسوم مذهبی و عادات مغان با پارسیان تفاوت دارد.

در اواخر عهد پارتها و دوران ساسانیان، رومیان و یونانیان خدام کیش زرتشتی را مغان می‌خواندند

سکاها

قوم سکاها شاخه‌ای دیگر از قوم آریا است. قوم سکاها که در زبان‌های اروپائی به قوم «سیت» معروف است در ابتدا بادیگر اقوام هندواروپائی زندگی می‌کرده و بعدها مهاجرت کرده است.

«رنه گروسه» محقق فرانسوی می‌گوید: «این قوم که با دیگر اقوام هند - اروپائی از جلگه‌های روسیه مهاجرت کرد. سرانجام رو به سوی سیحون و کاشغر نمود و تا



الهه بزرگ با دو جانور، بخشی از آینه سیمین و حکاکی شده و زراندود از کلمرس در کویان. حدود قرن هفتم - ششم پیش از میلاد.

خاک چین پیش رفت. تحرکات سگ‌ها آخرین مهاجرت قبائل آریائی محسوب می‌شود.»

قوم سگ‌ها، مردمی بدوی، صحرانشین، و بسیار خشن و خونریز بودند. «سگ‌ها» در علفزارهای جنوبی روسیه کنونی می‌زیستند. سابقه زندگی این قوم در کنار سیحون بوده و سپس به روسیه مهاجرت کرده‌اند. این قوم آفتی بزرگ و بلائی هولناک برای دیگر اقوام بشمار می‌رفته است. اسنادی از قساوت و جنایات این قوم افسار گسیخته تاریخ در دست است که حکایت از بیرحمی فوق تصور، این قوم دارد.

«هرودوت» می‌گوید: «عقیده قوم سگ‌ها براین است که از تمام ملل بهتراند و نژاد برتری دارند. آنان در رابطه با نژاد خود می‌گویند: در آن زمان که زمین خالی از سکنه نخستین بود، نخستین انسان، «تارگی تای» نام داشت و پدر او «ژئوس» و مادرش دختر «رود بورستین» بود. «تارگی» سه پسر داشت و در آن زمان از آسمان «گاو آهن» و «زنجیر» و «تبر» و «پیاله زرین» به زمین افتاد. این اشیاء نصیب دو فرزندش نگردید و تمام آنها به فرزند سوم وی رسید. آن دو برادر حکومت و پادشاهی روی زمین را به برادر سوم واگذار نمودند. قوم سگ‌ها از نژاد فرزند سوم است که به مقام سلطنت رسید.

هرودوت در رابطه با عقاید و مذهب این قوم می‌گوید: این قوم از باب انواع را می‌پرستیدند.

- خدایان آنها عبارت بود از:
- ۱- تاپیت نی، رب النوع اجاق خانواده.
 - ۲- پاپایی، خدای آسمان.
 - ۳- می توله، خدای آفتاب
 - ۴- آهیی، خدای زمین که زن آسمان بود.
 - ۵- آرهمی پاسا، خدای زیبایی.
 - ۶- ناهیس ماسا، خدای دریا.

سکاها وقتی دشمن خود را می‌کشتند، خون او را می‌آشامیدند. سکاها به تفأل و گفته‌های فال‌گیران و جادوگران اعتقاد بسیار داشتند. آنان وقتی پادشاه متوفای خود را می‌خواستند دفن کنند، شکم او را پاره کرده و پس از تخلیه امعاء و احشاء وی درون شکم را با ادویه و کُنُدر پر می‌کردند. بدن پادشاه را مومیائی کرده در اطراف کشور می‌گرداندند و سپس در مقبره عمومی پادشاهان دفن می‌کردند، همراه شاه متوفی یکی از زنان غیر عقدی او و دیگر خدمه: آشپز، غلامان، و نامه‌رسان او را با اسب و جواهرات وی دفن می‌کردند. «تورات» از قوم سکاها به «یاجوج و ماجوج» یاد کرده و آنان را از اعقاب «یافت بن نوح» معرفی کرده است.

بطور کلی سکاها عناصر طبیعی را می‌پرستیدند، و بزرگترین مراسم دینی را درباره تابیتی - وستا (Tabiti-Vesta)، الهه بزرگ که مظهر آتش و شاید جانوران بود برپا می‌داشتند. همین الهه در آثار هنری آنها دیده می‌شود که در مراسمی مانند سوگند خوردن افراد یا تدفین رؤسای قبایل شرکت می‌جوید. «روستوتسف» کشف کرده که الهه مزبور را در روسیه جنوبی، مدتها پیش از پیدایی سکاها، در آنجا می‌پرستیدند. تندیسهای کوچک سفالین این الهه در عصر مفرغ، در ناحیه‌ای واقع میان کوههای اورال و رودخانه دنیپر، و حتی بیشتر در طول رودخانه‌های بوگ و دونتس، وجود داشت. میان این تندیسهای کوچک و آنهایی که از همان الهه در عیلام، بابل و مصر قرن‌ها پیش از آن ساخته می‌شد تشابه آشکاری وجود دارد. در کریمه، تندیس مربوط به قبل از قرن نهم پیش از میلاد از این الهه کمتر دیده می‌شود، و در این مورد، او را ایستاده و در حالتی که کودکی را در آغوش گرفته است می‌بینیم، هر چند در آن هنگام مظهر باروری به‌شمار نمی‌آمد و در میان سکاها تجسم

مادرسالاری نیز بود. این قوم او را نگهبان سیاسی خود می دانستند، و استرابون نوشته است که پرستش او بویژه در سواحل قفقاز متداول بوده و در آنجا طوایف دریانوردی را که یونانیان آنان را آرگونو (Argonauts) می نامیدند حفاظت می کرده است. این مردم، و بویژه سکاهای شبه جزیره تمان، از ورود غیر مجاز بیگانگان به سواحلسان بسیار خشمگین بودند و به همین لحاظ همه ملوانان منطقه ایونی را که به اسارت می گرفتند در راه الهه بزرگ قربانی می کردند.

سکاهان نیز پاپئوس - ژوپیتتر (Popeus - Jupiter) خدای هوا، آپیافلوس (Apia Fellus) - الهه زمین، اویتوسوروس آپولو (Oetosyrus - Apollo) خدای خورشید و آرتیم پسا (Artimpaasa) ونوس آسمانی یا الهه ماه را می پرستیدند. گذشته از این، سکاهای سلطنتی تهاوما ساداس - نپتون (Thamumasadas Neptune) خدای آب را می پرستیدند، هرودوت عقیده دارد که آنها اغنام و احشام و همچنین یک نفر از هر صد اسیر را برای مارس (خدای جنگ) و هرکول قربانی می کردند. هرودوت از فقدان تندیس و قربانگاه و پرستشگاه در میان سکاهان اظهار شگفتی می کند، و در واقع غیر از دژهای متأخر در شهرهای سکایی، هیچ پرستشگاه یا چیزی که آن را قطعاً بتوان مربوط به مراسم دینی دانست تاکنون کشف نشده است. شاید وی درست حدس می زد که سکاهان در محل مخصوصی برای عبادت گرد می آمده و پس از اجرای مراسم دینی خود از آنجا عزیمت می کرده اند، بی آنکه احساس کنند که محل مزبور بر اثر مراسمی که در آنجا انجام گرفته مقدس شده است. بدین ترتیب، ظاهراً از یک سنت ایرانی پیروی می کردند.

سکاهان، به جای پرستشگاهها و زیارتگاههای خود، به گورهای مردگانشان احترام فراوان می گذاشتند، و در این امر به چینیان شباهت داشتند که حاضر بودند جانشان را برای حفظ گورهایشان از بی حرمتی از دست بدهند، دزدان تقریباً در هر مورد، اندکی پس از پایان مراسم دفن، وارد گورهای تپه ای می شدند و محتویات آنها را با چنان دقتی خالی می کردند که به ندرت گوری دست نخورده باقی مانده است.^۱ سکاهان، مانند همه اقوام بدوی، بینهایت خرافاتی بودند، و به سحر و جادوگری

۱. تامارا تالبوت رایس: سکاهان، ترجمه: دکتر رقیه بهزادی ۳-۸۱.

و تأثیر تعویذ و طلسم اعتقاد داشتند. غیبگویان آنها به وسیله دسته‌هایی از ترکه و با شکافتن الیاف درختان، مانند بعضی از طوایف ژرمن در قرون وسطی، آینده را پیشگویی میکردند. محترم‌ترین جادوگران سکایی از میان بعضی خانواده‌های مخصوص برمی‌خاستند. به صدای نازک سخن می‌گفتند و جامه زنان می‌پوشیدند. شاید هم خواجه بودند، ولی سکاها عقیده داشتند که جادوگران مزبور از آن لحاظ دارای این خصایص زنانه شده‌اند که الهه بزرگ را با غارت پرستشگاه او در آسکالون^۱ (Ascalon) رنجانده‌اند، و آن الهه آنان را بدان وسیله تنبیه کرده است. این شغل بدون خطر نبود، زیرا غیبگویانی که پیشگوئی آنان درست در نمی‌آمد انتظار هیچگونه ترحمی رانداشتند. هنگامی که پیشگوئی یکی از آنها به تحقق نمی‌پیوست، او را به اتفاق همه افراد خانواده‌اش در میان ارابه‌ای پر از بوته خار می‌نهادند و آنها را به آتش می‌کشیدند و به قتل می‌رساندند. ولی معمولاً زنهای خانواده را مستثنی می‌داشتند.^۲

مراسم تدفین

مراسم تدفین هم پرزحمت بود و هم درکمال هیبت و وقار انجام می‌گرفت. به نظر می‌رسد که در آلتایی آیین تدفین تنها طی دو فصل از سال یعنی بهار و پاییز برپا می‌شد، و بدین ترتیب، با مهاجرت‌های فصلی طوایفی که به جستجوی علف تازه می‌آمدند همزمان بود. رسم به تعویق انداختن تدفین، مومیایی کردن را ضروری می‌ساخت، و شرح مفصل هرودوت درباره روش مومیایی کردن توسط سکاها، بر اجساد مومیایی شده موجود در گورهای پازیریک، تأیید شده است.

نخست امعاء و احشاء جسد را خالی و سپس آن را با گیاهان خوشبو پر می‌کردند و به هم می‌دوختند. پس از آنکه همه چیز آماده می‌شد، جسد را بر روی ارابه‌ای می‌نهادند و اعضای طایفه پس از بریدن بخشی از موی خود زاری‌کنان به دنبالش جسد به راه می‌افتادند و به بازوانشان زخم می‌زدند و به دست چپ خود تیر فرو

۱. عقلاان: در قدیم بدان اشقلون می‌گفته‌اند، شهری است در ساحل فلسطین جنوبی.

می بردند.

بدین ترتیب، گروه عزاداران از دهکده‌ای به دهکده دیگر می‌رفت تا اینکه سراسر منطقه مرد متوفی پیموده می‌شد. این سفر می‌بایستی طی چهل روز انجام گیرد و تنها پس از آن‌که جسد را به محل تدفین باز می‌گرداندند. در مورد افراد عادی، حرکت دسته جمعی نهایی، هر چند طی دوره مجاز صورت می‌گرفت، ولی محدود به بازدید از خویشان و دوستان متوفی بود. پس از آنکه این کارها به پایان می‌رسید، تشریفات تدفین آغاز می‌گشت. جسد را با تشک از ارابه بیرون می‌آوردند و در درون حفره گور، در جایی که گاهی تابوتی برای آن گذاشته بودند، قرار می‌دادند. گاهی علامتهایی را که بر فراز آنها تندیسهایی از مفرغ نصب کرده بودند به‌طور اریب در گوشه‌های تابوت می‌گذاشتند، ولی گاهی به‌جای آنها تیرهایی که روی آنها زنگوله قرار داده بودند در گور می‌نهادند، زیرا به عقیده آنها این‌گونه زنگوله‌ها موجب ترساندن و ماندن ارواح خبیثه می‌شد.

در سفر آخرت رهبر متوفی، یکی از همسران رهبر را به‌اتفاق خادمان عمده او (مانند ساقی، آشپز یا مهتر) با اسبانی که شخصاً در طی زندگی از آنها استفاده می‌کرده در گور او می‌نهادند. همه را با بهترین جامه‌ها و زیباترین جواهرات می‌آراستند و برای هر کدام از آنها اطاق یا بخشی جداگانه در آرامگاه اختصاص می‌دادند. رئیس قبیله را به‌تنهایی دفن می‌کردند و اساسی‌ترین دارایی او را در کنارش می‌نهادند که عبارت بود از پیاله‌های زرین، کوزه‌های پراز شراب و روغن، و دیگ بزرگی آگنده از گوشت برای آخرین مسافرت او. ملازمان و مصاحبانش را نزدیک او به خاک می‌سپردند ولی اسبانش را خارج از حجره گور دفن می‌کردند، طوری که در دسترس او و زیر همان تپه باشد و، هنگامی که از خواب مرگ برخیزد از آنها استفاده کند. همه اسبها را با زین و یراق مجلل مجهز می‌ساختند. پس از پوشاندن گور، و قبل از ایجاد تپه بر روی آن یک بار بر فراز حجره گور شب زنده‌داری می‌کردند.

تا اینجا، شرح هرودوت درباره مراسم تدفین سکاها با کاوشهایی که صورت گرفته کاملاً مطابق بوده است. وی سپس به سخن خود ادامه داده می‌گوید که، در نخستین سالگرد رهبر متوفی، مرسوم بوده است که پنجاه تن از نگهبانان او را، که

مانند مستخدمانش از سکا‌های آزاد بودند، براسی با شکوه می‌نشانند و آنها را به قتل می‌رسانند. سپس اجساد آنها را پاک می‌کردند و به ترتیب معمول می‌انباشتند. اسبان کشته شده را نیز با زین و یراق کامل به میل می‌کشیدند و آنها را به صورت دایره در پیرامون گور تپه‌ای قرار می‌دادند. بر روی هر اسبی، سواری مرده می‌گذاشتند و سپس راکب و مرکوب را به صورتی که بر روی آرامگاه پاسداری می‌کردند به حال خود رها می‌ساختند تا از هم فرو بپاشند.

از این آخرین تشریفات وحشتناک چیزی باقی نمانده است، و جز این نیز نمی‌تواند باشد، زیرا اجساد مردگان رالاشخوران به سرعت می‌خوردند و مجموعه‌ها نیز مدتها پیش از عصر ما به خاک مُبدَل می‌شدند. اگرچه دشوار است باور کنیم که سکاها تا این اندازه بر اساس رسوم خود نسبت به جان انسانی بی‌اعتنا بوده باشند، ولی مطالب هرودوت اساساً به اندازه‌ای درست از آب در آمده است که دلیلی ندارد دربارهٔ صحت گفتار او تردید کنیم. اما، اگر چنین قربانیایی نیز صورت گرفته باشد، مسلماً تنها در هنگام مرگ پادشاهی برجسته و عظیم بوده است.

هخامنشیان

این مسئله، که شاهان هخامنشی و ایرانیان این دوره چه مذهبی داشته‌اند، روشن نیست. علت این است که از کتیبه‌های شاهان هخامنشی اطلاعات کافی راجع به این مطلب بدست نمی‌آید مورخین یونانی هم نه در این مسئله دقیق شده و نه به شرح آن پرداخته‌اند.

در امپراتوری پهناوری که کورش بنیاد نهاده بود و داریوش به آن وحدت بخشیده بود تمامی ملت‌هایی که تحت فرمانروایی هخامنشیان بودند آزادی دین داشتند و تقریباً مسلم است که گروه مادی، پارسی و اقوام تابع امپراتوری هخامنشی سه دین جداگانه داشتند.

نخستین دین از این ادیان سه‌گانه، اهورامزدا را که از خدایان دیگر بزرگتر است در رأس جهان قرار می‌دهد. میترا را از زمانهای بسیار دور در ایران پرستش می‌کردند اما خدای مزبور تا پایان سدهٔ پنجم پیش از میلاد وارد دین ویژه پادشاه نشده بود. درآمدن آنهایتا به پرستشگاه‌های ایرانیان نشان می‌دهد که دین پادشاهی آمخیته

به اخترشناسی کلدانی گردیده بود و بدین صورت بود که پس از سقوط امپراتوری هخامنشیان آنها را در برخی پادشاهیهای آسیای صغیر باقی ماند.

عامه مردم عناصر اربعه را می پرستیدند یعنی روشنائی، آب، خاک و باد. دین عامه شامل قربانی کردن حیوانات نیز بود و چنانکه هرودوت می گوید قربانی کردن با حضور مغانی انجام می گرفت. زیرا برای آنکه قربانی بدرستی انجام گیرد حضور مغان ضروری بود. هرکس که می خواست قربانی کند. حیوان را به جای پاکسی می برد، تیاری بر سر می گذاشت، خدا را می طلبید و برای خوشی و نیک بختی پادشاه و همه پارسیمان دعا می کرد بعد حیوان را تکه تکه می کرد و گوشتش را می پخت، سپس تکه های گوشت را بر روی سبزه ای از شبدر که از پیش آماده کرده بود می گذاشت آنگاه مغان سرودی درباره «خاستگاه و تبار خدایان» می خواند و پس از آن قربانی کننده، گوشت را برده و هرآنچه می خواست با آن می کرد.

دین شاهان هخامنشی همان دینی بود که نیاکان کوروش در پایتختشان شوش پیروی می کردند یعنی هنگامی که آنها بر قوم «آنشانی» که متحدتر از خودشان بودند فرمان می راندند و احتمالاً دین خود را از همین مردم گرفته بودند در این هنگام تمدن آنشانی در شکل اخیرش متأثر از تمدن بابل بود که عیلام را مقهور خود کرده بود بنابراین بی گفت و گو دینی بریاورهای نژادی که بی گمان آریایی بود سخت نفوذ کرده بود. بهر حال نفوذ تمدن عیلام بر شاهان هخامنشی بسیار عمیق بوده است و سنن و رسوم مغان تأثیری در آنها نکرده بود تا آنجا که دین رسمی را چیزی مگر زبان که خاستگاه آریائی آن پیوند نمی داد.^۱

از خصایص و ممیزات پادشاهان هخامنشی و اشکانی و ایرانیانی که در عصر ایشان می زیسته اند بطور عموم دارا بودن روح تساهل مذهبی و آزاد گذاشتن پیروان ادیان مختلف و احترام به آراء و عادات ملل دیگر می باشد... «برای تمجید این پادشاهانی که با صدق و صفا متقی بودند، هر چند اغلب بحکم ضرورت بیرحمی می نمودند، باید افزود که فرمانهای ایشان گواه تساهل واسع نسبت به عقاید و اعمال دینی مردم کشورهای تابع آنان است. در بهترین زمان آبادانی خود،

۱. کلمان هواز: ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشه، ص ۸۱-۷۷.

شاهنشاهی ایران، چون امپراطوری روم پس از آن حاوی دینهای بغایت متنوع بود و تمام تابعان این شاهنشاهی از هندیان و آشوریان و بابلیان و یهودیان و مصریان، بآرامش در زیر حمایت قوانینی عاقلانه و پدران، زندگی می‌کردند.»

در عصرهایی که دولت هخامنشی و اشکانی در ایران فرمانروائی کرده‌اند نفوذ روحانیون محدود بود و طبقه حاکم را تشکیل نمی‌داد.

در سال ۲۴۴ ایرانیان جنوبی بر اشکانیان که ایرانیان شمالی بودند و حکومت ایران را به دست داشتند، غلبه کردند. اردشیر پسر پاپک از طبقه روحانی Caste Sacerdotale پادشاه شد و ایالات ایران را به تصرف درآورد و در تحت فرمان خویش قرار داد. فکر اردشیر منحصر به تحصیل وحدت سیاسی نبود، بلکه وحدت سیاسی به نظر او با وحدت دینی توأم بود، به این سبب «آتشها از آتشکده‌های جزء برگرفت و بکشت و نیست کرد» و کسی را به مقام مؤبدان مؤبدی قرار داد و اختیاراتی وسیع درباره امور نظری و عملی دین و مطالب متعلق به معبد زرتشتی به وی ارزانی داشت.

هزودوت، کتزیاس و گزنفون معاصر بعضی شاهان هخامنشی که با اوضاع ایران آشنا بوده‌اند، بجای معبود ایرانیها ارباب انواع یا الهه یونانی را ذکر کرده‌اند مثلاً (زئوس) را بجای اهورمزدا نوشته‌اند.

مذهب زرتشت از نظر یونانیها غالباً مذهب آتش پرستی و سحراست خود زرتشت هاتف یا خبر دهنده از مغیبات و کلیه گفته‌ها یا نوشته‌های آنان به افسانه‌هایی مانند افسانه پرمته و دزیدن آتش از آسمان و امثال آن شباهت دارد.

کتب پهلوی، که متضمن اطلاعات مبسوطی راجع به مذهب زرتشت است، بعقیده متخصصین و اهل فن غالباً پس از دوره ساسانی نوشته شده یا، اگر بخواهیم خیلی بالا برویم، زمان نوشته شدن آنها از قرن پنجم میلادی نمی‌گذرد. هرودوت مورخ یونانی می‌گوید: «راجع به عادات و اخلاق پارسیها این اطلاعات را دارم. ساختن هیکل خدایان و بنا کردن معابد و محراب در نزد آنها ممنوع است و آنها را که به این چیزها معتقدند، احق می‌دانند. پارسیها خدایان را برخلاف یونانیها بصورت انسان تصور نمی‌کنند. قربانی کردن برای خدایان در آنها معمول است و قربانی در کوههای بلند بعمل می‌آید، برای آفتاب، ماه، خاک، آتش، آب و باد نیز

قربانی می‌کنند» از گفته‌های هرودوت برمی‌آید که ایرانیان مهر را می‌پرستیدند و برای قربانی کردن نه محرابی تهیه می‌کردند و نه آتشی و نه شرابی بزمین می‌ریختند و نه نی می‌زدند.

هرکس بخواهد قربانی کند، تیاری برسرگزارده با شاخه‌های درخت «مورد» آن را زینت می‌دهد و حیوان را به‌جای پاکی برده در آنجا به‌دعا کردن می‌پردازد. دعا کردن برای خود جایز نیست بلکه باید برای تمام پارسوها و شاه دعا کند و چون او هم یکی از پارسوها است، دعای او شامل خودش نیز خواهد بود.

بعد از حیوان را قطعه‌قطعه کرده و گوشت آنرا پخته روی گیاه نرم یا غالباً شبدری، که قبلاً آماده ساخته می‌گذارد پس از آن مگی، که حاضر است سرودهای مقدس می‌خواند و این سرودها راجع به پیدایش خدایان است. قربانی کردن بی‌حضور مغ برخلاف عادت پارسی است. پس از زمانی قربانی‌کننده گوشت را به‌خانه برده به‌مصرف می‌رساند. دفن میت پارسی را، پیش از آنکه مرغی یا سگی آنرا بدرد، جایز نمی‌دانند در اینکه مغ‌ها چنین کنند، شکی نیست زیر آشکارا چنین می‌کنند. پارسی‌ها میت را موم مالیده بعد به‌خاک می‌سپارند. بئین مغ‌ها و سایر مردمان و نیز کاهنان مصری تفاوت‌های زیادی است. کاهنان مصری این قاعده را مقدس می‌دانند که جاندار را نکشند مگر حیوان قربانی را، ولی مغ‌ها بدست خودشان هر جاندار را غیر از سگ و آدم می‌کشند و می‌بالند از اینکه عده‌ای زیاد از مورچگان، مارها، خزنده‌ها و پرندگان را کشته‌اند.

«استرابون» عقیده دارد که پارسوها بین آتش و آب از حیث مراسم قربانی تفاوتی قائل‌اند. برای آتش چوب‌های خشکی، که پوست آنرا کنده‌اند، استعمال و آنرا چرب می‌کنند. بعد، از پائین، خرمن هیزم را روشن می‌کنند و روغن روی آن می‌ریزند، بی‌اینکه به‌هوا بدمند.

اگر کسی به‌آتش هوا بدمد یا مرده را حمل کند و یا روی آتش فضاله بیفکند، او را می‌کشند. اما برای آب، وقتی که آنها بدریاچه یا رود و یا چشمه‌ای رسیدند، گودالی می‌کنند و روی آن حیوان را می‌کشند و مواظبند، که خون به‌آب ترشح نکند. بعد مغها گوشت را روی «مورد» یا شاخه‌های درخت غار می‌گذارند و عصای خود را به‌آن می‌رسانند و سرودهایی خوانده روغنی را، که باشیر و عسل مخلوط کرده‌اند،

بزمین می‌ریزند و پس از آن مدتی مدید باز سرود می‌خوانند. مگها که اینها را کاهنان آتشی می‌نامند. در هنگام قربان کردن چاقو استعمال نمی‌کنند بلکه حیوان را با هیزم یا دسته هاون می‌زنند معابدی دارند که هرکدام مانند محوطه ایست و در وسط آن محرابی و روی آن خاکستری زیاد. مگها مواظبند که آتش خاموش نشود، آنها روزها به این معابد آمده و تقریباً هرساعت یک مرتبه در جلو آتش سرود می‌خوانند. در این حال دسته‌ای از ترکه‌ها بدست و یک چادر نم‌دی بسر دارند و اطراف آن، از سمت دوگوشه‌شان، آویزان است، بحدی که لب‌های را می‌پوشاند.

از کلیه اطلاعات ذکر شده در خصوص دین هخامنشیان می‌توان نتیجه گرفت که ایرانیهای دوره هخامنشی معتقد بودند به خدای بزرگی که او را «اهورمزد» یعنی اهورای دانا می‌نامیدند و بعد از او به موجودات مجردی، که در ردیف خدای بزرگ نبوده‌اند، و گرنه در کتیبه‌ها «اهورمزد» را خدای بزرگ نمی‌نویسند و دیگر اینکه اسامی آنها ذکر می‌شد.

این وجودهای مجرد عبارت بودند از آفتاب، ماه، آتش، آب، باد که در دوره ساسانی هرکدام اینها ایزدی دارد و زمین و خاک یکی از امشاسپندان یا جاویدانهای مقدس است.

بعد دیده می‌شود که تصورات ایرانیها راجع به خدا بالاتر و پاکتر از تصورات سایر ملل آن زمان است. خدای بزرگ و موجوداتی که بعد از او می‌آیند، چنین‌اند: مجردند و دیده نمی‌شوند، پس نمی‌توان صورت آنها را ساخت. لامکانند. پس آنها را می‌توان در همه جا پرستید، پاک‌اند و از این جهت بالباس پاک، در جای پاک و در بلندی، که هوای آن پاک است. باید برای آنها قربانی کرد، آفتاب و ماه نماینده روشنایی‌اند (یکی در روز و دیگری در شب) آتش پاکی را می‌رساند و خاک و آب دو سرچشمه زندگانی‌اند. آلودن این سه عنصر ممنوع است. زیرا هر سه مقدس‌اند «مهر» معبودی بوده که به آن قسم یاد می‌کردند. پرستش آن از زمانی بود، که خیلی قدیم است و اینکه هرودوت گوید، پرستش آنرا از اعراب گرفته‌اند، صحیح نیست، زیرا موافق کتیبه بوغازگئی واقع در کاپادوکیه قدیم و محل پایتخت قدیم هیت‌ها، نجبای قوم می‌تائی که آریانی بوده‌اند، بخدای هندی «میتر» قسم خورده‌اند و میتر همان مهر است، پس برای مهر آریانهای ایرانی از زمانی پرستش داشته‌اند، که

مذهب آنان با هندیها یکی بوده. پرستش آناهیتا یا ناهید گمان می‌رود که اصلاً آریانی نبوده و از نفوذ بابل می‌باشد. در بابل او را ایستار، در فنیقیه آستارت می‌گفتند.

آنچه باید روشن گردد اینکه، هرودوت گوید مغ‌ها آشکارا و پارسیها در نهان مُردهایشان را، قبل از اینکه مرغ یاسگی بدرد، دفن نمی‌کنند، چگونه شاهان هخامنشی مقبره داشتند و نعش ملکه ایران زن داریوش سوم را با حضور «سی‌سی‌گامیس» مادر شاه دفن کردند و اسکندر نعش داریوش را به پاریس فرستاد. تا در مقبره شاهان دفن کنند؟ جواب اینست که: هرودوت گوید: «پارسی‌ها مرده را قبل از دفن موم می‌مالند» و از کجا، که همین کار را با نعش شاهان نمی‌کردند. جهت استعمال موم گویا از اینجا بوده، که چون خاک مقدس بود و آلودن آن ممنوع موم بین میت و زمین حائل می‌گشت. ثانیاً هرودوت نوشته بناکردن معبد و ساختن هیکل خدایان در نزد پارسیها ممنوع است و حال آنکه اردشیر دوم در کتیبه خود گوید: «معبدی برای مهر و ناهید ساخته هیکل آنان را در آنجا گذاردم»

در اینکه نوشته هرودوت صحیح است، جای تردید نمی‌باشد، زیرا گفته‌های او در قرون بعد هم تأیید می‌شود. بنابراین کردار اردشیر را باید چنین تعبیر کرد، که در اواخر دوره هخامنشی در مذهب شاهان یا خواص ایرانی معتقداتی از بابل و عیلام نفوذ کرد و ساختن هیکل خدایان و غیره هم از آن جمله بوده است. آیا ایرانیان دوره هخامنشی زرتشتی بوده‌اند یا خیر؟ این سئوالی است که بنظر می‌رسد باید طرح نمود. بهر حال می‌توان ادعا نمود که دین هخامنشیان زرتشتی نبوده است چرا که: نامی از زرتشت در کتیبه‌ها به چشم نمی‌خورد و در نوشته‌های یونانی ذکری به میان نیامده است دیگر آنکه، نامی از اوستا در کتیبه‌ها نیست و در سنگ نوشته‌ها از اهورا مزدا بنام بَغ‌بغان نام برده شده که با یکتا پرستی مغایرت دارد و در دین زرتشت می‌بینیم که اشتراک خدایان وجود ندارد و قربانی کردن حیوانات بطور دسته‌جمعی در دوره هخامنشی رایج بوده که در دین زرتشت منع شده است. از آنجا که زرتشتیان مردگان خود را دفن نمی‌کردند شواهد امر براین مدعاست که در دوره هخامنشیان مردگان دفن می‌گردیدند و دیگر آنکه، نامها در دوران هخامنشی همانم با زرتشت نبوده و گاه شماری دوره هخامنشیان با اوستا متفاوت است و آخر

آنکه در دوره هخامنشی چند خدائی وجود داشته است. با این وصف عقاید مشترک هخامنشیان با دین زرتشت در اشتراک نام اهورا مزدا و مقدس بودن آتش و اشتراک دو نام مهر و ناهید بعنوان خدا و در دوره زرتشت بعنوان فرشتگان می باشند.

از جهت نبودن مدارک کافی به این سؤال نمی توان جواب محققی داد، ولی چنین بنظر می آید که در اصول تفاوت های زیاد بین مذاهب ایرانیان وجود نداشته و در دوره مزبور نویسندگان یونانی و سریانی و ارمنی با زرتشت و تعالیم او، آشنا نبوده اند.

مذهب آریانه های ایرانی در ابتدا با مذهب آریانه های هندی یکی بوده، بعد این مذهب ترقی کرده به درجه ای رسیده که هرودوت به اختصار آن را تصیف کرده، بنابراین باید پنداشت که مذهب زرتشت در جائی از ایران مثلاً در مشرق پدید آمده و مدتها مذهب اهالی محلی بوده بعد در مدت قرون متمادی به مرور از محل خود به سایر جاهای ایران سرایت کرده و چون به معتقدات گوناگون مردمان دیگر برخورد، از اثر قوی معتقدات مزبور، تغییراتی یافته، تا در تمام ایران منتشر شده و مذهب رسمی گردیده، بنابراین شعبی از آن مذهب بوجود آمده که فقط با مذهب زرتشت موافقت داشته است.

هرودوت، عقیده دارد که پارسیان نه معبد داشتند و نه قربانگاه، و نه مجسمه های خدایان، پارسیان معابدی دارای مذبح نداشتند و همچنین مجسمه های خدایان - که مؤمنان باید آنها را بپرستند - دارا نبودند. معهدا ایشان معابدی داشتند، یکی در پاسارگارد که به امر کوروش ساخته شد، دیگری در نقش رستم در جبهه مقبره داریوش که شاید به دستور خود او بنا شده، و سومین معبد در شوش، که ظاهراً متعلق به زمان اردشیر دوم است. هریک از آنها به شکل برجی مکعب و دارای یک اطاق است، که توسط پلکان به سوی آن می رفتند، و در اینجا مغ، آتش مقدس را نگهداری می کرد. تشریفات دینی را در هوای آزاد انجام می دادند، «گزنفون» می گوید: «اینها محل هایی بودند که از آنجا حیوانات قربانی و گردونه هایی را که به اسبان مقدس ایزد خورشید بسته می شد، به راه می انداختند، و سپس مراسم قربانی در حضور شاه اجرا می گردید در عهد هخامنشی، آئین مزدایی،

که زرتشت آنها تغییر داده بود، در سراسر شاهنشاهی شروع به توسعه کرد. در آئین زرتشت قوانین سخت و اکید به اجرا گذاشته می شد. قربانیهای خونین ممنوع بود، زیرا چارپایانی که بشر را غذا می دهند و برای او کار می کنند، باید مورد احترام قرار گیرند، نوشابه سکرآور «هوم» نیز مطرود شد.^۱ مرده را نمی بایست دفن کنند یا بسوزانند، و در آب هم غرق نکنند، زیرا بیم داشتند که بدین وسایل سه عنصر مقدس زمین، آتش و آب را آلوده سازند. اجساد را می بایست در بالای کوهها یا برفراز برجهایی که مخصوصاً بدین منظور ساخته شده بود، جای دهند.

سپس استخوانهای عریان را در «استودان» (استخواندان) می نهادند و در قبری - که یا ساخته شده و یا در صخره کنده بودند - جا می دادند.

پارتها

راجع به مذهب پارتیها و شاهان اشکانی اطلاعات خیلی کم است، با وجود این از منابع چنین برمی آید که پارتیها، قبل از اینکه به ایران بیایند و زمانی، که با سکاها معاشر یا همجوار بودند، مانند سایر آریائنها عناصر را می پرستیدند و پرستیدن آفتاب و ماه و ستارگان در مذهب آنها داخل بود. بعد، که به ایران آمده با مردمان دیگر ایرانی معاشر شدند، هر مزدپرستی مذهب آنها گردید، ولی اثراتی هم از مذهب سابق پارتیها در آنها ماند. بالاخره بعد از آمدن اسکندر به ایران و انتشار یونانیت در ایران، صور یا علامات ارباب انواع یونانی هم برمسکوکات اشکانی پدید آمد. بنابراین پارتیها دارای مذهبی گشتند که ترکیبی بود. این نظری است که به طور کلی و رویهمرفته از تاریخ دولت پارت حاصل می شود. حالا باید دید که کیفیات مذهب ترکیبی پارتیها چه بوده؟ متأسفانه این کیفیات تاریک است، ولی در این تردیدی نیست، که پارتیها موافق مذهب قدیمشان، قبل از آمدن به ایران، اجدادشان را می پرستیدند، صورت یا هیکل آنها را ساخته در خانه هاشان با مراقبتی مخصوص حفظ می کردند و به قدری به آن علاقمند بودند که حتی در زمان مسافرت هم نمی توانستند از هیکل های اجدادی مفارقت جویند و این اشیاء را با

۱. گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام.

خودشان برمی داشتند. زیرا در ازمینه تاریخی این چیزها را می بینیم.

بزرگترین خدایان پارتی آفتاب و ماه بودند، البته آفتاب را مهر می نامیدند، هنگام طلوعش او را می پرستیدند در معابدشان برای او قربانیا می کردند و نیازها می دادند و هیکل هائی برای او ساخته آن را با ماه نماینده روشنائی می دانستند. خدای آفتاب حامی خانواده سلطنت و هیکل های اجداد بود. خانواده اشکانیان به الهه دیگری نیز معتقد بودند، اجداد شاهان اشکانی مقامی در میان خدایان سلطنت داشتند و ایزد آفتاب در میان این الهه مقام اول را حائز بود.

پس از اینکه پارتیها و اشکانیان هر مزدپرستی را پذیرفتند، این خدایان معاونین یا وزرای هر مزدگردیدند. از نوشته های «یوسف فلاویوس» چنین استنباط می شود، که شاهان اشکانی و اعضای خانواده شان به نام این الهه سوگند یاد می کردند. و سواد مردم پارت هیکل اجدادشان را می پرستیدند. این هیکل ها را در جای محترمی در خانه ها می گذاردند و همیشه پرستشی برای آن داشتند.

مذهب مزده پرستی عبارت بود از اعتقاد به خدای خوبی و بدی یا هرمز و اهریمن و محترم داشتن مغها. نیاز و نذر کردن برای آنها و نذر دادن به مغها. تقدیس آتش و مخصوصاً رودها و دفن نکردن میت، تا آنکه طیور و وحوش آن را بدرزد، یک قسمت بزرگ مجلس مهستان از مغها ترکیب می یافت و اختیارات مجلس مزبور در انتخاب شخص به سلطنت و یا خلع او از سلطنت در موارد لزوم کم نبود، ولی باید گفت: که احترام اشکانیان به آتش هرمز و مراقبت به حفظ آن به مرور رو به ضعف گذارده از میان رفت. این کار از اشکانیان ارمنستان شروع گردید و ظن قوی این است، که اشکانیان پارتی با بی قیدی به این کار می نگرستند، زیرا پارتیها اجساد مردگان را می سوزاندند و حال آنکه در مذهب زرتشت آتش مقدس است و مرده پلید. مَغها نفوذ خود را در دوره اشکانیان به مرور از دست دادند و از احتراماتشان خیلی کاست، بنابراین پارتیها به مذهب قدیمشان، که پرستش آفتاب و ماه و هیکل های اجدادشان بوده بیشتر علاقمند بودند تا به مذهب زرتشت و مخصوصاً هیکل اجدادشان را خیلی محترم می داشتند. این هیکل گرانبهاترین اشیاء خانه های پارتی بود. پارتیها با اینکه خیلی به مذهب زرتشتی علاقمند نبودند، ممانعتی هم برای پرستش هرمز یا ترویج این مذهب نمی کردند. چنانکه در پارس،

که یکی از ممالک تابعه دولت پارت بود، این مذهب پیشرفت‌های عمده داشت و سلسله پادشاهان روحانی پارس در امور مذهبی به کلی مستقل بودند. همین رویه نسبت به شهرهای یونانی ایرانی دیده می‌شود. زیرا یونانی‌ها به معتقدات مذهبی خود و الهه «آلمپ» باقی بودند و کسی به آنها مزاحمتی نمی‌رسانید. در کل، دولت پارت در امور مذهبی تبعه خود دخالت نمی‌کرد و آنها را به احوال روحی خودشان واگذار کرده بود.

آنچه مسلم است اینکه قوم پارتی مذهبی داشته ترکیبی، ولی به مذهب زرتشتی خیلی نزدیک، زیرا اگر هم به مذهب قدیمش علاقمند بوده، در آن مذهب مهرپرستی قوت داشته و مهر، چنانکه آورده شد. یکی از ایزدان مهم مذهب زرتشت است.

اگر خانواده اشکانی به الهه دیگری هم غیر از مهر معتقد بوده، از کجا، که این الهه همان ایزدان مذهب زرتشت یا الهه خانواده هخامنشی، که در کتیبه‌های تخت جمشید به طور کلی به لفظ «بغای بیش» (یعنی با سایر خدایان) ذکر می‌شود، نبوده‌اند. بنابراین یگانه تفاوتی که در میان مذهب اشکانیان و پارتیها از یک طرف و مذهب زرتشت از طرف دیگر دیده می‌شود، پرستش اجداد است. اما اینکه ضدیت اشکانیان را با مغها یا سوختن میت را در آتش دلیل برگشتن پارتیها از مذهب زرتشت می‌دانند در این باب به طور صحیح نمی‌توان اظهار نظر نمود. کم کردن نفوذ مغها از نظر سیاسی بوده و روشن نیست، که نظر مذهبی در این کار دخالت داشته است یا خیر؟ سوختن اموات در آتش از کجا، که تقلید پارتیها از مقدونیه و سلوکیها نباشد؟ زیرا از نظایر دیگر می‌دانیم که پارتیها و اشکانیان به آسانی ترتیبات سایر ملل را می‌پذیرفتند و نیز می‌توان گفت که شاید از نفوذ هنود بوده و معتقدات هندی به ایران سرایت کرده بود.

راجع به مذهبی بودن شاهان اشکانی مطلبی نیست اما در باب «بلاش»، شاه اشکانی روایت کرده‌اند که وی در صدد جمع‌آوری اوستا برآمده، و ماحصل اینکه در زمان اسکندر اوستا را سوزانیده بودند و بلاش شاه اشکانی، اول کسی بود که در صدد جمع‌آوری آن برآمد.

در باب مغها عقیده این است، که شغل آنها منحصر به امور مذهبی نبود، بلکه

بسیاری از آنها طبیب و مدرّس و معلّم و منجم و سالنامه‌نگار نیز بودند. مغها لباس سفید در برمی‌کردند و به سه درجه تقسیم می‌شدند.

آنهائی، که از درجه اولی بودند جاننداری را نمی‌کشتند و غذای حیوانی نمی‌خوردند، از این مطلب چنین برمی‌آید که مذاهب هندی در دوره اشکانیان به ایران سرایت کرده بود، زیرا احتراز از کشتن جاننداری مخالف دین زرتشت است و موافق تعلیمات آن باید جانوران موذی یا مخلوقات اهریمن را نیست و نابود کرد و دیگر اینکه در مذهب زرتشت ترک دنیا و احتراز از زناشوئی کاری است نکوهیده. کسی که اینکار کند، دوست هرمز نیست، دوست هرمز آنست، که خانواده تأسیس کند، زمین را شخم بزند، حشم تربیت کند، کاریز بکند، زمین موات را احیاء دارد و غیره ...

روحانیون این زمان را حافظین آتشکده می‌نامیدند. این لفظ ترجمه (آثروان) یا به پارسی کنونی آتش‌بان است. در باب مذهب پارتیها و اشکانیان - آنچه مسلم است اینکه در دوره پارتیها هم مانند دوره هخامنشی مذهب رسمی وجود نداشته و مردم ایران و کلیه ملل تابعه دولت پارت در اختیار مذهب آزاد بودند.

دو چیز از خصایص دولت پارت بود، عدم مرکزیت در امور سیاسی و آزادی مذهب در امور دینی.



۲- مغ. مجسمه کوچک نقره از آنچه اصطلاحاً

«گنجینه آمودریا» نامیده می‌شود. قرن چهارم (?) ق. م

۱- مغ با ظرفی برای هنوما؟
از روی نقش برجسته استخر قرن پنجم ق. م



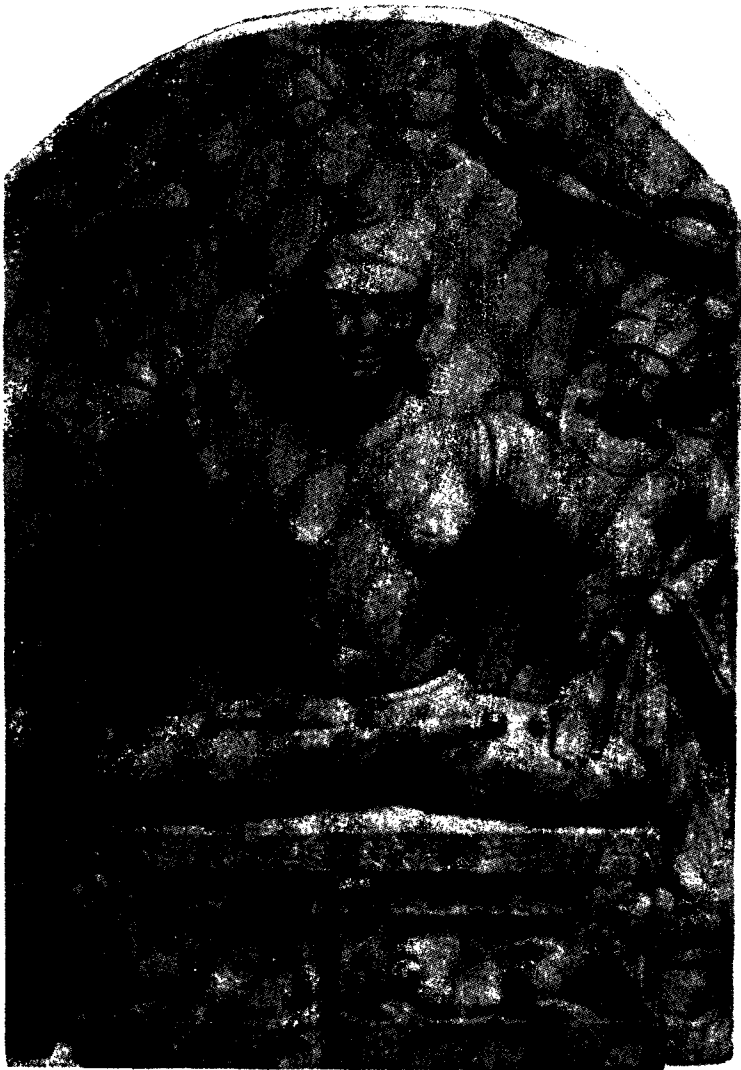
فصل سوم

بودا، میترائیسم، زرتشت، آئین زروانی

بودا

این دین در بیست و پنج قرن قبل از این در دامان هیمالیا و در کنار رود گنگ طالع شد و در سراسر سرزمین هند نورافشانی کرد، مدت افزون از هفت قرن تمام در مهد تولد خود رو به اوج و اعتلا بود. پس از آن گرچه در آن سرزمین خاموش شد و برهمنان و مسلمانان هند، هر دو طائفه بنوبت برضد بودائی‌ها برخاسته و به قلع و قمع دین ایشان همت گماشتند. ولی پس از آنکه این دین در آن سرزمین محو و منقرض گردید، در عوض در بلاد مجاور نفوذ یافت و در سراسر آسیای شرقی و جنوبی منبسط گشت و دین عام مردم آن ممالک شد. آشوکا امپراتور بزرگ هند در زمان سلطنت با عظمت خود باین دین درآمد و آنرا در جهان منتشر ساخت، دیرهای بسیار بسبب دیر اصلی بودا به امر او در سراسر ممالک هند برپا کردند و از آنجا به اطراف ممالک آسیا انتشار یافت و همه جا معبد و صومعه و مدرسه راهبان بودائی برپا بود.

در کشور ایران نیز بعد از دوره اسکندر و خلفای او (سلوکی‌ها)، دین بودا رواج یافته و تا قرن سوم هجری (عصر پارت‌ها) کمابیش انتشار داشته، حتی از بابل تا حدود سواحل مدیترانه پیش رفته است. در بلخ مجسمه‌ئی از بودا هنوز موجود است که بزرگترین و مرتفع‌ترین پیکری است که از بودا ساخته شده است. راهبان بودائی را در خراسان و ماوراءالنهر «شمن» می‌گفته‌اند و دین ایشان را «شمنی» یا «شمنیه» نام داده‌اند. بودا معاصر با کورش و داریوش هخامنشی بود و سه قرن پس از بودا بود که «آشوکا» پادشاه هندآئین او را به رسمیت شناخت و به ترویج آن در هند، افغانستان و آسیای مرکزی پرداخت.



مجسمه مشهور بودا / بُدی ستوه. از کُتزه، نزدیک متورا، اوْتزه پرادیش، هند، قرن دُوم میلادی.

آیین بودا در اواخر عهد سامانیان در قسمتی از ماوراءالنهر تدریجاً از توسعه باز مانده بود و از مدتها پایگاه‌های خود را لااقل در بخارا و بلخ و قندهار و کابل حفظ کرد چنانچه کابل در عهد تألیف «حدودالعالم» بتخانه‌ئی داشت که رای فنوج از هند به زیارت آن می‌آمد. در بخارا هم تا نزدیک عهد «نرشخی» مصنف «تاریخ بخارا» در بازار «ماخ» بت فروخته می‌شد و کیش بودا هنوز رواج داشت. مع هذا بسط و توسعه تدریجی اسلام در ماوراءالنهر رفته رفته فعالیت تبلیغی داعیان و راهبان بودایی را در این نواحی متوقف کرد، اما تأثیر آیین بودا در آداب صوفیه و رسوم برخی زهاد باقی ماند.^۱

بودا و قاعده اخلاقی

بودا هشت قاعده اخلاقی وضع کرد که هرکس آن قواعد را پیروی کند عاقبت به سرمنزل کمال یعنی مرحله «فنا» که از آن به «نیروانا» تعبیر کرده خواهد رسید. هر مبتدی باید آن اصول را بر خود الزام کند تا به نهایت برسد، از این رو هنوز در دیرهای بودائی - (سانگا) این دستورها را به نوآموزان تعلیم می‌دهند و آنها در آن ممارست می‌کنند. آن قواعد هشت گانه اینست:

- ۱- جانوران را نیازارید.
 - ۲- دزدی نکنید.
 - ۳- زنا نکنید.
 - ۴- دروغ نگوئید.
 - ۵- غیبت و عیبجوئی از ابناء نوع ننمائید.
 - ۶- خودخواهی از دل دور سازید.
 - ۷- کینه کسی را در دل نگیرید.
 - ۸- آنچه از همه مهمتر است آنست که دل خود را از زنگ جهل و نادانی پاک نمائید و نفس خود را به زیور معرفت حق بیارائید.
- چون نو آموز وارد این مرحله بشود چهار حقیقت را باید بیاموزد و آن حقایق

این جهت باب مباحث مابعدالطبیعه را مسدود کرده است. در دین بودا بحث دربارهٔ «وجود» و «لاوجود» ممنوع است. اگر کسی عالم را باکران یا بیکران بداند کافر است.

خدایان هم مثل بشر دارای زوال اند. بیقراری عالم برخدایان هم حکومت دارد. گرچه عمر خدایان و راحتی آنان بیش از انسان است. ولی نه جاویدان هستند و نه فارغ از رنج، همه گرفتار چنگال «مارا» یعنی اهریمن هستند. «سی و سه خدا و خدایان یما (جم)، خدایان نیکبخت، و خدایانی که خلقت خاصی دارند، چون در زنجیر خواهشی امیرند عاقبت بدست «مارا» گرفتار خواهند شد».

پس چون در حقیقت در دین بودا خدائی وجود ندارد، مراسمی هم برای آن نیست و آداب دینی امری جز «یادبود» نمی باشد. بودا هم مقام خدائی ندارد، به وی متوسل نمی گردند و برایش دعا نمی خوانند، بلکه فقط بودا شخصیتی است که به «نیروانا» راه یافته است و در قلب «نجات یافتگان» حاضر است.

بیشتر بودائیان بجای عبادت در مقابل مجسمه استاد گل پرتاب می کنند. (بعضی از این مجسمه ها شاهکار هنری بشمار می رود و در نوع خود بی نظیر است.) آنان هرماه چهاربار در معبدهای بودائی برای اشاعهٔ آئین او مراسم وعظ و تبلیغ برگزار می کنند.

بودا در مورد اخلاقیات بودائی می گوید که همه چیز در این جهان دو مرز افراطی و تفریطی دارد. مرد سالک یا «تاتاگاتا Tathagata» باید از دو طرف بپرهیزد و راه میانه را برگزیند.

قاعده‌ی اساسی تربیت نفس در حالت مراقبه‌ی بودایی آن است که شخص سالک در حال توجه قلبی چهارزانو و مربع بنشیند و چشمها را بسته و در اعماق قلب خود پرتو محبت عام دوستی مطلق جهان را که شامل سراسر موجودات باشد بطلبد و بکوشد که دل او از محبت شدیدی نسبت به عالم وجود آکنده گردد.

۱. «استوپا» بنای مجلل هندی جهت نگاهداری خاکستر و آثار مقدسین بودا است. بودائیان در اطراف این بناها گرد می آیند و در تشریفات و مراسم و اعیاد به یادبود «نجات دهنده» شرکت می کنند.

از خصایص دینی بودائیان این است که در آن امتیازات طبقاتی و نژادی و ملی وجود ندارد. وجود در بی علاقگی بالیده می شود و در طبقات موجودات رشد می کند و چون سالک و جویای حقیقت از عطش وجود خود بی نیاز گردد. توکل و تسلیم پیشه ساخته به نیروانا واصل می شود.^۱

۱. دکتر محمدجواد مشکور، خلاصه ادیان، ص ۷۴.

میترا ایسم «مهر پرستی» Mitra

آئین میترا، آئین اسرار است. اسرار این مسلک با پافشاری و اصرار حفظ می‌شد و برای معدودی که در درجات عالی ترقی می‌کردند مکشوف می‌شد. به همین جهت نوشته‌یی از آنان در زمینه اسرار دین به دست نیامده است و تنها به جای نوشتن، به نقاشی، تندیس‌گری و نقش برجسته‌سازی اکتفا می‌کردند.

در میان پیروان آیین میترا، روز بیست و پنجم دسامبر، روز تولد مهر بود که آنرا جشن می‌گرفتند. مسأله زایش مهر، با توجه به سابقه‌های اساطیری، در واقع امری شگفت است. صخره‌یی آبستن می‌شود، و میترا از دل آن صخره زاده می‌شود. بیرون آمدنش از دل سنگ، با برهنگی است. اما کلاه شکسته مهری بر سر و به‌دستی خنجر و به‌دستی دیگر مشعل دارد. نقاشی‌ها و نقش برجسته‌هایی از این صحنه‌ها وجود دارد که همه متفاوت است.

آیین میترائی در بنیاد - زیربنای ایرانی خود را در ثنویت حفظ کرد. این ثنویت از شکل آیین زروانی متأثر بود. در آیین میترائی، خداوند بزرگ زروان اکرنه یا زمان بی‌کرانه است. خدایی که بدنی چون آدمی و سری به‌سان شیر دارد و گرد بدنش ماری حلقه زده است. بعد از او چنان که گذشت آسمان و زمین هستند و اقیانوس. خدایان دیگر از این سه به وجود آمدند. آسمان اورمزد است که همراه با فرشتگان خود با اهریمن که عواملش دیوان هستند در یک پیکار دایمی است. اورمزد، اهریمن و دیوها را با صاعقه و آذرخش آسمانی می‌زند. در این آیین، میترا مشهورترین جایگاه را دارد. وی از صخره سنگی زاده می‌شود. شبانان برای پرستش وی می‌آیند.

میترا در آغاز با خورشید پیمان بسته و متحد می‌شود. پس گاوی زورمند را در یک کش مکش طولانی دست گیر کرده و به غاری می‌برد. گاو از غار می‌گریزد. میترا با یاری کلاغ که پیک خورشید یا اورمزد است گاو را یافته و به غار برده و با ضربت خنجر او را می‌کشد. از محل جاری شدن خون گاو، خوشه‌های گندم می‌روید و درخت انگور و سایر گیاهان^۱.

از قرن چهاردهم ق.م در ایران و آسیای صغیر از دین مهرپرستی نشانه‌هایی در دست است در اسناد هیتی نام سه تن از خدایان این دین ایرانی آمده است. در مهرپرستی میثره که در آیین زرتشت نیز باقی مانده و نام آن امروز به کلمه «مهر» بدل شده است؛ رکن مهم این آیین کهن بشمار می‌رفته و از زمانهای بسیار قدیم جزو معتقدات آریاییان ایرانی و هندی بوده است.

اکنون دانشمندان معتقدند که این خدا یادگار روزگار است که آریاییان هندی و ایرانی در یک جا با هم زیسته و تمدن و دین مشترک داشته‌اند. خدایان دیگر آنها در میان هندوان بنام «اسوره» و در اوستا بنام «دهوره» بوده است.

آیین مهرپرستی پس از آنکه در هزاره دوم ق.م نخست در آسیای صغیر و کتیبه‌های هستی پدیدار شده بیش از هزار سال در جهان متمدن رواج داشته است و از آسیای صغیر و آسیای غربی به اروپا نیز رفته و در آنجا قرن‌ها عده بسیاری از مردم پیرو این آئین بوده‌اند.

بدین گونه می‌توان گفت نخستین دینی که آریاییان ایرانی پس از استقرار در ایران امروز و شهرنشین شدن تدوین کرده و به صورت شریعت مدونی درآورده‌اند و از ایران بخارج رفته است. مهرپرستیست^۲.

بهمین لحاظ در دوره اقتدار روم، کلدی سرزمین مقدس مهرآیینیان بود. میترا پرستشگاهی در بابل داشت و آنتیوخوس کمازن (۳۴-۶۹ ق.م) تندیس او در «نمرود داغ» برافراشت. با وجود این به اسناد خاستگاه مهرگرایی در گزارشی از تاریخ اشکانیان یک سخن پیرامون این آیین می‌توان گفت که مغان دارای کوچ‌نشینهایی در آسیای صغیر و عمدتاً در کاپادوکیه و پونت بودند که از بابل بدان

۱. هاشم رضی: آئین مهرمیترا، ص ۱۴۸.

۲. سعید نفیسی: تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ، ص ۲۴۴-۲۴۳.

مناطق مهاجرت کرده بودند.

پرستندگان مهر غالباً آئین پرستش را در دخمه‌هایی که در دل صخره‌ها می‌کنند و به‌عنوان جایگاه مقدس برمی‌گزیدند، برگزار می‌کردند و ترجیح می‌دادند که این پرستشگاه‌ها در جاهایی باشند که چشمه‌ای از خاکش می‌جوشید یا نهری از کنارش می‌گذشت. محراب پرستشگاه، کنده‌کاری‌ای از میترا در حال قربانی کردن گاو داشت. کشتن گاو بدین صورت بود که میترا جانور وحشی را رام می‌کرد و پایش را گرفته و به‌درون غارش می‌کشاند و آنگاه تیغی پهن در سینه حیوان فرو می‌کرد. میترا این قربانی را به فرمان خورشید می‌کرد و فرمان را «راون» نزدش می‌آورد. از کالبد بی‌جان قربانی بود که همه‌گونه گیاهان بیرون جهیدند!



مجسمه مرمرین خدای میترا در حال کشتن یک گاو. از رم، احتمالاً متعلق به قرن دوم میلادی.

مهرپرستان در مراسم دینی صورتک برچهره می زدند و آرزوی برخوردارگی از جاودانگی شکوهمندی برای نوآیینان بی گمان جاذبه زیادی برای آنها داشت و در ترویج شعایر دینی مهرگرایی بسیار مؤثر بود. فضیلت اخلاقی مهرآیینان که پیروان آیین خود را به کار و کردار آگاهانه تشویق می کردند و پشتیبانی مؤثر آنان از کوشش و تلاش در زندگی بی گمان موجب شهرت و اعتبار آنها گردید.

چون در دوره ای از دوران هخامنشی میثره از خدایان بوده و نام او را با نام اهورمزده با هم آورده اند و در یشت ها نیز ذکری از میثره هست معلوم می شود که دین زرتشتی یا مزدیسنی و یا بهدین را می توان دنباله مهرپرستی دانست و دین زرتشتی تقریباً اصلاًحیست که بعدها در مهرپرستی کرده اند و رسالت زرتشت تا اندازه ای اصلاح در مهرپرستی بوده است. میثره را خدای روشنایی و رنسنگویی و پرهیزگاری و عهد و پیمان و راهنمای نیکوکاری می دانسته اند.

در دوره هخامنشیان هنوز در ایران میثره از خداوندان درجه اول بوده است و فرمانروایی که دست نشانده هخامنشیان بوده اند نیز به آن اعتقاد داشته اند. بهمین جهت در سراسر آسیای غربی انتشار یافته است و در نواحی مختلف آسیا و حتی در یونان جانشین رب النوع آفتاب شده است.^۱

بهرحال مهرپرستی یکی از ادیان پرسابقه در میان مردم ایران باستان بود، این آئین را آریاها با خود آوردند و مهرپرستی به مدت دو هزار سال دیگر آئینها را تحت الشعاع خود قرار داد و برادیان یهود، مسیح و زرتشت تأثیر بسیار گذاشت.

«ویدن گرن» در کتاب «مانی و تعلیمات او» می نویسد: «سلطه استثنائی مهر بحدی گسترش یافته بود که پرستش آن از حدود و شعور ایران هم فراتر رفته بود. آئین بزرگداشت این پرستش اسرار مهرپرستی نام داشت.

مهر از قرار معلوم در نواحی دور دست ایرانی الاصل و زمینه های کاملاً مادی پرستش می شد زیرا در تعبیرات زروانی که براساس مذهب ملی ایرانی بود و مجوسهای مادی هم آن را قبول داشتند مقام والائی داشت. زروان که ارجمندترین خداوند آن زمان بود و خداوند زمان و سرنوشت شناخته می شد دارای مقامی بالاتر

۱. سعید نفیسی: تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ، ص ۳۴۵.

۲. ص ۳۳.

از آن بود که در کار بشر دخالت کند. پسر او اورمزد بود که با اهریمن که نیروی شیطانی شناخته می شد جنگید. بین این دو، مهر که جنبه میانجی را داشت قرار گرفته بود و نجات بشر در دست او که میانجی نیرومندی بین نیکی و بدی بود قرار داشت. پس شخصیت و وجود مهر بود که به عقیده نجات بشر، بستگی داشت.

مهرپرستان هر سال در ماه مهر، گاوی را زینت کرده و با جلال و جبروت به میدان آورده، آن را ذبح می کردند. با اینکه بین روحانیون کلدانی که معرف عقاید و مراسم مذهب بودند با روحانیون آئین مهرپرستی اختلاف و تغییر اساسی وجود داشت، در عین حال در مراسم و اعمال مذهبی مهرپرستی، تغییر صورت نگرفت و سادگی اولیه خود را همچنان حفظ کرد. مراسم مذهبی مهرپرستی عاری از تزئین و آرایش معمول بود. مؤمنان به آیین، مراسم مذهبی را در غارها به جای می آوردند و معابد خود را نزدیک چشمه ها و یا آب روان قرار می دادند تا غسل تعمید آسان تر انجام گیرد.

رومیان و یونانیان که تحت تأثیر آئین مهرپرستی قرار گرفته بودند، در داخل معبد و در انتهای آن، مجسمه یا حجاری برجسته «مهر» را نشان می دادند که در حال کشتن «گاو» است و از بدن آن انواع نبات می روید.

یکی از شاهدان عهد عتیق که هشتاد سال پس از حضرت عیسی (ع) می زیسته است، «میترا» را این گونه تعریف می کند: خدائی که زیر صخره غارهای ایرانی چمباتمه زده، شاخهای سرکش خود را می گرداند و باز می گرداند. بنابراین ظهور اولیه «میترا» در غاری از کوه بوده است. از این رو پیروان «میترا» معبدهای «مهر»ی را در مغاره های کوه یا در دل دخمه ها بنا کرده و در آنجا به مراسم عبادت او قیام می کردند. تصویر «مهر» در پیکر جوانی نشان داده می شود که کلاه بلند مخروطی شکل که نوک آن به جلو خم شده، پوشیده و موهای پریشان گرداگرد صورت او را دربر گرفته و خنجری در پهلوی گاو نری فرو می کند.

نماد غار در آئین میترائیسم

به موجب روایات تصویری، کشتن گاو به وسیله مهر، در غاری روی داده بوده است. کشته شدن گاو به دست مهر، ممیزه اساسی این آیین است و بدون استثنا در

تمام مهرابه‌ها، در انتهای آن، نقش کشته شدن گاو به دست مهر، چه به وسیله نقاشی و چه به وسیله نقش برجسته وجود داشته است. مهر ناجی مردم بوده، و برای رهایش آنان گاو را می‌کشد و خود با حواریونش به آسمان بالا می‌رود.

به همین جهت مهری دینان یا مهرابه‌ها را در غارهایی طبیعی برپا می‌کردند، یا برای ساخته مهرابه، غارهای مصنوعی زیرزمینی می‌ساختند و دانه این غارها را به شکل طبیعی درمی‌آوردند.^۱

بر اساس معتقدات میتراپی، گاو مقدس در آخر زمان و روزگار رستاخیز، دوباره به زمین باز می‌گردد و میترا در آفرینش بزرگ، همه مردم را حیاتی نوین می‌بخشد. در همه مهرابه‌ها، وجه مشترک، نقش برجسته سمبولیک قربانی کردن گاو است. دم گاو مرکز نیرومندی و برکت است که از آن خوشه‌ها می‌رویند. در جایی که میترا کارد را فرو برده و خون جریان یافته است، یک سنگ و یک مار سر بلند کرده‌اند تا خون را بلیسند. مار نماد خاک و زمین است در آئین میترائی و با سنگ از همراهان میترا در شکار و مراسم قربانی گاو هستند. همچنین یک کزدم خود را به بیضه‌های گاو رسانیده و آن را می‌فشارد. اصولاً کشتن گاو، بیان وقوع مسأله آفرینش است. از مرگ گاو است که رستاخیز حیات تجدید می‌شود و در اغلب این نوع اسطوره‌ها، بیان و تفسیر، همین است، یعنی: مرگ و رستاخیز - موضوعی که هر ساله تجدید می‌شود و مراسم کشتن گاو نیز در آغاز بهار برگزار می‌گردد.^۲

اصول و اساس در میترائیسم

اساس مهرپرستی بر این اعتقاد است که مهر خدای بزرگ است و خدایان دیگر کوچکتر از او، میترائیسم بر اساس پرستش آتش و پرستش قوای طبیعت مثل باد و طوفان، خرمی و بهار، آسمان و کوه و جنگل و شب و پرداختن به سحر و جادو است که لازمه پرستش قوای طبیعت و اعتقاد به ارواح خبیث و طیب که دست اندر کار جهان‌اند، است. میترائیسم بر اساس پرستش آتش و مهر است. «مهر» یعنی خدائی که در خورشید جای دارد نه خود خورشید و اصالت را از آن جادوگر

۱. هاشم رضی: آئین مهر میترائیسم، ص ۸۷.

۲. همان منبع ص ۲۱۸.

می‌داند. یعنی ممکن نیست در جامعه‌ای جادوگری باشد اما جادوگر نباشد.

مغان در میترائیسم

«در میترائیسم، اصالت از آن مغان و روحانیون وابسته به مذهب مهرپرستی بود که برای انجام اعمال مذهبی، نیروی بسیار زیادی داشتند، و مردم بی اعتقاد به آنها نیز ناگزیر از تقلید و متابعتشان بودند، چرا که کار دینشان منحصرأ به دست «مغان» بوده و مغان چون دین را در انحصار داشتند، می‌توانستند به اقتضای مصالحشان آن را تعبیر و تفسیر کنند. از جمله درآمد مغان، قربانی بود که از بزرگترین راههای امرار معاششان بحساب می‌رفت که اجرا کننده مراسم قربانی و تقدیم‌کننده حاصل قربانی به بارگاه خداوندی جز مغ نمی‌توانست کسی دیگر باشد. در آیین میتراپی، سپیده‌دم و صبح‌دم، هنگام ستایش و نیایش است. چون خورشید برآید، مغان به ترنم «خورشید نیایش مهرنیایش» می‌پردازند.^۱

تبلیغ مهر

مهرپرستان در سال اول میلاد علناً به تبلیغ عقاید خود پرداختند و آئین مهرپرستی به سرعت رواج یافت. در سال ۶۸ میلادی این آئین به «اروپای مرکزی» راه یافت و در سال ۱۰۷ میلادی تا شمال بالکان پیش رفت و نیز در رومانی طرفدارانی یافت و در ایتالیا، آلمان، اتریش، فرانسه، میتراپرستی دیده شد. مهرپرستان به بقای ابدی روح ایمان فراوان داشتند و در انجام اعمال نیک اصرار می‌ورزیدند، تا بدین وسیله روح آنان جاودانی شود و جزای نیک یابند، مهرپرستان در مجامع مذهبی خود با نقابی که علامت درجه آنان بود، حاضر می‌شدند. آنان به تأثیر ستارگان سعد و نحس در سرنوشت انسان معتقد بودند، به تأثیر رؤیا در زندگی انسان ایمان کاملی داشتند لذا به تأویل و تفسیر خواب می‌پرداختند.

درجات هفتگانه مهرپرستی

۱- کلاغ: منسوب به عطارد (تیر یا مرکوری)، نماد: هوا و باد.

۱. هاشم رضی: آئین مهر میترائیسم، ص ۲۲۰.

۲- همسر: منسوب به زهره (ناهید یا ونوس)، نماد: آب.

۳- سرباز: منسوب به مریخ، نماد: خاک.

۴- شیر: منسوب به مشتری، نماد: آتش.

۵- پارسا: منسوب به قمر.

۶- پیک خورشید: منسوب به مهر پیمان، ستاره صبح.

۷- پیر مرشد: منسوب به زحل

جوانان تازه وارد، به پیشگاه میترا معرفی می شدند و آنگاه در این مجلس به مقام نخست از مقامات هفتگانه دست می یافتند و جزء کارگران و خدمتگزاران به حساب می آمدند.

هریک از این مقامات دارای وظایف خاصی بودند. مثلاً «مقام کلاغ» مستلزم نوشیدن شراب «هوم» و نواختن «سرود مقامات» بود. «مقام همسر» فقط از آن مردان بود. زیرا زنان حق شرکت در این مراسم را نداشتند.

«همسران» دارای روبند یا چارقد بودند که علامت مشعل یا چراغ است. این علامت مبین فروغ نوین است که با «میترا» خدای روشنائی رابطه دارد. «مقام سرباز» یعنی پس از درک اسرار، ورود به صف سپاهیان خداست.

لباس سربازی به رنگ قهوه‌ای است. «مقام شیر» جامه ارغوانی رنگ به تن دارد و کفگیر در دست که آتش را جابجا می کند «پارسا» علامت مشخصه‌ای داشت و آن جامه‌ای به رنگ خاکستری بود. «پیک خورشید» جامه سرخ‌رنگ کمربند زرد با دو گوی آبی داشت. «پیر» عالی‌ترین مقام و منصب در آئین «میترا» و نماینده وی در زمین است. علامت مخصوص او «حلقه و عصا» بود.

آثار مهرپرستی

آثار مهرپرستی در ایران معاصر دیده می شود. خرم‌آباد لرستان یکی از مراکز بزرگ و عمده مهرپرستی ایران باستان بوده است. در حال حاضر در جنوب غربی شهرستان خرم‌آباد آثاری از دوران مهرپرستی به چشم می خورد. در دره مشهور به «باباعباسی» در کنار «سفیدکوه» دخمه‌ای بر سینه این کوه وجود دارد که یادگار

دوران مهرپرستی ایرانیان است. این دخمه دارای چند ستون و چهار دیوار می‌باشد مردم این منطقه، این دخمه را که مدعی اند قبری در آن وجود دارد به «مقبره بابا عباسی» می‌شناسند. مردم براساس اعتقادات کهنی که دارند نذوری از قبیل مهره‌ای رنگارنگ، و ... تقدیم می‌کنند و دخیل می‌شوند، هرچند اثری از قبر در این دخمه مشاهده نمی‌شود، اما باور عامه آن نواحی براین است که «بابا عباسی» در این مکان مدفون است.

روی این اصل می‌توان گفت که این اعتقاد کهن و احترام به این دخمه، از یک اعتقاد کهن مهرپرستی به یادگار مانده است، زیرا تا زمان اشکانیان دخمه‌ها و معابد مهرپرستی رونق داشتند.

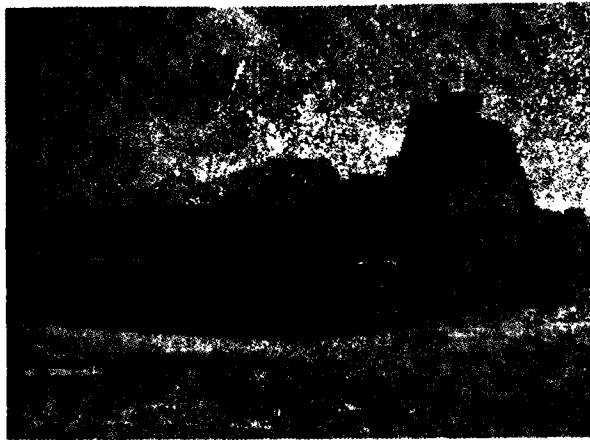
از آنجا که آئین میتراثیسم با آئین‌های جدید سازش و تفاهم نداشت، لذا در ادوار مختلف تاریخی - عقیدتی این سرزمین، دچار ویرانی و تغییر می‌شد. مانند معبد «مهر» در شهر «کنگاور» خلاصه این که مقبره «بابا عباسی» بدون شک یک «معبد مهرپرستی» است.

بهرحال در دوره هخامنشیان هنوز «میره» و «آناهیتا» همدوش «اهوره مزده» بوده‌اند، اسنادی در دست می‌باشد که در دوره اشکانی نیز این دین در ایران رواج داشته و حتی درین دوره که شاهزادگان اشکانی پادشاه ارمنستان شده‌اند آنها با خود به ارمنستان برده‌اند و در آنجا سه عبادتگاه برای این سه خدا داشته‌اند. در آثار هخامنشی گاهی سه آتشدان نزدیک یکدیگر دیده می‌شود و پیداست که هریک از آنها متعلق به یکی از این سه خدا بوده است.

مهرداد سوم آخرین پادشاه اشکانی بدین نام که از نامش پیداست پیرو مهرپرستی بوده و در سال ۶۰ ق.م به پادشاهی رسیده است. در آغاز دوره ساسانی اردشیر بابکان سرهای بریده دشمنان خود را بردیوار معبد «آناهیتا» آویخته و پوست اردوان پنجم پادشاه اشکانی را که ساسانیان براو غلبه یافته کنده بودند و بردیوار آناهیتا^۱ در «اردشیر خوره» فارس کوبیده بودند.^۲

۱. معبد آناهیتا «اله آب» یکی از آثار مکشوفه در شهر بیشابور است. بیشابور در دامنه ارتفاعات معروف به کوه‌مهره در ۲۳ کیلومتری غرب شهر کازرون قرار دارد. این معبد عظیم در بنایی بزرگ و سردابه‌ای شکل ساخته شده است. ساختمان مکعبی شکل با اصلاح ۱۴ متر که از

سرانجام در دوره ساسانی که روش تازه و اصلاح شده‌ای از آیین زرتشت را شاهان ساسانی خواه ناخواه در سراسر ایران انتشار داده‌اند «میثره» از دستیاران «اهورمزدا» شده است و پیداست که چون نخواسته‌اند آیین مهرپرستی که چندین قرن در ایران رایج بوده و شاید دین اکثریت ایرانیان در دوره اشکانی یا لاقبل مذهب خانوادگی اشکانیان بوده باشد آنرا از میان برده‌اند.



معبد آناهیتا

www.TarikhBook.ir

→ سنگ‌های حجاری قالبی به ابعاد مختلف و بدون ملاط و به صورت دوجداره ساخته شده است. معبد عظیم آناهیتا که در اثر کاوش‌های باستانشناسی و مطالعات علمی نمایان شده است، سمبل یک پرستشگاه آب و گویاترین نماد آئین زمان اردشیر بابکان می‌باشد.
۲. سعید نفیسی: تاریخ اجتماعی ایران از دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ، ص ۲۴۸.

زرتشت

پیش از آنکه حکومت ساسانی به دست مسلمانان منقرض شود، آئین رسمی کشور ایران، آیین زرتشتی یا مزدیسنا بود. این آیین همچنانکه از اسم آن پیداست، منسوب به شخصی است که اکثر مورخین معروف، نام او را زرتشت یا زردشت ذکر کرده‌اند.

زرتشت قدیمترین پیامبر آریایی است. افلاطون در کتاب «آلسیپادس» برای نخستین بار از او نام برده است و «پلینی» و «پلوتارک» در آثار خود مفصلاً از وی یاد کرده‌اند و او را شش‌هزار سال پیش از افلاطون دانسته‌اند ولی سخنی که اکثر محققان با آن موافقت آنست که این پیامبر آریایی در ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد ظهور کرده است. نام این پیامبر در اوستا «زره توشتره» آمده که به معنای «دارنده‌ی شتر زرد» یا «شتر نیرومند» است. گویند که نخستین بار که برای او کشف و شهود دست داد در کنار رود «دایته» بود. ناگهان فرشته‌ی وهومنه (بهمن یا پندار نیک) از سوی اهورمزدا بر وی نازل شد و فرمان خدای را به او رسانید.

زرتشت دین خود را به گشتاسب عرضه کرد ولی کاربان‌ها که کاهن‌های جادوگر دربار او بودند وی را از پذیرفتن این دین باز می‌داشتند تا سرانجام به دین او درآمد و آئین مزدیسنی یعنی خداپرستی را پذیرفت.

زرتشت از مردم مشرق ایران بود نه مغرب ایران. درباره‌ی زادگاه زرتشت اختلاف است بعضی او را از مشرق ایران یعنی خراسان بزرگ و ماوراءالنهر دانسته و برخی از آذربایجان پنداشته‌اند. چون دین اوستایی در دنباله‌ی دین ودایی است و بخصوص گاتها که به تحقیق از خود زرتشت است از نظر زبان‌شناسی شباهت بسیاری به ریگ



زردشت

ودا دارد و دیگر اینکه خدایان ودایی در دین زرتشتی به صورت دیو یا فرشته درآمده و پادشاهان آریایی قدیم شرق ایران مانند جمشید و فریدون در بین دو قوم مشترکند بنابراین دین اوستایی دنباله آیین ودایی است و محال است شخصیتی بنام زرتشت از مغرب ایران که در آن زمان نژادهای غیر ایرانی در آن می زیستند و زبان آنان غیر آریایی بوده از میان چنان مردمی برخیزد و از راهی دور که بالغ بر ۲۵۰۰ کیلومتر می شود

رخت سفر بریندد و دین خود را بزبانی غیر از زبان مادری خود به گشتاسب پادشاه بلخ عرضه کند.

سبب اینکه بعضی آذربایجان را زادگاه او پنداشته اند آنست که آتشکده آذر گشنسب که در کنار دریاچه «ارومیه» در تخت سلیمان جای داشت در زمان آذربدان یا شاهان قدیم آذربایجان که از مغان بودند در عصر هخامنشی در آن سرزمین بنیان نهاده شد. و بعدها در افواه مردم چنان مشهور شد که این آتشکده را شخص زردشت بنا نهاده و خود از آذربایجان بوده است.

زردشت به فکر تجدیدنظر در دین ودایی و آئین مزدایی که مخلوط با خرافات بود بيفتاد. چون فلات ایران پیش از آمدن آریایی ها خالی از سکنه نبود و بومیان آن با قوم جوان و تازه نفس آریایی مخالف بودند و مانع پیشرفت آنان می شدند، به فکر

آن افتاد که نخست آریایی های ایرانی را که دارای خدایان گوناگون بودند، و هر تیره و قبیله ای به خدای خاصی گرایش داشتند متحد سازد و به توحید و یک خدایی درآورد. او نخستین پیامبر یکتاپرست آریایی است که خط بطلان بر همه ی خدایان بیشمار ودایی بکشید و آنانرا از مقام الوهیت به درجه ی دیوی و ظلمت تنزل داد. زرتشت به خدای یکتایی قایل شد که او را «اهورامزدا» یعنی «دانای توانا» می خوانند. در پیش او همه ی خدایان آریایی و غیر آریایی و موجودات شریر و تاریکی و جانوران درنده و آزارنده و بیماری ها و رنج ها و مرگ در شمار دیوان محسوب می شدند.

طبق مضامین اوستا بالاترین قدرت جهان هستی «اهورامزدا» می باشد. این اسم که گاهی هم به صورت مزدا اهورا و یا اشکال دیگر بیان شده نام خدای مذهب زرتشتی است.

بطوریکه قرائن تاریخی نشان می دهد «مزدا» قبل از پیدایش اوستا به عنوان بزرگترین خدایان، در قسمت هایی از خاک ایران پرستش می شد. کریستن سن می نویسد: «مزدا (مزدا اهورا) یا اهورامزدا خدای بزرگ طوایف شهرنشینی و متمدن شرقی و غربی ایران محسوب می شده است. مزداپرستی قدیم تر از دین زرتشتی است. بطوریکه از مجموع آثار زرتشتی استفاده می شود، کلمه ایزدان به دو معنی استعمال شده است:

- ۱- بعضی از موجوداتی که از حیث مقام و رتبه بعد از امشاسپندان قرار گرفته اند.
 - ۲- همه موجوداتی که قابل پرستش یا ستایش هستند.
- طبق تعبیر اول بعضی گفته اند که مقصود از ایزدان، فرشتگانی هستند که زیر دست امشاسپندان قرار گرفته اند و کارهای عالم را انجام می دهند. البته با چنین فرضی تعداد ایزدان منحصر می شود به تعدادی از فرشتگان پایین تر از امشاسپندان. ولی طبق تعبیر دوم حتی خود اهورامزدا هم جزو ایزدان بشمار می آید؛ چون او هم جزو افرادی است که قابلیت از برای ستایش یا پرستش دارند و روی همین حساب است که اوستا ایزدان را به دو دسته مینوی و جهانی تقسیم کرده و اهورامزدا را در رأس ایزدان مینوی و زرتشت را در رأس ایزدان جهانی قرار داده است. زرتشت جهان آفرینش را به دو قسمت متمایز تقسیم کرد. اصل یکی از آنها را که

همه‌ی خیرها و خوبی‌ها از آن پدید آمده بود. «اسپننه مینو» یعنی معنای مقدس، و اصل دیگر را که همه‌ی زشتیها و بدیها و تاریکیها از آن صادر شده بود، «انگره مینو» یعنی «معنای پلید و ناپاک نام‌نهاد»، بنابراین روشنایی‌ها، نور، زیبایی، آتش، گاو و همه‌ی جانوران مفید و نیکی و راستی و همه‌ی خوبیهای جهان از معنای نیک پدید آمده بودند. تاریکی، زشتی و جانوران زیان رساننده و مردم غیر آریایی و بیماریها و رنجها و دیوان و مرگ و همه‌ی بدیها از معنا و اصل بدی یا اهریمن (شیطانی) زائیده شده بودند. از این جهت است که زرتشتیان قدیم را ثنوی یعنی قابل به‌دو اصل نیکی و بدی دانسته‌اند در مذهب زرتشت اهورامزدا نورالانوار است. یعنی همه‌ی انوار جهان از مقام الوهیت او صادر شده است. و فرامین الهی او به‌دستکاری شش فرشته‌ی مقدس جاودان که امشاسپندان نامیده می‌شوند اجراء می‌گردد و نام ایشان از این قرار است: «وهومنه» (بهمن) که فرشته‌ی پندار نیک و نهاد خوب است.

«اشا و هیشته» (اردیبهشت) که فرشته‌ی راستی و عدالت است. «خشتره وئیریه» (شهریور) که فرشته‌ی شهریاری و حکومت خوب است. «هئوروات» (خرداد) که فرشته‌ی رسایی و کامیابی است. «امرتات» (امرداد) که فرشته‌ی بقا و جاودانی است. «اسپننه ارمایتی» (اسفندار مذ) که فرشته‌ی رحمت و باروری است.

زرتشت اساس سعادت دنیوی و اخروی را بر سه اصل اخلاقی نهاده که «هومته» (منش نیک) و «هوخته» (گفتار نیک) و «هورسته» (کردار نیک) باشد.

بطور خلاصه در ثنویت زرتشت عالم مادی با عالم معنوی یعنی انگره مینو (اهریمن) با اسپننه مینو (خرد مقدس) و به عبارت دیگر تاریکی با روشنایی و زشتی با زیبایی و دروغ با راستی و خیر با شر در برابر یکدیگر قرار دارند. آدمی در دین زرتشت اگر خیر را اختیار کند سعادت‌مند و اگر شر را برگزیند شقاوت‌مند است. تعالیم زرتشت نتیجه‌ی تکامل مذهبی سابق آریایی‌های ایرانی در هماهنگی با محیط کشاورزی و دامپروری ایران آن روزگار بوده است.

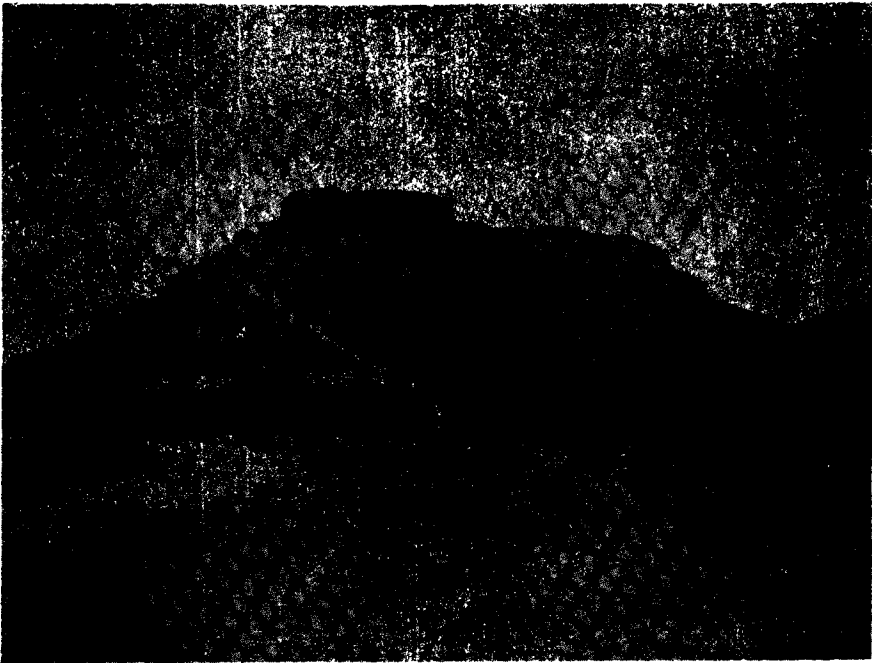
عمر دنیا در دین زرتشت دوازده هزار سال است که در سه هزار سال نخستین هرمزد یا جهان روشنایی و اهریمن یا عالم تاریکی در کنار یکدیگر می‌زیسته‌اند. جهان روشنایی در بالا و عالم تاریکی در زیر قرار داشته و هوا بین آندو فاصله بوده است. آفریدگان در این سه هزار سال در حالت امکانی بوده‌اند.

سپس اهریمن نور را بدید و درصدد نابودی آن برآمد. هرمزد که از سرانجام کارآگاه بود قرار یک جنگ نه هزار ساله را با او گذاشت زیرا می دانست در پایان کار اهریمن شکست خواهد خورد. اهریمن دیگر باره به تاریکی اندر افتاد و سه هزار سال در آنجا بی حرکت بماند، هرمزد در این فرصت سه هزار ساله دست به آفرینش جهان هستی زد و گاو و جانوران سودمند و «مشیک» و «مشیانک» و از پشت ایشان آدمیان را بیافرید. سپس دوره‌ی سه هزار ساله‌ی آمیزش نور و ظلمت که آنرا «گمیزش» گویند آغاز شد، و جنگ بین خیر و شر درگرفت.

سه هزار سال پس از ظهور نخستین انسان، زرتشت برای هدایت مردم قیام کرد. در هنگام ظهور او بیش از سه هزار سال از عمر دنیا باقی نمانده بود. در پایان هزار سال، از نطفه‌ی زرتشت که در دریاچه‌ی «چیچست» پنهان است از شکم سه دختر بنامهای: «هوشیدر» و «هوشیدرماه» و «سوشیانس»، بطور خارق‌العاده‌ای ظهور خواهند کرد.

در هنگام زادن آخرین منجی یا فرجامین موعود که سوشیانس باشد جنگ نهایی و قطعی بین خیر و شر درمی‌گیرد و همه‌ی مردگان برمی‌خیزند و قیامت برپا می‌شود و ستاره‌ی دنباله‌داری بنام گوچهر بر زمین می‌افتد و شعله‌ور می‌شود و همه‌ی معادن و فلزات گداخته می‌گردد و چون سیل روان می‌شوند. آن مایع گداخته برای نیکان چون شیر گرم و ملایم خواهد شد. پس از شکست لشکریان اهریمن، اهریمن تا ابد در ظلمات فرو می‌رود و زمین صاف و مسطح شده از هر تیرگی پاک می‌گردد. این حالت را فرشکرد گویند که بمعنای تصفیه و تجدید است و جهانی نو که جز نیکی و عدالت و راستی در آن حکمفرما نیست بوجود می‌آید و جهانیان برای همیشه خوشبخت و کامران خواهند بود.

بنا به اعتقادات زرتشتی، روان آدمی پس از مرگ سه روز در اطراف جسد بسر می‌برد و سپس بر اثر وزش باد به جایگاهی که باید حساب اعمال خاکی خود را در آنجا بدهد و مورد قضاوت واقع گردد برده می‌شود. جسد او را باید دور از مردم بر بالای کوه در جاهایی که آنها را برج خاموشان گویند بیفکنند تا طعمه‌ی مرغان و جانوران لاشخوار گردد. و پس از مدتی آن استخوانهای پراکنده را گرد آورده در چاهی که آنرا استودان (استخواندان) گویند می‌ریزند. زیرا آب و خاک و آتش



دخمه زرتشتیان (شهر یزد)

مقدس اند و آلودن آنها جایز نیست.

در کتاب مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان آمده است:

«دخمه» که زرتشتیان به زبان خودشان آنرا دادگاه می نامند و پارسیان هندوستان آنرا «دخو» و در کتابهای انگلیسی بنام «برج سکوت» آمده است و در روایات زرتشتیان بنام «روش خورشید نگرشنه» معروف می باشد، محوطه ای است مدور که در بالای کوه بلندی واقع شده و غالباً از آبادیهای اطراف چندین فرسخ فاصله دارد. دیوار اطراف دخمه را از سنگ و سیمان می سازند و یک درب کوچک آهنی برای ورود و خروج دارد. محیط دخمه در حدود صد متر است. سطح داخلی آن از دیوار بطرف مرکز سراشیب می باشد و در وسط دخمه چاه عمیق و وسیعی حفر شده است. در چهار گوشه خارجی آن نیز بیرون از دیوار دخمه چهار چاه عمیق تر حفر شده که به چاه وسط دخمه راه دارد. عمق چاهها تا حدود یک متر با شن و

سنگریزه پر شده است.

چاه وسطی دخمه را زرتشتیان ایران «سراده» یا «استه‌دان» می‌نامند یعنی استخوان‌دان یا جای استخوان.

سطح داخلی دخمه از دیوار گرفته تا «استه‌دان» به سه قسمت دایره‌ای شکل تقسیم شده، قسمت اولی که از دیوار آغاز می‌شود و بزرگتر از دو قسمت دیگر است ویژه گذاشتن اجساد مردان است. قسمت دوم برای زنان و قسمت سوم که وصل به «استه‌دان» است برای بچه‌ها است و هریک از این قسمت‌های سه‌گانه به قطعات کوچکتر تقسیم شده که هر قطعه ویژه گذاردن یک میت است. شیارهای کوچکی بین این قطعات کنده شده تا آب باران و کثافات از این شیارها به داخل «استه‌دان» برود.^۱

اگر آن مرده شخص نیکوکار و کم‌گناهی بود، وجدان یا نتیجه‌ی اعمال او به صورت دختری نورانی که نمایندهٔ تقوا و پارسایی شخص است ظاهر می‌گردد و چنانچه گناهکار باشد این وجدان بصورت پیرزنی جادوگر و دیوی وحشت‌بار که مظهر تباه‌کاری شخص است بسراغ وی خواهد آمد. سپس روان شخص را درعالیترین مرجع قضایی اخروی که در قله کوه البرز تشکیل می‌گردد در حضور سه قاضی مورد محاکمه قرار می‌گیرد.

در اینجا برای توزین گناهان ترازویی که بی‌شباهت به ترازوی توزین گناهان مصریان قدیم نیست برای سنجش اعمال روانها قرار داده‌اند.

پس از این مرحله روان باید از روی پل چینوات = چینوت (صراط) که برای بدکاران به‌نازکی دم شمشیر می‌رسد بگذرند. ولی برای روانی که در سنجش اعمال پاک و بیگناه تشخیص داده می‌شود، پهن و سهل‌العبور است. گناهکاران چون از گذشتن از روی آن عاجزند ناچار به دوزخ سرنگون می‌گردند.

در دوزخ زرتشتی از شعله‌های آتش فروزان خبری نیست، زیرا چنانکه گفته شد، آتش مقدس است و هرگز نباید به‌لوث وجود گناهکاران آلوده گردد. آنچه دوزخیان زرتشتی را شکنجه و عذاب می‌دهد نبودن آتش و وجود سرمای سخت و ظلمات



محض است. این تاریکی به حدی شدید و غلیظ است که قابل لمس با دستها است و بوی نامطبوع این شکنجه گاهها به قدری مادی و جسمانی است که می توان آنرا با کارد برید. روانهای گناهکاران در حالیکه با زنجیر به یکدیگر بسته شده اند به این دوزخ کشانیده می شوند شکنجه ها به قدری طاقت فرسا است که شخص هنوز سه روز نگذشته گمان می کند که نه هزار سال است که زندانی دوزخ است.

دوزخ یا خانه دروغ مکانی است که جایگاه ناخوشی نامیده می شود، سرزمینی است که بوی گند از آن برمی -

خیزد و از اعماق ظلمانی آن فریاد شیون و ناله و غم بگوش می رسد.

پل چینوت Chinvat (= صراط) نیکوکاران از پل به آسانی می گذرند. پیش از این در حضور ایزدانی چون رشن و میترا، حسابرسی می شوند. گناه کاران از پل واژگون شده و به دوزخ می روند. «تصویری از یک کتاب در کتابخانه ملی پاریس».

در آن سوی پل چینوات در خانهٔ نغمات که به قول گاتها بهشت برین است جای دارد و آن مکان جایگاه خوشی است و آفتاب در آنجا هیچگاه غروب نمی‌کند و آنجا «وهیشت» (یعنی بهترین جای) است.

آن سه داور که روان مردگان را بقضاوت پیش اهورا مزدا می‌برند یکی میترا و دیگری سروش و دیگری رشنو است. در دست رشنو ترازویی است که در دو کفهٔ آن کردار نیک و بد شخص را نهاده و می‌سنجند.

کسانی که کارهای نیک و بدشان برابر است در عالم همستکان یا برزخ یا اعراف خواهند ماند.

روان و روح آدمی پیوسته صعود می‌کند تا به عالیترین مرتبه‌ای می‌رسد که آنرا گروتمان می‌خوانند که بمعنای عرش اعلای خداوند و خانهٔ نغمات است.

کتاب زرتشتیان اوستا نام دارد که در طول زمان توسط موبدان زرتشتی بخصوص تا دورهٔ اسلام به آن اضافاتی شده و از صورت اولیه‌ی خود خارج شده است. ولی قسمتی که اثر مسلم زرتشت است گاتها می‌باشد که اکنون در میان کتاب یسنا جای دارد.

اوستا پیش از اسلام به بیست و یک نسک یا کتاب تقسیم می‌شد ولی پس از اسلام بسیاری از نسکهای آن گم شد و اوستای موجود به شرح زیر به پنج کتاب تقسیم گردید:

۱- یسنا، که بمعنای نیایش است و سرودهای گاتها که قدیمیترین قسمت کتاب اوستا است در این جزء قرار دارد. یسنا را هفتاد و دو فصل است، گاتها مشتمل بر هفده سرود است که سراسر آن به نظم است.

۲- یتشتها، بمعنای ستایش و قربانی دادن است و آنرا بیست و یک فصل است.

۳- ویسپرد، بمعنای همهٔ ردان و بزرگان دین است و بیست و چهار فصل دارد.

۴- وندیداد یا وی دیرداد، بمعنی قانون ضد دیو می‌باشد، و آنرا بیست و دو فصل

است.

۵- خرده اوستا، بمعنای اوستای کوچک است، که مشتمل بر دعاهای روزانه

می‌باشد.

اوستا، الفبایی مخصوص و صدا دار دارد که آن را دین دبیره می‌خوانند که

به معنای خط دین است.

زرتشت پیامبر، آئین قبل از خود را اصلاح کرد و شرک ایران را در طریق یکتاپرستی رهبری کرد و اخلاق بزرگ تربیتی را عرضه داشت. دین زرتشت عبارت است از پرستش خداوند متعال «اهورامزدا» یا «اورمزد» و گاهی «هرمزد». آفریننده‌ای که نورانی، با عظمت، بسیار بزرگ، خوب و زیبا است. خدائی که عقل کل بوده و شادی را تا نقاط دور می‌پراکند، او خداوند نو و خداوند خلوص و حقیقت است. تمام مواهب ارزنده از اوست که سرآغاز آنها موهبت زندگی و همچنین جاودانگی است. هیچ خدائی در قدیم، جز «یهوه»، تا این اندازه به توحید نزدیک نیست.^۱

خدایان درجه دوم آئین قدیم در دین جدید قدرت خود را از دست می‌دهند. اهورامزدا را «ایزدان» و «امشاسپندان» یاری می‌کنند. از نظر فلسفی مزدیسنا طرفدار اصالت دوگانگی است. در مقابل اصل نیکی اصل بدی «انگرمینو» است که زیان می‌رساند و به «هریمن» مشهور است.

در بعضی از مدارک در جوهر وجود اهورامزدا دو اصل متمایز قرار دارد، یکی اندیشه نیک و آفریننده حیات است و دیگری ترس و مرگ است که از وجود قادر متعادل جداگشته و به صورت اهریمنی جلوه گر می‌گردد، این شیطان بداندیشه و آفریننده تاریکی و مرگ در عالم پائین مستقر است، شیطان خدای قادر مطلق نیست بلکه قدرت وی برای مدتی معین است و از میان می‌رود، پیروزی در روح و اصل اندیشه نیک است.

نیکی و بدی، جهان روحانی و دنیای مادی با یکدیگر اختلاف دارند و در حال مبارزه هستند، اهورامزدا با یاری ایزدان در عالم بالا، آسمانها، و انگرمینو، بهمراهی دیوان در عالم پائین در مقابل یکدیگر قرار دارند و به قلمرو یکدیگر حمله می‌کنند.

سه هزار سال قبل از ظهور زرتشت زمین جایگاه سعادت و خوشبختی بود. ولی انگرمینو، در آنجا دست به تخریب زد، موجودات و امور زیر را آفرید: زمستان، تگرگ، حیوانات وحشی، حشرات زیانبخش به انسان و گاو نر، ویرانی، اندوه و

۱. فلیسین شاله: تاریخ مختصر ادیان بزرگ.

مرگ، در روح انسان بی‌ایمانی و شک و گرایش به بدی را وارد ساخت. این ستیز سه هزار سال پس از زرتشت پایان می‌یابد.

هر هزار سال از دختری باکره، از نطفه زرتشت «نجات‌دهنده» ای نمایان می‌شود. در هزاره سوم یعنی آخرین دوره «سوشیانت» ظهور می‌کند، مردگان زنده می‌شوند، حوادث آسمانی موجب ذوب شدن فلزات در دل کوهها می‌گردد. فلز ذوب شده برای مؤمنین شیر سرد و برای دشمنان دین دردناک است. مردم بدکار و شیاطین نابود می‌شوند، نیکوکاران به آب زندگانی جاوید می‌رسند، طبق مدرکی، سوشیانت و بنابر سند دیگر شخص زرتشت خودش آئین مزدا را تکریم و تقدیس می‌کنند، خرابی از جهان می‌رود و خوشی و شادی برقرار می‌گردد. زمین باید وسیله‌ای باشد که مانع نفوذ شیاطین به آسمان گردد. هریک از افراد مردم باید در مبارزه‌ای سهیم گردند که نتیجه آن پیروزی نیکی در جهان است.

وجود هر انسان پرمعنی و بی‌نهایت ارجمند است. بنابراین اخلاقی پدیدار می‌گردد که منشاء مذهبی دارد و تکالیف انسان را ارزش بسیار می‌بخشد، هرکس که در طریق اهورمزدا قدم بردارد، نیکوکار است و هرکسی موانعی ایجاد کند و با کامیابی راه حق را بتأخیر اندازد بدکار است.

اولین وظیفه آدمی پرهیزگاری است و آن عبارتست از پذیرفتن آئین درست و اطاعت از دستورات زرتشت و ترغیب مردم به ایمان به اهورامزدا.

دومین وظیفه، اخلاص و پیروی از راستی و درستی است. کرگ‌لینگر می‌نویسد: ملکوت اهورامزدا، ملکوت نور است. قلمرو «انگرامینو» تاریکی است. هرکاری که در تاریکی به آسانی گسترش یابد از ملکوت اهورامزدا خارج است.

به زردشتی مؤمن سفارش شده است که هرچیزی را با وسواس پاک نگاه دارد. هر ظرف، اسباب و جامه‌ای که با کمترین تماس با پلیدی آلوده شده است، بیدرنگ به کناری نهاده می‌شود و سپس تمامی شیء آلوده با مالش با خاک و آب آمیخته به‌ادرارگاو یا در خاک کردن آن برای مدتی معین پاک و تطهیر می‌گردد. تفوانداختن خاصه در حضور شخص دیگر عملی منکر است، حتی هوایی که با تنفس از ریه خارج می‌شود موجب نجاست است از اینرو حتی در عصر حاضر موبدان و روحانیون در هنگام افروختن آتش مقدس در آتشکده‌ها با دستارچه دهان را



اهورامزدا در نقوش تخت جمشید

می‌بندند مبادا نفس پلید ایشان به آن عنصر پاک اصابت کند. دخمه که اروپائیان آن را برج خاموشی می‌خوانند، بنایی است که ویژگی خاصی دارد، این بنا محوطهٔ مستدیری است که دیوارهای بلند آن را احاطه می‌کند و به چهار بخش تقسیم می‌گردد که اجساد مردگان را در آنجا می‌نهند. پس از قرار دادن کالبد در دخمه، دیری نمی‌پاید که کرکسها از گوشت وی می‌خورند و تنها استخوانها را باقی می‌گذارند. هنگامی که از مُرده فقط استخوانهای خشک باقی ماند باز مانده وی را از دخمه فرو می‌گیرند و در ظرفی جمع می‌کنند. دخمه، گورستان زردشتیان است و آن را دور از شهر و بر بالای کوه می‌سازند.^۱

«به موجب کتاب و ندیداد تماس با جسد مردگان سرچشمهٔ آلاینش و پلیدی است و هرکس که کالبد میتی را لمس کند، بایستی بی‌درنگ غسل نماید و خود را مطهر سازد، این تطهیر گاهی با آب و گاهی با بول گاو توصیه شده است، نزد پارسیان جدید و قدیم اجساد اموات به قدری نجس و ناپاک شناخته شدند که دفن کردن آنها در خاک یا غرق کردن در آب و یا سوزاندن در آتش سیئهٔ کبیره و گناه بزرگ به‌شمار می‌آمد چه آن جسم پلید عناصر مقدسه «خاک، آب، آتش» را ملوث و پلید

۱. در حال حاضر دخمه‌هایی در شهر یزد وجود دارد که دیگر از آنها استفاده نمی‌گردد و بعضاً زرتشتیان به جهت حفظ نظافت و بهداشت، مردگان را دفن می‌کنند.

خواهد ساخت. در اوایل عهد زردشتیان قدیم کالبد اموات را بر روی بستری از سنگ یا فراز توده‌ئی از آهک می‌نهاده‌اند یا در تابوتی از سنگ در بسته می‌گذاشته‌اند، تا آن شیء نجس از عناصر آب و خاک دور بماند. در این زمان جایگاهی عظیم و مرتفع بنا می‌کنند که آن را «برج خاموشان» می‌نامند در آن بنای بدون سقف و روگشاده اجساد اموات را می‌گسترده‌اند تا مرغان هوا و حشرات زمین آنها را طعمه خود ساخته و نابود سازند.

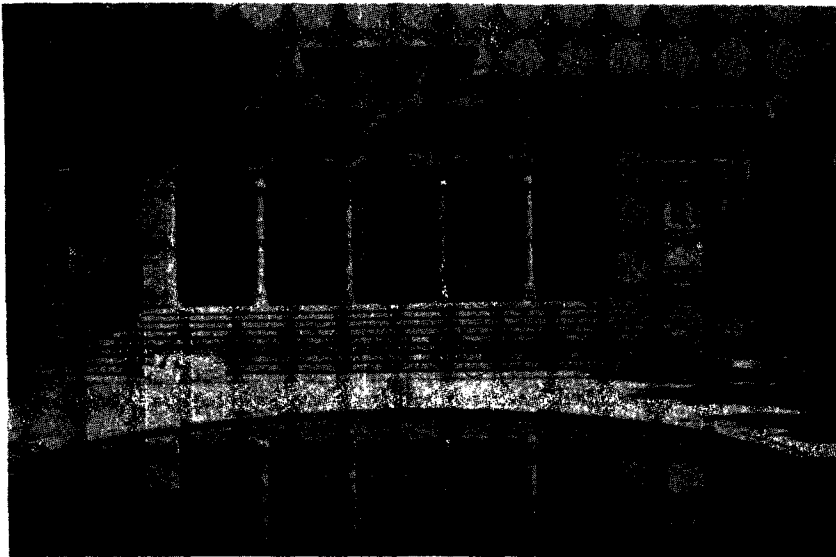
زند و پازند:

غالباً اوستا را با زند در یکجا آورده، زند اوستا می‌گویند، زند عبارت از تفسیری است به زبان پهلوی که در زمان ساسانیان براوستا نوشته شده است. پازند عبارت از شرحی است که برای زند نوشته‌اند و چون خواندن خط پهلوی دشوار بوده و به واسطه‌ئی شباهت حروف به یکدیگر و وجود لغات آرامی موسوم به «هزاروارش» در آن زبان برای درست خواندن کتاب مقدس اوستا را به خط دین دبیره نوشته و به زبان دری ترجمه کرده‌اند، و در حقیقت پازند شرح زند است به زبان پارسی دری که خالی از هزاروارش و لغات آرامی می‌باشد. چنانکه از سنگ‌نوشته‌های هخامنشی پیداست، آنان غیر از اهورامزدا خدایان دیگر را که بغان می‌گفتند می‌پرستیدند و مفرد آن بگ است. داریوش در سنگ‌نوشته‌های خود می‌نویسد: اهورامزدا بگ بزرگی است و از همه بغان بزرگتر است.

برخلاف هخامنشیان، ظاهراً مادها پیش از ایشان طرفدار دین زرتشت به‌شمار می‌رفتند و هنوز دین زردشت در این سرزمین ایرانگیر نشده بود. از این جهت در زمان کمبوجیه پسر کورش مغانی زردشتی که «گئوماتا» نام داشت برای ترویج دین زردشتی قیام کرد و بتکده‌ها را در ایران ویران ساخت و به جای آن آتشکده بنا کرد و دست به اصلاحات اجتماعی زد و بردگان را آزاد و زمین‌های بزرگ را بین کشاورزان تقسیم کرد و مورد قبول طبقات مستمند و محروم اجتماع گردید.

زردشتیان امروز ایران

پس از اینکه اکثر ایرانیان به دین اسلام درآمدند همکیشان قدیم خویش را که دین جدید را نپذیرفته بودند «گبر» یعنی کافر خواندند و کلمه گبر همان لفظ کافر عربی است، که بر اثر سوء تلفظ مسلمانان جدیدالاسلام اولیه ایران به صورت گبر درآمد. زردشتیان ایران هنوز آتشکده‌های خود را در تهران و یزد و کرمان و شیراز فروزان نگاه داشته‌اند ولی دیگر مردگان خود را در تهران در برج خاموشان یا در دخمه نمی‌گذارند.



آتشکده زردشتیان «یزد»

اعتقادات زردشتیان امروز

- ۱- پرستش «هرمزد» یا «هورامزدا» که خداوند یکتا است.
- ۲- «اشویی»، یعنی پاکیزگی و پارسایی.
- ۳- سدره^۱ و کشتی^۲ بستن، که نشانه خداپرستی زردشتیان است. پوشیدن آنها

۱. «سدره»، جامه دینی زردشتیان است، که باید از نُه پارچه سفید و نازک دوخته شده و در زیر پیراهن، چسبیده به بدن پوشیده شود. این پیراهن گشاد، بی یقه و دارای آستینهای کوتاه است که تا زانو می‌رسد و از جلو چاک در وسط دارد و در آخر آن چاک، کیسه کوچکی دوخته شده است.

برهرزردشتی که به سن پانزده سالگی بلوغ رسیده باشد واجب است.

۴- برگزاری آیین و دردگان (درگذشتگان و مردگان)

۵- دستگیری از نیازمندان و تنگدستان.

۶- برگزاری جشنهای مذهبی.

۷- به جای آوردن نمازهای پنجگانه

هرزردشتی به مانند مسلمانان در شبانه روز پنج بار به پرستش اهورامزدا یا پروردگار بایستد. نماز ایشان رکوع و سجود ندارد. در کیش زردشتی برخلاف دین

یهود و اسلام روزه وجود ندارد و بجای آوردن آن امری حرام شمرده می شود.

نمازهای زردشتی از این قرار است: هاونگاه، ایتوینگاه، ازیرینگاه، اویسروتیریمگاه، اشهینگاه.

نخست: وقت «هاون» از برآمدن خورشید است تا نیمروز.

دوم: وقت «ریتوین»، از نیمروز تا سه ساعت از ظهر گذشته.

سوم: وقت «ازیرین» از سه ساعت بعد از ظهر تا شام.

چهارم: وقت «ایوی سروتیریم»، از شام تا نیمشب.

پنجم: وقت «اشهین»، از نیمه شب تا دمیدن خورشید.

زردشت از میان مردم ایران از ناحیه شرقی ظهور کرد، زمان او بهرحال مقدم بر دوران هخامنشی است. زردشت باگاتهای خود، که نوعی موعظت و به نوعی شعر است، آئین پرستش مزدا را اصلاح و آن را بر پایه محکمی استوار کرد که امروز به نام شریعت زردشتی معروف است، این پیغمبر در گاتها به صورت مردی توانا و پارسا تجلی می کند، که در آرزوی درک حقیقت و مبارزه در راه آنست، وی به راهنمایی آنچه، که در عالم جذب و مکاشفه و تفکر دریافت، به شدت با پرستش دیوها مخالفت آغاز کرد، که در طی مراسمی که از شور و مستی با نوشیدن هوم صورت

→ ۲. کشتی، کمر بند باریکی است که از پشم گوسفند از هفتاد و دو نخ بافته شده و نشانه پاکي و بی آزاری است و زرتشتیان باید آن را همواره بر روی سدره بر کمر بندند کمر بستن کشتی نشانه پیمان بندگی خداوند یکتا است.

می‌گرفت، زردتشت در برابر گروه دیوان، خدای بزرگ «مزداه»، یا «مزداه اهور» یا «اهورامزدا» را قرار داد، که در نظر او خدای عشیره یا ملت خاصی نبود، بلکه آفریدگار نوع بشر به‌شمار می‌رفت، وی دیوها را خدایان دروغی و بدکاری می‌داند، که دشمن اهورمزدا هستند و تضاد و دشمنی این دو دسته نزد او اندیشه جنگ و پیکار دو گوهر یا دو «خرد»ی را، که از آغاز آفرینش جهان وجود داشته‌اند، پدید آورد، این دو گوهر یکی «سپنت مینیو» یعنی گوهر یا خرد توانا، که نوع تجلی ذات اهورمزدا می‌باشد، و دیگری «اک مینیو» یا چنانکه در قسمتهای جدید اوستا ذکر شده «اثر مینیو» یعنی گوهر یا خرد بدکردار است.^۱

کریستین سن می‌گوید:

«دین زردتشت یکتاپرستی ناقص است: در این دین ایزدان بسیار وجود دارند، ولی می‌توان گفت، که همه آنها تجلیات ذات مزدا و در عین حال مجریان اراده اویند، که یگانه «خواست خدایی» است ثنویت و دوگانگی این دین یک امر ظاهری بیش نیست، چه نبرد بین دو گوهر نیک و بد (دو اصل جهانی) به پیروزی گوهر نیک پایان خواهد یافت.

در این نبرد عظیم انسان نیز تکلیفی خاص دارد، زیرا که با ایمان پاک و کوشش در راه پیشرفت حقایق مذهبی و اخلاق و بالاخره سعی در خدمت به قوای زندگی و غلبه به قوای مرگ، یعنی ترقی دادن تمدن مخصوصاً زراعت، بشر خود را در ردیف یاوران «خرد نیک» قرار می‌دهد.

در سه اصل «اندیشه نیک»، «گفتار نیک» و «کردار نیک» بی‌شک در اصل تکالیف دینی منظور نظر بوده است، ولی در هر حال این سه اصل محتوی جرثومه‌های یک «ایده» اخلاقی است، که بعدها به تدریج تکامل یافت، جزای نیکان بهشت و تندرستی و بی‌مرگی و ساکن شدن در مقام مینوگان است. و کیفر بدکاران عذاب طولانی در مقام دروگان.

گذشته از بازخواستی که بلافاصله پس از مرگ از فرد خواهد شد، در گاتها اشارتی می‌بینیم به یک بازخواست و داوری عام و نهائی به وسیله «روان و آتش»

۱. پرفسور آرتور کریستن سن: ایران در زمان ساسانیان.

یعنی روان مزدا و آزمون آتش (آزمون فلزگداخته) در روزشمار، وقتی که آخرین نبرد بین لشگرهای دو گوهر نیک و بد با پیروزی اهورمزدا پایان پذیرد.^۱

تا قبل از ورود اسلام به ایران همانطور که آمد، آئین زردشتی در این مرز و بوم رونق بسزائی داشته است. ولی با فتح ایران به توسط مسلمانان - که از سال ۱۲ هجری شروع و به سال ۲۱ با فتح نهاوند به کمال رسید، اندک اندک بسیاری از زردشتیان با بینائی کامل بدین اسلام گرویده و آن را بدون هیچگونه جبر و اکراهی پذیرا شدند. در دوران قدرت مسلمین علماء زردشتی همچنین فعالیتهای دینی و فرهنگی خود را دنبال می کردند، و از طرف مسلمانان هیچگونه مزاحمتی نسبت به آنها نبود، همچنین آتشکدههای زیادی که در سراسر ایران وجود داشتند همچنان شعله ور بودند، و حتی آثاری از آنها هنوز در ایران و خارج ایران باقی مانده است. زردشتیان که اسلام می آوردند خودشان آتشکدهها را نیز به مسجد تبدیل می کردند.

با غلبه اسلام و سقوط حکومت ساسانی، روحانیون زرتشتی دریافتند که باید برای جلوگیری از انهدام آئین زرتشتی مبانی آن را استوارتر سازند، لذا به حذف اساطیر و افسانه‌هایی که در باب تکوین جهان داشتند، و الغاء پندارهای مشابه، اقدام کردند، پرستش خورشید را نیز ملغی نموده تا توحید شریعت اهورامزدائی را بهتر نمایان سازند، و به تفسیر و توجیه بسیاری از مواردی که به نظر ناموزون می رسید پرداختند.

پس از استیلاء اسلام بر ایران زردشتیان به سه گروه تقسیم شدند، گروه کثیری از آنها آئین اسلام را پذیرفته و مسلمان شدند، جمعی از آنها به سرزمین هندوستان مهاجرت نمودند و دسته کمی از آنها در موطن اصلی خودشان - ایران زیر لوای اسلام تحت شرایطی، به زندگانی خودشان ادامه دادند و در عین حال بدون هیچگونه تضییق و ممانعتی مؤمنین به دین زرتشت، به عقاید نیاکان خودشان باقی مانده و به وظایف دینی خودشان عمل می نمودند.

۱. چنین به نظر می رسد، که در کیش زردشتی شایع در ایران غربی، از اواخر عهد هخامنشی این عقیده رواج کلی یافته بود، که اهورمزدا و اثرمینو (اهرمین) دو برادر همزاد و فرزندان زمان بیکرانه (زروان) هستند. یکی از فِرَق مزدیسنی، که نجوم کلدانی در آن نفوذ کلی کرده و نزد مجوس‌های آسیای صغیر تکامل یافته، منشاء آیین «مهرپرستی» است که در امپراتوری روم هم توسعه بسیار یافت در این آئین مهر را خدای آفتاب می دانستند.

تغییراتی که در مذهب زردشت روی داد از عصر شاهان هخامنشی آغاز شد و به مرور زمان تحول یافت از آن پس همچنان ادامه داشت و در دوره کوتاهی که کشور زردشت پایمال حمله سپاهیان اسکندر شد بر آن آسیب بسیار وارد آمد لیکن بعد از آن در زمان ساسانیان همچنان در آن تغییراتی تازه رویداد در این دوره قدرت دین زردشت به درجه‌ای رسید که در قوم یهود و اعراب عصر جاهلیت نیز نفوذ فراوان کرد.^۱

«آئین زرتشت چون در طی فرمانروایی چهارصد ساله ساسانیان عادت کرده بود بر قدرت دولت متکی باشد به مجرد آنکه این نقطه اتکایی را از دست داد در اکثر شهرهایی که به زور و قوه قهر فتح شد تدریجاً حیثیت و اعتبار گذشته خود را از دست داد.

پیشوایان مذهب زرتشت در دولت ساسانی صاحب قدرت شدند و احیاناً با اشراف بر ضد پادشاه، تباری می‌کردند. در جامعه و بویژه در میان عوام نفوذ و تأثیرشان بسیار بود بطوری که در زندگانی هر یک از ایشان دخالت می‌نمودند، همه چیز می‌بایستی به تصویب و تصدیق روحانیان باشد «نفوذ روحانیان تنها به قدرت ایشان در رسمی شناختن زایشها و زناشوئیها و جز اینها و اقدام به تطهیرات و قربانیا نبود، بلکه دارائی املاک زمینی و منابع ثروت هنگفت که از جریمه‌های دینی و عشر و بخششها حاصل می‌شد، در این امر دخیل بود، بعلاوه ایشان چنان استقلال وسیعی داشتند که دولتی در دولت تشکیل می‌دادند.»^۲

مؤبدان به کردار و رفتار مردم نظر داشتند و اراده اخلاقی و معنوی ملت، خاصه تا نیمه اول قرن ششم میلادی، در دست ایشان بود. یکی از نتایج این اختیار واسع تولید استبداد در میان مؤبدان و دیگر غلبه ظواهر و رسوم دینی و سست شدن عاطفه مذهبی و شیوع تزویر و تقدس دروغین بود.

ظهور فرقه‌های مخالف سنت، بر شدت این استبداد افزود. روحانیان زرتشتی چنین می‌پنداشتند که وظیفه حکومت یاری کردن با ایشان در دفع پیروان این فرقه‌هاست، و حکومت نیز بی آنکه همه وقت به عواقب وخیم این سخت‌گیریهای

۱. جان ناس: تاریخ جامع ادیان، ص ۳۲۰.

۲. «ایران در عصر ساسانیان» ترجمه رشید یاسمی، پص ۷۱.

دینی توجه داشته باشد، بر طبق این طرز فکر عمل می‌کرد. به این ترتیب، مذهب زرتشتی با سخت‌گیری و تعصب و ناموافقی با دین دیگر، پراز عقاید مطلق و آداب سخت و مناهای آزار دهنده شد.

پیش از آنکه این مذهب، حکومتی و رسمی شود، بی‌شک در نقاط مختلف ایران فرقه‌هایی که از دین مزدائی منشعب شده بود موجود بود، بعضی عقاید این فرقه‌ها را مذهب رسمی بمرور جذب کرد، ولی البته موجب از میان بردن فرقه‌های مختلف مزدائی نشد؛ و فتح مذهب رسمی، پس از آنکه قرن‌ها دین مزدائی در ایران معمول بود و گذشت زمان ناچار گروه و فرقه‌های گوناگون از آن بوجود آورده بود، فتحی ظاهری می‌نمود. شکل معمولی مذهب ساسانی زروانی بود ولی پس از فتح عرب، ایرانیان این شکل را رها کردند و برای از میان بردن افکار زروانی کوشیدند.

قدرت موبدان پس از انقراض سلسله ساسانی که رسماً حامی دین زرتشتی بود، خیلی کم شد. ولی باز هم، چون جمع کثیری از ایرانیان تا اواخر قرن سوم دین زرتشتی داشتند، موبدان به اندازه قابل اعتباری قدرت داشتند و اگر هم مقام سیاسی خود را از دست داده بودند، از آنجا که دین زرتشتی نگاهبان روایات و شعائر ملی بود، نفوذ معنویشان کم نبود، خاصه موبد موبدان که رئیس و حافظ دین شمرده می‌شد، و در حقیقت چون شاه از میان رفته بود و اشراف به قوت اصلی خود باقی نبودند موبد موبدان رئیس حقیقی ایرانیان زرتشتی بود، و هر چند قدرت و اعتبار او بمرور که ایرانیان دین اسلام را می‌پذیرفتند، نقصان می‌یافت، در آخر قرن سوم محترم و صاحب اختیار معنوی و دینی بود و حل و عقد مسائل و مشکلات دینی را به عهده داشت.

دین زرتشتی از جانب مشرق هم در معرض خطر واقع شد، زیرا که دین بودائی درین نواحی در حال گسترش بود. این دین، پیش از میلاد مسیح از حدود هند به بلخ رسیده و در آن دیار دارای معابدی بود، از آن جمله معبد نوبهار. در اواخر دولت ساسانیان در مشرق ایران عموماً و در بلخ خصوصاً، بودائی‌ان فراوان بودند و شهر مزبور یکی از مراکز مهم دین بودائی بشمار می‌رفت «یکی از زائرین چینی موسوم

به هوان تسنگ (Huan Tsang) که از سال ۶۲۹ تا ۶۴۵ به سیر و سیاحت مشغول بود گذارش به بلخ افتاد که در آن عهد صد دیر بودائی و سه هزار شمن یا طلاب و زهاد و رهبان داشته، و در معبد نوبهار که صد نفر شمن داشته، مدت یک ماه منزل کرده است. در آنجا تشتی را دیده که بودا برای غسل و تطهیر بکار می برده و همچنین یک دندان بودا و جاروب بودا.»

چون مؤبدان زرتشتی که در مرکز دولت ساسانی نفوذ بسیار داشتند از نواحی مشرق دور بودند و بعلاوه نشر دین بودا خطر سیاسی برای دولت ایران نداشت و شمال خراسان دارای طرز حکومت خاص بود، آزادی بودائیان خیلی بیشتر از نصرانیان بود؛ اما این امر نباید موجب شود که از خطر بالقوه گسترش دین بودائی برای دین زرتشت غافل بمانیم که روحاً اختلاف شدید با دین بودا دارد. ترقی روز افزون دین بودائی که با دین زرتشت اختلافهای اساسی داشت در مشرق ایران نمودار و شاهد ناهماهنگی زرتشتیان ایران است.

معهدا انحطاط آن بیشتر ناشی از انحطاط نیروی اخلاقی طبقه موبدان بود تا از اعمال زور و فشار عناصر فاتح.

درست است که بعد از فتوح در بعضی نواحی از جانب خلفا و عمال آنها با بسط یا دوام آیین مجوس مبارزه هم شد و احیاناً برخی آتشکده‌ها نیز به وسیله عامه مسلمین تخریب گشت اما گرایش به اسلام مخصوصاً در بین بقایای طبقات ممتاز از طریق الزام و اکراه انجام نشد بلکه غالباً به ظیب خاطر و تا حدی جهت حفظ شئون اجتماعی در جامعه جدید انجام می شد.

با این وجود در سرزمینهایی مثل استخر و کازرون و ولایات دیلم و طبرستان که آیین زرتشت در نزد طبقات ممتاز هم تا مدتها بعد از اسلام باقی ماند فعالیت آتشگاه و موبدان از جانب عمال خلفا با مخالفت شدید و مستمری مواجه نشد.

در شیراز رفت و آمد زرتشتی‌ها در کوی و برزن چنان آزاد انجام می گشت که نزد مسلمین غیر محلی با ناخرسندی تلقی می شد در کازرون تعداد گبران چنان زیاد بود که مهتر آنها می توانست احیاناً از بنای مسجد هم جلوگیری کند.

عامل عمده‌یی که فعالیت و حیات آیین مجوس را درین نواحی ممکن می ساخت ظاهراً قدرت مادی و اخلاقی بقایای اهل بیوتات در شهرها و کثرت و

غلبه روستائیان و شبانکارگان زوموم بود که مخصوصاً با پرداخت غالباً منظم جزیه و خراج موضع خود را در سرزمینی که بعد از پایان عهد فتوح از رفت و آمد سپاهیان و مهاجران عرب تقریباً برکنار بود حفظ کردند.^۱

زردشتیان در دوره صفوی به علت اسلام نیاوردن می‌بایستی جزیه می‌پرداختند، که میزان آن سالیانه به‌طور متوسط برای هر فرد یک مثقال طلا بود. علاوه بر آن نوعی مالیات بر مشاغل آنان بسته می‌شد که معمولاً برابر مقدار مالیات مسلمانان بود و همچنین در امور بازرگانی می‌بایستی ده درصد مالیات ورود و صدور کالا را پردازند که برای مسلمانان مقدار آن پنج درصد تعیین شده بود.

تعقیب و آزار زرتشتیها در زمان حکومت شاه حسین شدت یافت، بویژه که شاه حسین فرمان مسلمان کردن اجباری آنان را صادر کرده بود. آتشکده آنان ویران شد و دستور داده شد که برجای آن مسجدی بنا سازند. زرتشتیان آتش مقدس خود را به کرمان منتقل ساختند. تا آنکه برائر تسخیر کرمان توسط محمود افغان در سال (۱۱۳۱ هـ ق) از شدت آزار آنان کاسته شد.

آئین زروان

این آئین دین تازه‌یی در مقابل کیش زرتشتی محسوب نمی‌شد بلکه بیشتر یک طرز تلقی دیگر از مسأله خیر و شر بود و نوعی مذهب، کلامی در آئین مزدیسنان به‌شمار می‌آمد.

زروانی‌ها همواره یک فرقه زرتشتی تلقی می‌شده‌اند چنانکه در اوایل دوران ساسانی هم قول آنها در باب «زروان اکرانه» با اعتقاد به تنویت اخلاقی خیر و شر منافات نداشت و مبارزه دایم بین خیر و شر را نفی نمی‌کرد.

البته یک تفاوت عمده بین این تعلیم با آنچه امثال کرتیر و آذرید تعلیم می‌کردند ظاهراً در مسأله جبر و اختیار بود آئین کرتیر و آذرید مبنی بر اعتقاد به آزادی و اختیار انسان بود و نزد آنها حتی «انگروه مینو» نه از روی طبع بلکه از روی اختیار به شر گرائیده بود، در صورتیکه زروانیان در مقابل مشیت زروان که اصل خیر و شر هر دو مخلوق و مولود او به‌شمار می‌آمدند، حدی نمی‌دیدند و اعتقاد آنها به وجود خدایی مافوق خیر و شر طبعاً به قبول نوعی جبر منتهی می‌شد. در هر حال مقارن روی کار آمدن ساسانیان این مذهب مخصوصاً در نواحی غربی ایران توفقی داشت و البته سابقه آن در جامعه مزدیسنان به دوران اشکانیان و حتی قبل از آن می‌رسید. سابقه این مذهب در بین مزدیسنان به دوره‌های قبل از ساسانیان می‌رسید و البته ترک ورد قطعی و نهایی آن حاجت به زمان داشت که تا قبل از عهد خسرو اول اسباب و مقتضیات کافی برای آن حاصل شد حتی در بین پادشاهان قبل از خسرو انوشیروان کسانی هم بودند که به طور بارزی تمایلات زروانی نشان دادند یا بدان منسوب شدند. از جمله یزدگرد دوم که ظاهراً برای مقاومت در مقابل نفوذ موبدان

گرایش به تسامح مذهبی داشت وقتی در صدد برآمد تا جهت جلوگیری از نفوذ مسیحیت در ارمنستان در آنجا به ترویج آیین زرتشتی پردازد کیشی که به نشر و ترویج آن همت گماشت آنگونه که از منابع برمی آید کیش زروانی بوده است. اینکه بعد از عهد خسرو در آثار پهلوی تأثیر زیادی از این مذهب باقی نمانده است نشان می دهد که خسرو انوشیروان با حمایت و ترویج آیین اکثریت موبدان، مذهب زروانی را نیز مثل مذهب مزدکی و مانوی به شدت تعقیب کرده است.

زروانیه یکی از فرقه های مزدایی در دوره ساسانی است، مانی که در قرن سوم میلادی ظهور کرد، چون می خواست گفتار خود را با اعتقاد زردشتیان زمان خود موافق کند، خدای بزرگ را زروان نامید، در شاهنامه فردوسی، معادل اصطلاح زروان کلماتی از قبیل: بخت، روزگار، چرخ و سپهر، بکار رفته که می توان آنها را مترادف زروان دانست.^۱



زروان خدای زمان

جان ناس^۱ صاحب جامع ادیان می‌گوید: «عده کثیری از مغان و پیشوایان در قرن چهارم قبل از میلاد مبدئی جدید و اصلی نو وضع کردند که شبیه است به نظریه جسمانی جدیدی که در فلسفه بوجود آمد ولی اکثریت زرتشتیان آنرا نپذیرفته مردود دانستند، به‌زعم این فرقه آن هردو نیرو یعنی موجد خیر و موجد شر - *اهورامزدا* و *انگرامئی نیو*، از یک منبع ازلی واحدی که مبدأ جهان است و به‌نام «*زروان*» موسوم می‌باشد تراوش کرده و او همان «*مکان و زمان*» است به‌این قیاس گرچه یزدان و دیو در طول زمان متساوی و همتراز گردیدند ولی عاقبت فتح و غلبه نصیب *اهورامزدا* خواهد بود پس مخالفت و دشمنی با شر مهمترین وظیفه هر آدم نیک‌کردار و نیکو‌پندار خواهد بود.»

فصل چهارم

دین یهود و مسیحیت در ایران

یهود

یهودیان از سامی‌ها هستند و سامی‌ها یکی از اقوامی هستند که آنان را از اعقاب سام، پسر نوح می‌دانستند اقوام سامی عبارتند از: اکدی‌ها یا بابلی‌های قدیم، آشوریها، کنعانی‌ها، عبری‌ها، آرامی‌ها، عربها، این اقوام همگی تا چهار هزار سال ق.م. با یکدیگر در شبه‌جزیره عربستان زندگی می‌کردند و بعد به دلیل تغییرات جوی و نبودن باران برای ادامه حیات به تدریج مهاجرت کرده و به عراق، سوریه، فلسطین و لبنان آمدند. قوم یهود در گذشته و حال نام‌های گوناگون داشته است از جمله نام عبری است (عبری یا عبرانی). این کلمه از ریشه عبور و عبَر گرفته شده است و وجه تسمیه این است که گویند: ابراهیم جدّ اعلای این قوم که از شهر خود مهاجرت کرد، چون از رودخانه فرات عبور کرد، این قوم عبری یا عبوری نام یافتند(!)

استاد «عبدالله مبلغی آبادانی» در این خصوص می‌نویسد: «بدون شک این وجه تسمیه اساطیری انگیزه سیاسی داشته و دارد یعنی توسعه و تجاوز از فرات تا نیل. یعنی هر جا که ابراهیم پا گذاشته از اور تا اورشلیم (!!!) و در آینده‌ای نزدیک چنین خواهند کرد با بلعیدن اردن به فرات خواهند رسید، نیل که در دسترس است! قوم اسرائیل را عبرانیان قبل از زمان موسی می‌نامند. عقاید و آداب و عادات آنها به اعراب قبل از اسلام شباهت کامل داشت. عبرانیان قبل از موسی مردمی خانه‌به‌دوش و آواره بودند که در بیابانها زندگی می‌کردند و به پرورش حیوانات سرگرم بودند. این قوم به قبائل فراوانی تقسیم می‌شدند و هر قبيله دارای «کلان»‌های متعدد بود.

«عبریان» افراد کلان خود را همخون می دانستند و خود را برادر یکدیگر می خواندند و برای پاک نگاه داشتن خون و نژاد ارزش فراوانی قائل بودند. در خلاصه ادیان آمده است که معنای کلمه عبرانی برخلاف پندار معمول از ریشه عبر (عبور از آب) نیست بنا به تحقیقات اخیر دانشمندان، کلمه عبری و عربی هردو از یک ریشه و به معنای بدوی و بیابانی است و وجه تسمیه عبری همان بدویت این قوم است که از صحرای حجاز به فلسطین روی آوردند. از جمله گفته شده است که: «یهود» به معنای «هدایت یافته» است و علت آن توبه قوم موسی از گوساله پرستی است و یا که به علت انتساب به «یهودا» فرزند بزرگ یعقوب، «یَهُود» نامیده شدند. یهود مُعَرَّب هود است و لذا نقطه آن حذف گردیده است و یا چون یهودیان به هنگام قرائت تورات خود را تکان می دادند به آنها یهود گفته اند.

این قوم که به هر حال به یهود معروف شدند پس از سرگردانی بسیار به سواحل مدیترانه رسیده و در جایی که امروز فلسطین نامیده می شود اقامت کردند و فلسطین را اشغال نمودند.

محققان بر این نکته تأکید دارند که سرزمین اولیه نژاد سامی شبه جزیره عربستان بوده و هجرت قبائل از آنجا آغاز شده است. روایات تورات نشان می دهد که هجرت یهودیان از قرن هشتم ق.م آغاز شده. تورات آغاز موجودیت یهود را پس از طوفان نوح و بعد از بنای شهر بابل می داند. منابع تاریخی پیشینه تاریخی این قوم را بیشتر در بی خانمانی و پراکندگی و بیابان گرایی نشان می دهند و برای هجرت و پراکندگی شان علل مختلف و افسانه ای ذکر کرده اند.

در دوره ی اسارت یهود، سرانجام طرفداران تسلط مصریان بر اورشلیم، که بر اثر افراط در احساسات ملی برخلاف کلدانیها (بابلها) بود، دولت کلدیه را بر آن داشت که به دولت یهودا حمله آورده، اورشلیم پایتخت آن کشور را تسخیر و ویران کند، پادشاه کلدیه در این زمان «بخت النصر» بود وی در سال ۵۸۶ ق.م «یهو یاقیم» پادشاه یهودا را اسیر کرده، و معبد سلیمان را غارت نموده و ده هزار تن از بزرگان و اعیان و اهل حرف و صنایع را به اسارت به بابل آورد.

در این هنگام گروهی از یهودیان گریخته به کشور مصر پناه جستند، و در مصر

علیا در جزیره‌ای موسوم به «الفانتین» که به عربی آنرا «انس الوجود» گویند، سکنا گزیدند و در آنجا معبدی برای خود ساختند.

کوروش پارسی، پادشاه بزرگ هخامنشی، که بنابه تحقیق، «مولانا ابوالکلام آراه» وزیر فرهنگ فقید هند، او همان ذوالقرنین مذکور در قرآن است. یهود را پس از چهل و هفت سال اسارت به جهت موحد بودنشان نجات داد، و چون خود وی پادشاهی یکتاپرست بود، آنان را به جمع‌آوری تورات، و به بازسازی معبدشان که به دست بخت‌النصر ویران شده بود فرمان داد.^۱

پس از آن زمان بنی اسرائیل در اطراف عالم متفرق شدند و از عبرانی به یهود معروف گردیدند، قوم یهود در اثر این اسارت از مصر تا خاک ایران در همه جای عالم متمدن پراکنده گشتند، از جمله انتشار ایشان در خاک ایران بود.

کوروش که در سال ۵۳۸ ق.م بابل را فتح کرد، به یهود آزادی داده و آنها را اجازه داد که به اورشلیم باز گردند و معبد خود را دائر نمایند و ظروف و اثاثیه معبد که «نبوکدنصر» در ۵۸۵ به یغما آورده بود به آنها بازگرداند ولی همه یهودیان بازنگشتند و قسمتی از آنها در بابل و سایر نقاط ایران پراکنده و باقی ماندند.

بدون شک، یهود، حیات دوباره خویش را مدیون ایرانیان می‌دانند، بخت‌النصر تصمیم داشت به حیات این قوم پایان دهد. کوروش پادشاه ایران در فتح بابل، یهودیان را از اسارت هفتادساله رهانید و آنان را آزاد گذاشت تا به هرکجا که می‌خواهند بروند، در عهد عتیق آمده است: گروهی از یهودیان در قرن هشتم پیش از میلاد، به ایران آمده‌اند. یهودیان پس از آزادی و هجرت به ایران در دوره خشایارشا قدرت بسیار یافتند، وزیر شاه که از این قدرت هراسان شده بود دستور قتل عام یهودیان را داد ولی موفق نگردید.^۲

۱. دکتر مشکور: خلاصه ادیان.

۲. راجع به توجه کوروش نسبت به ملت یهود عقاید مختلفی وجود دارد بعضی را عقیده براینست که چون در موقع تسخیر بابل یهودیان خدماتی به ایرانیان نمودند لذا کوروش خواسته است خدمات آنها را تلافی کند.

برخی معتقدند که چون کوروش در نظر داشته که به مصر قشون کشی نماید خواسته است با تجدید دولت یهود پایگاهی در نزدیکی مصر داشته باشد. عده دیگر علت را از آن می‌دانند که مذهب یهود به مذهب ایرانیان از سایر مذاهب نزدیکتر بوده است.

در دورهٔ هخامنشی و بعد از آن معتقدات مذهبی ایرانیان در یهود اثر غیرقابل انکاری داشته است. با اینکه یهود قومی یکتاپرست بودند، و به «یهوه» خدای یگانه اعتقاد داشتند، تصور معنویت خاص «اهورامزدا» در دین ایرانیان به یهود مدد کرده است، که بهتر بتوانند توحید را در مذهب خود، با صراحت کلام بیشتری بیان نمایند. تا آن زمان شیطان در دین یهود وجود نداشت. و بر اثر تأثیر دین مزدیسنی و اعتقاد به اهریمن زردستی، یهودیان نیز به یک نیروی خبیث و فریفتاری به نام شیطان معتقد گشتند، نفوذ امشاسپندان (عنوان هفت فرشتهٔ ارجمند و مقرب) زردستی، موجب آن شد که یهودیان به فرشتگان مقربی چون اسرافیل، میکائیل، جبرائیل و اورائیل و رفائیل معتقد شوند.

یهودیان تا پیش از نجات از بابل اعتقاد به روز رستاخیز نداشتند، و از آن جهان تصور مبهمی در خاطر می‌پروراندند، ولی بر اثر تماس با ایرانیان معتقد به روز رستاخیز و بعثت بعد از موت شدند. دیگر اعتقاد یهود به بهشت و دوزخ است، که بر اثر تأثیر عقاید زردستیان ایران در آن دین پیدا شده است، از آن جمله اعتقاد به ظهور مسیح منجی یهود است، که به تقلید اعتقاد ایرانیان به «سوشیانس» موعود آخرالزمان پیدا شده است.

یهود که در پایان عهد ساسانیان تعدادی از هم‌نژادانشان از قلمرو بیزانس نیز در ایران به آنها ملحق شده بودند غیر از اهواز و همدان که از قدیم کوچ‌نشین هاشان در آنجا بسیار بود در بلاد فارس که با تجارت سیراف و دریای هند مربوط می‌شد و در خراسان و قهستان که بر سر راه بازرگانی چینی و هند واقع بود نیز تعدادشان قابل ملاحظه به نظر می‌رسید.

در پاره‌یی شهرها مثل اصفهان و جرجان و کابل هم محله‌ها یا شهرک‌هایی ویژه خود داشتند که جهودانک (یهودیه) خوانده می‌شدند و اکثر آنها در عین حال کانون فعالیت‌های بازرگانی و سودخواری نیز بودند و در تمام آنها جماعات یهود با کنیسه‌های خود تابع رأس‌الجالوت بین‌النهرین بودند و جز به ندرت از جانب خلفا و حکام وقت با تزییق و محدودیت مواجه نمی‌شدند. معهذاً در اوایل فتوح در بین آنها هم مثل نصاری و مجوس تعداد قابل ملاحظه‌یی با قبول اسلام کوشیدند به مزایایی که اهل ذمه در جامعه اسلامی از آن محروم می‌ماندند دست یابند.

فرقه‌های یهود:

مهمترین فرقه‌های یهود عبارتند از:

۱ و ۲ - فریسیان و صدوقیان: دو فرقه‌ی مذهبی و سیاسی هستند که در زمان مکابیان پیدا شدند. فریسیان که به معنای جداشوندگان و کناره‌گیران می‌باشند و در مقابل یونان مآبی ایستادگی کردند و اصرار می‌ورزیدند که آداب مذهب یهود باید آن طور که در شریعت موسی مندرج است، مطابق التعل بالنعل اجرا گردد، بعلاوه برای احادیث شفاهی نیز اهمیت فراوانی قائل بودند. این فرقه تا سال ۱۳۵ ب.م به نفوذ مذهبی خود ادامه دادند.

صدوقیان که منسوب به کاهنی به نام «صادق» هستند، فرقه‌های یونانی مآب بودند که منکر ملائکه و ایمان به بعثت و آنچه را که مخالف عقل و منطق است گردیدند و به ظهور مسیح نیز معتقد نبودند و تنها قایل به خداوند و زیارت معبد بودند و پس از انهدام اورشلیم در سال هفتاد بعد از میلاد از میان رفتند.

۳- قرائون: قرائون یا قاریان، طایفه‌ای از یهود هستند که جز به کتاب عهد قدیم اقرار ندارند، و روایات شفاهی و تلمود را معتبر نمی‌دانند و تنها کتاب مقدس (تورات) می‌خوانند، مؤسس آن «عانان بن داود» در سال ۷۶۷ م بود.

۴- کاتبان (سوفریم): طایفه‌ای از ایشان بودند، که شغلشان استنساخ کتاب مقدس بوده است تا آن کتب را به اشخاصی که طالب آنها هستند بفروشند و منظور ایشان از این کار تجارت و پول درآوردن از مردم بوده است. بعضی از افراد این گروه را گاهی «رابی» یعنی آموزگار و نیز «اب» به معنی پدر خوانده‌اند.

موسی (ع)

در پیامبری موسی آمده است که فرعون را خبر دادند که پسری به دنیا خواهد آمد که تو را از بین خواهد برد و وی چنین امر کرد که در هر کجا پسری به دنیا آمد او را بکشند و «یوکابد» موسی را باردار بود که وی در این عصر به دنیا آمد و از آنجا که یوکابد ترسید او کشته شود موسی را به صندوقی گذاشت و به رود نیل افکند و حکمت خداوند بر آن مقرر شد که آسیه همسر فرعون او را از نیل گرفت و به دربار آورد صندوق را گشود و درون آن کودکی زیباروی بود که خفته و همه را مجذوب

خود ساخت.

ابتدا فرعون قصد کشتن کودک را کرد ولی بعد منصرف شد کودک را به کاخ آوردند و از زنان دربار برای شیردادن بهره جستند ولی کودک از گرفتن پستان زنان دربار خودداری می‌کرد و هم چنان گرسنه بود. مریم دختر عمران، خواهر کودک وارد خانه فرعون شد و برادرش را دید که در دامن «انيسا» است.

مریم پیش انيسا آمد و گفت: من زن شیرده خوب و سالمی را می‌شناسم. اگر اجازه دهی او را نزد شما آورم؟ یوکابد به کاخ آمد و موسی را شیر داد و موسی تا وقتی که بزرگ شود در خانه خود و دربار فرعون بزرگ شد و فرعون بارها تصمیم گرفت که او را از بین ببرد.

اندیشه قیام در ذهن موسی از دیرباز جولان داشت. او زمینه‌سازی قیام را می‌کرد. روزی «قانون» نانوای فرعون را دید که به استخدام گروهی از بنی اسرائیل پرداخته و از آنان بهره‌کشی می‌کند و شلاق‌شان می‌زند، موسی از مشاهده این منظره اختیار از دست داد. ابتدا او را اندرز داد. اما چون از ستم دست برنداشت با مشتی به حیات ظالمانه‌اش پایان داد. در عین حال از این کار پشیمان شد و در محضر خداوند اعتراف کرد و تقاضای عفو نمود و...

موسی پس از این ماجرا به سوی «مَدین» رفت و در راه دخترانی را دید که با گوسفندان خود ایستاده‌اند تا آنها را سیراب کنند وی کمک کرد تا زودتر گوسفندان آب نوشیده و بازگشتند آنها دختران شعیب بودند.

موسی خود را به شعیب معرفی نمود و چون شعیب موسی را امانت‌دار و امین یافته بود به موسی پیشنهاد ازدواج با یکی از دخترانش بنام «صفورا» را نمود که موسی او را برگزید و بدین منوال وی ده سال در خدمت شعیب ماند.

موسی تصمیم به بازگشت به مصر گرفت. وی عصا در مشت راهی مصر شد او از میان هفتاد عصای پیامبران گذشته که همه در نزد شعیب به ودیعه بود، عصای نوح و ابراهیم را برداشت، در راه بازگشت، صفورا که حامله بود او را درد زائیدن گرفت و موسی در بیابان راه مصر را گم کرده بود به خاطر سردی هوا خواست آتش افروزد تا خود و صفورا را گرم کند اما نمی‌توانست ناگهان آتشی توجه او را به خود جلب کرد، آتش از سوی کوه طور سوسو می‌زد به همسرش صفورا گفت: تو در اینجا درنگ کن

تا من از آن آتش که می بینیم بیاورم.

موسی به سوی آتش رفت، به او چنین الهام شد که: نگران مباش! من پروردگار تو هستم، نعلین از پای درآور که در سرزمین مقدس طور گام می گذاری. ناگاه موسی همه چیز را فراموش کرد. زن باردار خود و گوسفندانش را نزد شعیب فرستاد. روایتی می گوید که خود این کار را کرد. موسی مأمور شد تا مردم مصر را هدایت کند. موسی در پاسخ خداوند گفت که: من یک قبطی را کشته‌ام و ممکن است مرا بکشند و لذا می ترسم. بهتر است هارون، برادرم را که از من فصیح تر سخن می گوید و توانا تر است، با من همراه کنی تا در این هدف مقدس مرا یاری کند، زیرا می ترسم که مردم مصر مرا تکذیب کنند. پروردگار گفت: تقاضای تو را قبول کردیم و با یاری برادرت تو را نیرومند و پر قدرت نمودیم و هرگز دشمنی بر شما دست نخواهد یافت. خداوند به موسی فرمان داد که به سوی فرعون بشتاب که او طغیان کرده است و موسی تقاضا کرد که خداوند: به من شرح صدر و قول استوار عطا کن و برادرم هارون را همراه و کمک‌کارم قرار ده. خداوند قبول کرد که چنین کند. و آنگاه خطاب به موسی و برادرش دوباره فرمان داد که به سوی فرعون روند که طغیان کرده است. موسی و برادرش هارون وارد مصر شدند و به هدایت فرعون و قبطیان پرداختند سرانجام فرعون و فرعونیان در دریا غرق شدند.

اصول تعالیم یهود:

یهودیان معتقد به خدای یکتا هستند که او را «یهوه» می گویند، که به معنای خداوند هستی است و چون آن نام از اسماء اعظم است، از جهت آنکه بی احترامی در ذکر آن اسم نگردد آن نام را یهوه نوشته و ادنائی به معنای خداوندگار ما می خوانند. یهوه خداوند بخشنده و مهربان و در ضمن جبار و قهار و انتقام‌جو است.

برخلاف مسلمین و نصاری، یهودیان اعتقاد روشنی به آخرت و روز جزا ندارند، و سزا و جزای اعمال انسان را بیشتر در این جهان می دانند. اعتقاد به روز رستاخیز که در دین ایشان ذکر گردیده اعتقادی قدیم نیست و چنانکه در پیش گفتیم آن عقیده را پس از آزادی ایشان از اسارت بابل به دست کوروش از نشست و برخاست

با ایرانیان زردشتی فراگرفتند یهودیان توجه مخصوصی به ادای قربانیهای خونین در مراسم مختلف دارند و با عنصر غیر یهودی ازدواج را حرام می دانند و به احترام روز سبت یا شنبه سخت پایبندند.

طبق احکام دینی ختنه در دین ایشان واجب است و هشت روز پس از تولد طفل به عمل می آید و تکالیف مذهبی از سیزده سالگی آغاز می گردد و مراسم ازدواج در معابد انجام می گیرد. محل عبادت ایشان را «کنیسه» گویند که به زبان یونان سنیاگوگ آمده است. ایشان روزهای جمعه عصر برای عبادت به کنیسه می روند و خود را برای آسایش روز سبت که از غروب جمعه آغاز می گردد آماده می کنند ایشان در روز شنبه کار نمی کنند و نه کسی را در خانه به کاری می گمارند. ایشان از خوردن گوشت حیواناتی که در دین ایشان تحریم شده مانند گوشت خوک می پرهیزند و ذبیحه‌ی غیر یهودی را نمی خورند.

قتل نفس و زنا و سرقت و شهادت به دروغ و بت پرستی و آزدن همسایه و به باطل بردن نام یهوه در نزد ایشان حرام است و پرستش خدای یکتا و احترام به روز شنبه و به پدر و مادر برایشان واجب.

برهر یهودی واجب است که بیت المقدس را دوبار در سال زیارت کند و یک هفته در آنجا بماند. چون همه‌ی بشر را خدا آفریده و از یک پدر و مادر بنام آدم و حوا هستند از این جهت باید یکدیگر را دوست داشته اخوت و برادری بین ایشان برقرار باشد. یهودیان، روحانیون خود را «رین» یا «ربی» گویند که عنوان علما و روحانیون ایشان است و آنان نیز به عنوان خاخام یا خاخام مشهورند. ایشان مجتهدان خویش را از باب احترام رین یعنی استاد ماوربی یعنی استاد من می خوانند. اما خود ایشان از باب نوعی تواضع خود را تلمیذ خاخامیم یعنی شاگردان حکیم می خوانند. کار عمده رین ها رسیدگی به امور حقوقی و قضائی یهود بوده و ایشان سعی کرده اند احکام تورات را با حوایج و مقتضیات عصر خویش تطبیق کنند.

احکام عشره و کتاب تورات

آن ده حکم الهی که در باب بیستم از سفر خروج آمده از این قرار است:

و خدا تکلم فرمود و همه این کلمات را گفت:

- ۱- من هستم یهوه خدای تو که ترا از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم.
 - ۲- ترا خدایان دیگر غیر از من نباشد، صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمانست و از آنچه پائین در زمین است و از آنچه در آب زیرزمین است برای خود مساز، نزد آنها سجده مکن و آنها را عبادت منما.
 - ۳- نام یهوه خدای خود را به باطل مبر.
 - ۴- روز سبت را یاد کن تا آنرا تقدیس نمائی، شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را به جای آور، اما روز هفتمین سبت یهوه خدای تو است.
 - ۵- پدر و مادر خود را احترام نما...
 - ۶- قتل مکن
 - ۷- زنا مکن
 - ۸- دزدی مکن
 - ۹- برهمسایه خود شهادت دروغ مده.
 - ۱۰- به خانه همسایه خود طمع موز و به زن همسایه ات و غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایه باشد طمع مکن.
- پنج کتاب از موسی (ع) باقی مانده است که آن را اسفار خمسه نامند، آنها عبارتند از: ۱- سفر پیدایش ۲- سفر خروج، ۳- سفر لاویان ۴- سفر اعداد، ۵- سفر تشنیه.
- ۱- سفر پیدایش یا تکوین: که درباره‌ی آفرینش جهان و آدم و حوا، و موجودات و کاینات، در شش روز بحث می‌کند.
 - ۲- سفر خروج: که درباره‌ی بیرون آمدن عبرانیان به قیادت موسی از مصر است و نیز از احکام موسی در این سفر سخن رفته است.
 - ۳- سفر لاویان: که درباره‌ی اعقاب لاوی، از اسباط بنی اسرائیل است، در آن از احکام و شرایع یهود و وظایف لاویان و قضات سخن رفته است.
 - ۴- سفر اعداد: که درباره‌ی تقسیم اسباط بنی اسرائیل و آمار ذکر ایشان و ترتیب منازل آنهاست.
 - ۵- سفر تشنیه: که به معنای دوتایی و دوباره شدن چیزی است. همه احکام و

شرایع مقررات در آن از نو تکرار می‌گردد و به مرگ موسی (ع) و دفن او در کوه‌های موآب پایان می‌پذیرد.^۱

۱. این اسفار پنجگانه را تورات نیز خوانند و معتقدند که همه‌ی آنها بر موسی نازل شده است، و از نظر نامگذاری کل به نام جزء دیگر کتابهای عهد عتیق را نیز تورات خوانند، مجموع کتابها و وسایل عهد عتیق، با تورات موسی روی هم چهل و دو کتاب است، باید دانست که «تورات» در لغت عربی به معنای آموزش و تعلیم و قانون و شریعت است.

مذاهب و ادیان دوره ساسانی

از جمله آئین‌ها و ادیانی که در عصر ساسانیان در ایران پیرو و طرفدار داشتند:
الف - فرقه «صائبین» بود، که این فرقه را از پیروان حضرت یحیی می‌دانند، که در قرن اول میلادی از شامات و سواحل اردن در اثر سختگیرهای عده‌ای از اسرائیلیان که به دین مسیح گرائیده بودند، ناگزیر مهاجرت کردند.

ب - دین «مسیحیت» که از مداین تا سمرقند پیروان و طرفدارانی داشت و همچنین با رسمیت یافتن این دین در امپراتوری رم شرقی بوسیله کنستانتین، قدرت زیاد و فوق‌العاده‌ای یافته بود.

پ - آئینی دیگر که در زمان ساسانیان به خصوص در شرق ایران، رواج داشت «بودائیت» بود. همچنین این آئین در سال ۲۶۰ ق.م از زمان سلطنت «آشوکا» (مؤسس سلسله کوشانیان) دین رسمی کوشانیان بوده و کوشانیان نیز همواره برای ساسانیان خطر مهمی محسوب می‌شدند و حتی سکه‌ای که از پیروز، برادر شاهپور اول که شاه شمال شرقی ایران و خراسان در قرن سوم میلادی بود، به دست آمده که در یک طرف سکه خود را «مزداپرست، پیروز، شاه کوشان» معرفی می‌کند و در طرف دیگر سکه، نقشی دیده می‌شود که روی آن، عبارت «بودا خدا» نوشته شده است.

ت - مذهب یهود، که در بابل و شرق فرات و نیز در ایران پیروان زیادی داشته است.

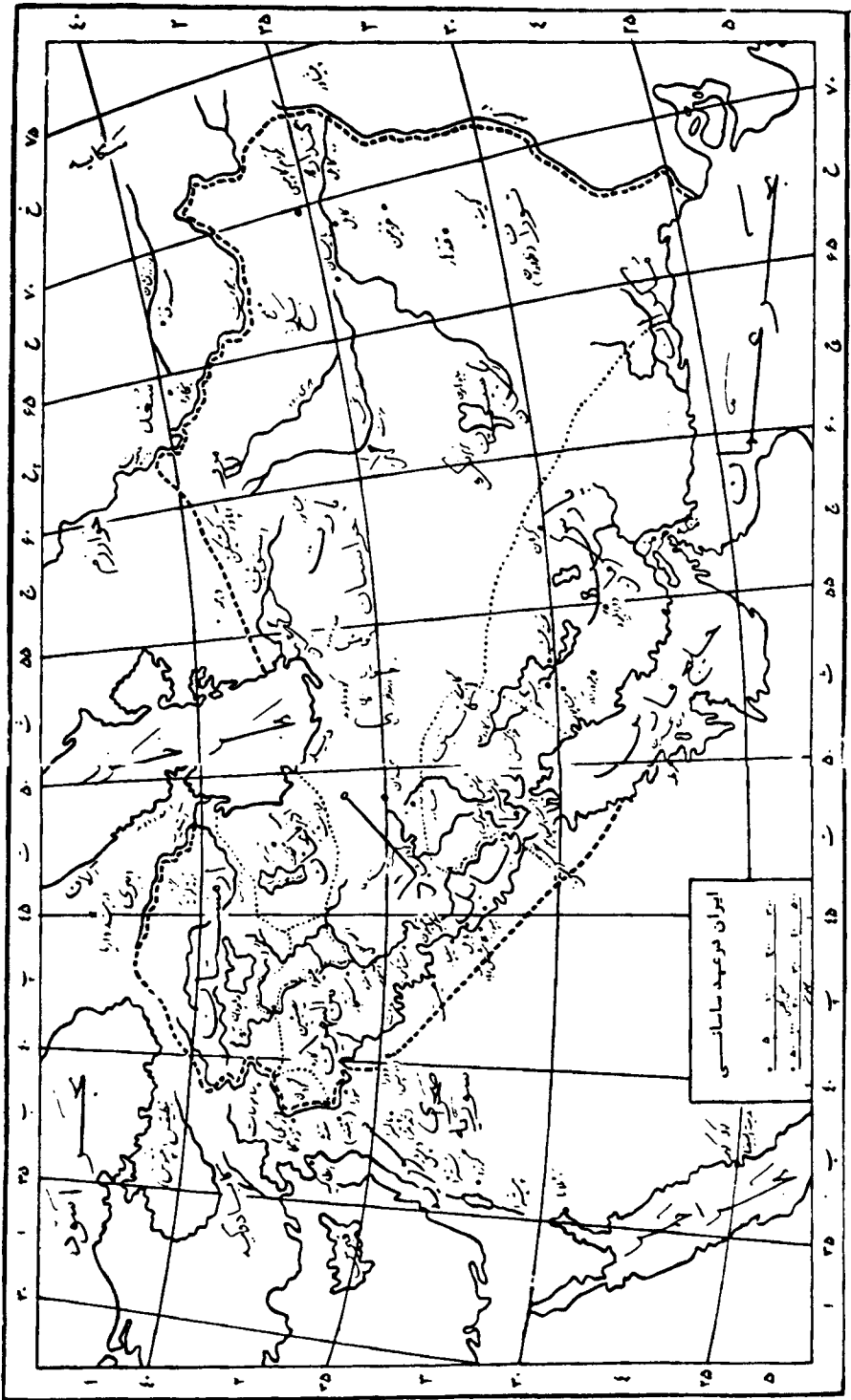
علاوه بر موارد بالا آئین مانوی، مهرپرستی، زرتشت و زروان‌پرستی در این دوره رواج داشته است.

تا زمان ساسانیان ایران مذهب رسمی نداشت و اقوام تابعه ایران هر یک در معتقدات مذهبی خود آزاد بودند ساسانیان مذهب زرتشت را در ایران، رسمی نمودند و به آن قاعده و قانون دادند، ساسانیان از ابتدا با روحانیون زردشتی متحد شدند و این رابطه محبت در میان دین و دولت تا آخر عهد آنان استحکام داشت. اردشیر اول پس از جلوس هیربدان هیربد «تسر» را فرمان داد که متون پراکنده اوستای عهد اشکانی را جمع و تألیف کند، تا آن را کتاب رسمی و قانونی قرار دهند. اوستای ساسانی، که قسمت کوچکی از آن فعلاً باقی است و خلاصه قسمت‌های مفقود آن را در کتاب هشتم و نهم دینکرد، که در قرن نهم میلادی به زبان پهلوی نوشته شده می‌توان ملاحظه نمود نه تنها مشتمل بر احکام دینی بوده بلکه حکم دائرةالمعارف بزرگی داشته که در آن علوم مختلف مندرج بوده است. از آنجا که قبلاً شرح حال دین زرتشت آورده شد، ضروری به نظر نمی‌رسد که در اینجا بحث گردد. فقط به‌طور اجمال ذکر می‌گردد که در تحت تأثیر افکار جدید، آن خوش‌بینی نخستین، که بنیان دین زردشتی و محرک مردمان بکار و کوشش بود، پژمرده و گسیخته شد، میل به زهد و ترک که در فرقه‌های ایرانی مخالف آیین زردشت رواجی به‌سزا داشت، رفته‌رفته وارد آئین زردشتیان نیز شد و بنیان این دیانت را برانداخت.

در دوره ساسانیان گرایش به یک خداگرایی در فرق مخالف آشکارا پدیدار گردید. عبارت «زمان بیکران» «زروان‌اکرانه» که در بخش‌های آخر اوستا یافت می‌شود، به‌عنوان بنیادی برای اندیشه خدای یگانه که فراتر از دو مبدأ خیر و شر بود به‌کار می‌رفت.

ساسانیان

مغان در اصل قبیله‌ای از قوم ماد بودند، که مقام روحانیت منحصرأ به آنان تعلق داشته است، آنگاه که شریعت زردشت بر نواحی غرب و جنوب ایران یعنی ماد و پارس مستولی شد، مغان پیشوایان دیانت جدید شدند. در کتاب اوستا نام طبقه روحانی را به‌همان عنوان قدیمی، که داشته‌اند، یعنی «آثرون» می‌بینیم. اما در عهد اشکانیان و ساسانیان معمولاً این طایفه را «مغان» می‌خوانده‌اند. در این زمان هم



افراد این طایفه خود را از یک ریشه می‌دانستند و مردم هم به‌ایشان چون طبقه خاصی نگریسته و از یک قبیله می‌شناختند، که تکلیفشان عبادت خدایان و اجرای اعمال دینی بود.

در زمان ساسانیان، روحانیان و نجبای ملوک الطوائف قرین و همدوش یکدیگر بودند و معمولاً در ادوار ضعف و انحطاط دولت برای مخالف با پادشاه همدست می‌شدند.

همیشه رؤسای روحانیون، از میان طبقه مغان انتخاب می‌شده‌اند و این طبقه هم به‌مرور زمان خیلی زیادتر شده بود و به‌استناد تاریخ افسانه‌آمیزی که داشتند، برای خود شجره نسب پرافتخاری ترتیب می‌دادند، که از حیث قدمت و شرافت با خاندانهای بزرگ رقابت می‌کرد. ساسانیان نسب خود را به‌سلاطین هخامنشی «کی‌کشتاسب»، که حامی زردشت بود، می‌رساندند و اغلب دودمانهای بزرگ هم به‌واسطه اشکانیان نسبت خود را به «وشتاسپ» می‌رساندند. اما موبدان مدعی بودند، که نسب آنان به‌شاهنشاه داستانی ایرانی «منوچهر» از سلسله پادشاهان افسانه‌ای می‌رسد، که خیلی مقدم بر عهد «وشتاسپ» بوده است.

هیئت روحانیون، با دخالتی که در امور عرفی می‌کردند، آن امور را جنبه مقدس و رنگ دیانتی می‌بخشیدند. این طایفه در کلیه مواردی، که در زندگانی افراد پیش می‌آمد، حق مداخله داشتند و افراد در طول زندگی در تحت نظارت روحانیون و سرپرستی آنها بودند. «عموم مردمان «مغان» را مقدس شمرده و احترام می‌کردند» امور عامه خلق برطبق نصایح و موافق پیش‌بینی «مغان» ترتیب و تمشیت می‌گرفت و مخصوصاً در دعاوی دقت می‌کردند و با نهایت مواظب جریان وقایع بودند و فتوی می‌دادند و ظاهراً هیچ چیزی را مردم درست و قانونی نمی‌دانستند، مگر آن که به تصدیق «مغی» رسیده باشد.

اسباب قدرت روحانیون فقط این نبود، که از جانب دولت حق قضاوت داشتند و ثبت ولادت و عروسی و تطهیر و قربانی و غیره با آنان بود، بلکه علت عمده اقتدار آنان داشتن املاک و ضیاع و عقار و ثروت هنگفت بود، که از راه جرائم دینی و عشریه و صدقات عاید آنان می‌شد. در عمل این طایفه استقلال تمام داشتند و می‌توان گفت که دولتی در دولت تشکیل داده بودند. حتی در زمان شاپور دوم کشور

ماد و خصوصاً ایالت آتروپاتن «آذربایجان» را کشور مغان می شمردند و در آن نواحی املاک حاصل خیز و بیلاقات و ابنیه عالی داشتند، که دیوار و حصاری حافظ آن نبود، مغان بنابر قواعد و رسوم خاص خود می زیستند و رؤسای آنها دارای املاک بسیار بوده‌اند.

روحانیون زردشتی سلسله مراتبی داشتند، که بسیار منظم بود، اما اطلاعات دقیقی در دست نیست. مغان طبقه بزرگ روحانیون فرودست را تشکیل می داده‌اند. ظاهراً رئیس معابد بزرگ را به لقب مغان مغ می خوانده‌اند، از این طبقه بالاتر طبقه موبدان بود. سرزمین ایران از حیث دین به مناطق مختلف تقسیم می شد که هر ناحیه‌ای را موبدی بود.

رئیس همه موبدان که منزلت پاپ زردشتیان را داشت، موبدان موبذ بود که در جمیع مسائل نظری دین و اصول و فروع عملی آن فتوی می داد و سیاست روحانی را در دست داشت.

بی شبهه موبدان موبذ حق عزل و نصب مأمورین روحانی را دارا بوده، ولی بنابر ظواهر امور شخصی او را پادشاه به این مقام نصب می کرده‌است. از اختیارات او یکی آن بود که اگر در بعضی نواحی نسبت به دین رسمی کشور نغمه مخالفتی برمی خاست و بنا بر رسم زمان محکمه خاصی برای تحقیق و تفتیش امر دایر می شد، شخص او نیز در آن محاکمه دخالت تام می یافت. شاه در جمیع مواردی که با مذهب تماس داشت رأی موبدان موبذ را می خواست این شخص از آنجا که هادی معنوی و مشاور روحانی سلطان بود، در تمام شئون کشور نفوذ فوق العاده داشت. تشریفات مذهبی، که مستلزم اطلاع و تجربه مخصوصی بود، در معابد به وسیله هیربذان اجراء می شد. خوارزمی معنی لفظ هیربذ را «خادم آتش» گفته است.

در بعضی ادوار عهد ساسانی رئیس کل هیربذان، هیربذان هیربذ، بعد از موبذ بزرگ در رتبه اول قرار داشته است یکی از هیربذان معروف «تسرس» است که در تأسیس و تشکیل دین رسمی زردشتی با اردشیر بابکان همدست بود و دیگری «زروان داد» پسر «مهر نرسه» است، که پدر او را نامزد امور مذهبی و قضایی کرده بود. بطور کلی انجام بعضی از امور قضایی هم از وظایف هیربذان هیربذ بوده است.

مغان اندرز بذر «آموزگار مغان» یکی از عناوین موبدان موبذ بوده است. روحانیون در روابط خود با جامعه و وظایف متعدد و مختلف داشته‌اند از قبیل اجراء احکام طهارت و اصغاء اعترافات گناهکاران و عفو و بخشایش آنان و تعیین میزان کفارات و جرائم و انجام دادن تشریفات عادی هنگام ولادت و بستن کستیگ «کمر بند مقدس» و عروسی و تشییع جنازه و اعیاد مذهبی. باید در نظر گرفت که دیانت زردشتی در کوچکترین حوادث و وقایع دخالت داشته و هرفردی در مدت شبانه‌روز بر اثر اندکی غفلت دستخوش گناه و گرفتار پلیدی و نجاست می‌شده است. آنوقت آشکار می‌گردد که روحانیون طبقه بیکاری نبوده‌اند و هریک از این طبقه که ارثاً ثروتی نداشت، به سهولت می‌توانست از راه مشاغل مختلفه خود توانگر شود.

روزی چهار بار بایستی آفتاب را ستایش و ماه و آب را نیایش نمود. هنگام خواب و برخاستن و شستشو و بستن کمر بند و خوردن غذا و قضای حاجت و زدن عطسه و چیدن ناخن و گیسو و افروختن چراغ و امثال آن بایستی هرکسی دعایی مخصوص تلاوت کند.

آتش اجاق هرگز نبایستی خاموش شود و نور آفتاب نبایستی بر آتش بتابد و آب با آتش نبایستی ملاقات نماید و ظروف فلزی نبایستی زنگ بزنند، زیرا که فلزات مقدس بودند. اشخاص که به جسد میت و بدن زن حایض یا زنی که تازه وضع حمل کرده مخصوصاً اگر طفل مرده از او بوجود آمده باشد - دست می‌زدند، بایستی در حق آنها تشریفاتى اجراء کنند، که بسی خستگی آور و پرزحمت بود.

همانطور که آمد روحانیون نه فقط مأمور اجراء تشریفات مذهبی بودند، بلکه هدایت معنوی قوم و تهذیب نفوس نیز بعهده آنان بود. تعلیمات بطور کلی اعم از ابتدائی یا عالی به دست روحانیون اداره می‌شد. زیرا که فقط این طایفه همه رشته‌های علوم زمان را در دست داشتند. علاوه بر کتب مقدسه و تفاسیر آن، ظاهراً کتب بسیار در الهیات و قضائیات منتشر بوده است. کلمان هوار می‌نویسد: «کار عمده روحانیان، خدمت به آتشکده‌ها بود.

ساسانیان، نمازخانه‌های کوچک یا آتشکده‌هایی می‌ساختند و در آنها آتش را که نماد «هورامزدا» بود می‌پرستیدند. هرخانه‌ای، آتش خانه کوچک داشت و هرطایفه و روستایی دارای پرستشگاهی جداگانه «آذران» بود. زنده نگه داشتن آتشخانه یا رئیس خانواده بود اما حفظ آتش «آذران» لاقبل به دور روحانی نیاز داشت.

موبدان آتشکده‌ها در عصر ساسانی تقریباً همان وظایفی را داشتند که پارسیان امروز دارند، آنها از آتش پرستاری می‌کردند و مراقب بودند تا خاموش نشود، «هوما» را که گیاهی مقدس بود فراهم می‌آوردند و برای ساختن شربت موبدان آن را می‌پالودند، به کار صدقات گوشت و نان می‌رسیدند و دعاها و نیایش را تلاوت می‌کردند. موبدان در مناسبات با مردم غیرروحانی، تشریفات تطهیر را به جا می‌آوردند به اعترافات آنها گوش می‌دادند و از سرگناهانشان می‌گذشتند و احکام جرایم را صادر می‌کردند.

آموزش منحصرأ در اختیار موبدان بود روحانیت دوره ساسانی بی‌تسامح و متعصب بود، و تعقیب و آزار ملحدان و پیروان ادیان دیگر، به ویژه مسیحیان که متهم به خیانت به نفع امپراتوری روم بودند به روشنی این مدعا را ثابت می‌کند.

نصرانیت در ایران

آغاز و زمان شروع تأسیس کلیسای مسیح در ایران در ظلمات تاریخ عصر اشکانیان (۲۲۶ م - ۱۵۰ ق.م) مستور است «حکمت» در تاریخ ادیان می‌گوید: قرائن موجوده نشان می‌دهد که دیانت عیسی هم در قرن اول میلادی در بلاد جزیره و بین‌النهرین و سپس در کردستان و غرب ایران شروع شده است، روایات مسیحیان مشعر است که از میان رسولان دو تن موسوم به «شمعون» و «یهود» پس از صعود مسیح، به نیت تبلیغ به سوی مشرق آمدند. در زمان اشکانیان، سلاطین «پارت» به واسطه فقدان مرکزیت سیاسی و عدم وحدت ملی کمتر مزاحم ترسایان و یهودیان می‌شده‌اند، مردم ایران، از همان زمان یعنی بعد از سلطنت هخامنشی و تحولاتیکه پس از حمله اسکندر کبیر در کشورشان روی داد و در نتیجه تماس که با اهل یهود پیدا کردند، نسبتاً یک رشد عقل و تکامل فکری حاصل می‌نمودند، به طوری که کم‌کم از مراحل اعتقاد ات بدوی، «توتیمیزم» و «انیمیزم» گامی فراتر نهادند. سپس

تعلیمات دوگانه پرستی و مبادی کلامی زردشتیان نیز افق روحی ایشان را روشن ساخته به مرحله توحید و یگانه پرستی به تدریج نزدیکتر می شدند از این رو همین که مبلغین عیسوی مبادی مسیحیت را برای آنها ارمغان آوردند آن را در خور فکر و موافق استعداد خود یافتند. در همان زمان نکال و عقاب مسیحیان در کشور روم باعث شد که در قرون اولیه میلادی صدها عیسوی از آنجا فرار کرده در خاک ایران برای خود مأمنی یافته و فرار می گرفتند و بالطبع آنها خود مبلغ دین عیسی می شدند.

دکتر بدیعی در این باره می نویسد^۱:

عیسی (مسیح) مقارن به سلطنت فرهاد چهارم پادشاه اشکانی در فلسطین متولد شد و شهر «اورفا» در شمال رود فرات که در قلمرو اشکانیان قرار داشت. پس از گذشتن یک قرن از تولد مسیح مرکز نشر دین عیسوی گردید و اولین کلیسای مسیحی ایران در این شهر بنا نهاده شد و مذهب مسیحیت به تدریج به تماس خاک بین النهرین و سرزمین آذربایجان و خراسان تا ماوراءالنهر رواج یافت.

مسیحیت در زمان استیلای مغول در ایران^۲

چون حملات هلاکو پیروزی های درخشانی را میسر ساخت، ناگزیر رابطه دستگاه دولتی مغولان با مسیحیت دستخوش دگرگونی عمیقی شد. در سراسر خاور نزدیک اجتماعات مسیحی متشکل در میان ساکنان مسلمان تشکیل شده بود. این مسیحیان در زندگی اجتماعی وظایف نسبتاً مهمی را به عهده داشتند، به این ترتیب رابطه آنان با فرمانروای مغولان از نظر سیاسی نمی توانست بی اهمیت و یکسان باشد. ایلخانان ناگزیر بودند این اجتماعات را به عنوان یک عامل سیاسی مورد توجه قرار دهند - و این وضع برخلاف موقعیت مسیحیان در مغولستان و آسیای مرکزی کاملاً تازگی داشت.

در لشگرکشی هلاکو به خاور نزدیک حکومت های مسلمان بودند، که با مغولان

۱. دکتر ربیع بدیعی: جغرافیای مفصل ایران، ج ۲، ص ۱۹۴.

۲. برتولد اشپولر، تاریخ مغول در ایران صفحات ۲۲۰-۲۱۰، خلاصه شده.

به مقابله برخاستند - قفقاز تصرف شده بود - :اسماعیلیه، خلفای بغداد، حکومت‌های محلی ایوبیان در شمال بین‌النهرین و شمال سوریه. حتی پس از غلبه بر این حکومت‌ها نیز دولتی اسلامی دشمن اصلی ایلخانان ماند: مصر. مملوکان هیچ‌گاه از مغولان یک سره شکست نخوردند و به این سبب مسلمانان سوریه و آسیای صغیر پیوسته امیدوار بودند، که با کمک مصر - یعنی یک دولت اسلامی - بتوانند دوباره استقلال از دست رفته خود را بازیابند، و به همین سبب است، که پیوسته حملات سپاهیان مملوک شورش مسلمانان این مناطق را به دنبال داشت.

به این ترتیب کاملاً طبیعی است، که مغولان به مسیحیان روی خوش نشان دادند، و به آنان آزادی‌هایی اعطاء کردند، که در طی قرن‌ها از آن محروم بوده‌اند، تا به این ترتیب پیوند مسیحیان را با خود محکم‌تر کند. نیز بدیهی است، که مسیحیان مشرق‌زمین در این شرایط، و با توجه به گسترشی که دین مسیح در زمامداری مغولان یافته بود، امیدوار بودند، که بتوانند ایلخانان را مؤمن به دین مسیح کنند. لذا امید از یک سو و حسابگری سیاسی از سوی دیگر موجب اتحادی شد، که در طول ده‌ها سال رضایت بخش بود. از آن گذشته دین بودا در نظر مسلمانان دینی چند خدائی بود، و بدین سبب قاطبه مسلمانان ایلخانان بودائی را کافرانی نفرت‌انگیز می‌دانستند، و بالاخره فرمانروایان ایران زمین با طرز تفکر سیاسی و مذهبی‌ئی که داشتند متمایل بودند، که با دول مسیحی مغرب زمین برای سرکوبی مصریان متحد شوند. اتفاقاً در همین زمان بود، که سلاطین مملوک قصد داشتند آخرین پایگاه‌های دول مسیحی مغرب زمین را در خاور نزدیک به تصرف خود در آورند. سپاهیان محافظ قلاع و شهرهای مسیحی بستگان ایلخانان بودائی را نزد خویش می‌پذیرفتند، و رسولان بسیاری میان اروپا و اردوی ایلخانان رفت و آمد داشتند.

رابطه اباقا با مسیحیان مانند پدرش صمیمانه نبوده است. اباقا گاه گاه در جشن‌های مذهبی شرکت کرده است، از جمله یک بار پیش از مرگش به سال ۱۲۸۲ م. در جشن عید پاک در همدان حاضر شد. همسرش مریم که دختر نامشروع میخائیل هشتم امپراطور قسطنطنیه بود، به هیچ وجه نفوذ دقوزخاتون را نداشت. همسر هلاکو توانسته بود، پیش از مرگش (اوت ۱۲۶۵ م) فرمان تأیید دنیای دوم جاثلیق کلیسای نسطوری را بگیرد، چون همسر ایلخان می‌پنداشت که مکیکا او را

به‌جانشینی خود انتخاب کرده است. همین دنیا بودند، که خلیفهٔ عباسی در سال ۱۲۶۵ م. او را به‌خاطر دوستی‌اش با مغولان تأیید نکرد.

از یک نظر اباقا و ارغون - حتی از هلاکو نیز پا فراتر نهادند و فرمان ضرب سکه‌هایی را دادند، که بر روی آن عبارت: «به‌نام پدر و پسر و روح‌القدس» و علامت صلیب نقش شده بود. مریم همسر اباقا هم چنان پیرو کلیسای ارتدوکس یونان ماند. او عبادتگاه قابل‌حمله با خود آورده بود، و برای تزئین کلیسای یونانی تبریز دستور داد، تا نقاشانی از قسطنطنیه بدان شهر بیایند، و ابوالفرج نیز از وجود همین نقاشان در خدمت کلیسای یعقوبیان استفاده کرده است. انتصاب اسقف‌های نسطوری برای مناطق خاوری (تبریز، طوس و چین) هم چنان ادامه داشت.

در زمان سلطنت ارغون، که جبل‌های سوم در سال ۱۲۸۵ م. «طبق وظیفهٔ مسیحیان در مورد به‌رسمیت شناختن فرمانروای دنیوی» او را تعظیم و تکریم کرد، آخرین دوران خوشبختی مسیحیان مشرق‌زمین آغاز شد. ایلخان فرمان داد، در نزدیکی خیمهٔ وی کلیسایی بسازند، و در آن‌جا مرتباً مراسم دعا برپا شد، و ناقوس‌های آن را به‌صدا درآوردند، و در موقع افتتاح این کلیسا وی به‌گرمی از جاثلیق نسطوریان پذیرائی کرد، و برای ادای احترام شخصاً به‌او جام شراب داد.

با تمام این اوصاف علت رفتار ارغون را نباید در تمایل مذهبی یعنی علاقهٔ او نسبت به‌مسیحیت - آن‌طور که شرح حال جبل‌های سوم توصیف می‌کند - بلکه در اوضاع و شرایط سیاست خارجی جست، و به‌همین سبب است، که او به‌کرات رفتار دوستانه‌اش را با مسیحیان به‌شاهان مغرب‌زمین خبر می‌داد، از جمله معافیت مسیحیان را از پرداخت جزیه به‌اطلاع آنان رساند، و به‌همین دلیل است، که او ابن صوما و بیس کارلو را به‌مغرب زمین اعزام داشت. او می‌خواست این‌طور وانمود کند، که به‌زودی به‌دین مسیح می‌گردد و امکان اتحادش با کشورهای مغرب زمین کاملاً فراهم خواهد گردید.

این رابطه در دوران سلطنت گیخاتو نیز ادامه یافت، بی‌آن‌که این ایلخان چون برادرش در برابر مسلمانان رفتار خصومت‌آمیز پیش گیرد. گیخاتو چون در سال ۱۲۹۲ م. بیمار شد، روحانیون مسیحی، مسلمان، یهودی و بودائی را به‌بالین خود خواند. او به‌مناسبت‌های مختلف از جمله مراسم مرگ مریم (۱۵ اوت ۱۲۹۱ م.) و

مراسم عشاء ربانی به کلیسائی که به فرمان دقوز خاتون ساخته شده بود، می‌رفت و در تابستان سال بعد با جبلهای سوم در قصر او در مراغه ملاقات کرد. ایلخان در این ملاقات به او هدایای نفیسی اعطاء کرد، و اجازه داد که کلیساهای تازه بسازد، و فرمان جدیدی در مورد تأیید او صادر کرد.

غازان از وقتی که در برابر بیدو علم مخالف برافراشت، فرمان چپاول معابد بودائی و کلیساهای مسیحی را داده بود، و نوروز مشاور او نیز تا این موقع در سیستان به سرکوبی غیر مسلمانان پرداخته بود. غازان پس از جلوس بر تخت سلطنت جزیه را برای مسیحیان و یهودیان دوباره مقرر کرد، و فرمان تخریب معابد مسیحی، یهودی و بودائی را داد. مغولان برخی از این معابد را به شکل مسجد درآوردند.

ساکنان مسلمان نیز که پس از ده‌ها سال فشار اینک احساس آزادی می‌کردند، به تعقیب مسیحیان پرداختند، کلیساهای تبریز و اردبیل ویران شد. مردم مسیحی که با زنار و یهودی‌ها که به پارچه‌یی زرد رنگ به دور عمامه مشخص شده بودند، حتی جرأت نداشتند، در معابر ظاهر شوند. بدیهی است که با پرداخت رشوه به مأموران جلوگیری از برخی از خراب‌کاری‌ها ممکن بود.

علاوه بر آن برخی از مسیحیان را سخت شکنجه می‌دادند. می‌گویند جبلهای سوم جاثلیق کلیسای نسطوری را از پا آویختند، تا بدین گونه او را به بازگشت از مسیحیت وادارند، اما چون ایستادگی کرد، مبلغ ۲۰،۰۰۰ دینار از او مطالبه کردند. او گریخت و خود را پنهان کرد. یکی از شاهزادگان مسیحی حامی او شد ساکنان شهر مراغه ناگزیر بودند، پس از فرار او ۳۶،۰۰۰ دینار کفاره بپردازند.

رفته رفته آزار و تجاوز به درجه‌ای رسید، که غازان ناگزیر شد آن را متوقف کند. در این میان جبلهای سوم موفق شده بود با او مذاکره کند (رمضان ۶۹۵)، و تکفور حاتم دوم پادشاهان ارمنستان صغری که اعلام فرمان‌برداری از غازان کرده بود، به شفاعت هم‌کیشان خود برخاست. بدین‌گونه فرمانی صادر شد، و برای کسانی که به کلیساهای مسیحی آسیب می‌رساندند، مجازات تعیین گردید. از آن پس فقط تخریب معابد بودائی هنوز مجاز بود. بدین ترتیب از برخورد دو گروه دینی ساکنان اردبیل جلوگیری به عمل آمد.

غازان برای جبران خسارت وارده ۵۰۰۰ دینار در اختیار جاثلیق کلیسای نستوری گذارد؛ اما این مبلغ ناچیز کافی نبود، که کلیساهای ویران شده و مقر اسقفان را در بغداد، مراغه، تبریز و همدان تعمیر کنند. تنها قسمتی از اشیاء چپاول شده را بازگرداندند، چه همان طور که انتظار می رفت، بیشتر این اشیاء مفقودالائز شده بود. این خبر که غازان طی فرمانی ترک یک دین و گرویدن به دین دیگر را ممنوع کرده است، بی تردید ساخته مسیحیان است؛ چه در موقعی که گروه های کثیر به دین اسلام می پیوستند، صدور چنین فرمانی غیر ممکن به نظر می رسد. به احتمال قوی این خبر را به آن جهت شایع کردند، که از تغییر دین مسیحیان جلوگیری کنند، و این خبر به این ترتیب وارد منابع تاریخی شده است.

صرف نظر از درخواست های جبلها و تکفور حاتم دوم ملاحظات دیگری هم غازان را وادار به تغییر رویه کرده است. ایلخان متوجه گشت - به خصوص پس از سقوط نوروژ - که تنها تغییر سیاست مذهبی می تواند روابط او را با کشورهای مغرب زمین حفظ کند. برقراری آرامش و فرمان به اجرای دقیق قوانین صادره برای این منظور بوده است. چون گروهی در سال ۶۹۶ ه. ق. در تبریز دست به تاراج کلیسا زدند، غازان فرمان مجازات آنان را صادر کرده بود، و طبق آن مسیحیان و یهودیانی که جزیه می پرداختند، از هرگونه آسیبی مصون بودند، به اعتبار خود باقی گذارد. این اقدامات، و نیز تجاوز سپاهیان مغول به برخی از مساجد علاوه بر ایجاد امید در مسیحیان مشرق زمین، موجب شد که یعقوب دوم پادشاه کاتالون پیروزی های غازان را در سوریه به او تبریک گوید و شاید قیام قبطیان نیز در سال ۷۰۰ ه. ق. در قاهره با این جریان بی ارتباط نبوده است.

اما غازان در واقع در اصول سیاست دینی خود تغییری نداد. اگر چه ظاهراً در سال ۶۹۶ ه. ق. دستور داد، تسهیلاتی در پرداخت جزیه برای مسیحیان فراهم گردد، ولی الجایتو جزیه را دوباره مقرر کرد، اما پس از دو سال کشیشان را از پرداخت آن معاف داشت. او حتی گاه گاه دیرهای مسیحی را از پرداخت مالیات معاف می کرد، و درآمد شهر اریل را در اختیار جاثلیق کلیسای نستوری گذارد.

الجایتو به تحریک دائمی اش ارنجن موافقت نکرد، که مسلمانان در تبریز کلیسایی را به شکل مسجد در آوردند او برعکس موافقت کرد، که در سال ۷۰۷ ه. ق. مردم

ارمنستان و گرجستان را به قبول اسلام مجبور کنند. مسیحیان دو سال بعد بار دیگر تحت تعقیب و آزار قرار گرفتند، و به روایت مورخین نسطوری خود در این شکنجه‌ای که به آنان وارد می‌آمد، بی‌تقصیر نبوده‌اند. الجایتو دیگر به گفته‌های جبلهای سوم ترتیب اثر نمی‌داد. اگرچه ایلخان جائلیق نسطوری را به حضور پذیرفت، اما با او صحبت نکرد، و به این ترتیب جبلها نتوانست شکایت‌های خود را به اطلاع ایلخان برساند. پیشوای نسطوری تنها به کمک امیر چوپان و چند تن از سرداران دیگر توانست تسهیلاتی فراهم کند. مسیحیان در دوران زمام‌داری الجایتو یعنی ایلخانی که در کودکی غسل تعمیدش داده بودند، از هرگونه آزادی مذهبی قطع امید کردند. اگر چه روایت می‌شود، که ایلخان مبلغ ۵۰۰۰ دینار و چند دهکده را در نزدیکی بغداد به جبلهای سوم بخشید، اما اگر هم در صحت این روایت شک نکنیم، باید این بخشش را نشانه لطف ایلخان به یک هم‌وطن مغولی دانست.

جبلهای سوم کمی پس از جلوس ابوسعید بر تخت سلطنت در ۷ رمضان ۷۱۷ در گذشت. باین ترتیب مسیحیت آخرین حامی خود را از دست داد، و در طول قرن‌ها دیگر هیچ نوع اهمیت سیاسی نیافت. در این موقع صد سال از نخستین حملات مغول به آسیای مرکزی و خاور نزدیک می‌گذشت.

عیسویان ایران در زمان ساسانیان

همانطور که ذکر شد روحانیون زردشتی بسیار متعصب بودند و هیچ دیانتی را در داخل کشور تجویز نمی‌کردند. لیکن این تعصب بیشتر مبتنی بر علل سیاسی بود. دین زردشت دیانت تبلیغی نبود و رؤساء آن داعیه نجات و رستگاری کلیه ابناء بشر را نداشتند، اما در داخل کشور مدعی تسلط تام و مطلق بودند، پیروان سایر دیانات را، که رعیت ایران به شمار می‌آوردند محل اطمینان قرار نمی‌دادند، به خصوص اگر همکیشان آنها در یکی از ممالک خارجی دارای عظمتی بودند. این طبقه روحانی خطر وجود مانویانرا در داخل کشور دفع کردند.

فرق یهودی بابل برای آئین زردشت و دولت ایران موجب خطری محسوب نمی‌شدند، هر چند اردشیر اول چندان روی خوشی به یهود نشان نداد و یهودیان به یاد آزادی، که در زمان اشکانیان داشتند حسرت می‌خوردند و در دوره اول عهد

ساسانی گاهگاه تحت فشار واقع می شدند، به خصوص وقتی که می خواستند از زیر بار مالیات شانه خالی کنند. اما وضع عیسویان با آنان بسیار اختلاف داشت.

در موقعی که سلسله ساسانی جانشین اشکانیان شد، عیسویان مرکز تبلیغی مهمی در شهر «الرها» داشتند. دولت ایران در جنگهای بزرگی، که با روم کرد اینان را در نواحی دوردست کشور ایران مسکن داد. پادشاهان ایران در لشکرکشی های خود به سوریه گاهی تمام سکنه یک شهر یا یک ناحیه را کوچ داده، در یکی از نقاط داخلی کشور مقیم می کردند، چون قسمت اعظم این مهاجرین عیسوی مذهب بودند، دیانت مسیح در هرگوشه ای از ایران اندکی رواج گرفت. شاهان ساسانی در ابتداء نسبت به مذهب عیسوی که از ارس به حدود ایران منتشر می شد بی قید بودند و خطری از بودن عیسوی ها در خاک ایران احساس نمی کردند ولیکن وقتی که شاپور بزرگ استرداد ولایاتی را که ایران در زمان «نرسی» به روم واگذار کرده بود از دولت روم خواست و جنگ شروع شد سیاست ایران نسبت به عیسویها تغییر کرد.

چون دولت ایران آنها را دوستان باطنی روم می دانست به دادن مالیات سرانه سنگینی مجبور نمود و ظاهراً به این عنوان متمسک شد که عیسویها از خدمات نظامی معافند پس از آن دولت خواست که آنها از مذهب خود برگردند عیسویها مقاومت کردند و دولت بر شدت و سختی خود افزوده امر به خراب کردن کلیساها نمود. یزدگرد نسبت به مسیحیان با ملاحظت بود و به همین جهت نزد روحانیون زرتشتی به گناهکار معروف شد. در زمان او کلیساهای عیسوی در اکثر شهرهای ایران تأسیس گردید و حتی خانواده های بزرگ به دین عیسوی درآمدند ولی بعد بر تجزی روحانیون مسیحی افزود و سختی های سابق نسبت به مسیحیها عود نمود در زمان بهرام گور و یزدگرد دوم همان سختیها دوام داشت در زمان انوشیروان بعد از آنکه جنگهای او با روم شروع گردید ایرانیها در شامات نسبت به عیسویها سختی ها کرده و خلیفه بزرگ آنها را تبعید نمود ولیکن وقتی که انوشیروان با روم صلح پنجاه ساله نمود یکی از مواد عهدنامه این بود که عیسویها آزادی مذهب خواهند داشت به شرط اینکه به تبلیغ نپردازند، خسرو پرویز که در ابتدا نسبت به رومیها فاتح بود درباره عیسویها سختی نمی کرد ولیکن بعد از فتوحات «هرقل» نسبت به آنها سیاست بسیار سختی اتخاذ نمود چنانکه فوت او عیسویها را نجات

داد در سلطنت شیرویه آزادی کامل به عیسویها داده شد و تشکیلات روحانیون مسیحی در ایران مانند تشکیلات آنها در روم بود. مسالمتی، که یزدگرد اول در روابط خود با عیسویان اظهار می‌کرد، بلاشک معلول جهات سیاسی بود، زیرا که با استوار کردن بنیان صلح ایران و روم می‌توانست مساعی جمیله در تحکیم اقتدار سلطنت خویش به کار برد، ولی علاوه بر این ضرورت سیاسی می‌توان گفت، که طبعاً یزدگرد مایل به مسامحه در امور دینانی بوده است.

اگر یزدگرد، در اواخر سلطنتش رفتار خود را نسبت به عیسویان تغییر داد، گناه از اینان بود. عیسویان از فرط جسارت و وقاحت چندان ایرانیان را رنجیده خاطر کردند که پادشاه چاره‌ای جز سختگیری و تنبیه ندید، مثلاً در شهر «هرمز اردشیر» واقع در خوزستان یکنفر روحانی مسیحی به نام «حشو» جرأت کرد، که با رضایت رسمی یا ضمنی اسقفی موسوم به «عبدا» آتشکده زردشتیان را که در نزدیکی کلیسای عیسویان بود، ویران کند. آن روحانی و آن اسقف و بسیاری از اشخاص دیگر، که در قضیه دخالت داشتند، دستگیر و به تیسفون فرستاده شدند. شاه شخصاً آنها را بازجویی کرد و «عبدا» شرکت خود را در آن قضیه انکار نمود، اما «حشو» معترف شد، که خود او آتشکده را خراب نموده است و در ضمن این اعتراف الفاظی رکیک نسبت به دیانت زردشتی بر زبان راند. پس شاه به «عبدا» فرمان داد، که آتشکده‌ها را مجدداً بنا کند و چون او مصرأ امتناع کرد، محکوم و اعدام شد.

این نوع خشونت‌ها، که عیسویان می‌کردند. طبعاً به ضرر آنان تمام می‌شد و شاید انتصاب «مهرنرسی» دشمن بزرگ عیسویان را به مقام «وزرگ فرمذار»، بتوان دلیل تغییر رفتار شاه نسبت به عیسویان دانست.

عیسویت در عهد ساسانی همیشه، حتی در سخت‌ترین دوره‌های زجر و تعدی، مجاز بوده است، اگرچه گاهی بعضی از جوامع عیسوی در شهرها و دهات دستخوش آزار عمال ایرانی می‌شده‌اند، عیسویان اصول دینی خود را در انجمن‌هایی که در سنوات ۴۱۰ و ۴۲۰ در پایتخت کشور ایران تشکیل یافت، با حضور دونفر نماینده دولت امپراتوری بیزانس برقرار نمودند که یکی «ماروئا» و دیگری «آکاس» خطب و مواعظ خود را در سخت‌ترین ایام جور و تعدی، که نسبت به عیسویان در زمان شاپور دوم جاری بوده، نوشته است.

فشار همیشه متوجه علمای دین مسیح بوده، اما هیچ گفته نشده است که عامه عیسویان را زجر یا مجبور به ارتداد نموده باشند. ظاهراً عیسویان چه در کشور ایران چه در دولت امپراتوری روم در روابط حقوقی بین خود، تابع قانون سریانی و رومی بوده‌اند، که ظاهراً آن را با عرف محل وفق می‌دادند. کشتارهای بزرگ ندرتاً اتفاق می‌افتاد و غالباً عیسویان می‌توانستند به آرامی در تحت هدایت معنوی اسقفان خود زیست کنند. ولی در بعضی از مواقع مسیحیان مرتکب به خلاف را به مجازاتهای سنگین می‌رساندند. حکم اعدام را معمولاً به وسیله شمشیر اجرا می‌کردند. و مرتکبین بعضی از جرائم را از قبیل خیانت به دین و دولت مصلوب می‌نمودند. «پروکوپیوس» روایت می‌کند که پوست یک سردار ارمنی را کتوده، از گاه انباشتند و بر درختی بسیار بلند آویختند. در زمان تعقیب عیسویان گاهی بزرگان مسیحی را رجم می‌کردند در زمان یزدگرد روم دو راهبه مسیحی را مصلوب کرده، و همچنان بر دار سنگسار کردند، چند نفر از عیسویان را زنده در دیوار نهادند.

مجازات باستانی مبنی بر سایدن تن مجرمین در زیر پای فیل، که نمونه‌هایی از آن در ازمینه اسلامی نیز دیده شده، در عهد ساسانیان رواج داشت.^۱

۱. انواع و اقسام زجرها و شکنجه‌های دهشتناکی، که محاکم می‌توانستند از آن استفاده کنند، عبارت بودند از:

برای ترسانیدن متهمین آلات و ادوات مختلف شکنجه را در برابر چشم آنها می‌گسترده، زندانیان را گاهی با انگشت می‌آویختند و گاهی واژگون و گاهی با یک پا سرنگون بر دار می‌کردند. گاهی پوست چهره را از پیشانی تا چانه برمی‌داشتند و گاهی پوست دست و پشت آنها را می‌بریدند و سرب گداخته در گوش و چشم می‌ریختند و زبان را می‌کندند. گردن یکی از عیسویان را سوراخ کردند و زبان او را از آن سوراخ بیرون کشیدند و دائم سرکه و خردل در دهان و چشم آنها می‌ریختند تا مرگ فرارسد.

وحشتناک‌ترین شکنجه‌ها، شکنجه معروف به «نه مرگ» بود که ابتدا جلاد به ترتیب انگشتان دست و انگشتان پا و بعد دست را تا مچ و پا را تا کعب و سپس دست را تا آرنج و پارائزانو و آنگاه گوش و بینی و عاقبت سر را قطع می‌کرد. اجساد اعدام شدگان را نزد حیوانات وحشی می‌افکندند. گاهی محبوسین عیسوی را به وعده آزادی یا استرداد اموال مضبوطه و ادار به اعدام هم‌کیشان خود می‌کردند.

باید دانست، که این مجازاتها مخصوص سیاستهای مذهبی بوده و بنابراین آن بیرحمیها نتیجه اختلاط تعصب و غیرت دینی با مفاسد شهوانی است، که در اعمال محاکم مذهبی اروپا نیز در چند قرن پیش مکرر مشاهده شده است.

داستان قتل عام شاپور دوم

هنگامی که در آغاز قرن چهارم، کنستانتین امپراتور رُم دین مسیح را مذهب رسمی اعلام کرد در این زمان شاپور دوم در ایران سلطنت می‌کرد، وی پادشاهی شجاع و با اراده بود که مدت هفتاد سال در ایران به عظمت و اقتدار پادشاهی کرد و چون با رومیان نبرد و پیکار داشت نسبت به اتباع نصرانی خود بدگمان شده و آنان را به کشور خود دشمن و با بیگانگان دوست دانست، پس قصد کرد که آنها را به کلی نابود سازد تا در داخل ایران طرفدارانی برای قیصر روم باقی نماند. از این رو بر قتل عام ترسایان همت گماشت. هر چند دین ترسائی هنوز در تختگاه مدائن رونقی نگرفته بود. معذک اسقف ایرانی به نام «پاپا» در آن شهر جای داشت و از آنجا کلیسای کشور ایران را اداره می‌کرد. نخستین شورای مسیحیان در ۳۱۵ م در همان شهر تشکیل شد، از آن پس اسقف آن بلد ملقب به «جائلیق» گردید و رئیس کل مسیحیان مشرق شناخته شد و در رأس کلیسای ایران قرار گرفت. بعد از بیست و پنج سال جنگهای خونین بین ایران و روم که در سال ۳۳۸ م آغاز گردید و عاقبت به فتح و پیروزی لشکر ایران خاتمه یافته و شهر مهم نصیبین نصیب ایرانیان گردید، قدرت شاپور دوم در مغرب آسیا به اوج کمال رسید.

در آن وقت شاپور مصمم شد که خاطرش را از زحمت مسیحیان به کلی فارغ نماید. پس فرمان داد که «شمعون» جائلیق مدائن و سراسر عیسویان ایران را از دم شمشیر بگذرانند. بدیهی است مغان و موبدان زردشتی شاه را بر اجراء این نیت دائماً تشویق می‌کردند و ترساها را خائن و هواخواه دشمن بیگانه جلوه می‌دادند این قتل عام به مدت چهل سال ادامه داشت و طی آن فجایع خونینی به وقوع پیوست گویند تنها در مدائن یکبار شانزده هزار تن مسیحی را از دم تیغ گذراندند. بار دیگر پنج اسقف و صدکشیش مسیحی و بالاخره شخص جائلیق شمعون به قتل رسید. این قتل عام فجیع و طولانی تا سال ۳۷۹ پیوسته ادامه داشت تا آنکه در آن شاپور وفات یافت و آن خونریزی متوقف گشت.

→ باید در آخر متذکر گردید که تمامی مجازاتها به‌اشدتی که ذکر گردید نبوده است و شدت و ضعف آن بستگی به جرائم انجام گرفته می‌شد.

با وجود این پس از مرگ شاپور کلیسای ایران با نیرو و اساسی محکم تر زنده ماند. در اواخر همان قرن یزدگرد اول در ایران سلطنت یافت، وی با مغان و موبدان دشمن بود، ازین سبب نسبت به مسیحیان رأفت و مهربانی پیش گرفت. سفرائی که از دربار روم غربی به تختگاه او می آمدند از نصارای ایران نزد او شفاعت کردند. در نتیجه به سال ۴۰۹ میلادی پادشاه فرمان آزادی عیسویان را در کشور خود صادر فرمود پس مسیحیان بار دیگر برای تنظیم امر کلیسای آشفته خود شورائی در مدائن تشکیل دادند و خرابی ها را آباد و معابد ویران را ترمیم نمودند.

قیام نسطوریوس

این قیام، قیامی بود که باعث شد کلیسای ایران از کلیسای کاتولیک رم منفصل گردد و آن این بود که در مدرسه شهر «اورفا» که مرکز تعالیم انجیلی بود و در سرحد خاک روم و ایران قرار داشت. مبادی علم لاهوت را برحسب اعتقادنامه «نقیه» در آنجا به کشیشان جوان تعلیم می دادند، این عقیده عمومیت داشت که جنبه بشری «عیسی بن مریم» از جنبه الهی او جدا نیست و این دو اقنوم، - یعنی - اب و ابن - از یکدیگر منفصل نیستند در سال ۴۲۴ م در آن مدرسه شخصی به نام «نسطوریوس» از اهالی قسطنطنیه نظریه جدیدی ابداع کرده و برای جنبه بشری عیسی اهمیت بیشتری قائل گردید و گفت: «دو هویت متمایز در یک وجود ظاهر گشته - یکی الهی (اب) و دیگری بشری (ابن) به عبارت دیگر «کلمه خدا» مستقلاً در پیکر جسمانی یک فرد انسانی به نام عیسی بن مریم ناصری ظاهر گردیده است. اسقفهایی که در آن وقت در شهر «افسوس» جمع شده بودند این نظریه را محکوم به بطلان دانستند. معذالک همان عقیده که به «نسطوریت» مشهور است در شهر «اورفا» رواج بسیار یافت در سال ۴۵۷ میلادی جمعی کثیر از ساکنین شهر «اورفا» به ایران غربی مهاجرت کرده و این عقیده را همراه خود در آنجا انتشار دادند. رفته رفته آنان جمعیتی حاصل کرده و کلیسایی تشکیل دادند که به نام کلیسای نسطوری تا عصر حاضر باقی مانده است.

با این تفصیل کلیسای مسیحی ایران کلیسای نسطوری شد و از کلیسای رم جدا گشت. اکثر آسوریان ایران امروز نسطوری اند و مرکز ایشان در شهر اُرومیه و کلیسای

مقدس آنان «مات مریم» (مارت مریم) به معنای خداوندگار ما مریم می باشد. نسطوریوس می گفت که حضرت مریم با معجزه‌ی روح القدس به جسم مسیح باردار شد، ولی مسیح چون انسان به دنیا آمد. روح القدس پس از آن بر مسیح نازل شد و سپس طبیعت خدایی در بدن او جای گرفت. او می گفت «من نمی توانم در آن هنگام که عیسی مسیح دو ماه یا سه ماهه بود او را خدا بخوانم» بنابراین آنان قائل به دو طبیعت لاهوتی و ناسوتی در مسیح هستند. بر سر این سخن، «نسطوریوس» تبعید شد و پیوسته از دست مأموران دولتی روم از این گوشه به آن گوشه پناه می برد تا سرانجام در سال ۴۳۹ م. درگذشت.

در دین نسطوری ازدواج برای تمام کشیشان کلیسا مجاز گردید. اما اسقفان حق ازدواج ندارند. نسطوریوس می گفت: که خدای تعالی دارای سه اصل است که عبارت از وجود و علم و حیات باشد و این اقانیم زاید بر ذات او نیستند و کلمه با جسد مسیح بیامیخت. مانند: تابیدن آفتاب در روزنی از شیشه‌ای بلورین و مسیح از جهت ناسوتی یعنی جسمانی کشته شد و نه از جهت لاهوتی. زیرا برخداوند الم و رنج وارد نمی شود. در قرن شانزدهم م. نسطوریان به دو فرقه تقسیم شدند یکی به نام کلدانیان که پیوستگی خود را با کلیسای کاتولیک رم اعلام کردند، دسته‌ی دیگر به حال خود مانده همچنان استقلال خود را حفظ نمودند و پاتریارک خود را «مارشیمون» می خوانند.

در اینجا برمی گردیم به مبحث قبل، یعنی اوضاع مسیحیان ایران در دوره ساسانیان و اینک در پادشاهی فیروز. چون نوبت پادشاهی به فیروز رسید سکوبای نصیبین (اسقف نصیبین) که مردی فعال و کارآمد، موسوم به «بارسیما» بود طرف مهر و محبت شاه قرار گرفت و او نیز عقیده نسطوریان را به منظور انفضال کامل مسیحیان ایران از روم ترویج و تقویت کرد. و شاه با قوه قاهره از او پشتیبانی نمود. از این رو کلیسای آنها قدرت و شهرت بسیار حاصل نمود. چون دولت روم در ۴۸۹ م. مدرسه «اورفا» را بسته و آن شهر از مرکزیت انجیلی فرو افتاد.

«بارسیما» از این فرصت استفاده کرد و در شهر نصیبین مدرسه دیگری تأسیس کرد که قائم مقام مدرسه تاریخی «اورفا» شد و جوانان مسیحی ایرانی برای تعلیم و تربیت از اطراف آن کشور بدانجا شتافته، نزد علماء لاهوت تعالیم انجیلی را فرا

گرفته و به وطن خود باز می‌گشتند، به طوری که بعد از چندی کشور سکوباها و کشیهای ترسایان ایران همه از مستخرجین مدرسه نصیبین بودند.

اندکی بعد قباد و پس از او فرزندش انوشیروان پیاپی بر تخت سلطنت ایران نشستند و مغان و موبدان را دشمن دیگری در میان پدید آمد که مزدکیان بودند. طولی نکشید که بار دیگر جنگهای شدیدی بین ایران و روم در گرفت و خسرو با «ژوستینیان» قیصر به نبرد پرداختند. لشکریان روم شکست خورده سپاهیان ایران تا شهر انطاکیه در ساحل مدیترانه پیش رفتند. به محض شروع این جنگها بالطبع مسیحیان مجدداً مورد اتهام و سوءظن واقع شدند. جمعی از اسقفهای ایشان به قتل رسیدند، ولی کثرت عدد پیروان عیسی در اطراف مملکت و قدرت و منزلت اجتماعی که آنان را حاصل شده بود مانع از آن گردید که شاهنشاه مانند اسلاف خود به قتل عام آنها مبادرت فرماید.

غالب مردم شهرنشین در بلاد بزرگ از اصناف هنروران و صنعتگران و اهل حرف و تجار و کسبه به مذهب مسیح گرائیده بودند و دین رسمی دولتی (زرتشتی) محدود به طبقات عامه و روستائیان بود.

فیروز (۴۵۹-۴۸۴) برای اینکه عیسویان قلمرو خود را از هم دینان خارجیشان روگردان کند، آنان را به پذیرفتن عقاید نستوریس که پیش رومیان مردود بود، تشویق نمود. در همین وقت کشیشان رُها (ادس، اورفه کنونی) که مدرسه آنان نصیبین، به علت نفوذ آراء نستوریوس، تعطیل شده بود، به تأسیس مدرسه‌ای در آنجا پرداختند. و این دو پیش‌آمد باعث جدائی نصرانیان ایران از نصرانیان روم شد، ولی مردم نصرانی ارمنستان این مذهب را نپذیرفتند و به مذهب «یک طبیعتی» ماندند و پیوسته می‌شوریدند و اسباب زحمت حکومت ایران را فراهم می‌آوردند. در زمان بلاش (۴۸۴-۴۸۸) دین رسمی ایران بکلی در ارمنستان منسوخ گشت و روابط روحانی میان ایرانیان و ارمنیان مقطوع گردید.

در زمان کواذ (۴۸۸) - خاصه در دوره اول پادشاهی وی که در تحت نفوذ موبدان زرتشتی نبود - مسیحیان آزادی یافته با شور و عشق دین خود را در ایران رواج می‌دادند و مدارس و مجامع روحانی داشتند و به تنظیم عقاید و تعریف اصول دین خود می‌پرداختند.

انوشیروان در آغاز پادشاهی خود، به نصرانیان آزاری نرساند بلکه پشتیبان مسیحیان، خاصه فرقه نستوریوس، بود وقتی جنگ با دولت بیزانس را آغاز نمود مؤبدان زرتشتی آزار و کشتن ایرانیان نصرانی و نصرانیان دیگر را دوباره از سر گرفتند، در سال ۴۸۸ جاثلیق مارابا را به تهمت اینکه زرتشتی بوده و نصرانی شده، محاکمه کردند و به آذربایجان تبعید نمودند.

در سال ۵۵۱ انوش خسرو - که مادرش نصرانی بود و نصرانیان به او میل داشتند و در خوزستان تبعید شده بود - چون خبر ناخوشی پدر را شنید به همراهی هم دینان به سرکشی پرداخت، ولی بزودی دستگیر شد و او را نافص کردند تا نتواند به شاهی رسد. انوشروان، جاثلیق تبعیدی را اکنون که به پایتخت منتقل شده بود، برای آرامش خوزستان به آنجا فرستاد و چون او در مأموریتش موفق گشت آزاد و معزز گردید، ولی اندکی پس از این (۲۹ فوریه ۵۵۲) بر اثر رنجهایی که کشیده بود جان سپرد. جاثلیق در آخرین سال حیاتش موفق شد نزدیکان ملک حیره را - که با ملک مزبور به دربار تیسفون آمده بودند - به دین خویش آرد. ملک حیره، عمروبن منذر (۵۷۹-۵۹۰) از آزار مسیحیان خودداری کرد و خواهش مؤبدان را در دفع ایشان نپذیرفت. در آخر پادشاهی او، نعمان ملک حیره که مانند اجداد خود تابع دولت ساسانی بود، به دین عیسی درآمد. عمروبن منذر (۵۵۴-۵۶۹) عموی او پیش از وی دین عیسی داشت، ولی پدرش منذر در بت پرستی باقی مانده بود. نصرانی شدن ملک حیره یکی از اسباب خشم خسرو دوم نسبت به او شد و این امر در کشتن او دخیل بود.

خسرو دوم، نظر به روابط خوبی که با موریس امپراتور بیزانس داشت، به نصرانیان آزادی عقیده داد. دو تن از زنان او نیز نصرانی بودند. طرفداران یعقوبی ها یا طرفداران «یک طبیعتی» از اختلافهای داخلی پیروان نستوریوس استفاده کرده در نواحی شرقی ایران شروع به تبلیغات کردند. رقابت میان دو فرقه مزبور بسختی دوام داشت. یکی از طبیبان خسرو دوم بنام جبرئیل که مذهب یعقوبی داشت پیش پادشاه از مخالفان عقیده خود یعنی پیروان نستوریس بدگویی می کرد و خسرو دوم را که تدبیر درست و سیاست عاقلانه‌ای نداشت ، به مخالفت با دین نستوریس - که دین رسمی نصرانیان شناخته شده بود -

برمی‌انگیخت. مؤبدان زرتشتی که نمایندگان دین رسمی مملکت بودند با اینکه از سخت‌گیری و تعصبشان چیزی نکاسته بود، اکنون قدرتشان چنان سستی گرفته بود که نتوانستند از اختلاف میان فرقه‌های نصرانی استفاده برند، آنان با اینکه می‌دیدند اعضای خاندان نصرانی مذهب یزدین، والاترین مقامهای مالی مملکت را قبضه کرده‌اند، وضع موجود را تحمل می‌کردند. پیش از این هم نصرانیان مقامهای دیوانی داشتند ولی در مراتب پائین‌تر.

در سال ۶۰۴ جنگ بیست ساله خسرو با دولت روم شروع شد. در سال ۶۱۴ سپاهیان خسرو به سرداری «شهر براز» وارد بیت‌المقدس شدند و شهر را غارت کردند و بزرگان دین نصرانی را به اسیری گرفتند، و کلیسای بزرگ آن شهر را آتش زدند و صلیب عیسی را ضبط نمودند. سرداران او جمع بسیاری از نصرانیان یعقوبی را اسیر گرفته به ولایات شرقی ایران و خراسان و سیستان فرستادند. چون هراکلیوس به ایران حمله کرد و دستگرد مقرّ خسرو دوم را با غنائم بسیار گرفت، خسرو نسبت به نصرانیان شروع به سختگیری کرد و کشتارها و شکنجه‌ها تجدید گردید. سرانجام خسرو پیشنهاد صلح هراکلیوس را رد کرد، بزرگان لشکر ایران بر او شوریدند و او را به زندان انداختند و اندکی بعد کشتند و شیرویه شاه شد، و او هم، پس از چند ماه شاهی و کشتن هفده تن از شاهزادگانی که می‌توانستند به شاهی رسند، مرد، و پس از او هرج و مرج و اضطراب در حکومت قوت گرفت بطوری که تقریباً در فاصله چهار سال ایران افلاّده پادشاه داشت.»

انوشیروان و نواده‌اش خسرو پرویز هر دو همسران مسیحی داشته‌اند. سکوباهای بزرگ در شهرهای پرجمعیت مانند نصیبین، جندی‌شاپور، فرات میشان، اربل و کرکوک، اردشیر خوره (فارس)، مرو، ماوراءالنهر، نیشابور و اصفهان همه صاحب دستگاهی منظم بودند و جملگی در تحت ریاست پاتریارک مدائن قرار داشتند و خود برصدها کشیش و شماس ریاست می‌کردند و به مردم انجیل را تعلیم می‌دادند و گناهکاران به آئین مسیحیت نزد ایشان اعتراف به گناه و توبه می‌نمودند و سالی یکی دوبار انجمنی در یکی از شهرها تشکیل می‌دادند. در امور کلیسا با یکدیگر به مشورت می‌پرداختند. از این جهت دین عیسی در آخر قرن ششم در ایران عظمت و توسعه کلی حاصل کرد.

در حدود ۵۵۰ میلادی اقوام هون سفید «هیاطله» به ایران هجوم کردند و فیروز پادشاه ساسانی با آنها می‌جنگید در آن زمان «مارابا» «بطریق مداین» مبلغینی نزد آن قوم وحشی فرستاده و آئین مسیحا را به ایشان تبلیغ کرد. در اواخر قرن ششم م. نفوذ و بسط دین عیسی به قدری بود که «بطریق مدائن» با موبد موبدان، دم از برابری میزد و هم شأن و هم قوه او به شمار می‌آمد.

دین مسیح با کیش زرتشتی متساویاً رقابت می‌کرد. گویا همین امر باعث انشقاق اجتماعی ایران و زوال وحدت ملی در این کشور گردید که در اوائل قرن هفتم م. در قبال هجوم اعراب نومسلمان مقاومت نیاورد و سلطنت ساسانی با تمام مظاهر فرهنگی آن متلاشی گردید.

در قرون اولیه سلطنت اسلام، از قرن دوم تا قرن هفتم هجری، کشیسه‌های ایران در آذربایجان (ارومیه) خراسان (طوس) ترکستان (مرو) پیوسته به نشر تعالیم دین عیسی در بین ترکها و مغولها و تاتارها و دیگر اقوام شمالی سرگرم بودند و تا حدود چین نیز پیش رفتند گویند اولین مبلغ مسیحی در چین کشیسی ایرانی به نام «اولوین» از اهالی بلخ بوده است که در آن کشور اولین کلیسای مسیح را تأسیس کرد.

از قرن سیزدهم میلادی دوره انحطاط مسیحیت در ایران شروع می‌شود و این دایره همچنان قوس نزولی را می‌پیماید. جز آشوریان نسطوری در آذربایجان غربی در دیگر بلاد کشور عدد نصاری انگشت‌شمار است، این وقفه و انحطاط را علل و اسباب چند بوده است:

اول آنکه - زبان مخصوص دین مسیح در مشرق زمین لغت «سریانی» بوده است که از قرن سوم میلادی در شام بین مسیحیان متداول گردیده و آن از شعب زبان آرامی است، انجیل و کتب مقدسه دینی همه بدین زبان تعلیم می‌شده بدیهی است مردم ایران و دیگر اقوام مشرق زمین با این زبان آشنا نبوده و آن را بدرستی فهم نمی‌کرده‌اند از اینرو آن زبان همینکه در قرن سیزدهم به کلی از میان رفت، محو گردیده همراه آن تعالیم مسیحیان نیز از میان رفت.

دوم آنکه - وسعت خاک آسیا و صحاری بی‌پایان و پهن دشت‌های وسیع مانع از آن بوده است که اولیاء کلیسا در بغداد بتواند به اسقف‌نشینهای عدیده که در آن حوزه پهناور وجود داشته درست رسیدگی نمایند و امور کلیساهای خراسان و

ماوراءالنهر و کاشمر و ممالک هندوستان و چین قهرآ دچار اختلال گردید و رئیس و حاکمی نبود که آنرا اداره کند و مقام اسقفی در بعضی بلاد سالیان دراز بلامتصدی می ماند و تشکیلات کلیسا آشفته و مختل می گردید.

سوم آنکه - سلاطین ترک و مغول و تاتار که جانشینی خلفاء عرب و امراء ایرانی شدند پس از آنکه به دین اسلام درآمدند با تعصب و کینه تیزی شدید به ملل غیرمسلمان رفتار می کردند و ریختن خون کسانی را که از دائره اسلامیت خارج بودند ثواب می دانستند.

تنها چند صباحی در آخر قرن هفتم بعد از حمله چنگیزخان، به نسی از اعقاب او، ملوک بت پرست و فتنه پست مغول احیاناً مسیحی شدند. مانند «اباقاخان» و پسرش «ارغون خان»، این خانهای مغول بانصارهای ایرانی مختصر حسن سلوکی داشتند. ولی بعد از آنکه غازان خان، به دین اسلام درآمد با کمال تعصب حکم کرد که تمام معابد مسیحیان را ویران کنند و اجتماع آنها را موقوف و قدغن فرمود. چون در قرن پانزدهم میلادی، نوبت به یورشهای تیمور لنگ رسید، وی تعصبی آمیخته به حد اعلائی قساوت و خونخواری داشته و شهرهای بزرگ ایران و بین النهرین و شام را عرصه قتل عامهای هولناک ساخت. در این کشتارهای فجیع عیسویان نیز طعمه شمشیر شدند، چندانکه بعد از تیمور اثری از این نصاری در ممالک ترکستان و ماوراءالنهر و خراسان و افغانستان باقی نماند. تنها در نواحی کوهستانی ارمنستان و کردستان و آذربایجان و گرجستان مسیحیان توانستند جامعه خود را حفظ کنند، ظاهراً کلیسای هند شمالی و کلیسای چین نیز در همین ازمه به کلی از میان رفته و محو و نابود گردیده است.

پس از ضربه های هولناک که در عصر مغول و تاتار به کلیسای نسطوری وارد آمد، بسیاری از کشیشان آن فرقه مجدداً به کلیسای کاتولیک روم پیوسته و بار دیگر پیروان کاتولیک کمابیش در ایران پیدا شدند.

در اوایل قرن بیستم در کوهستانهای کردستان، مابین دریاچه وان و رود زاب علیا، در حدود هفتاد هزار نفر نصارای نسطوری وجود داشت که با کمال علاقه مندی به دین اجدادی خود دل بسته بودند و آداب و فرهنگ قومی خود را

حفظ می کردند که به آنها «آشوری» می گفتند.^۱

دین مسیح

کلمه مسیح که به معنای تدهین شده و نجات دهنده است، به زبان یونانی به کریستوس ترجمه گردیده و پیروان عیسی مسیح را مسیحی و به زبانهای اروپایی «کریستیان» گویند.

ملت یهود، بر اثر تماس با ایرانیان معتقد به یک منجی یا نجات دهنده شد که مانند سوشیانس در آخرالزمان ظهور خواهد کرد.

عیسی (ع) که از پیامبران الوالعزم و صاحب کتاب انجیل است در بیت اللحم (خانه نان) در جنوب اورشلیم از مادری پاک به نام مریم به دنیا آمد.

مریم چون برای شرکت در یک سرشماری محلی به بیت اللحم آمده بود و چون بر اثر کثرت اجتماع مردم در آنها جایی برای خود نیافت. ناچار به طویله ای پناه برد و شب را گذرانید و عیسی مسیح در همانجا به دنیا آمد، در همان زمان سه تن از مغان ایرانی که ستاره ی او را در مشرق دیده بودند، به دنبال آن به فلسطین آمدند و آن مولود مقدس را یافته و بروی نماز بردند و هدایای خود را به او تقدیم کردند.

عیسی مسیح در سی سالگی به دست یکی از پیغمبران و بزرگان زمان خود یحیی بن زکریا تعمیم یافت و ظاهراً مدتی در نزد او شاگردی کرد و از محضر برفیض و روحانی او مستفیض می شد.

عیسی مسیح مانند یحیی شروع به موعظه ی مردم نمود و در کنسپه های یهود، یا در کشتزارها و یا در سر بازارها برای مردم سخن می گفت و به آنان پند و اندرز می داد و چون روحی قوی والهی داشت و به قوت ایمان خویش و اراده پروردگار یکتا

۱. در قرن نوزدهم مشرین و مبلغین کاتولیک (ژزویت ها و لازاریست ها) و بعد از آن مبلغین پروتستان امریکائی - در شمال و غرب ایران و انگلیس در مرکز و جنوب ایران، از نو به نشر و تبلیغ دین مسیح به طریقه خود همت گماشتند و اناجیل اربعه نخستین بار در ۱۸۱۱ م. در شیراز به زبان فارسی ترجمه و در هندوستان به طبع رسید و در دسترس خاص و عام قرار گرفت. - ولی با وجود همه مساعی این مبلغین، دین مسیح در ایران انتشار چندانی نیافته و اکثریت جامعه ایران به دین اسلام پایدار ماندند.

بیماران را شفا می داد و می گفت: «به سلامت برو و دیگر گناه مکن، ایمان تو، ترا شفا خواهد داد».

عیسی مسیح مانند موسی قانون و شریعتی نیاورد و کاری با جسم مردم نداشت و می خواست که روح آدمیان را مهذب کند تعلیم عیسی نخست آن بود که انسان برحسب اراده‌ی الهی رفتار کند و آنچه خداوند از او خواسته است که آدمی خویشتن را برای ظهور ملکوت آسمان آماده سازد، به این طریق که همه با یکدیگر زیسته و روی نیاز به سوی کردگار بیاورند.

از صفات بارزهی عیسی توجه دادن پیروانش به امور باطنی و انصراف ایشان از امور ظاهری و ریاکاری بوده است. او می گفت، نجات و رستگاری تنها در آن است که آدمی قلباً پاک و مخلص باشد و برطبق دستور وجدان پاک خود رفتار کند، رستگاری و نجات آدمی در زندگانی از قلب او سرچشمه می گیرد.

تا هنگامی که عیسی مسیح فقط به موعظه می پرداخت یهود با او کاری نداشت و از آن زمانی که حمله به روحانیون یهودی را آغاز کرد و کارهای آنان را به سخریه گرفت یهودیان و بخصوص در فرقه‌ی فریسیان و صدوقیان به دشمنی او برخاستند. مباحثات لفظی بین ایشان و عیسی مکرر به وقوع پیوست. در یک روز شنبه عیسی با شاگردان خود از کشتزاری می گذشت، شاگردانش، آغاز به چیدن خوشه‌های گندم کردند، فریسیان به آنها گفتند، مگر نمی دانید که در روز شنبه کار کردن حرام است، عیسی گفت: «شنبه به جهت انسان مقرر شد، نه انسان برای روز شنبه، بنابراین پسر انسان مالک روز شنبه نیز می باشد».

روحانیون یهود دریافتند که عیسی تنها واعظی انقلابی نیست، بلکه مصلح اجتماعی شدیدالعملی نیز می باشد، از این جهت فردی به نام «اسخریوطی» را که از شاگردان او بود رشوه دادند تا در موقع معهود او را به کسانی که به قصد دستگیری وی می روند بشناساند. انجیل هرقل می نویسد: «عیسی شب آخر زندگانی خود را در باغی در اورشلیم با شاگردانش گذرانید و چون طعام آوردند، نان را گرفته و برکت داد و گفت: بگیرید و بخورید و شکر کنید که این جسد من است» و پیاله‌ی گرفته که همه از آن آشامیدند و گفت: «این خون من است. که بر سر راه بسیاری ریخته می شود». سپس سربازان رومی بدانجا ریخته و یهودای اسخریوطی عیسی را

بوسید تا رومیان مردی را که در طلبش بودند بشناسند. پس او را دستگیر کردند و به دادگاه دینی «سنهدرین» بردند که عالیتین شورای یهود در اورشلیم بود. ادعای عیسی براینکه مسیح است کفر شناخته شد و دادگاه عیسی را محکوم به مرگ کرد. «پلاطس» حاکم رومی، بسیار سعی کرد که بلکه عیسی را از مرگ برهاند و به جای او دزدی را به صلیب آویزد ولی روحانیون یهود زیر بار نرفتند و سرانجام او را به صلیب کشیدند.

خداوند متعال در سوره‌ای «النساء» می‌فرماید که عیسی را یقیناً نکشته‌اند و مصلوب نساخته‌اند، و خداوند او را به سوی خود بالا برد. و این نظر قطعاً صحیح می‌باشد که عیسی مسیح مصلوب نگشته و عروج نموده است. مسیحیان به اقانیم ثلاثه که آن را «ثالوث اقدس» نیز گویند اعتقاد دارند. «اقنوم» کلمه‌ای است سریانی و به معنای «اصل» است. هر مسیحی باید به اقنوم اول یعنی الوهیت پدر «خداوند آسمان» و به اقنوم دوم، الوهیت پسر «عیسی بن مریم» و اقنوم سوم، «روح القدس» معتقد باشد. گویند که روح القدس در رحم مریم عذرا جای گرفت و پس از این امر که بزرگترین واقعه‌ی جهان است عیسی مسیح پیدا شد. و پس از درگذشت ظاهری، عیسی روح القدس بر حواریون نازل شد و شاهد وجود ابدی عیسی مسیح در عالم گردید.

در قرآن کریم نیز عیسی مسیح کلمه خوانده شده است و در سوره‌ی نساء عیسی رسول خدا و کلمه‌ی خداست که توسط روح الامین یا جبرئیل به مریم القاء شده است.

قرآن تثلیث مسیحیت، یعنی تجزیه و اتحاد سه اقنوم را با یکدیگر رد می‌کند. ولی در تسمیه‌ی عیسی به کلمه با مسیحیت همراه است.

انجیل: انجیل کلمه‌ای است یونانی الاصل به معنای بشارت که در آن زمان «اوانگلیون» و در زبان پهلوی به صورت «انگلیون» آمده است و جمع آن به زبان عربی اناجیل است.

زندگی نامه‌ی عیسی مسیح و بیانات اخلاقی او در این انجیلها مسطور است. مجموعه‌ی این اناجیل را عهد جدید گویند. از این انجیلها، چهار انجیل «متی»، «مرقس»، «لوقا»، و «یوحنا» در پیش همه‌ی مسیحیان جهان معتبر است و انجیلهای

دیگری که شمار آنها از یک صد و چهارده انجیل متجاوز می شود و از طرف کلیسا خارج از کتب آسمانی دانسته شده است.

انجیل مرقس: قدیمی ترین و کوتاهترین اناجیل است و آن مشتمل بر شانزده باب است و به احتمال قوی در حدود سالهای ۶۵-۷۰ میلادی در انطاکیه شام به رشته‌ی تحریر درآمده است. این انجیل عبارت از خاطرات قدیس بطروس حواری است که «یوحنا مرقس» در هنگامی که هنوز در اورشلیم می زیسته پیش از آنکه به انطاکیه بیاید آن را تدوین کرده، و در آن شهر به رشته‌ی تحریر کشیده بود. در این انجیل حوادث دوره‌ی جوانی عیسی از هنگام تمعید او نوشته شده است. «مرقس» در حدود سال ۷۵ میلادی به قتل رسید.

انجیل متی: انجیل متی ظاهراً از روی دو انجیل «مرقیون» و «مرقس» در حوالی انطاکیه به رشته‌ی تحریر درآمده باشد و آن مشتمل بر بیست و هشت باب است. در این انجیل بیان شده که عیسی همان مسیح است که پیامبران پیشین یهود، پیشگوئی کرده و آمدن او را وعده دادند.

مرگ «متی» را در سال ۷۹ میلادی در کشور حبشه دانسته‌اند و گویند که او انجیل را برخلاف دیگران که به یونانی نوشتند، به زبان آرامی نوشت. و متأسفانه نسخه‌ی آرامی آن در دست نیست. و این اولین ترجمه‌ی یونانی آن است.

انجیل لوقا: لوقا به طبابت اشتغال داشت و پزشکی یونانی و دوست «پولس» رسول بود. و انجیل او مشتمل است بر بیست و چهار باب. از حلول خداوند در پیکر عیسی و دوشیزگی مریم عذرا و تولد خارق‌العاده‌ی عیسی سخن رفته است. وی انجیل خود را به زبان یونانی برای طوایف غیریهودنوشت. (این سه انجیل بین سالهای ۶۰-۷۵ میلادی به رشته‌ی تحریر درآمده است).

انجیل یوحنا: این انجیل شامل وقایع مهمی است که در سه انجیل اول ذکر نگردیده است و مشتمل بر بیست و یک باب است. یوحنا اعمال رسولان را از انجیل «لوقا» و شرح انتشار و پیشرفت مسیحیت را در مغرب زمین تا زمان «پولس» ذکر می نماید این انجیل در سال‌خوردگی یوحنا، در شهر افس در آسیای صغیر نوشته شده است.

انجیل برنابا: یکی از اناجیل غیررسمی کلیسا انجیل منسوب به قدیس «یوسف

برنابا» در گذشته در ۶۱ میلادی است. وی از رسولان و مبلغان مسیحی است و از اصحاب «پولس» و «مرقس» رسول است. و نام او در اعمال رسولان آمده است. انجیل او را مسیحیان از اناجیل «آپوکریفا» می‌شمارند.

این انجیل حلقه‌ی گمشده‌ی بین مسیحیت و اسلام است و در این انجیل است که ظهور حضرت محمد «ص» پیامبر اسلام را بشارت داده است.

اختلاف این انجیل با اناجیل دیگر از اینقرار است.

۱- عیسی الوهیت و پسر خدا بودن خود را انکار کرده است.

۲- پسری را که حضرت ابراهیم خلیل نیت قربانی کردن او را داشته اسماعیل بود نه اسحاق.

۳- مسیحا یا مسیحی که در انتظار او هستند، یسوع یا عیسی نیست. بلکه همان احمد قران یا محمد «ص» است که در دیگر اناجیل «فارقلیط» تسلی دهنده ذکر شده است و گوید که او پیامبر خداست و حضرت آدم، هنگامی که از بهشت رانده شد، این عبارت را بر سر در بهشت بدید: «لااله الا الله، محمد رسول الله»

۴- عیسی (ع) به دار آویخته نشد، بلکه کسی را که به دار زدند یهودای خائنی بود که او را به رومیان نموده بود، و یهودیان گمان کردند که عیسی را به دار می‌زنند و در اشتباه بودند، و شخص مصلوب «یهودای اسخریوطی» است.

اما مسیحیان می‌گویند که این انجیل به توسط یک نفر مسلمان نوشته شده و این یوسف برنابا، آن قدیس «برنابای» دوست «پولس» و «مرقس» نیست.

آنچه مسلم است در انجیلها در طول تاریخ دستکاریهایی نموده‌اند و مطالب آن را تحریف کرده و به مقتضای زمان تغییر داده‌اند.

مذاهب مسیحی شرقی روم و ایران

تا زمانی که دولت امپراتوری روم عیسویت را به عنوان دین رسمی خود نپذیرفته بود عیسویان ایران در آرامش می‌زیستند. اما چون قسطنطنین به عیسویت گروید، وضع تغییر کرد و مسیحیان ایران به خصوص آنان که مجاور کشور روم بودند مجذوب و طرفدار دولت نیرومندی شدند که هم‌کیش آنان بود.

میترا (مهر) و مسیحیت

«مهر» یا «میترا» که در کیش هندو ایرانی از آن خداوند روشنایی و عدالت و راستی و پیمان اراده شده و معادل شمس خدای بابلیان است، از ادیان ایران قدیم بوده است. مهرپرستان یکدیگر را برادر و مربیان خویش را پدر می خواندند، آئین مهرپرستی از ایران به روم رفت و پرستشگاههایی برای این خداوند در روم ساخته شد. در مهرپرستی هفت درجه وجود داشت و برای ورد به هر درجه شتوشویی لازم بود که اساس غسل تعمید مسیحیان بر آن است. رومیان قدیم روز یکشنبه را که بعدها مسیحیان عید گرفتند، مخصوص به خورشید دانسته و مقدس می شمردند. چون دولت روم کیش مسیحی را در قرن چهارم میلادی به رسمیت شناخت و در این چهار قرن اولیه مسیحیت آئینی گمنام بود و شعائر و تشریفات مشخصی نداشت، آداب و رسوم مهرپرستی در روم یعنی مذهب پیشین رومیان عیناً به مسیحیت انتقال یافت.

اندرزهای عیسی مسیح

- ۱- شخص را چه سود که تمام دنیا را ببرد و جان خود را ببازد.
- ۲- آنچه را خدا پیوندد انسان جدا نسازد.
- ۳- هرکه خود را بلند کند پست گردد، و هرکه خود را فروتن سازد، سرافراز شود.
- ۴- هر آنچه با ایمان به دعا طلب کنید، خواهید یافت، مال قیصر را به قیصر ادا کنید، و مال خدا را به خدا
- ۵- سوال کنید که به شما داده خواهد شد، بطلبید که خواهید یافت، بگوید که برای شما باز کرده خواهد شد.
- ۶- چگونه است که خس را در چشم برادر خود می بینی، و چوبی که در چشم خود داری نمی یابی.
- ۷- هر کسی به زنی نظر شهوت اندازد هماندم در دل خود با او زنا کرده است.
- ۸- خدا محبت است و هرکه در محبت ساکن است در خدا ساکن است.
- ۹- هر کسی بر حسب اعمالش حکم خواهد یافت.
- ۱۰- هیچکس را به جای بدی، بدی مرسانید.

فرقه‌های مسیحیت

مسیحیت به سه فرقه بزرگ، کاتولیک، ارتدکس و پروتستان تقسیم شده است. مهمترین فرقه مسیحی، فرقه کاتولیک است که امروز مهمترین و بزرگترین مذهب مسیحی کاتولیک است که پاپ پیشوای آن است.

«کاتولیک» در اصطلاح یونانی، به معنی «عمومی» است و کلیسای کاتولیک به این معنا شامل کلیه شعب دین مسیحیت می‌باشد در حالی که تنها برای کلیسای رم که تحت ریاست عالی پاپ قرار دارد، به کار می‌رود. واژه کاتولیک برای اولین بار در ۱۶۰ م به کار رفت تا کلیسای عمومی مسیحیان را از بعضی شعب آن که تازه تأسیس گردیده بود تشخیص دهند. کلیسای کاتولیک‌ها اسامی دارد که عبارت است از «عمومیت»، «قدمت»، «الفیت» و «اتحاد».

اعتقاد کاتولیک بر آنست که آنها نماینده حقیقی کلیسای مسیح هستند و برای خود تنها اتحاد عقیده و آداب مذهبی و تقدس و روحانیت و قدمت و ولایت را قائل‌اند.

پاپ در رأس کلیسای کاتولیک قرار گرفته است. کاتولیک‌ها عقیده دارند که عیسی (ع) انجمن مرئی را که عبارت از همین کلیسا است، تأسیس کرده است. و پاپ جانشینی پطرس مقدس است.

کاتولیک‌ها به تظاهر و رعایت آداب مذهب اهمیت فراوان می‌دهند و قوانین مذهب را در تمام کلیساهای خود یکنواخت کرده‌اند.

مراسم مذهبی آنها عبارت است از تعمید، قربانی، توبه، اعتراف، تناول، ازدواج، مسح بیماران در حال مرگ. کاتولیک‌ها خطبه و ادعیه و نماز را به زبان لاتینی می‌خوانند.

ارتدکس

اولین تجزیه و تقسیم مهم با تشکیل کلیسای ارتدکس آغاز شد این گروه از آن دسته از مسیحیانی هستند که بر اثر اختلاف عقیدتی به تدریج از کلیسای کاتولیک رم جدا شدند و در اواسط قرن یازدهم م. به طور نهائی کناره‌گیری کردند، علت جدائی اختلاف بین، رم بیزانس غربی و رم شرقی بود. در نظر ارتدوکسهای شرقی

روح القدس ناشی از پدر است، و به عقیده کاتولیک‌های غربی ناشی از پسر است. آرتدکسها معتقد به بارداری مریم و خطا پذیری مقامات کلیسا می‌باشند. در لغت آرتدکس یعنی سنتی که این تجزیه در تشکیلات کلیسای کاتولیک به عمل آمد و کلیسای شرق آرتدکس نام گرفت.

آرتدکسها عقاید: برزخ، مفهوم بی‌آلایش، برائت از گمراهی و عدم امکان اشتباه پاپ را قبول ندارند، کشیشان این فرقه ازدواج می‌کنند و مراسم عبادی را به زبان منطقه‌ای انجام می‌دهند.

پیروان این فرقه می‌کوشند تا مراسم و شعائر خود را مانند مسیحیان اولیه انجام دهند آنان سنت‌گرا هستند و می‌کوشند تا عقاید سنتی و قدیمی خود را بدون هرگونه تغییری حفظ کنند.

فرائض آنها عبارت است از: تعمید، ادای شهادت، مسح روغن مقدس، تناول، توبه، مسح بیماران، ازدواج.

پروتستان

فشار بیش از اندازه کلیسای کاتولیک و وجود مقررات بسیار سخت و گرفتن پولهای کلان از مسیحی‌ها باعث شد که گروهی روشنفکر از کلیسای رُم فاصله بگیرند و راهی جدای از مذهب کاتولیک و آرتدکس بجویند.

این جریان معترض که در تاریخ مسیحیت نقش بست نهضت پروتستان بود. «لوتر» رهبر این نهضت عظیم علیه روحانیت کاتولیک مبنی بر خرید و فروش گناه و بهشت و عفونامه‌های پدران روحانی به اعتراض برخاست و این مبنای نخست مذهب پروتستان گردید.

اخذ مالیاتهای ارضی به وسیله کلیسا موجب وخامت اوضاع و تحریک مردم علیه دستگاه روحانی شد. این علل اخلاقی و سیاسی و اقتصادی در قرن شانزدهم میلادی اصلاحات جدیدی را در دین ایجاد کرد و بدین سبب بود که «لوتر» از این فرصت مناسب استفاده کرد و به مخالفت علیه دستگاه کلیسای رم قیام کرد و سازمان کلیساهای پروتستانی را بوجود آورد.

کلیساهای پروتستان در مسائلی مشترک و در مسائلی اختلاف دارند. «همگی با

قدرت الهی پاپ مخالفند». برخلاف کلیسای کاتولیک «دارای تشکیلات دموکراسی هستند» مؤمنان برای ارتباط با خدا احتیاج به روحانیون ندارند، مقام کشیشی همگانی است کشیشان ازدواج می‌کنند، اعتراف به گناهان اجباری نیست، اساس شریعت، کتاب مقدس است، مؤمن می‌تواند به آزادی اصول عقاید خویش را از کتاب مقدس به دست آورد و احتیاجی به روحانیون کلیسا ندارد و به دوشیزه بودن حضرت مریم و مقدسین و برزخ عقیده ندارند.

فرقه پروتستان در حدود نود میلیون نفر پیرو دارد که اکثراً در آلمان، آمریکا و کشورهای اسکاندیناوی سکونت دارند. زبان مذهبی پروتستانها، انگلیسی است، مراسم آنها عبارت از:

تعمید - اعتراف غیراجباری - تناول وافطار، تلاوت کتاب مقدس، حضور در کلیسا و قرائت ادعیه لوتر، ازدواج.

فصل پنجم

مانی و مزدک

مانویه

در ابتدای قرن سوم میلادی، بین‌النهرین از منطقه‌هایی که با هم مشاجرات سیاسی داشتند تشکیل گردیده بود و زمینه این مشاجرات سیاسی، به علت اختلافات نفوذهای مختلف فرهنگی و رقابت‌های مذهبی بود که در اثر آن، سرزمین مزبور محل تمرکز برخورد بین دو امپراتوری ایران و روم و مقابل هم قرار گرفتن دو فرهنگ یونانی و ایرانی و رقابت بین دو دین و نیز بین گروه‌های پیرو اقلیت مذهبی، واقع می‌شد. مسیحیت یا آغاز رسمیت یافتن کیش رومیها و آئین زرتشتی، که نقش مشابه را می‌بایست در ایران به عهده داشته باشد چون دو رقیب معنوی در برابر هم به مقابله برآمدند.

اشکانیان در ۱۵۰ قبل از میلاد، بین‌النهرین را از سلوکی‌ها گرفته بودند و با اینکه تا زمان تولد مانی آن را در دست داشتند، تسلط آنها بر آن سرزمین رو به زوال می‌رفت و امپراتوری ملوک‌الطوایفی آنها، تدریجاً به یک سلسله ایالت‌های کوچک تقسیم می‌شد.^۱

اختلاف عقاید مذهبی در نواحی آرامی‌زبانی و یونانی‌زبانی در این دوره بسیار به چشم می‌خورد. بین‌النهرین خود به گروه‌های وسیعی دسته‌بندی شده بود. گروه حاکمه اشکانی و بعداً طبقات بالا رتبه ساسانی بطور کلی به جنبه‌های مختلف مذهبی ملی ایرانی پایبند بودند. پرستش خدایان، «مهر» و «آناهیتا»، و «زروانی» و «زرتشت‌گرایی» خالص بدون شک در بین ایرانیان متقیم بین‌النهرین طرفداران فراوان

۱. ویدن‌گرن: مانی و تعلیمات او، ص ۱۰.

داشت، در عین حال کشیشهای مجوس حاکم، به زروانی‌گری گرائیده بودند. جنوب بابل پناهگاهی بود برای گروه‌های مختلف، با اعتقادات گوناگون مذهبی بابلی، سریانی، یهودی، مسیحی و متمایزتر از همه اینها گروه ماندائی‌ها بودند.

مانی

مانی پسر فاتک از نجیب‌زادگان ایران در همدان بود. پدرش فاتک در بابل اقامت گزید و پسری پیدا کرد، که به نیت آنکه بماند و ماندگار شود، او را «مانی» خواند. تحصیلات مانی در جوانی در بابل بود. این شهر که در کنار فرات در نزدیکی کربلای امروز قرار داشت، مرکز علم و معرفت دنیای قدیم بشمار می‌رفت. مانی در آن شهر به ادیان مختلف و فلسفه‌های آنها آشنایی پیدا کرد. او و پدرش به دین مندائیان یا مغتسله بودند، که از فرقه‌های معروف گنوسی به‌شمار می‌رود.

بنا به متون مانوی، مانی در سال ۲۲۸ یا ۲۲۹ م، مذهب مغتسله را ترک گفت و خود را مأمور هدایت بشر و رسول روشنایی خواند، و در ۲۴۱ میلادی به هندوستان رفت، و در زمان شاپور اول ساسانی به تیسفون بازگشت. و در روز برتخت نشستن رسمی او به راهنمایی فیروز برای آن پادشاه با پدرش فاتک به دربار شاپور اول بار یافت، و او را به دین خود خواند، و مورد عنایت شاه قرار گرفت. تاریخ این ابلاغ رسالت را نهم آوریل سال ۲۴۳ میلادی نوشته‌اند. مانی کتاب دینی خود را که «شاپورگان» نام دارد، بنام شاپور نوشت، سپس برای تبلیغ دین خود به آسیای مرکزی و هندوستان سفر کرد و سرانجام در آخر سلطنت بهرام اول ساسانی به ایران بازگشت.

«مانی، بیرون از ایران، به سرزمینهای شمال شرقی، به سفرهایی که بیشتر از بیست سال طول کشید پرداخت و چون هرمز اول (۲۷۲-۲۷۳) به پادشاهی رسید به ایران بازگشت. هرمز بزودی مرد جانشین او بهرام، باوی بدرفتاری نمود و ظاهراً به تحریک مؤبدان او را به زندان انداخت و مانی پس از بیست و شش روز، رنج عذاب و شکنجه در ۱۴ فوریه ۲۷۶ جان سپرد. مذهب مانی در زمان حیات او در تیسفون و بابل و میس و اِدِس (ژها، اورفه کنونی) و شوش و ارمنستان و هند و دیگر نقاط ایران شایع گشته بود، ولی سخت‌گیری و تعصب روحانیون زرتشتی موجب

شد که پیروان او عقاید خویش را پوشیده دارند. مذهب مانوی، چنانکه پس از این خواهیم دید، در درون ایران از میان نرفت بلکه تنها نشر آن کندی گرفت و بیرون ایران که مقتضیات شیوع و رواج آن موجود بود، شایع گشت.»

بعضی از مورخان نوشته‌اند که مانی سفری نیز به چین کرده است، که در پیش دانشمندان مورد تردید است. مانی براینکه دین به آسانی فهمیده شود، اصلاحاتی در خط پهلوی بعمل آورد و از روی آن خط، و از خطوط سریانی، الفبای آسانتر و صداداری اختراع کرد.

مانی می‌گفت: «در هر زمانی پیامبران حکمت و حقیقت را از جانب خدا به مردم عرضه کرده‌اند، گاهی در هندوستان به توسط پیامبری بنام بودا، و زمانی در ایران به واسطه‌ی زرتشت، و روزگاری در مغرب‌زمین به وسیله‌ی عیسی مسیح، و سرانجام من که مانی پیامبر خدا هستم، مأمور نشر حقایق دین در سرزمین بابل گشتم. عاقبت مانی بر اثر سخن چینی «کریتر» که موبد موبدان زرتشتی بود، مورد خشم بهرام اول ساسانی قرار گرفت و در روز دوشنبه، بیست و ششم فوریه سال ۲۷۷ میلادی بفرمان آن پادشاه کشته شد و پوست او را کنده و پُر از گاه کردند و به دروازه‌ی جندی‌شاپور بیاویختند، چنانکه تا دوره‌ی اسلام آن دروازه را «باب مانی» می‌خواندند. در حدود سیصد میلادی یعنی قریب یکربع قرن بعد از شهادت او، دین وی در شام و مصر و آفریقای شمالی تا فرانسه و اسپانیا پیش رفت، و تا مدتی دراز در روم و مغرب‌زمین با مسیحیت برابری می‌کرد. چنانکه سنت‌اگوستین که از قدسین معروف عیسوی است، مدت نه سال آئین مانوی داشت. سپس از آن دین بازگشته آن آئین را رد کرد.

کلیسای مسیحیت در همه‌جا مانویت را تکفیر کرد و حتی حکم قتل و فتوای کشتار و اعدام مانویان را داد. در مشرق نیز مانویت در آسیای مرکزی و هند نفوذ کرده و در ماوراءالنهر رواج یافت. مبلغان مانوی هر جا که می‌رفتند دین مانی را با مقتضیات محلی تطبیق می‌دادند، در ایران خود را زرتشتی، در غرب مسیحی، و در شرق بودایی معرفی می‌کردند. از این جهت اصطلاحات مذهبی این سه دین بزرگ جهان در آثار مانوی فراوان است.

مانی معتقد بود که خیر و شر هر دو قدیم‌اند و قائم به ذات، جهان از روز ازل

مرکب از دو منطقه بکلی مجزا از هم بوده است: منطقه‌ی تاریکی و منطقه‌ی روشنایی و از آنها به دو اصل یا دو هیولا تعبیر می‌کند، منطقه‌ی تاریکی جای بدیها و پلیدیهاست و منطقه‌ی روشنایی جای نیکی مطلق. در روزگاران گذشته این دو قلمرو یعنی روشنایی و تاریکی از هم جدا بودند. ساکنان منطقه‌ی تاریکی، روشنایی را می‌دیدند و به زیبایی آن پی می‌بردند ولی امید دسترسی به آن را نداشتند و همه در پلیدیها و پستی‌ها غوطه‌ور بودند.

روزی خدای تاریکی توانست بخشی از نیکی یعنی روشنایی را به چنگ آورد، و در نتیجه نیکی و بدی یا روشنایی و تاریکی به هم آمیخت و جهان ما وجود، نتیجه‌ی این پیشامد و آمیختگی است. سازنده‌ی جهان ما خدای تاریکی یعنی بدیهاست، ولی جزیی از روشنایی به اجزای جهانی که ساخته است آمیخته شد و در نتیجه جهان بر اثر آمیزش تاریکی و روشنایی بوجود آمده است.

مانی می‌گفت: که خدای نیکی هیچگونه جنگ‌افزار برای پیکار با بدیها در اختیار ندارد، به این دلیل نمی‌تواند به زور وضع خوب گذشته را بازگرداند، یعنی روشنایی را از تاریکی جدا سازد، در نتیجه، آمیزش تاریکی و روشنایی پدیده‌ی بی‌برگشتی است.

وظیفه‌ی انسان در دین مانی اینست که بخش روشنایی را که در کالبد وی اسیر تاریکی است تا می‌تواند آزاد کند، یعنی از گسترش جهان مادی جلوگیری کند، از زناشویی و آوردن فرزند که باعث توسعه و پهناور شدن قلمرو اهریمن است، خودداری کند، و به نابودی و انحطاط جهان هستی یعنی آزاد ساختن روشنایی از زندان تاریکی در حد امکان خود کمک کند.

مانی برای تطور خیر و شر قایل به سه مرحله یا سه زمان شد:

اول، زمان گذشته که در آن خیر و شر به کلی از هم جدا بودند.

دوم، زمان متوسط یا حاضر که در آن خیر و شر در هم آمیخته‌اند.

سوم، زمان آینده که آخرین زمانها است و در آن باز خیر و شر از هم جدا شده‌اند.

مانی خیر و شر را دو اصل یا دو بن می‌خواند، گاهی این دو اصل را به عنوان دو

درخت یکی درخت زندگانی یا شجره‌ی طیبه و دیگری را درخت مرگ یا شجره‌ی خبیثه خوانده است.

مانی و جهان

مانی می‌گوید که در قلمرو نور پدر عظمت یا سروشاو یا زروان، که از آن می‌توان تعبیر به خداوند کل کرد فرمانروا است و دارای پنج تجلی که عبارت از: ادراک، عقل، تأمل، فکر، و اراده است، و پنج آئون یا مظاهر وجود اویند می‌باشد. قلمرو خدای ظلمت یا اهریمن هم از پنج طبقه‌ی رویهم بوجود آمده، که از بالا به پائین عبارت است از: دود یا مه، آتش بلعنده، باد ویرانگر، آب گل‌آلود، و ظلمات.

پادشاه ظلمت چون نور را بدید با همه‌ی نیروی خود براو حمله آورد. پدر عظمت چون برای جنگ با او سلاحی در اختیار نداشت، برآن شد که دشمن را با جان و به اصطلاح مانویان با «من» (خود) دفع نماید. لذا از ذرات نورانی خویش موجودی را بیافرید، که نخستین مخلوق بود و او «رامراتوخ» مادر حیات یا مادر زندگان است، و از او جوهر علوی ساطع گشت، که «انسان قدیم» یا انسان نخستین که گاهی او را هرمزد نیز می‌خواند پیدا شد. پدر عظمت و مادر زندگان و انسان نخستین ثالث اولند: یعنی پدر، مادر و فرزند.

انسان نخستین یا «هرمزد» پنج فرزند بیافرید، که پنج عنصر نورانی در مقابل پنج عنصر ظلمانی هستند: هوا یا اثیر، باد، روشنایی، آب و آتش پاک‌کننده، که آنها را پنج مهرسپند گویند.

آنگاه انسان نخستین آن پنج عنصر را چون زره برتن کرد، و به نبرد پادشاه ظلمت که او نیز خود را با پنج عنصر تاریک مسلح کرده بود فرود آمد.

در پیشاپیش انسان نخستین فرشته‌ای بنام «نخشبط» با تاج پیروزی نزول می‌کند و با تاریکی در می‌آمیزد، ولی از دیوان شکست می‌خورد. در نتیجه پنج عنصر نورانی با پنج عنصر ظلمانی می‌آمیزد. انسان نخستین برای نجات، پدر عظمت را به یاری خود می‌خواند، آنگاه «نیرسف» ظاهر شده، «بان بزرگ» یادمیورژ معمار اعظم را به وجود آورد. او هم «روح زنده» یا روح الحیات را از خود متجلی ساخت. روح زنده به یاری پنج فرزند خود: شکوه، شرافت، آدم نورانی، افتخار، حامل، دیوان ظلمات را بکشت و پوست از تن آنها بکند، و مادر حیات از پوست آنها ده آسمان، و از گوشت و مدفوعشان هشت زمین، و از استخوانهایشان کوهها را بیافرید.

کوتاه سخن آنکه، در دین مانوی نجات آدمی تنها بوسیله‌ی «گنوس» یعنی

معرفت و نورانیت باطنی حاصل می‌شود و بس.

مانی معتقد نبود که عیسی مسیح مانند یک بشر عادی به جهان آمده و بر بالای صلیب رفته باشد، بلکه می‌گفت یهودیان مرد دیگری را به جای او کشتند.

یکی از اصول اخلاقی مانویان قاعده‌ی «سه‌مهر» بود: مهردهان (احتراز از سخنان ناپاک)، مهر دست (پرهیز از عمل زشت) و مهر دل (پرهیز از شهوات).

بطور کلی این مانی ترکیبی است از معتقدات مردم بابل و ایران و اصول بودائی و مسیحی. در نظر وی رستگاری همگانی و متحد ساختن تعالیم و آداب و رسوم قدیم است. در نظر مانی دو نیکی و بدی در مقابل یکدیگر قرار دارند: نیکی و نور و روح در یک طرف. بدی و تاریکی و جسم در سمت دیگر است. جهان ترکیبی از نیک و بد است مانند انسان که هم دارای جسم است و هم روح دارد، روح در زندان بدن به سر می‌برد و باید از طریق تعالیم مانوی آن را آزاد کرد.

عقاید مانی، رنگی از یأس و بدبینی داشت، وی جهان را وادی اشک و خون و بشر را مرغی آشیان گمراه می‌دانست که به اسارت و سرگردانی و بی‌خانمانی محکوم است.

ریشه آئین مانویت

بسیاری از اصول و قواعد آئین مانوی از سه مذهب زرتشتی و بودائی و مسیحی گرفته شده است و شاید این مسأله معلول همان ارتباطات و نسبت‌هایی می‌باشد که وی با پیروان این سه مذهب داشته است. درباره‌ی این ارتباطات و نسبت‌ها گفته‌اند که: اولاً پدر و مادر مانی ایرانی و از نژاد اشکانیان بوده‌اند و با توجه به اینکه در آن زمان آئین زرتشتی در ایران رایج بوده می‌توان گفت که او با اصول آئین مزبور آشنائی داشته است.

ثانیاً وی در آغاز زندگی خود در «بابل» و در میان فرقه‌های مختلف مسیحی از قبیل «مغسله» و «مرقیون» می‌زیسته و خواه ناخواه با تعلیمات و مبانی مذهبی آنان آشنائی داشته است.

ثالثاً اینکه وی طبق مدارک موجود، سال‌ها میان مردم هند که نوعاً بودائی بوده‌اند زندگی می‌کرده و بدیهی است در چنین وضعی با اصول آئین بودائی هم

آشنائی پیدا کرده است.

مانی به خاطر تماس داشتن با فرقه‌های زرتشتی و بودائی و مسیحی به بسیاری از اصول و تعالیم آنها آگاهی پیدا کرد و برخی از این اصول و تعلیمات را به یک سلسله از تعالیم ابتکاری خود اضافه نمود و در نتیجه آیین مانویت را به وجود آورد!

جامعه‌ی مانوی

جامعه‌ی مانوی از پنج طبقه که معادل پنج تجلی پدر عظمت (خداوند کل) است به شرح زیر تشکیل می‌شد:

طبقه‌ی اول، مشتمل بر دوازده رسول است که بزبان پهلوی آنها را «فریستگان» گفته‌اند، و آنان بالاترین درجات معنوی مانوی را تشکیل می‌دادند و حکم خلفا و امامان او را داشتند.

طبقه‌ی دوم: که به زبان پهلوی «ایسپاساگان» یا اسقفان بودند که شمار آنها به هفتاد و دو تن می‌رسید.

طبقه‌ی سوم، که آنان را به پهلوی «مهیشتگان» می‌گفتند، کشیشان مانوی بودند که شمار آنها به سیصد و شصت تن می‌رسید.

طبقه چهارم، که آنان را به پهلوی «ویزیدگان» یا صدیقین یا برگزیدگان می‌گفتند. کسانی بودند که مأموریت و عطا و تبلیغ را داشتند و شمار ایشان بسیار بود.

طبقه پنجم را نیوشکان یا نغوشاک می‌گفتند، عبارت از مستمعان و عامه‌ی مؤمنان مانوی بودند، که شمار آنها از همه طبقات بیشتر بود.

همه مانویان گیاهخوار بودند، ولی گروه برگزیدگان یا ویزیدگان، از میخواری و زناشویی و جمع مال محروم بودند، و نمی‌توانستند بیش از طعام یکروز و جامه برای یکسال داشته باشند. برگزیدگان نمی‌بایست نان خود را بپزند، بلکه وظیفه‌ی نیوشکان بود که برای آنان نان پخته و نزد آنان ببرند، از این جهت پیش از صرف غذا به‌نان خطاب کرده این دعا را می‌خواندند:

«من تو را نکاشته‌ام، من ندرویده‌ام، من آرد نکرده‌ام، من خمیر نکرده‌ام، من

نپخته‌ام، من نشکسته‌ام» زیرا همه‌ی این کارها، موجب آزار رساندن به نور می‌شد. عبادت مانویان ساده و با نغمات موسیقی بود. عید معروف ایشان «بما» نام داشت که برتری جاویدان نامیده می‌شود، و موعد آن در آخر ماه روزه‌ی مانویان بود، و به یاد شهادت مانی در ماه مارس برگزار می‌شد. پیش از نماز با آب جاری وضو گرفته و بدن خود را مسح می‌کردند و در صورت نبودن آب با خاک یا شن تیمم می‌کردند. در نماز دوازده بار به سجده می‌افتادند، و نماز را رو به آفتاب و ماه می‌گزاردند. هفت روز در همراه روزه می‌گرفتند، که روزه‌ی روز یکشنبه از همه مهمتر بود.

آثار مانی به لهجه‌ی مخصوص نوشته شده که آن را زبان «مانوی پارتی» گویند آثار ایرانی مانوی را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: یکی از آنها که در قرن سوم و چهارم میلادی نوشته شده و پارتی یعنی اشکانی اصیل است، دیگر آثاری که از قرن ششم میلادی به بعد نوشته شده است و تا به قرن نهم میلادی می‌رسد.

مانی جانشینی داشت بنام «مار آرمو» که خط و زبان پارتی را بخوبی می‌دانست. مانی وی را برای تبلیغ دین خود به ابرشهر (نیشابور) که مرکز استان پارت بود فرستاد و همراه او نویسندگان و میثیاتورنگاران و یکی از شاهزاده‌گان اشکانی را بنام اردوان روانه داشت. این هیأت و مبلغان مذهبی کتابهای مانی را که به زبان سریانی بود، به زبان پارتی، یعنی زبان گفتگوی مردم خراسان ترجمه کردند.

خود آمو از مترجمان و نویسندگان بزرگ ادبیات مانوی به زبان پارتی است، و او داستان مرگ مانی را به این زبان ترجمه کرده، که احتمالاً در سال ۲۸۶ میلادی نوشته شده و آن مشتمل بر ۱۰۷ سطر است، و در آثار تورفان بدست آمده است.

پیروان مانی و مزدک را در دوره‌ی اسلام «زندیق» می‌خواندند، زندیق معرب زندیک است، که به زبان پهلوی به معنای کسی است که قایل به تفسیر کتاب اوستا باشد و چون مانی و مزدک در جامعه‌ی زرتشتی ایران از نظر احتیاط و تقیه، فلسفه و عقاید خود را بنام تفسیر و تأویل اوستای زردشت بیان می‌کردند، از این جهت مردم آن زمان آنان را زندیک یعنی اهل تأویل لقب داده بودند و همین لقب است که به زبان عربی زندیق گردیده است.

کتابهای مانی: مانی شش کتاب نوشت که پنج کتاب از آنها به زبان خود او یعنی

آرامی شرقی بود (سریانی) و یک کتاب هم به زبان پارسیک یعنی پهلوی ساسانی بنام شاپورگان نوشت.

۱- شاپورگان

۲- انجیل زنده یا جاویدان یا انگلیون که همراه یک جلد آلبوم تصاویر بود (ارژنگ) یا ارتنگ یا اردهنگ.

۳- گنجینه‌ی زندگان یا کنزالاحیا.

۴- پراگماتیا.

۵- کتاب رازها یا سفرالاسرار.

۶- کتاب دیوها یا سفرالجباره.

با وجود فشار و سختگیری، که در کشور ایران از جانب روحانیون زرتشتی نسبت به فرقه مانوی به عمل می آمد، این آئین جدید در سرزمین ایران باقی ماند، ولی کمابیش پنهانی و سری بود، روایاتی راجع به تعقیب و آزار مانویه ایران در عهد نرسی و هرمزد دوم در متنهای قبلی مانویه مسطور است.

در پایتخت شاهنشاهی تیسفون بسیاری از مانویه می زیستند، اما به سبب فشار و تعدی اهل زمان، گروهی به سمت شرق و شمال که مسکن طوایف ایرانی نژاد بود، هجرت کردند. در سُغد جماعتی عظیم از مانویه ساکن شدند. این مانویان شرقی رفته رفته ارتباط خود را با هم‌کیشان غربی از دست دادند و از شناختن احکام مرکز دیانت خود، یعنی خلیفه بابل سرپیچی نموده، فرقه مستقلی تشکیل دادند، چون در نواحی شرق کسی زبان سریانی نمی دانست، مانویان به جای کتب اصلی خود که به زبان سریانی بود، ترجمه آنها را که به لغت پهلوی جنوب غربی در دست داشتند، بکار می بردند ولی زبان پهلوی شمالی را نیز کماکان می آموختند.

آیین مانی در بابل که مهد پیدایش آن بود تا عهد «مهدی»، خلیفه عباسی فعالیت مخفی قابل ملاحظه داشت و بعد از آن هم تا عهد خلافت «المقتدر» هنوز به رغم تضییق‌ها باقی بود.

اختلافات بین مانویه بابل با مانویه ماوراءالنهر از عهد اموی سابقه داشت. در عهد مهدی که مانویان به عنوان زنادقه تحت تعقیب بودند عده‌یی از شعراء و ظرفاء بغداد هم نزد «صاحب‌الزنادقه» به تمایلات مانوی متهم شدند چنانکه

«عبدالله بن المقفع»^۱ هم در عهد خلیفه منصور به این گونه گرایش‌ها منسوب گشت بهر حال آیین مانی از وقتی از جانب خاقان اویغور مورد حمایت واقع شد و از تختگاه وی، در چین هم انتشار یافت فعالیت خود را در خراسان و عراق که مواجه با تضییق و تفرقه هم شده بود متوقف کرد اما تأثیر آن در فرهنگ این نواحی خیلی زود متوقف نشد و در پاره‌یی آراء و عقاید صوفیه و برخی فرقه‌های مذهبی نشانه آن باقی ماند.^۲

«بطور کلی دین مانی در ایران یکباره معدوم نشد خاصه در بابل که مرکز دین بود. و در تیسفون مانویان بسیار دیده می‌شدند چنانکه در زمان خسرو اول انوشیروان پیروان این دین در ایران دیده می‌شدند و انوشروان که مزدکیان را قتل عام کرد از ایشان نیز هرکه را بدست آورد کشت. در نتیجه سخت‌گیریها، پس از قتل مانی، دسته‌ای از مانویان به آسیای میانه رفتند و چون در اینجا موبدان زرتشتی قدرتی که در مرکز مملکت داشتند دارا نبودند و دینهای مختلف درین ناحیت رواج داشت، مانویان نسبتاً به آزادی بسر می‌بردند و به نشر آراء خود می‌کوشیدند. دین مانی قرن‌ها در حیات دینی آسیای میانه و آسیای شرقی عامل مؤثر بود.»

پس از انقراض دولت ساسانی و ضعف نسبی دین رسمی زرتشتی، مانویانی که در ایران و آسیای میانه می‌زیستند آسایش و آزادی یافتند. هرچند وثائقی بدست نداریم که حاکی از فعالیت ایشان در قرن اول اسلامی باشد، باری می‌دانیم که عده بسیاری از مانویان و داعیان این دین به علل گوناگون به سرزمین ایران بازگشتند. بعلاوه شهر بابل که در نظر مانی جایگاه حکمت بود و در کتاب «شاپورگان» به اهمیت آن اشارت کرده، موافق دستور او پیوسته مقرر رئیس کل دین او بود و تسلط عرب بر عراق خاصه در آغاز حال، برای مانویان فرجی بعد از شدت

۱. ابن المقفع که سیمای یک هومانیت اصیل شرقی عهد اسلام را در دنیای قبل از رنسانس غرب نشان می‌دهد مورخ، مترجم، ادیب آزاداندیش محسوبست وی در شهر فیروزآباد به دنیا آمد (حدود سال ۱۰۱ هـ) پدرش دادویه که در دیوان حجاج یا خالد قسری به امور مربوط به جمع و ضبط مالیات اشتغال داشت چون به اتهام حیف و میل مورد توقیف و شکنجه واقع گشت در دستش تشنجی پیدا شد و او را بدین سبب «مقفع» خواندند و این عنوان بعدها در نام پسرش - بیشتر برای آنکه متضمن طعنی در حق او باشد باقی ماند.

۲. دکتر زرین کوب: تاریخ مردم ایران ج ۲. ص ۱۵۸.

حاصل کرد.

در ابتدای فتح عرب تا اواسط حکومت اموی مسلمانان وجه خاصی به مانویان نداشتند چون ایشان هنوز اهمیت نداشتند و مسلمانان میان ایشان و سایر مزدائیان چندان فرق نمی‌گذاشتند. از احوال ایشان درین زمان به تفصیل خبر نداریم و چندان ذکری از ایشان در کتب تاریخی نمی‌شود و آنچه می‌دانیم پیوسته و متصل نیست.^۱ پیروان مانی را مسلمانان به نام زندیق می‌خواندند. در وجه تسمیه این کلمه آراء متفاوت ابراز شده، بعضی علماء آن را از صدیقا که به ابدال مانوی اطلاق می‌شد، مشتق می‌دانند و گویند این کلمه در پهلوی زندیک شد و در عربی به صورت زندیق درآمد. بعضی دیگر آن را از کلمه زندیک که صفت پهلوی است به معنی کسی که از زند یا تفسیر پیروی می‌کند و آن را بر متن اوستا ترجیح می‌نهد، می‌دانند و گویند مانویان را به جهت این که میل به تأویل کتب دینی دینهای دیگر موافق افکار خود داشتند، چنین می‌نامند. و این توجیه به نظر ارجح می‌آید.

به هر حال، این امر مسلم است که کلمه مزبور از ایرانیان به عرب رسیده و مسلمانان آن را در عراق از اصطلاحات ایرانیان گرفته‌اند. کلمه مزبور که ابتدا تنها در مورد مانویان استعمال می‌شد و گاهی نیز به مزدکیان از جهت نزدیکی اصول دینی این دو فرقه به یکدیگر، کم‌کم معنی خاص خود را از دست داده و به معنی عالم بی‌دین یا رافضی و یا مخالف دین رسمی درآمد. و این امر کار را در تعیین زندقیان اصلی، یعنی مانویان و تحقیق احوال و تطوّر عقاید ایشان بسیار مشکل کرد، خاصه که بعضی از مؤلفان در شماره زندقیان و جزئیات آراء ایشان چیزی نمی‌گویند. اما این امر که از طرفی مشکل مزبور را به وجود آورده است، از طرف دیگر بخوبی نشان می‌دهد که چه فرقه‌ای در وقت شروع و ظهور مباحث دینی و ترقی علم کلام اسلامی بیشتر مورد نظر و صاحب نفوذ بودند. چون البته نمی‌توان اطلاق کلمه زندیق را به مخالفت اصول دیانت اسلام اتفافی و بی‌وجه تصور کرد.

مانویان به نظر مسلمانان تنها ملحد و پیرو پیغمبر دروغین نبودند، بلکه ایشان را

۱. «جنبش‌های دینی ایرانی» دکتر غلامحسین صدیقی، ص ۱۱۱.

مخالف طبیعت و جامعه و دشمن حکومت می‌شمردند. به این جهت است که از حبس و زجر و قتل ایشان خاصه در دوره عباسی که زمان تشکیل و تثبیت عقاید دینی است، خودداری نمی‌کردند.

مزدک

یکی از مهمترین وقایعی که در زمان حکومت ساسانیان اتفاق افتاد، ظهور مزدک بود. مزدک پسر بامداد از مردم استخر فارس بود که فرقه مزدکیه را بوجود آورد وی از مانویان و پیروان زردشت خورگان به شمار می‌رفت. استاد او زردشت خورگان، که اهل شهر فسا بود، سالها در روم شرقی بسر می‌برد، و در آنجا با کتب فلسفی یونانی از جمله جمهوریت افلاطون آشنایی پیدا کرد. و تحت تأثیر مدینه‌ی فاضله‌ی افلاطون قرار گرفت افکار این شخص که بیشتر جنبه‌ی اقتصادی و اجتماعی داشت توسط شاگردش به جامعه‌ی ایرانی معرفی شد.

زردشت خورگان شالوده‌ی آئین خود را طرح کرده، ولی مزدک مرد عمل بود و آیین نور را میان توده مردم رواج داد.

بر اثر خشکسالی‌هایی که در اواخر پادشاهی فیروز (۴۵۹ - ۴۸۴ م) و اوایل سلطنت قباد ساسانی (۴۸۸ - ۵۳۱ م) در ایران پیدا شد مردم قحطی زده بتوسط مزدک که مردی سخنور بود، درخواستهای خود را به قباد ساسانی عرضه داشتند. قباد طالب اصلاحاتی در امور اجتماعی ایران بود و از بیم موبدان و اشراف کشور جرأت اقدام به اینکار را نمی‌کرد. در این زمان خودخواهی دینی مغان به حد خودسری دینی رسیده بود. چنین وضعی به هیچ وجه به اصالت آئین زردشت تعلق نداشت، قباد وجود مرد زبان‌آوری را مانند مزدک که هواخواهان بسیاری از مردم مستمند داشت مغتنم شمرده بر آن شد که بدست وی تعدیلی در ثروت عمومی به عمل آورد، و به اصلاحات اجتماعی پردازد، اما چون این اقدامات برای جامعه‌ی آن روز بسیار زود بود، در مقابل نفوذ موبدان و اشراف نتوانست مقاومت کند و بدست آن دو طایفه از سلطنت خلع شد و بار دیگر بیاری پادشاه هیاطله بر تخت سلطنت نشست ولی این بار دیگر از مزدکیان طرفداری نکرد، و در اواخر سلطنت او مزدکیان بدست پسرش خسرو انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹ م)، قلع و قمع

شده با پیشوای خود مزدک از میان رفتند.

نهضت مزدکی واکنش شدیدی علیه نظام اقتصادی آن زمان می‌شد، مردم به پیشوایی مرد زبان‌آور و دانشمندی بنام مزدک که به جهت مانوی بودن از موبدان زرتشتی دل خوشی نداشت، سر به شورش برداشتند و خواستار حکومتی اشتراکی و یاشیوعی شدند، و مذهبی اشتراکی را بوجود آوردند.

براساس این نهضت جدید، تعلیمات مزدک بردو قسمت بنیان داشت: قسمت اول از آن مربوط به بهبودی حال کسانی بود که در آن زمان حقوقشان از دست رفته بود، و قسمت دوم تعلیم اخلاقی آنان بود که اساس آن بر ثنویت و دوگانه‌گرایی و زهد مانوی بود. برای تحقق قسمت اول مزدک می‌گفت که زمین و آب از آن خداست و بین همه‌ی مردم مشترک است، و باید همه بطور یکسان از آن بهره‌مند شوند، دیگر اینکه زن و مال باید بین مردم مانند زمین و آب و هوا مشترک باشد. او می‌گفت کسی حق ندارد که بر پایه‌ی ثروت و نیرو، زنان را مثل حیوان در قفس حرمسرا بیفکند، و دیگران را از داشتن یک زن محروم سازد، بلکه زن و تمتع او حق همه‌ی مردان است.

کشمکش طولانی بین طبقات ثروتمند و فقیر ایران، زمینه‌ی طبیعی برای پیدایش چنین نهضت انقلابی را پدید آورد، مزدک هدایت طبقات کارگر و کشاورز را براساس عقیده‌ی گنوسی مانوی برعهده گرفت. در حقیقت جنبش مزدکیان شورشی بزرگ بینوایان و کشاورزان خاور نزدیک در آغاز قرون وسطی بود که منتهی به نهضت‌هایی از این قبیل در کشورهای دیگر شد.

وجه اشتراکی که بین عقاید مزدک و افلاطون در کتاب جمهوری او مشاهده می‌شود، آنست که افلاطون معتقد بود: سبب نابرابری در اجتماع حرص و آز مردم و تفتن و تجمل‌پرستی ایشان است. مردم به زندگی ساده قناعت نمی‌کنند و سودپرست و جاه‌طلب و رقابت‌جو و حسود هستند. از آنچه خود دارند زود سیر می‌شوند و در آتش حسرت آنچه ندارند می‌سوزند. آنان بندرت چیزی را طلب می‌کنند که متعلق به دیگران نباشد. در نتیجه طایفه‌یی به زمین و مال دیگران حمله می‌کنند، و منابع ارضی تولید رقابت می‌کنند و جنگ در می‌گیرد.

عقیده‌ی مزدک راجع به اشتراک زن و مال عیناً با عقیده‌ی افلاطون درباره‌ی

تعدیل نظام اقتصادی و اشتراکی بودن زن مطابقت دارد.

عقاید مزدک درباره‌ی زن برخلاف نویسندگانی که وی را متهم به هوسرانی می‌کنند نیست و در دین او اشتراکی بودن زنان جفت‌گیری کورکورانه نمی‌باشد، بلکه برعکس باید کلیه روابطها، تحت نظارت و مراقبت دقیق درآید تا اینکه کودکان مشروع و خوبرو بوجود آیند.

طرح‌های اصلاحات اجتماعی مزدک غیرمستقیم تحت تأثیر تعلیمات اصلاح طلبانه‌ی «لیکورگ» قانونگذار معروف اسپارت در قرن نهم پیش از میلاد در یونان بود.

تعلیمات افلاطون و لیکورگ مع‌الواسطه در مزدک تأثیر داشت، و مابیه‌ی اصلی فلسفه‌ی اشتراکی و شیوعی مذهب او بود.

درباره‌ی زردشت خورگان که قبلاً آمد سخن گفته شد ولی گئوماتای مغ در سال ۵۲۲ پیش از میلاد مسیح که کمبوجیه پسر کوروش قیام کرد، همین افکار را در سر می‌پروانید. وی که نام او از کلمه‌ی «گاو» که حیوانی مقدس در دین زرتشتی است مشتق می‌باشد و به معنای «شناسنده‌ی نژاد گاوها» است، نوعی روش اشتراکی داشت و مانند لیکورگ اراضی وسیع و گله‌های بی‌شمار و بردگان بسیار را از اشراف و ثروتمندان بگرفت و اراضی و گله‌ها را تقسیم و بردگان را آزاد کرده به کشاورزی گماشت، او بیش از هفت ماه نتوانست پادشاهی کند، ولی در این مدت کوتاه به اصلاحات اجتماعی بزرگی دست زد.

او مانند مزدک مردی دیندار بود و مردم ایران را از بت‌پرستی بازداشت، و بت‌خانه‌ها را تبدیل به آتشکده‌های زرتشتی کرد و اصلاحات اشتراکی و اجتماعی را با دینداری و خداشناسی بیامیخت.

گئوماتا و مزدک هر دو از روحانیان دین بشمار می‌رفتند. و برنامه‌های اصلاحات انقلابی ایشان بدون شک به عقاید مذهبی‌شان بستگی داشت.

داریوش در بیست و نهم سپتامبر سال ۵۲۲ ق. م بیاری چند تن از بزرگان پارس با حيله موفق شد که به زندگی و اصلاحات گئوماتا خاتمه دهد. کشتار مهیبی پس از کشته شدن گئوماتا از مغان زرتشتی روی داد و این کشتار را هرودوت به یونانی مگوفونی خوانده است که معادل پارسی آن مگوزتی یعنی «کشتار مغان» می‌باشد.

رفع تهمت

اغلب مورخان قدیم مزدک را متهم به عقیده‌ی اشتراک در زن دانسته، و او را مردی اباحی معرفی نموده، و اخباری دروغ در این باره نقل کرده‌اند.

مقدمتاً باید دانست مزدک مردی زاهد و پرهیزکار بود، و چون از برگزیدگان مانوی و روحانیون ایشان بشمار می‌رفت از خوردن گوشت و گرفتن زن امتناع داشت و این دو کار را بر خود حرام می‌شمرد، تعلیمات زهدگرایانه‌ی او در بیشتر جاها با حکیم معروف یونانی «فروریوس»، فیلسوف نوافلاطونی، شاگرد فلوپین شباهت داشت. فروریوس مانند افلاطون به اهمیت عدالت معتقد بود ولی مانند فیثاغورث، عقیده داشت که بالاتر از عدالت ترحم و شفقت است.

مزدک نیز مانند فروریوس تقوا و پرهیزکاری را شعار خود کرده، و جامه‌های درشت و خشن برتن می‌کرد. بنابراین باید معتقد باشیم نظام جدیدی که در تقسیم عادلانه‌ی زمینها و ثروت ایجاد کرد باعث این تهمت شده است، و موبدان و بزرگان دینی تبلیغات سوئی در اطراف آن نموده و مزدک را به اشتراک در زن و مال متهم ساخته باشند و همه این تهمتها از قول موبدان زرتشتی ساسانی نقل شده است.

مزدک می‌گفت چون علت اصلی کینه و ناسازگاری در جهان نابرابری مردمان است، پس باید عدم مساوات را از میان برداشت. خداوند کلیه‌ی وسایل معیشت را در دسترس بندگان قرار داد، تا افراد بشر آنرا به تساوی بین خود تقسیم کنند، بقسمی که کسی بیش از دیگر ممنوعان خود نداشته باشد، در حقیقت هیچکس حق داشتن مال و زن بیش از دیگران را ندارد، سپس باید از توانگران گرفت و به تهیدستان داد، تا بدینوسیله نابرابری از بین برود و برابری در جهان برقرار گردد. و زن و مال مانند آب و آتش و هوا در دسترس همگان به اشتراک قرار گیرد و این موجب خوشنودی خداوند است.

پس به آسانی می‌توان فهمید چرا دشمنان، این فرقه‌ی اشتراکی مزدکی را عموماً متهم به اباحه و ترویج فحشا کرده‌اند در صورتیکه این نوع کارها برخلاف شریعت مزدک بوده است.

فلسفه‌ی مزدک

از نظر مذهبی فلسفه‌ی مزدک با زردشت و مانی و گنوستیکها چندان مغایر نیست، و مانند ایشان اساس افکار او همان ثنویت است. اما فلسفه‌ی مزدک دارای عواطف و تمایلات بشردوستی بیشتری بوده است. مزدک برعکس مانی می‌خواست عقاید دینی را برای اصلاح جامعه بکار برد. و از نظر او توده‌ی مردم در مقابل طبقات حاکمه تنها با داشتن عقیده‌ی دینی نمی‌توانستند از فقر و بردگی و بیچارگی نجات پیدا کنند. مگر اینکه براساس برنامه‌ی اقتصادی صحیحی با مشکلات زندگی و کشمکشهای طبقاتی مبارزه کنند و جامعه‌ای بی‌طبقه ایجاد نمایند.

اصل سخن مزدک و جوهر انقلاب او در اشتراک مالکیت بوده که از فکر حکومت اشتراکی و شرکت همگان در حاکمیت ملی سرچشمه گرفته بوده است، و شاید همین جنبه‌ی بشردوستی مزدک است که، محمد اقبال لاهوری شاعر پارس‌گوی و فیلسوف پاکستانی او را پیامبر مردم‌گرای ایران باستان نامیده است. از نظر مزدک آدمی را پنج نوع بدی از راستی باز می‌دارد: تعصب، خشم، انتقام، احتیاج و پنجمین مالکیت است، که از نظر مزدک از همه بالاتر است. کسی که از این بدی‌ها بپرهیزد به خداوند می‌پیوندد. مزدک می‌گفت نابرابری در زن و مال، تعصب و مالکیت، احتیاج را به وجود می‌آورد و در نتیجه خشم و انتقام بین مردم پدید می‌آید. اگرچه کیش مزدک پس از ورود به طبقات سافله اجتماع تدریجاً صورت یک مسلک سیاسی انقلابی گرفت ولی اساس دیانتی آن باقی بود و پیروان این آئین در میان طبقات عالی هم وجود داشته‌اند.

عاقبت مزدکیان خود را به اندازه‌ای قادر یافتند که شروع به ترتیب مراتب روحانی خود نموده، یک نفر رئیس روحانی انتخاب کردند.

بنابر روایت «مالالاس» نام او اندرزگر بوده است «اندرزگر»، که در زبان به معنی مشاور و معلم است این کلمه عنوان بوده است، نه نام مادی و ظاهراً رئیس کل فرقه‌ی مزدکی را اندرزگر می‌خوانده‌اند. این اندرزگر در قتل عام مزدکیان به هلاکت رسید و همچنانکه در خودای نامگ آمده است که مزدک با گروهی از اصحابش در روز قتل عام شدند، پس خیلی محتمل است اندرزگری، که مزدکیان بریاست کل

برگزیدند، همان مزدک باشد.

واقعه قلع و قمع مزدکیان در آخر سال ۵۲۸ یا اوایل سال ۵۲۹ رخ داد علت آن نقشه‌ای بود که مزدکیان راجع به ولیعهدی «کاوس پدشخوار شاه» پسر «کواذ» کشیده بودند و می‌خواستند علی‌رغم تصمیم شاهنشاه بوسیله توطئه و تحریک، این شاهزاده مزدکی را بر تخت ایران جای داده، خسرو را از سلطنت محروم کنند این آخرین قطره بود، که جام صبر را لبریز کرد.

شاه، انجمنی از روحانیان را دعوت کرد و اندرزگر مزدکیان (مزدک) را با سایر رؤساء فرقه به آنجا خواندند و گروهی عظیم از آن طایفه را دعوت و جلب کردند، تا در مجلس مباحثه رسمی حاضر باشند. کواذ شخصاً مجلس را اداره می‌کرد، اما خسرو که به ولایتعهدی معین شده بود و حقوق خود را دستخوش توطئه و دسته‌بندی مزدکیان می‌دید، تمام همت و همگی جهد خود را مصروف داشت، تا کار طوری به پایان رسد که ضربه هولناک و قطعی به فرقه مزدکی وارد آید. پس چند تن از مجادلین و مباحثین کارافتاده و آزموده را از میان موبدان پیش آورد. موبدان موبد و «بازانس» اسقف مسیحیان ایران، که در این پیشامد با زرتشتیان همداستان شده بودند، در انجمن حضور داشتند. بازانس مورد توجه خاص کواذ بود، زیرا که از طبابت سررشته داشت. طبعاً مدافعین کیش مزدکی مجاب و مغلوب شدند و در این اثنا افواج مسلحی، که پاسبان میدان مخصوص مزدکیان بودند، تیغ در کف بر سر مزدکیان ریختند و مزدک بهلاکت رسید.

عده حقیقی مزدکیان، که در این دام مقتول شدند، معلوم نیست، اعدادی که مورخان آورده‌اند مبنای صحیح ندارد، ولی ظاهراً همه رؤساء در این مکان به‌هلاکت رسیدند، چنانکه بعد از این واقعه، که حکم کشتار عموم مزدکیان صادر شد، افراد این فرقه چون رئیس مطاع نداشتند، پراکنده گشتند و در مقابل دشمنان خود طاقت ایستادگی نیافتند. همه مضمحل شدند. دارایی آنها ضبط و کتب دینی آنها سوخته شد. به این ترتیب آخرین خطری که از جانب مزدکیان ممکن بود کشور را تهدید کند، برطرف شد از این وقت به بعد مزدکیه حکم فرقه سری پیدا کرد و به اینصورت حیات خود را دوام داد و بعد از ساسانیان هم در عهد اسلام بارها خودنمایی کرد.

سرکوبی مزدکیان، آئین زردشت و طبقه روحانیان را اعتلاء فوق‌العاده داد. البته این اعتلاء از همان اوایل عهد ساسانیان تدریجاً آغاز شده بود و تسامح امثال شاپور اول و یزدگرد اول هم از پیشرفت تدریجی آئین زرتشتی به‌عنوان آئین ملی ایران نکاست.

در عهد شاپور دوم آئین زردشت حیثیت فوق‌العاده یافت اما نقطه اوج اعتلاء این آئین با آغاز سلطنت خسرو انوشیروان تحقق یافت چراکه در این ایام برای مقابله با تحریکات مسیحیت و بیزانسی و برای جلوگیری از بدعت‌هایی که در داخل ممکن بود اساس سلطنت را متزلزل کند وجود یک آئین ملی لازم به‌نظم می‌آمد و بدینگونه سلطنت خسرو در دنبال قلع و قمع مزدک و یاران وی تکیه‌گاه‌های تازه و قابل اعتماد خود را در آئین زرتشت طلب کرد.

با آنکه در واقع مغان، از مدتها پیش در ارمنستان سعی داشتند آئین زرتشت را بر مسیحی‌ها تحمیل کنند، با آنکه شاپور دوم آئین زرتشت را تقریباً مثل آئین ملی تلقی می‌کرد و با آنکه در دوره قدرت کرتر عقاید و ادیان غیرایرانی به‌شدت در ایران تحت تعقیب بود، باز فقط از عهد خسرو انوشیروان بود که دین مزدیسنان بدون معارض دیگری، در تمام ایران آئین ملی واقع گشت.

در عصر شاپور دوم هم که بددینان مورد تعقیب بودند و آذر بدمهراسپندان در قلع و قمع آنها به‌شاپور یاری می‌کرد، رسم‌های نادرست و شک و خبط بسیار در دنیای مزدیسنان راه داشت و آیین مسیحی هم درین ایام در ایران توجه بعضی جویندگان را جلب می‌کرد و خود شاپور هم نسبت به پرستش آنها عیناً علاقه‌ی خاص نشان می‌داد که با سعی وی در رسمی کردن آئین زرتشت چندان موافق به‌نظر نمی‌آمد.

در واقع سیاست تضییق و فشار نسبت به پیروان عقاید و ادیان دیگر از وقتی به‌شدت دنبال شد که به‌نظر می‌آمد آئین زرتشت دیگر جاذبه خود را برای غیرایرانیها از دست داده است و مسیحیت، مانویت و مذاهب گنوسی بیش از آیین زرتشت می‌توانند به‌نیازهای فکری و روحی مردم پاسخ دهند.

مسأله تقویت فوق‌العاده آئین زرتشتی از نظر فرمانروایان ساسانی این اشکال را هم داشت که غالباً قدرت سلطنت را محدود می‌کرد و منجر به مداخلات

تحمل ناپذیر نجبا و طبقات روحانی در امور مربوط به سلطنت می شد. معهذ اینکار مخصوصاً در رفع مناقشات مذهبی که با ظهور مزدک به اوج رسید در نظر حکومت ساسانی لازم بود و اجراء آن هم قبل از هر چیز نیاز به اقدام در تدوین نهایی اوستا داشت اما اینکه حتی در عهد خسرو انوشیروان هم لازم شد که در کار جمع و تدوین اوستا از حافظه موبدان استفاده شود نشان می دهد که آنچه قبل از آن - در دوره شاپور دوم، شاپور اول، اردشیر بابکان و بلاش اشکانی یا پیش از آنها - درین زمینه انجام شده بود تمام نیایش ها، سرودها و مراسم زرتشتی را شامل نشده بود و هنوز در حافظه ها چیزهایی باقی مانده بود که نیاز به تدوین داشت.

ساسانیان از همان آغاز کار سعی داشتند تا در مقابل اشکانیان که لااقل در غرب ایران همچون عناصر بیگانه تلقی می شدند به خود جنبه ملی بدهند از این رو هم در کار فرمانروایی کوشیدند تا سنتهای دیرینه را تجدید کنند هم در دین و آئین نسبت به احیاء تمایلات اکثریت قوم، علاقه نشان دادند.

با این همه، توسعه فلمرو آنها و علاقه شان به اینکه حوزه فرمانروایی خود را به حدود آنچه پیش از اسکندر جزء ایران بود، برسانند. طبعاً این حس ملیت‌گرایی را که در آغاز قیام بر ضد اشکانیان در ذهن آنها غلبه داشت مهار کرد و وجود عناصر مختلف و ادیان گوناگون در حوزه امپراتوری، مخصوصاً شاپور اول را متوجه این نکته کرد که بدون تسامح در مسایل مربوط به دین و نژاد نمی توان امپراتوری وسیعی از اینگونه را اداره کرد، اما بعد از شاپور وجود این ادیان گوناگون به علاوه انتشار سریع مانویت، و توسعه روزافزون آئین مسیح در ایران وحدت امپراتوری را متزلزل و در معرض تهدید نشان می داد.

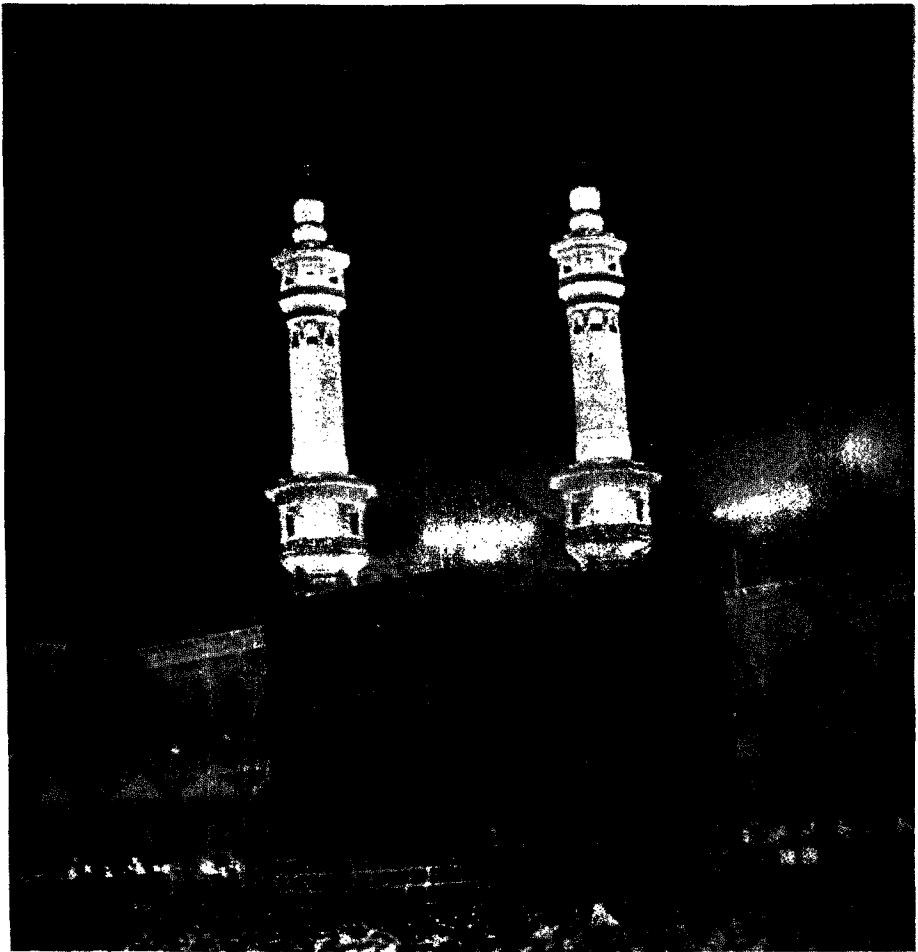
فصل ششم
اسلام در ایران

«قرآن کریم»

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ
دین نزد خدا اسلام است

آل عمران - ۱۹

وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ
کسی که غیر از اسلام آئینی برگزیند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است.
آل عمران - ۸۵



ورود اسلام به ایران

شبه جزیره عربستان از عهد بسیار قدیم در هرچند قرن مردمانی از خود بیرون داده که آن‌ها به ممالک همجوار عربستان پناه آورده و دولتهائی را تشکیل داده‌اند مانند مردمان سامی نژاد که در عهد بسیار قدیم به مملکت سومریها و اکدیها هجوم آورده دولتهائی در رأس خلیج فارس و در بین‌النهرین تأسیس کردند و کلدانیها که بعد از آنها به بین‌النهرین آمدند و آرامی‌ها که در قرن سیزدهم به بابل و آمو، حمله برده بعد بشامات رفتند. بعد از آنها نوبت باعراب رسید اینها هم از دیرزمانی بطرف سوریه و کلدۀ قدیم و بین‌النهرین متوجه شده دولت‌های کوچکی در عربستان شمالی مجاور سوریه و فرات تشکیل داده بودند و در کلدۀ قدیم و بین‌النهرین هم محللهای عرب‌نشین زیاد بود ولی نهضت واقعی و بزرگ اعراب به خارج شبه جزیره عربستان بعد از طلوع اسلام یعنی از ربع دوم قرن هفتم میلادی شروع شد. مسلمین در این نهضت بزرگ خود با دو دولت نامی آن زمان مواجه شدند یکی امپراتوری روم و دیگری شاهنشاهی ایران، در این ممالک زمینه برای فتوحات مسلمین مهیا بود چه هردو از جهت جنگهای متواتر متمادی با یکدیگر در حال انحطاط بوده رمقی نداشتند اما اعراب مردمانی تازه نفس و سخت‌کوش و معتاد به سختی‌ها و مشقت‌های صحراگردی در کویر عربستان و دارای مذهبی که اصول برابری و برادری را بین آنها ایجاد و از خودگذشتگی و فداکاری را با علی درجه تشویق می‌نمود چه اجر کشتن و کشته شدن را بهشت برین قرار می‌داد.

نکته مهم - با صرف نظر از غنائم و ذخائر بی‌شمار که در صورت فتح از خزانه این دولتهای قدیم به تصرف فاتحین در می‌آمد این بود که نهضت عرب کاری کرد که

سابقه نداشت و شاهنشاهی ساسانیان را واژگون کرد.

ایران آن زمان درست فاقد چیزهایی بود که مزایای مسلمین محسوب می شد. زیرا آنچه در ایران آن زمان دیده می شد این بود: ۱- هرج و مرج عقاید از جهت تشکلات مذهبی ۲- هرج و مرج سیاسی و نفوذ فوق العاده نجباء و روحانیین و فقدان شاه مجرب و قوی الاراده، که زمام امور را بدست گرفته اصلاحاتی بنماید (تغییر دوازده شاه در مدت چهارسال) ۳- فرسودگی و خرابی قشون از جنگهای بیهوده خسروپرویز ۴- فقر و پریشانی مردم از دادن مالیاتهای سنگین ۵- کثرت ظلم و جور- ۶- انحطاط زراعت و تجارت و صنایع.

البته دعوت رسول گرامی اسلام(ص) از پادشاهان بزرگ از جمله پادشاه ایران، که در سال هفتم هجری صورت گرفت را می توان به عنوان اولین ورود اسلام به ایران قلمداد کرد.

این نامه به وسیله «عبدالله بن خلافة السهمی» بدربار خسروپرویز فرستاده شد که خسرو شاهنشاه ایران پس از شنیدن متن نامه به «باذان» حاکم دست نشانده خویش در یمن دستور داد:

«این غلام را که چنین گستاخ شده است، بسته به پایتخت بیاور» «باذان» مأمورانی به مدینه فرستاد و جریان را به پیامبر اطلاع دادند، پیامبر خبر داد که خسرو بدست پسرش شیرویه کشته شده است.

متن نامه حضرت محمد(ص) به خسروپرویز چنین بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى كَسْرَى عَظِيمِ فَارِسَ، سَلَامٌ عَلَى مَنْ تَسَبَّحَ الْهَدْيَ وَ
 آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَشَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ
 رَسُولُهُ. أَذْهُوكَ بِدَعَايَةِ اللَّهِ فَإِنِّي (أَنَا) رَسُولُ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً، لَا تَذَرُ مَنْ كَانَ حَيًّا وَ
 يَحِقُّ الْقَوْلَ عَلَى الْكُافِرِينَ. أَسْلِمُ تَسْلِيمًا، فَإِنْ أَيْبَتْ فَعَلَيْكَ إِثْمُ الْمَجُوسِ.

اسلام در ایران^۱

پس از به هم ریختن دولتهای جنوبی گروه‌هایی از مردم این سرزمین به دیگر نقاط شبه‌جزیره هجرت کردند. اینان در شمال و شرق عربستان هرجا برای زندگی خود سرزمین مناسب یافتند در آن سکونت گزیدند. همینکه نفوذ قدرتهای خارجی ایران و روم در داخل عربستان افزایش یافت، هر قسمت از این منطقه‌ها به یکی از دو دولت نیرومندی که مجاور آن بود پیوست و در جنگ‌هایی که بین این دو قدرت بزرگ در می‌گرفت به دولتی که تابع آن بود کمک می‌کرد. سرزمینی که امروز عراق نامیده می‌شود زیر نفوذ حکومت ساسانی قرار داشت و همچون سدی در مقابل هجوم قبیله‌های بیابانی به داخل ایران می‌ایستاد خسرو پرویز این حکومت محلی را از میان برد و با برافتادن آن دیگر مانعی در راه این قبیله‌ها دیده نمی‌شد.

پس از درگیری طایفه بکر بن وائل و بنی‌شیبان، در دوره پادشاهی خسرو پرویز، با گروهی از سپاهیان ایران و شکست ایران، که در تاریخ عرب به نام واقعه «ذی‌قار» معروف است، عربهای حاشیه شرقی شبه‌جزیره بدین فکر افتادند که قدرت ساسانی چنان نیست که نتوان بر آن پیروز شد.

در آغاز «مثنی بن حارثه شیبانی» رئیس قبیله بکر بن وائل که در سال نهم هجرت مسلمان شده بود و با قبیله خود در کناره فرات به سر می‌برد در فرصت‌هایی که بدست آورد به زمین‌های مرزی ایران حمله می‌برد به ابوبکر نامه نوشت و خلیفه را از به هم خوردن وضع داخلی ایران و ناتوانی پادشاهان ساسانی در اداره کشور آگاه کرد

۱. محمود رضا افتخارزاده در کتاب اسلام در ایران اثر دکتر «ناث» می‌نویسد:

تعیین دقیق تقویم زمانی حضور اسلام در ایران مسئله‌ای است بس مهم که از یک سو باعث قضاوتها و جنجالهای تاریخی گردیده و از دیگر سو افراط و تفریط روشنفکران و متعصبان مذهبی و ملی را در دفاع و حمله به موضوع مورد اختلاف برانگیخته است. مسئله‌ای که نه تنها از همان آغاز بیداری و در مقاطع حساس سیاسی - اجتماعی بشدت اذهان را بخود معطوف داشته و می‌دارد، بلکه قضاوت و اظهارنظر خاورشناسان و صاحب‌نظران در تاریخ ایران و اسلام را سخت تحت تأثیر خود قرار داده است.

به لحاظ تقویم زمانی، حلول اسلام در کالبد ایرانیان مربوط است به سالهای اولیه ظهور اسلام در عصر حیات و رسالت پیامبر اسلام (ص)، و آنچه پس از رحلت آن حضرت اتفاق افتاد و اعراب را روانه ایران کرد چیز دیگری است.

و از او رخصت خواست که به سرزمینهای متصرفی آن دولت حمله برد؛ و خلیفه بدو رخصت داده لیکن خالد بن ولید را به فرماندهی لشکر گماشت و مثنی را زبردست او قرارداد آنچه مسلم است، در آغاز نه خلیفه و نه فرماندهان و نه یاران پیغمبر فکر گشودن ایران و لشکرکشی به این کشور وسیع را نداشته‌اند.

جنگهای داخلی عربستان پیش از ظهور اسلام جنگهای موضعی بوده است؛ در این درگیریها قبیله‌ای با چند قبیله دیگر متحد می‌شد و به دشمنان خویش حمله می‌کرد. چنین جنگهایی نیازی به پیش‌بینی‌های قبلی و تهیه نقشه‌های گسترده و درازمدت نداشته است. جنگ‌های اسلام در عصر پیغمبر (ص) نیز در محدوده‌ای معین و در مدتی کوتاه رخ می‌داد. می‌توان گفت که در لشکرکشی به ایران نیز فکر جنگجویان بیشتر بر اساس جنگهای تهاجمی موضعی و با دفاع‌های محدود دور می‌زده است. پس از درگیری جسر، بُوَیْب و نیز نبرد قادسیه و شکست نیروی عظیم ایران بود که خلیفه و مشاوران او به فکر گسترش دامنه فتوحات خود افتادند. و همان پیروزی‌های سریع، حکومت‌های محلی ایران را از نیروی مسلمانان به وحشت افکند و یقین کردند در مقابل این سپاه توانایی مقاومت ندارند و بیم مسلمانان تا به آنجا در دل ایشان نشست. که می‌پنداشتند سلاح بریدن سربازان عرب کارگر نیست. اما گذشته از نیروی ایمان که بزرگترین و مؤثرترین عامل پیروزی عرب در این لشکرکشی‌ها بود عوامل مساعد سیاسی و مهمتر از آن عامل اجتماعی در کشور ایران را نادیده نباید گرفت.

مطالعه اوضاع سیاسی و اجتماعی آن روز ایران نشان می‌دهد که آنچه عرب پس از نبرد «ذی‌قار» درباره این کشور می‌اندیشید دور از حقیقت نبوده است. مردم ایران در پایان دوره ساسانی با وضعی دشوار روبرو بودند و می‌خواستند خود را از آن برهانند.

این مردم ایران بودند که دیگر نمی‌توانستند فشار بیشتری را تحمل کنند و برای خود مَحَلَّصی می‌طلبیدند. این مخلص بانگ مسلمانان بود که نخست در متصرفات عربی ایران و سپس در مرزهای جنوب و غرب این کشور شنیده شد. همینکه خالد و مثنی از کار مسلمانان از دین برگشته (مرتدان) فراغت یافتند پیشروی آنان به (جیره) و شهرهای کرانه غربی فرات مسلم بود.

به درخواست مثنی ابوبکر فرمان حرکت به شهرهای عراق کنونی را صادر کرد و مسلمانان نخست متوجه حیره شدند. حیره شهری بود که بین کوفه و نجف کنونی قرار داشت. چون سپاهیان عرب رو به حیره نهادند حاکم شهر از در آشتی درآمد و با پرداخت نود هزار درهم سرزمینهای تابع خود را از تعرض مصون نگهداشت. این نخستین مال مصالحه بود که در اسلام از ایران گرفته شد. پس از حیره شهرهای دیگر چون ابله و عین التمر نیز با جنگ یا با پیمان آشتی تسلیم شدند.

پس از پایان کار حیرد ابوبکر خالد را از عراق خواست و برای یاری مسلمانان به شام فرستاد. این تغییر مأموریت خالد بسیار به سود مسلمانان بوده است.

در حالی که کار جنگ عراق اندک اندک به سود مسلمانان پایان می یافت. ابوبکر پیش از مرگ «عمر بن الخطاب» را به خلافت تعیین کرد. پیشروی سریع مسلمانان در عراق از یک سو به مرزداران و فرمانداران ایرانی نشان داد که کار درگیری با عرب بدان آسانی که می پنداشتند نیست و از سوی دیگر سپاهیان عرب را امیدوار ساخت که اکنون می توانند به سرزمینهای اصلی حکومت ساسانی حمله برند. از مقایسه اوضاع و شرایط درگیری با نظیرهای آن در دوره های پیش این نکته معلوم می شود که در همه این ناکامیها ناخشنودی مردم از حکومتها در هموار کردن راه برای قدرت مهاجم به مراتب مؤثرتر از خود قدرتها بوده است.

به خصوص در حمله عرب که مردم از یک سو سادگی و بی تکلفی سربازان فاتح را با حشمت و جبروت نیروی مسلط بر خود مقایسه می کردند، و از سوی دیگر در مقابل نظام طبقاتی حاکم بر مردم داستانها از عدالت و مساوات اسلامی می شنیدند. سرداران ایران چون هرمزان و بهمن جادویه و رستم فرخ زاد می خواستند با تحریک دهقانان و مرزداران، از هجوم این سپاه جلوگیری کنند، اما توده مردم از دهقانان و یا مرزداران چندان خاطر خشنودی نداشتند. به هر حال مثنی کار خالد را دنبال کرده عمر نیز لشکری به سرکردگی ابو عبیده ثقفی به یاری او فرستاد.

در این سالها پادشاهی ایران را یزدگرد سوم به عهده داشت. وی جوانی دلیر، با اراده و فعال بود و در مدتی کوتاه توانست وضع آشفته دربار ساسانی را سامان دهد. یزدگرد به جای آنکه بداند چرا مردم او دین اسلام و سپاه عرب را برآین کشور و فرماندهان ایرانی ترجیح می دهند. سردارانی را با لشکرهای انبوه مأمور جلوگیری از

پیشروی مسلمانان کرد.

سرداران او هرچند مردانی لایق بودند. اما یکی پس از دیگری شکست خوردند و کشته شدند و یا با مسلمانان از در آشتی درآمدند. تنها در نبرد جسر (پل) بود که سپاه ایران پیروزی یافت. این سپاه که فرماندهی آن را بهمن جادویه به عهده داشت در مشرق فرات (قَسَّ النَّاطِف) فرود آمد. در این جنگ سپاه ایران چند پیل با خود آورده بود. دیدار این جانوران اسبان عرب را به وحشت افکند و آنان را رماند. در این جنگ ابو عبیده فرمانده سپاه با شمشیر به پیلان جنگی حمله برد، ولی زیر پای پیلان کشته شد. سپاه عرب که فرمانده خود را کشته دیدند گریختند. از طرفی یکی از مسلمانان برای اینکه مبدا لشکر اسلام از مقابل دشمن بگریزد. جسر را برید و جنگجویان را به مقاومت در برابر دشمن فراخواند. اما این کار سودی نبخشید. گروهی از فراریان خود را به آب افکندند و نزدیک بود که لشکر همگی نابود شوند. مثنی برای اینکه از تلفات مسلمانان ممانعت کند دستور ساختن پلی دیگر داد و به هر صورت بود با این اقدام دلیرانه، مانده سپاه را به آن سوی فرات کشاند و از نابودی کامل رها نید. سردار سپاه ایران در این جنگ پیروز شده بود. و قاعدتاً باید به پیشروی خود ادامه دهد، لیکن بر اثر به هم خوردن وضع تیسفون مجبور به بازگشت شد.

همین پیش آمدنشان می دهد که مردم ایران در آن روزگار تا چه اندازه از حکومت‌های خود ناخشنود بوده‌اند که دوری حاکمی را که در جبهه جنگ بود غنیمت شمرده به طغیان برمی‌خاستند.

جنگ جسر که در سال سیزدهم هجرت رخ داد، سپاهیان مدینه را افسرده ساخت، اما یک سال پس از آن در «بُؤیَب»^۱ لشکریان مثنی پیروز شدند و شکست نبرد جسر را تلافی کردند.

پس از جنگ بُؤیَب نبرد قادسیه در گرفت. در این جنگ فرماندهی مسلمانان را «سعد بن ابی وقاص» به عهده داشت، و فرمانده سپاه ایران رستم فرخزاد بود. تاریخ‌نویسان در تعیین شمار سپاهیان دو طرف در این جنگ رقم‌های گوناگون

۱. شهری در عراق نزدیک کوفه، که از فرات جدا می‌شده است.

نوشته‌اند که از گزاف خالی نیست آنچه مسلم است اینکه سپاهیان ایران بسیار بیشتر از سپاه عرب بوده است مثلاً بلاذری که از مورخان قدیم است ایرانیان را یکصد و بیست هزار و سپاه عرب را نه یا ده هزار تن نوشته است، در حالی که ابن اثیر شمار مجموع سپاهیان مثنی و سعد و دیگر گردآمدگان عرب را سی و اند هزار و شمار لشکر ایران را که از ساباط با رستم روانه قادسیه شدند یکصد هزار تن ضبط کرده است. طبیعی است که در دنیای آن روز، در نقل این‌گونه حوادث گاهی ارقام و اعداد واقعیت خود را از دست می‌داده است. آنچه مسلم است با در نظر گرفتن موقعیت جغرافیایی هر دو منطقه و ستاد عملیات نظامی و نیروی بسیج و امکانات سپاهیان دو طرف در لشکرکشی، شمار سپاه ایران بسیار از اعراب بوده است.

با فتح تیسفون کاخهای پادشاهان ساسانی به دست مسلمانان افتاده رقم غنیمتها که در این پیروزی نصیب سربازان فاتح شده از مبالغت خالی نیست، ولی مسلماً بسیار فراوان و چشمگیر بوده است.

یزدگرد که پس از گریز از تیسفون به سمت غرب ایران رفته بود به گمان خود می‌خواست سپاهیان عرب را به دامنه کوهستانهای غربی ایران بکشاند، سپس، با گردآوری نیروی بزرگ آنان را درهم بکوبد و شکستهای پیشین را تلافی کند؛ اما چنین نشد. مسلمانان از یک سو خود را به‌اهواز رسانیدند و خوزستان را مسخر کردند و از سوی دیگر سپاه ایران در مغرب کشور در جنگی که در جلولا در گرفت شکستی سخت خورد. یزدگرد در صدد برآمد که آخرین تلاش خود را به کار برد. سپاهی بزرگ در نهاوند فراهم شد، ولی این نیرو نیز از هم گسیخت و با پیروزی مسلمانان پایان یافت. این جنگ در سال بیست و یکم هجری رخ داده است. چون این جنگ آخرین مقاومت سپاه ایران در برابر عرب بوده است در تاریخ اسلام آن را فتح‌الفتوح خوانده‌اند. پس از جنگ نهاوند، یزدگرد با زنان، خویشاوندان، رامشگران، خوالیگران و یوزبانان خود که شمار هردسته را هزار تن نوشته‌اند به فارس و سپس به خراسان رفت و در سال سی و یکم هجرت در مرو کشته شد.

گذشته از ایمان به خود و دین خود عواملی که سبب شد عرب در مدتی کمتر از ده سال با چنان نیروی نامنظم و ساز و برگ ابتدایی این امپراتوری بزرگ را نابود سازد به شرح زیر است:

- ۱- ناخشنودی مردم از حکومت ساسانی در پایان کار این خاندان
- ۲- فشار سخت طبقه حاکم و دستگاه‌های وابسته بدان بر مردم
- ۳- امتیازهای طبقاتی و برخورداری دسته‌ای خاص از این امتیاز و محروم ماندن اکثریت مردم.

۴- دیرینگی و بیروح‌گردیدن آیین زرتشتی از دوره قباد به بعد.

۵- نشر مبادی اسلام در ایران و سادگی و بی‌پیرایگی این دین، به‌خصوص اصل عدالت و مساوات آن که مردمان این مساوات را می‌دیدند و بشارت آن را به این و آن می‌دادند.^۱

«جان ناس در تاریخ جامع ادیان» در این خصوص می‌نویسد: «در زمان خلافت عمر مسلمانان از طرف مشرق سلطنت شاهنشاهی ساسانی را سرنگون ساختند». نخست ناحیه عراق و شهرهای پرثروت بین‌النهرین به‌چنگ ایشان افتاد اما در داخله ایران، ایرانیان مقاومتی شدید کردند و فتوحات اعراب به‌کندی پیش می‌رفت و مردم آریائی نژاد آن کشور که با نژاد سامی بیگانه در دین زرتشتی پایدار بودند به‌سهولت تسلیم نمی‌شدند از این‌رو مدت پیکار و نبرد با ایرانیها مدت دوازده سال بطول انجامید ۶۵۲ - ۶۴۰ تا آنکه آن کشور و قسمت عمده آسیای صغیر در قبضه تملک عرب درآمد.

وی این سوال را مطرح می‌کند که چگونه غازیان قلیل عرب که همه غیرمنظم و تهی از اسلحه بودند و تنها حربه ایشان کمان و چند چوبه تیر یا سنانی از نی بیش نبود و مؤکب ایشان شتران نزار و اسبان لاغر، توانستند، سپاهیان منظم و بی‌شمار حتی قوای بحریه ممالک متمدن وقت را یکی بعد از دیگری مغلوب خود سازند؟ (همانطور که ذکر گردید) اولاً سرعت حرکت و انتقال اعراب بوسیله شتران تندرو بود که برلشکریان دشمن پیشی می‌گرفتند ثانیاً سبب عمده و راز کامیابی ایشان همان کمال شوق و حرارت باطنی مسلمان بود که آتش درونی از نسیم کلمات پیامبر عظیم‌الشان حضرت محمد بن مصطفی (ص) اشتعال یافته تا جایی که معتقد بودند اگر غلبه یابند و زنده بمانند چهار پنجم غنائم متعلق به آنها خواهد شد

و اگر کشته شوند در بهشت مأوا خواهند یافت و شهید خواهند شد، ثالثاً کشف ممالک نوین و دیدن چیزهای تازه آنها را برمی‌انگیخت و امت آنها را تحریک می‌کرد چه سراسر ممالک مفتوحه برای افکار ساده ایشان حکم بهشتی بود در زمین و مشتمل بر عجائب و غرائب.

چشمگیرترین ویژگی دین اسلام، در صدر آن، پیشرفت سریع و نمایان آن بود، از اینها گذشته، چون دین اسلام، برخلاف دین مسیحی، در یک جامعه بدون حکومت ظاهر شد، از اینرو این پیشرفت سریع نهاد سیاسی جدیدی را بوجود آورد که دست‌کم به مدت یکصد سال، ایمان الهی دین اسلام را جز در نهاد حکومت در هیچ نهاد اجتماعی دیگر متبلور نساخت!

بطور کلی

ایران اواخر عهد ساسانی بشدت پریشان حال بود. عدم ثبات داخلی، وجود ۲۶ شاه محلی، تعصب شدید و انحطاط مطلق موبدان، حاکمیت روحانیت زرتشت بر سیستم سیاسی، بی‌عدالتی‌های جانفرسا، ظلم و ستم بی‌حد و حصر دولتیان، تحمیل مالیاتهای گران و عوارضی گزاف، بحرانهای شدید اقتصادی، پی‌آمد جنگهای طولانی ایران و روم، بیماریهای فراگیر و دردناک وبا و طاعون، اختلاف و تضاد شدید طبقاتی طبقات دوازده‌گانه، تفرقه و نفاق مردم، اشرافیت‌زدگی مطلق نظامیان و فرسودگی روحی و روانی ارتش ایران، قیامهای مردمی - منطقه‌ای همه از عواملی بودند که تاب و توان مردم ایران را ربوده بود.

روح آریائی در جستجوی آزادی فکر و اندیشه، و جسم او در طلب عدالت اجتماعی و مساوات بود. یعنی دقیقاً همان چیزی که دولت ساسانی با آن بشدت بیگانه بود و ایرانیان عدالت و مساوات و درآمدن از یوغ بردگی را در دین اسلام دیده و آن را پذیرفتند و با جان خود از آن حمایت نمودند.

اسلام

اسلام آخرین دین آسمانی و کاملترین دین جهانیان است که پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد بن مصطفی (ص) از طرف خداوند برای بشر به ارمغان آورد و معجزه حضرت، قرآن کریم که تا حال حاضر بدون تحریف بدست ما رسیده است و آن کلام خداوند اعظم است.

اسلام، در لغت به چند معنی آمده است:

اول، به معنای انقیاد و پیروی - دوّم، به معنای داخل شدن در دین اسلام است، سوم، به معنای پرستش خداوند و اخلاص به وی می باشد.

«ایگناس گولدتسیهر» اسلام شناس مجارستانی می نویسد: که اسلام به معنای خضوع و فروتنی مؤمن به خداوند است و مسلمان کسی را گویند که در برابر خداوند خاضع و خاشع باشد.

بعضی از محققان، نام اسلام را از کلمه‌ی «سلم» به معنای صلح و آرامش و برخی به معنای تسلیم به خدا دانسته‌اند، که از صفات خاصه‌ی مسلمانان است. زیرا چون کسی نفس خود را تسلیم به مشیت الهی نماید، به اسلام درآمده است، و او را صلح و سلام روحانی حاصل می گردد. دکتر مشکور می نویسد:

«بنابراین اسلام پیروی از دین حضرت محمد (ص) است، که مردم را به انقیاد و خضوع و خشوع در برابر خداوند یکتا می خواند و مسلمان کسی است که جسماً و روحاً منقاد و پیرو فرمان خداوند یکتا باشد.»

اساس اسلام بردو شهادت است: لا اله الا الله (خدایی جز خداوند یکتا نیست) و محمد رسول الله (محمد پیامبر خدا است). اسلام مذهب و دین کامل ادیان توحیدی است و دین اسلام، که پیش از هر چیز دینی عملی و صریح است، و روح فعال شارع بزرگوار آنرا منعکس می سازد، هیچ تکلیف مالایطاقی از پیروان خود نمی خواهد، و خالی از مباحث مشتمل بر تمام امور انفرادی و اجتماعی انسان است، و ضامن مصالح معاش و معاد، و امور دنیوی و اخروی ایشان می باشد، در اسلام دین و سیاست، و جامعه و ایمان هیچ یک از یکدیگر منفک و منفصل نیست. نفوس مسلمانان جهان اکنون در حدود نهصد میلیون الی یک میلیارد می باشد که قسمت عمده‌ی ایشان در دو قاره‌ی آسیا و آفریقا زندگی می کنند.

اکثر مسلمانان جهان سنی مذهب‌اند و پیرو یکی از مذاهب چهارگانه‌ی سنت و جماعت که: حنفی، شافعی، مالکی، و حنبلی باشد هستند و مابقی پیروان مذاهب شیعه می‌باشند.

اصول اسلام:

اسلام مبتنی بر سه اصل توحید، نبوت و معاد است.

توحید: در هیچ دینی از ادیان پیشین به‌اندازه‌ی اسلام از توحید و یکتاپرستی سخنی نرفته است و بحث توحید در دیگر ادیان، در اسلام به‌کمال خود می‌رسد. بطوری که از آن فراتر نتوان رفت. در اصطلاح حکمای اسلام مراد از توحید مجرد دانستن ذات الهی است، از هرآنچه آن را به‌شائبه‌ی تعدد و کثرت و تشبیه و شرک می‌آلاید.

فلسفه‌ی اسلام برای توحید، سه مرحله قابل شده‌اند: اول، معرفت به ربوبیت پروردگار. دوم، اقرار به وحدانیت او، سوم، نفی هرچه مثل و شبیه او فرض می‌شود. خدای واحد در اسلام «الله» جل جلاله می‌باشد و آن لفظ همان کلمه‌ی «اله» است که الف و لام تعریف در ابتدای آن آمده است. که دلالت بر وحدت مطلق وجود الوهیت می‌کند، و همان خدای یگانه است، که آسمان و زمین را آفریده نه دیگری. اسلام نه تنها به مردم عرب مبداء توحید را تعلیم کرد، بلکه آن را پایه و اساس دین عالم بشریت قرار داد. صورتها و تمثالهای فراوانی که در مذهب هندویی یافت می‌شود، دلیل است که این دینها هیچگاه به توحید مطلق یعنی پرستش خدای یکتا نزدیک نشده‌اند و نیز از نظر اسلام، مسیحیت، از توحید کامل خارج می‌باشد.

اسلام آنقدر در توحید اصرار می‌ورزد که سرانجام از همه گناهان می‌گذرد، جز شرک آوردن به خدای یکتا، که به قول قرآن آن ظلمی عظیم و نابخشودنی است.

ایمان به ملائکه یا فرشتگان در قرآن کریم، در ردیف ایمان به خداوند، در روز قیامت و قرآن ذکر شده است. در قرآن آمده است که خداوند چون حضرت آدم را بیافرید به ملائکه امر فرمود که به او سجده کنند، همه‌ی ملائک جز ابلیس. این امر را گردن نهادند، و ابلیس که از جنس دیگری بود، و از «جن» به‌شمار می‌رفت و از فرمان خداوند سرپیچید و از رانندگان درگاه پروردگار شد.

فرشتگان الهی عبارتند از جبرائیل یا روح الامین (فرشته‌ی وحی)، میکائیل، اسرافیل (فرشته‌ی صور) و عزرائیل (فرشته مرگ) است که ملک الموت نام دارد. شیطان در فلسفه دین اسلام همان ابلیس است که از درگاه خداوند رانده شد و همواره تا آخرالزمان کوشش دارد که فرزندان آدم را بفریبد و در این راه یارانی نیز دارد ولی آدمیان باید به حول و قوه‌ی الهی، خود را اسیر دیو شهوت و غضب که از ایادی شیطان هستند نکنند، و در برابر وسوسه‌ی شیطان پایداری و مقاومت نمایند. نبوت: دومین اصل دین اسلام اعتقاد به رسالت حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله (ص) است. مسلمانان معتقدند، خداوند برای آنکه از گناه و ظلم و فساد و بت پرستی جلوگیری کند. از راه لطف شخصی را مأمور می‌کند که مردم را از شر و بدی برحذر می‌دارد. چون دنیا سرای امتحان است، و باید خوب از بد متمایز شود، بعثت انبیاء نوعی اتمام حجت است، تا هر که از دستور آنان پیرونی کند به بهشت رود، و آنکه سرباز زند به دوزخ افتد و به سزای کردار بد خویش برسد. این پیامبران توسط فرشتگانی که یکی از آنها جبرئیل است ملهم می‌شوند، و پیامها و احکام خداوند را به مردم ابلاغ می‌نمایند، مسلمانان معتقدند که این الهامات غیبی گاهی در تورات و انجیل تحریف شده و پیامبر اسلام که خاتم النبیین است، صورت درست آنها را در قرآن کریم بیان فرموده است.

پیامبر اسلام دین ابراهیم حنیف را که شیخ الانبیاء بود و یهودیان و مسیحیان آئین او را تحریف و تبدیل کرده‌اند احیاء و زنده کرد و دینی راستین بنام اسلام به جهانیان عرضه داشت.

معاد: سومین اصل دین اسلام معاد است، و معاد مأخوذ از زبان عربی از ریشه‌ی «عود» به معنای بازگشت و جای بازگشت و آخرت و آن جهان است.

مسلمانان را مانند دیگر پیروان ادیان الهی، عقیده بر آن است که آدمی را بجز زندگانی این جهانی، زندگانی دیگر پس از مرگ در پی است، که در آن روز بازپسین، پاداش و کیفر کارهای خود را در این جهان خواهند دید از چنین روزی تعبیر به «یوم القیامه» یا روز رستاخیز یا حشر، یعنی برانگیخته شدن مردگان از قبر تعبیر می‌کنند.

معاد از نظر قرآن جسمانی است، یعنی بازگشت همین جسم که بعداً اجزاء

پراکنده‌ی آن ترکیب خواهد شد.

مسلمانان معتقدند که مردگان در گور زنده خواهند شد، و دو فرشته بنام «نکیر» و «منکر» از دین و ایمان ایشان سؤال خواهند کرد، و اگر فاسق و کافر باشند، مستوجب عذاب قبر خواهند شد.

اگر میت به نکیر و منکر پاسخ درست داده باشد، تا روز قیامت در آرامش بسر خواهد برد، و اگر نتوانست پاسخ درستی دهد، و کفر و فسق در او غلبه داشته باشد، تا روز قیامت در ناراحتی روحی و عذاب خواهد بود فاصله مرگ و قیامت را «برزخ» می‌خوانند.

قبل از آنکه قیامت برپا شود، اسرافیل که فرشته‌ی صور (شیپور) است با نفخه‌ی صور خود چنان می‌دمد که همه‌ی موجودات از اهل آسمان و زمین نابود خواهند شد. اما اسرافیل دیگر باره در صور خود خواهد دمید، و در این بار همه‌ی موجودات زنده خواهند شد و قیامت برپا خواهد گشت.

پس از آن بدن زنده شده‌ی آدمیان در صحرای محشر وارد خواهند گشت و باید از «عقبات» یا گذرگاه‌های سختی که در هریک از آنها آدمیان را نگاه خواهند داشت بگذرند، در همه‌ی عقبات از همه‌ی فرایض و واجبات پرسیده می‌شود، کسانی که در پاسخ ناتوان باشند از عقبات و عذاب محشر رهایش نخواهند یافت.

پس از آن نوبت میزان و یوم الحساب می‌رسد و ترازویی برای سنجش پاداش و کیفر آدمیان برپا خواهد گشت به قول بعضی از علمای کلام مقصود از میزان و تراز و تعدیل میان اعمال آدمی، و دادن پاداش و کیفر مناسب برای هریک از آن اعمال است.

کسانی که نتیجه‌ی اعمال آنها نیکو باشد، به کنار حوضی خواهند رفت که آنرا حوض «کوثر» می‌گویند، شیعه را عقیده براین است که این کوثر اختصاص به حضرت «علی بن ابی طالب» (ع) و فرزندان او خواهد داشت و به همین جهت علی (ع) را ساقی کوثر می‌خوانند.

همه‌ی مردمان باید از پلی که بر جهنم بسته‌اند، و «صراط» نام دارد بگذرند. کسانی که اهل کفر و فسادند از این پل نتوانند گذشت. این پل راهی است که به بهشت یا دوزخ منتهی می‌شود.

نیکوکاران به جنت یا بهشت که برای بقا و آرامش و نعمت است در می آیند، و در آن پیری و بیماری و مرگ و اندوه نیست، و در آنچه مایه لذت نفوس، و دیدگان انسان است، موجود است. بهشت برای اهل آن که نیکوکاران باشند جاودان خواهد بود.

جهنم یا دوزخ جای کیفر بدکاران و مشرکان است. جهنم گودال بسیار وسیع و انباشته از آتش است که ماده‌ی این آتش، انسان و سنگ است، و هرگاه پوست و گوشت آدمی در این آتش پخته شود، پوست و گوشت دیگری خواهد روید، و مرگی در کار نخواهد بود. آب آشامیدنی اهل جهنم از خون و چرک و اب جوش است. خوراک آنها از میوه درخت «زقوم» خواهد بود که درختی است که در بُن دوزخ می روید و میوه‌ی آن به سر شیاطین می ماند.

خداوند ارحم الراحمین به پیامبر اسلام و بعضی از انبیاء اذن می دهد، که از گناهکاران امت خود، در کاهش کیفر ایشان «شفاعت» نمایند. شیعه، امیرالمؤمنین علی (ع) و ائمه‌ی معصومین را نیز جز شفیعان می دانند.

ارکان اسلام

ارکان جمع «رکن» است، و رکن به معنای پایه است، و اسلام برهشت پایه: نماز و روزه، زکات، حج، جهاد، خمس، امر به معروف و نهی از منکر قرار دارد. هر مسلمان مؤمن علاوه بر اعتقاد به اصول اسلام که توحید، نبوت و معاد است، باید اعمال و عباراتی را با اعضا و جوارح خود بجای آورد، که ترک آنها موجب گناه کبیره می شود.

۱- نماز: هر مسلمان، در هر شبانه روز باید پنج بار نماز بخواند، نماز بامداد، نماز ظهر (نیمروز)، نماز عصر یا پسین، نماز مغرب یا شام، و نماز عشا یا هنگام خفتن. نماز صبح، دو رکعت و نماز ظهر، چهار رکعت و نماز عصر چهار رکعت و نماز مغرب سه رکعت و نماز عشا چهار رکعت و این نمازهای واجب هفده رکعت می شوند. همه‌ی مسلمانان جهان در هنگام نماز پس از طهارت و انجام دادن شرایط یک نمازگزار، به سوی قبله که کعبه می باشد می ایستند، و خداوند یکتا را با خلوص نیت می خوانند و به سوی او نماز می گزارند.

از جمله نمازهای واجب: «نماز جمعه» و نماز دو عید «قربان» و «فطر» می‌باشد. نماز جمعه در نزد شیعه امامیه در غیبت امام مستحب است.

۲- روزه یا صوم: روزه عبارت است امساک موقت از خوردن غذا، در اسلام روزه غالباً اطلاق به امساک از غذا در ماه رمضان می‌شود، و مسلمانان از سپیده‌دم تا شامگاه از خوردن و آشامیدن و بعضی از کارهای ممنوعه خودداری می‌کنند، و اگر بدون داشتن عذری افطار کنند، باید کفاره بدهند.

۳- زکات: زکات در لغت به معنای پاک کردن است، و آن مقدار مشخصی است که بر هر مسلمان واجب است، از مال خود در راه خدا پردازد، و آن حقی است که به نسبت ثروت و مال باید به نصاب معینی برسد. تا زکات واجب گردد. زکات مهمترین مالیاتی بوده است که مسلمانان به دولت اسلامی می‌پرداختند. و از محل آن دستگاه‌ها و تشکیلات اسلام اداره می‌شده، و حکم درآمدهای مالیاتی را در اقوام غیرمسلمان داشته است.

زکات بر دو نوع است، زکات مال و زکات فطر.

زکات مال تعلق بر چهار پایان، طلا و نقره، گندم و جو، و خرما و کشمش می‌گرفته است، زکات فطر یا فطریه زکاتی است که هر مسلمان برای خود و نفقه خوارانش، در روز آخر ماه رمضان تا ظهر عید فطر به مستحقان می‌دهد. و در حقیقت یک نوع مالیات سرانه الهی است.

۴- حج: حج یعنی زیارت خانه‌ی کعبه، که بر اشخاص توانگر و مستطیع بیش از یک بار در مدت عمر واجب نیست و آن از عبادات واجب به شمار می‌رود، حج بر سه قسم است:

حج تمتع، به معنای بهره برگرفتن، و آن برای کسانی است که، در بیش از شانزده فرسخ شرعی از مکه اقامت دارند و این حج بیش از یک بار در عمر بر کسانی که مستطیع باشند، واجب نیست، و باید در موقع حج یعنی در ماه ذیحجه انجام گیرد حج قرآن و حج افراد، اعمال آنها مانند حج تمتع است، با این تفاوت که تمتع عمره‌اش بیش از حج است، و طواف نساء ندارد، اما حج قرآن و افراد عمره‌ی آنها بعد از حج است، و طواف نساء دارند.

اهل مکه که فاصله‌ی آنها از شانزده فرسخ شرعی کمتر باشد، باید حج قرآن یا افراد کنند. در حج افراد و قرآن، عمره مؤخر از اعمال حج است. لیکن در حج قرآن،

حاجی مخیر است در عقد احرام، بین هدی و تلبیه (یعنی آوردن حیوان برای قربانی، و لیبیک گفتن) اما در افراد حتماً باید احرام به تلبیه باشد. بعضی گویند حج قرآن را بدان جهت قرآن گویند که نیت حج و عمره یکی است و هر دو مقارن یکدیگرند.

تمتع، جمع بین اعمال حج و عمره در ماه حج در یک سال است، و دو احرام می‌بندند، و اعمال عمره را براعمال تمتع مقدم می‌دارند.

اما عمره اعمال حجی است که در غیرماه حج نیز ممکن است انجام گیرد و اعمال آن عبارت است از: احرام، طواف، سعی و تقصیر است.

در اسلام حج بیت‌الله از سال ششم هجری واجب شد، و در سال نهم هجری رسول خدا جمعی از مسلمین را به حج فرستاد.

۵- جهاد: رکن پنجم دین اسلام جهاد است و جهاد، به معنای جهد و کوشش، و در فقه به معنای جنگ و پیکار با کافران برای ترویج دین اسلام می‌باشد. جهاد با سه طایفه واجب است:

۱- کافران حربی در حال حضور امام.

۲- جهاد با اهل ذمه (اهل کتاب) تا مسلمان شوند، و یا قبول جزیه نمایند.

۳- جهاد با کسانی که از امام روی‌گردان و یاغی شده باشند، تا آنکه به امام بگردند، و یا کشته شوند.

۶- خمس: رکن ششم دین اسلام خمس است، و آن یک پنجم از مال است، از غنایم جنگی و کسب و استخراج معادن و بازیافت گنج، و غواصیب در دریاها، و زمینی که کافر ذمی از مسلمانان خریداری کند، و یا از اموال حلال مخلوط با حرام. خمس باید در راه خدا صرف شود و توسط امام یا جانشین وی به مصرف کارهای خیریه برسد، و آن را سهم امام نامند، و قسمتی دیگر مربوط به فقرا و یتیمان و درماندگان سادات است.

۷ و ۸- امر به معروف و نهی از منکر: دو رکن از ارکان دین اسلام است که برمسلمان واجب است مردم را به انجام کارهای نیکو و خدایستند و نهی از گناهان معاصی دعوت نماید شرط آن اینست که اولاً، خود فرد علم به کارهای نیک و بد داشته باشد، ثانیاً شخصی را که از کار بد منع و نهی می‌کند، اصرار بر ارتکاب معاصی

داشته باشد.

معجزه پیامبر اسلام حضرت محمد بن مصطفی (ص)

معجزه پیامبر اسلام «قرآن» کتاب آسمانی و کلام خداوند یکتا است.^۱

قرآن کریم در مدت ۲۰ تا ۲۳ سال بر رسول خدا بتدریج نازل شد، و دارای ۱۱۴ سوره است که ۹۵ سوره‌ی آن در «مکه» و ۱۹ سوره‌ی آن در «مدینه، بر پیامبر اکرم» نازل شده است.

قرآن تنها کتاب آسمانی است که تاکنون بدون تحریف بدست مسلمانان رسیده است البته ناگفته نماند که دشمنان اسلام قصد تحریف در این کتاب را داشته‌اند ولی با وجود این، و به لطف خداوند، این کتاب آسمانی بدون تحریف در دست مسلمانان باقی مانده است.

جمع‌آوری قرآن مجید از زمان رسول خدا آغاز گشت، ولی فصاحت و بلاغت و اسلوب بدیع و دلکش آن کتاب، حفظ و به‌خاطر سپردن آن را آسانتر می‌ساخت و چنین کسانی را «حافظ قرآن» می‌خواندند قرآن در زمان پیامبر (ص) بر روی چرم و سنگها و تخته‌ها نوشته می‌شد.

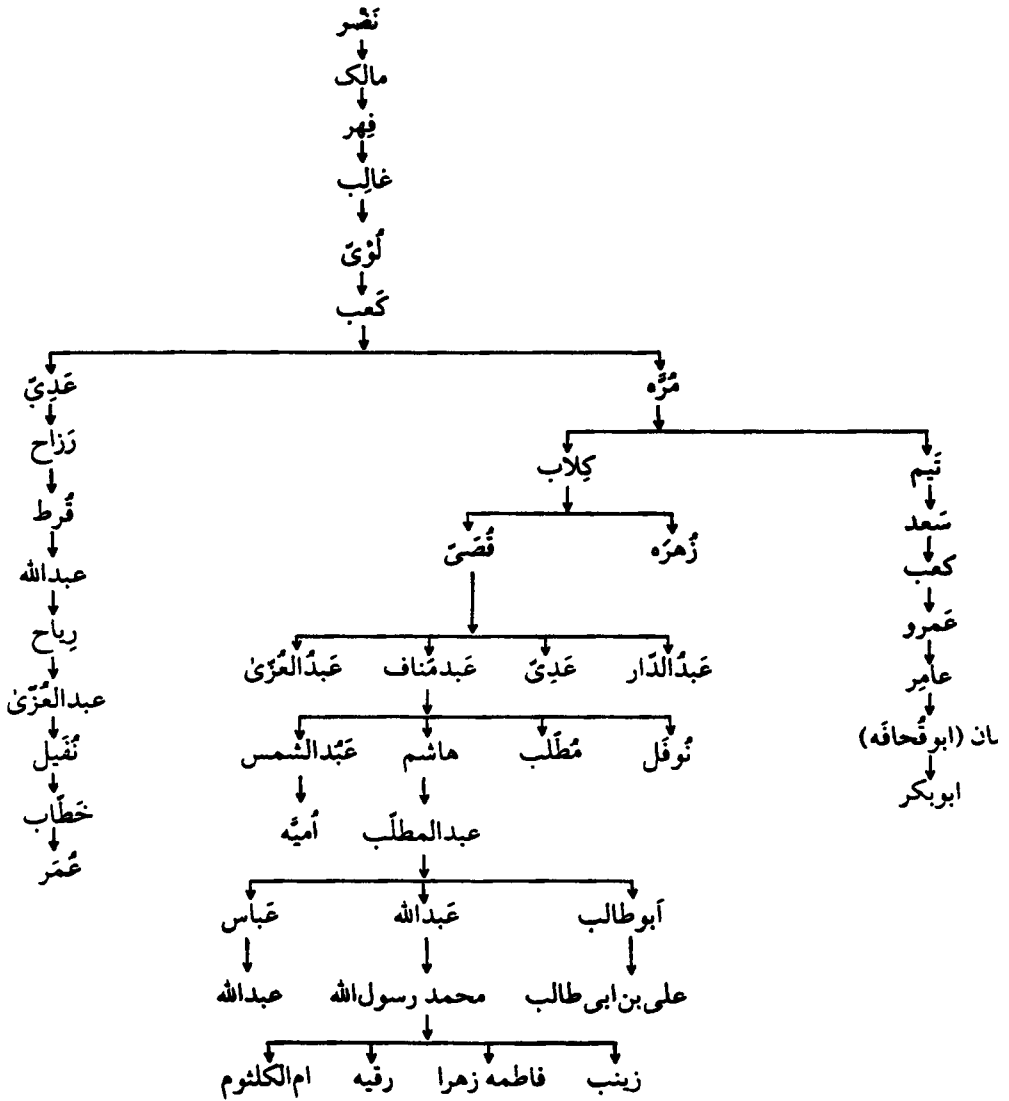
قرآن مجید از تمام معجزات بزرگتر است، و اگر سراسر اهل عالم از آدمیان و پریان گرد آیند، و با یکدیگر یاری هم کنند، از آوردن آیه‌ای به مثل آن عاجز خواهند ماند.

سوره‌های مکی در قرآن بیشتر در ترغیب مردم به زهد و ستایش خداوند، و یکتاپرستی و نیکی کردن به دیگران، و اجتناب از اسراف در خوردن و آشامیدن است و وعده و وعید، مژده‌دادن به بهشت، و ترساندن از عذاب دوزخ در سوره‌هایی که در مکه نازل شده بیشتر است.

اما در سوره‌ای مدنی تمام احکام، فرایض اسلام در ده‌ساله‌ی اخیر زندگی رسول خدا نازل شده و اسلام نه تنها به شکل شریعتی نو درآمده، بلکه مقدمات تشکیل یک دولت عظیم عربی اسلامی فراهم گردیده است.

۱. قرآن در لغت به معنای «خواندنی» است.

نسب نامه حضرت محمد (ص)



و چهار پسر، قاسم، طاہر، طیب، و ابراہیم کہ در کودکی از دنیا رفتند.

حضرت محمد (ص) آخرین پیامبر

در تاریخ ولادت پیامبر اسلام اختلاف است، به عقیده «کلمان هوار» خاورشناس فرانسوی، چون رحلت پیامبر در ۶۳۲ میلادی و سن آن حضرت در هنگام وفات، شصت و دو سال بوده، بنابراین ولادت پیامبر در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول (۲۹، اوت) سال ۵۷۰ میلادی بوده است. آنچه مسلم است ولادت پیامبر اکرم (ص) در سال عام الفیل بود، سالی که ابرهه برای خراب کردن کعبه به مکه آمد. به عقیده علمای شیعی تولد حضرت محمد (ص) در ۱۷ ربیع الاول سال ۵۷۰ میلادی یعنی ۵۳ سال قبل از هجرت در مکه مکرمه بوده است. حضرت محمد (ص) در هنگام تولد پدرش عبدالله را ندید زیرا وی در بیست و پنج سالگی درگذشت و جدش عبدالمطلب حمایت او را بر عهده گرفت و نام او را «محمد (ص)» یعنی «ستوده» گذاشت، این نوزاد مبارک را سه روز مادرش «آمنه الزهریه» دختر «وهب» شیرداد و پس از او «ثویبه» کنیز عمویش ابولهب، مدت چهار ماه شیردادن وی را به عهده گرفت. محمد (ص) شش ساله بود که مادرش آمنه او را به مدینه برد، و پس از دیدن خویشان پدری خود، که از طایفه بنی النجار بودند بازگشت و در «ابواء» منزلی مکه و مدینه درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد و محمد (ص) با کنیز پدر خود «ام ایمن» به مکه بازگشت.

پیامبر هشت ساله بود که جدش عبدالمطلب درگذشت و تکفل او را عمویش ابوطالب به عهده گرفت، زیرا ابوطالب با عبدالله از یک مادر بودند.

حضرت محمد (ص) در سن بیست و پنج سالگی بود که ابوطالب بدو گفت: کاروان قریش آماده رفتن به شام است. «خدیجه» دختر «خویلد» گروهی از خویشان تو را سرمایه داده است که برای او تجارت کنند و در سود آن شریک باشند اگر بخواهی تو را نیز می پذیرد. سپس با خدیجه در این باب سخن گفت و او پذیرفت و چون خدیجه بزرگواری محمد (ص) را شناخته بود و او را به امانت داری می شناخت پیام داد اگر آماده تجارت در مال من باشی سهم تو را بیش از دیگران خواهم داد. از این سفر سود فراوانی نصیب خدیجه شد، چه، مردی را به تجارت گرفته بود که در امانت، راستگوئی و درستکاری شهرت داشت.

سرانجام خدیجه فریفته‌ی خوی و رفتار محمد (ص) و نجابت او شد و پس از این سفر تجاری بود که خدیجه به ازدواج حضرت محمد (ص) درآمد. خدیجه از پیامبر چهار دختر بنامهای زینب، رقیه، ام‌کلثوم و فاطمه (س) پیدا کرد.

بعثت:

حراء کوهی است سنگی و خشک در شمال شرقی مکه، که حنفیان زاهد پیشه بدان روی نهاده، و روزی چند در تنهایی، در غارهای آن معتکف شده، و به تفکر و تأمل می پرداختند.

محمد(ص) مقارن چهل سالگی خود از زندگی در مکه، و مشاهده ی تباهی و فساد عرب خسته می شد، و برای تفکر و مراقبت نفس، غالباً به غاری در آن کوه پناه می برد و شامگاهان به خانه باز می گشت. در یکی از غروبهای سال ۶۱۰ م. که معمولاً به خانه باز می گشت. به موقع برنگشت، خدیجه نگران شد. کسی را به دنبال وی فرستاد، ولی پس از اندکی محمد(ص) رنگ پریده و لرزان به خانه بازگشت، و فرمود مرا بپوشانید.

آن حضرت شرح وحی رسیدن خود را به توسط فرشته ای بنام جبرئیل در آن غار برای او نقل کرد.

روز برانگیخته شدن حضرت محمد(ص) به پیامبر در بیست و هفتم ماه رجب ذکر شده است.

دعوت اسلام در آغاز سزای بود، نخستین کسی که این اسلام را پذیرفت خدیجه و سپس علی بن ابی طالب(ع) بود که در این هنگام ۱۰ تا ۱۳ سال داشت.

پس از آنکه محمد(ص) به پیامبری رسید تا مدت سه سال دعوت او پنهانی بود لیکن بعضی با توجه به ترتیب نزول آیه های قرآن کریم گویند که دعوت عمومی به فاصله ای اندک از بعثت بوده است.

در آغاز پیامبر(ص) مردم را به ترک پرستش بتان و پرستیدن خدای یگانه می خواند. و پس از آنکه اندک اندک مسائل اسلام را برای آنها بازگو می کرد و پس از سه سال دعوت علنی گشت و دشمنی های بزرگان مکه آغاز گردید قریش می کوشید، تا بردگان و بندگان را با شکنجه و آزار از پیروی حضرت محمد(ص) باز دارند. ولی در کار خود عملاً ناموفق ماند.

ابتدا رفتار قریش با پیامبر، ملایم بود و تنها به بی اعتنایی و انکار برگزار می گردید، اما همین که صحبت از بدگویی بتان، و پدران بت پرستی ایشان به میان آمد، اهل مکه برآشفتنند و به دشمنی برخاستند.

بزرگان مکه می‌گفتند که محمد(ص) درباره‌ی قیامت و برانگیخته شدن مردگان و بهشت و دوزخ، هر چه می‌خواهد بگوید، ولی دین مردم مکه را نباید سرزنش کند و به بتانی که در خانه‌های کعبه نهاده‌اند نباید ناسزا بگوید، زیرا این سخنان موجب خسارت اقتصادی ایشان و نقصان درآمد کعبه می‌شود، و دیگر کسی برای زیارت بتان، به آن بتخانه نخواهد رفت، از این رو، تصمیم برآن گرفتند، که با حضرت محمد(ص) به مخالفت برخیزند، که سبب این ضدیت و عناد را در سه عامل می‌توان خلاصه کرد.

نخست آنکه، تعلیم به توحید، و تسلیم به خدای یگانه، منافع عظیم مکیان را، که از محل زیارت بتخانه‌ی کعبه، که سیصد و شصت بت، در آن قرار داشت، عاید ایشان می‌شد، در مخاطره می‌افکند، و نیازها و هدایایی که اعراب صحرائشین به قصد تقرب بدان اصنام، همه‌ساله می‌آوردند، از کیسه‌ی ایشان خارج می‌ساخت. دوم آنکه، فضایل اخلاقی مانند عفت و تقوا، که رکن اساسی تعالیم اسلام بود، در برابر آن قوم شهوت پرست، مانعی بوجود می‌آورد، و باب کامرانی و عیش و نوش را بر روی ایشان می‌بست.

سوم آنکه، هدایت اسلام به سوی برابری اجتماعی و مخالفت با اختلاف طبقاتی بود، زیرا اسلام می‌گفت، که در نظر خداوند همه‌ی مردم برابرند و برتری یکی بر دیگری در فضیلت و تقوا است و آنان نمی‌خواستند که با بردگان و طبقات پائین اجتماع برابر باشند.

از این پس بود که اذیت و آزار قریش بر محمد(ص) و پیروانش آغاز گشت و پس از سه سال محاصره اقتصادی آنها در شعب ابوطالب به مدینه هجرت نمودند و پس از جنگهای پی‌در پی با قریش به موجب پیمان‌نامه‌هایی که بسته شد و از طرف قریش این پیمان‌نامه‌ها که از جمله پیمان حدیبیه بود عمل نگردید پیامبر در ماه رمضان سال هشتم هجرت با ده هزار نفر روانه مکه شد و مکه تسلیم گردید.

آخرین حج

پیامبر در ذیقعدۀ سال دهم هجری عازم حج شد و در این سفر بود که احکام حج را به مردم تعلیم داد:

در بازگشت به مدینه در روز هیجدهم ذی الحجه (۱۰ مارس ۶۳۲، نوزدهم اسفند ۱۰ هجری) در منزل جحفه آنجا که راه مردم مصر، حجاز و عراق از یکدیگر جدا می شود در موضعی که بنام «غدیر خم» معروف شده است، امر خدا بدو رسید که باید علی (ع) را به جانشینی خود نصب کنی و به تعبیر روشن تر باید سرنوشت حکومت اسلامی پس از پیامبر معلوم گردد، رسول خدا در جمع مسلمانان که شمار آنان را میان نود یا یکصد هزار تن نوشته اند اعلام فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَأَحَبِّ مَنْ أَحَبَّهُ وَأَبْغَضِ مَنْ أَبْغَضَهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَآخِذْ مَنْ خَذَلَهُ وَأَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ».

یعنی: «من بر هر کس ولایت دارم، علی مولای اوست» خدایا بپیوند با کسی که بدو پیوندد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن دارد. و دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد. و دشمن روی باش با کسی که با او دشمن روی است و خوار کن کسی را که او را خوار کند و حق را با او بگردان هر جا که بگردد. آنکس که حاضر است این سخنان را بدان کس که غائب است برساند.

این حدیث غدیر از حدیثهای متواتر است که محدثان و علمای شیعه و سنت و جماعت از دیرزمان آن را روایت کرده اند.

برای بعضی مرگ پیامبر باورکردنی نبود که به چشم خود دیدند مردی بنام خدا برخاست، عربستان پراکنده، پریشان را که تا آن تاریخ هیچ گاه وحدت به خود ندید متحد ساخت و قبیله های گوناگون و دشمنی یکدیگر را که جز کشتن و غارت کردن هم هنری نداشتند یکی کرد، حکومتی براساس دین پدید آورد و مردم را با هم مهربان کرد پس چگونه بود که او از دنیا برود. تاریخ وفات آن حضرت را اکثر مورخان اسلام، دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم هجری نوشته اند ولی محدثان شیعه رحلت آنحضرت را در بیست و هشتم ماه صفر، و به قولی در دوم ربیع الاول آن سال می دانند. بدن مبارک او را علی (ع) و عباس عموی پیامبر و چند تن از نزدیکانش در خانه غسل دادند و پس از رفع اختلاف در موضع دفن او، آن حضرت را در شب چهارشنبه به خاک سپردند، و اکنون مزار حضرتش در مسجدالنبی در مدینه قرار دارد.

خصوصیات حضرت محمد (ص):

در تواریخ دربارهٔ خصایل پیامبر چنین آمده است: وی قامتی متوسط داشت یعنی میانه بالا، و فراخ‌شانه، و سبزه‌گون مایل به سرخی و بنا به بعضی روایات گندمگون روشن بود. موی سر او تا نرهمی گوش و به قولی تا شانه فرو ریخته بود. پیشانی بلند و دست و پای قوی و درشت داشت. هنگام راه رفتن بر هرکاری تکیه می‌کرد و خرامش در رفتار نداشت و مانند آن بود که از کوه فرود می‌آید، و بدین سوی و آن سوی نمی‌نگریست و نگاهش به پیش بود. سرش را کمتر بالا می‌کرد، سخن کم می‌گفت در موقع شادی چشمانش را برهم می‌گذاشت و هرگاه می‌خندید دست جلوی دهان می‌گرفت، و بیشتر در حال تبسم بود. در سخن گفتن تأمل می‌کرد، و بسیار با شرم و آزر بود، نیروی بیانش قوی و حشو و زواید در گفتار نداشت. طبعی مایل به تواضع و رأفت داشت، هرگاه به کسی دست می‌داد، در واپس کشیدن دست پیشی نمی‌جست. غالباً کلاهی سفید بر سر می‌گذاشت و بر محاسن و موی سر عطر می‌زد، بر زمین می‌نشست، و با زبردستان معاشرت می‌کرد، و حتی دعوت برده‌ای را نیز پذیرفته با وی غذا می‌خورد. در طول حیاتش، حتی در جنگها کسی را بدست خود نکشت جز یکبار که دشمنی به وی حمله کرد و آن حضرت پیش دستی کرده او را به هلاکت رسانید.

فرازهائی از سخنان حضرت محمد (ص)^۱

«از همهٔ مؤمنان ایمان آن کس کاملتر است که اخلاقش نیکتر است و با کسان خود بهتر رفتار می‌کند».

«محبوبترین بندگان خدا بنزد وی کسی است که با بندگان او مهربانتر باشد».

«در دنیا قدر کسی بیشتر است که دنیا در نظرش قدر ندارد».

«خداوند را یاد کن زیرا او در کارها یاور تو است».

«نیک‌خوئی برکت است و بدخوئی شثامت».

«حق را بگو و گرچه تلخ باشد».

«اساس حکمت ترس خداست».

۱. نهج الفصاحه: ترجمه ابوالقاسم پاینده.

«اساس دین خیرخواهی برای خدا و دین خدا و پیامبر خدا و کتاب خدا و پیشوایان مسلمانان و همه مسلمانانست».

«هرکه سلامت خواهد مراقب گفتار خویش باشد و از آنچه در دل دارد چیزی به زبان نیارد عمل نیک کند و آرزو کوتاه دارد».

«هرکه برای خدا فروتنی کند خدایش رفعت دهد و هرکه تکبر کند خدا او را پست کند».

«هرکه شب نماز بسیار کند بروز چهره اش نیکو شود».

«صدقه ای بهتر از یادکردن خدای والا نیست».

«کمال دین خیرخواهی است».

امامان معصوم اسلام (به طور اختصار)

در این قسمت فقط به اسامی و القاب مبارک، تولد و شهادت پیشوایان معصوم اشاره خواهد شد.

امامان و پیشوایان معصوم در اسلام دوازده نفر هستند که عبارتند از: ۱- حضرت امام علی بن ابی طالب (ع) ۲- حضرت امام حسن بن علی (ع) ۳- حضرت امام حسین بن علی (ع) ۴- حضرت امام علی بن الحسین (ع) ۵- حضرت امام محمد بن علی (ع) ۶- حضرت امام جعفر بن محمد الصادق (ع) ۷- حضرت امام موسی بن جعفر (ع) ۸- حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) ۹- حضرت امام محمد بن علی (ع) ۱۰- حضرت امام علی بن محمد (ع) ۱۱- حضرت امام حسن بن العسکری (ع) ۱۲- حضرت حجة بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه که آخرین پیشوای مسلمانان می باشد که به اراده خداوند متعال ظهور خواهد نمود.



امام علی (ع) در ده سال قبل از بعثت ولادت یافت و از شش سالگی در خانه پیامبر پرورش یافت و اولین کسی بود که به پیامبری حضرت محمد (ص) ایمان آورده و از همان آغاز وفاداری و جانبازی خویش را نسبت به رسول خدا در تمامی صحنه ها اثبات کرد.

حضرت علی (ع) در حجة الوداع از سوی پیامبر عظیم الشان و به دستور وحی

الهی به جانشینی پیامبر انتخاب شد و در ۱۹ رمضان سال ۴۰ هجری بدست عبدالرحمن بن ملجم که از خوارج بود در حال نماز ضریب خورد و در ۲۱ رمضان به شهادت رسید.

✽

امام حسن (ع) فرزند رشید حضرت علی بن ابی طالب و مادر گرامی ایشان «فاطمه زهرا» دختر رسول گرامی اسلام است آن حضرت در ۱۵ رمضان سال سوم هجرت بدنیا آمد و در سخت ترین شرایط سیاسی - اجتماعی امامت امت را عهده دار گردید و سرانجام بدستور معاویه بن ابی سفیان که دشمن قسم خورده اسلام بود در تاریخ ۲۸ صفر سال ۵۰ هجری بدست همسرش «جعه» مسموم و به شهادت رسید.

صلح شرافتمندانه آن حضرت در تاریخ اسلام فلسفه‌ی همان قیام شکوهمند امام حسین (ع) را دارد چراکه تدبیر آن حضرت از قتل عام تنها نسل وفادار به اسلام محمد (ص) و علی (ع) جلوگیری کرد و زمینه رسوایی و سقوط نهائی رژیم اموی را رقم زد.

✽

امام حسین (ع) سومین پیشوای اسلام فرزند دوم حضرت علی (ع) در سال چهارم هجری روز سوم شعبان در مدینه بدنیا آمد.

کنیه حضرت (ابوعبدالله) و القابی چون سیدالشهداء سبط پیامبر دارد. آن حضرت پس از شهادت برادر گرامی اش به امامت رسید و از طرفی یزید ملعون و نابکار از معاویه که مدعی خلافت بود خواست از حضرت برای خود بیعت گیرد که این آغاز قیام حضرت شد و از طرف دیگر کوفیان دوازده هزار نامه نوشتند و دعوت کردند که در کوفه به حمایت از او خواهند پرداخت که حضرت با اهل بیت و یارانش زیارت خانه خدا را به اتمام نرسانده و روانه عراق شدند که در محلی بنام کربلا (نینوا) بعد از جنگی نابرابر بدستور یزید بن معاویه، عبیدالله بن زیاد و بدست شمر بن ذی الجوشن و همه حرامیان شام و کوفه و همه آنان که سکوت و سازش کردند و در تاریخ رسم یزیدی داشتند وی و ۷۲ تن از یارانش را به شهادت رساندند که این آغاز جوشش اسلام بود.

*
*

امام علی بن الحسین (ع) پیشوای چهارم ملقب به «سجاد» زین العابدین (ع) در تاریخ ۵ شعبان سال ۳۸ هجری ولادت یافت حضرت بعد از قیام عاشورا رسالت ابلاغ پیام انقلاب و دریدن نقاب از چهره رژیم اموی را عهده دار بود و نیز رهبری امت اسلام را برعهده داشت، محتوای صحیفه سجادیه نشان دهنده این حقیقت است که چه رسالت عظیمی حضرت سجاد به عهده داشته است.

رژیم اموی در پی قیام و شهادت امام حسین (ع) بر شدت استبداد و اختناق افزود و امام سجاد را به شام منتقل کرد و سرانجام در تاریخ ۲۵ محرم سال ۹۴ هجری مسموم گشت و به شهادت رسید.

*
*

امام محمد بن علی (ع) پیشوای پنجم در اول رجب سال ۵۷ هجری ولادت یافت حضرت ملقب به باقر می باشد که به معنای شکافنده علوم است و این لقبی است که پیامبر (ص) به حضرتش داده است.

امام باقر (ع) در شکوفائی فرهنگ عقیدتی اسلام امامت کوشید و این فرصتی بود که در مقطع امامت آن حضرت و به خاطر درگیری های سیاسی - نظامی رژیم اموی، حاصل آمده بود. در همین فرصت بود که پرتو وجود حضرت چشم ها را خیره کرد. حضرت در هفتم ذی الحجه سال ۱۱۴ هجری در مدینه توسط ابراهیم بن ولید بن عبدالملک مسموم شد و به شهادت رسید و در قبرستان بقیع دفن گردید.

*
*

امام جعفر بن محمد الصادق (ع) پیشوای معصوم ششم اسلام است ولادت با سعادتش در ربیع الاول سال ۸۳ هجری و شهادت آن حضرت در شوال سال ۱۴۸ هجری در مدینه می باشد. حضرت بدستور منصور دوانقی به اجبار مسموم گشت و به شهادت رسید «شهرستانی» می گوید: حضرت لبریز از زهد و تقوایی تام و تمام، مدتی در مدینه اقامت داشت و پیروانش را غرق علم و دانش ساخت و راز و رمز علوم را بر آنان فرو ریخت. آنگاه به عراق آمد و در آن دیار مدتی اقامت گزید و از درگیری های دنیوی و قدرت طلبی ها بدور بود.

امام موسی بن جعفر (ع) ملقب به کاظم هفتمین پیشوای معصوم اسلام است حضرت در سیاه‌ترین ادوار تاریخ خلافت عباسی، امامت امت اسلام را برعهده داشت و بخشی از دوران امامت خود را در سیاه‌چالهای رژیم عباسی در بغداد گذراند و سرانجام مسموم و شهید شد.

حضرت در هفتم صفر سال ۱۲۸ هجری ولادت یافت و در ۲۵ رجب سال ۱۸۳ هجری با خوردن خرمای مسموم به اجبار سندی بن شاهک به شهادت رسید.

✽

امام علی بن موسی الرضا (ع) پیشوای هشتم در یازدهم ذی‌القعدة سال ۱۴۸ هجری ولادت یافت و در آخر صفر سال ۲۰۳ هجری، به اجبار مأمون عباسی مسموم و به شهادت رسید و در مشهد خراسان دفن گردید.

امامت آن حضرت در ادامه اعصار تاریک و پراز توطئه رژیم نابکار عباسی بود و توطئه مأمون عباسی برای ولایت‌عهدی حضرت رضا عقیم ماند که حضرت جان خویش را فدا نمود.

✽

امام محمد بن علی (ع) ملقب به «التقی» و «الجواد» نهمین پیشوای معصوم و منصوص اسلام است. حضرت در دهم رجب سال ۱۹۵ هجری ولادت یافت و در آخر ذی‌قعدة سال ۲۲۰ هجری بوسیله همسرش ام‌فضل به دستور خلیفه عباسی معتصم به شهادت رسید. امام در مدت امامت و عمر کوتاه خود، در تنویر افکار و دفاع از مبانی اسلام در برابر توطئه‌های تبلیغاتی خلافت عباسی سخت کوشید و همه نقشه‌های خلفای عباسی معاصر خود را نقش بر آب کرد. به همین دلیل بود که حضرت در جوانی مسموم و شهید شد.

✽

امام علی بن محمد (ع) ملقب به النقی، الهادی، المرتضی و ... دهمین پیشوای اسلام است.

آن حضرت در رجب سال ۲۱۴ هجری در مدینه متولد شد، حضرت در دفاع از اسلام نبوی، علوی و تبرئه این دین حنیف از زندان اتهام خلافت سیاه عباسیان همچون آباء و اجداد بزرگوارش می‌کوشید و بالاخره زمانی که ۴۱ سال از عمر

شریفش می‌گذشت در سوم رجب سال ۲۵۴ هجری مسموم و به شهادت رسید.

✽

امام حسن بن علی العسکری (ع)

امام حسن بن علی (ع) ملقب به «العسکری» و مکنی به «ابومحمّد» یازدهمین پیشوای معصوم و منصوص اسلام است آن حضرت در هشتم ربیع الثانی سال ۲۳۱ هجری در مدینه متولد شد و در هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری در سامرا به وسیله معتمد عباسی مسموم و شهید گردید. عمر کوتاه و مدت امامت آن امام در پیچیده‌ترین مرحله تاریخ امامت و سیه‌ترین دوره خلافت غصب سپری شد. رژیم عباسیان حساسیت خاصی در مورد امام عسگری از خود نشان می‌داد، چرا که طبق احادیث نبوی و بشارتهای ائمه معصومین «مهدی موعود» فرزند امام عسگری بود. محاصره پلیسی نظامی آن امام مبین این واقعیت است.

لقب «العسگری» یادگار محاصره نظامی و اقامت اجباری امام حسن بن علی (ع) در اردوگاه نظامی خلافت عباسی در «سامرا» می‌باشد. با این همه امام (ع)، در انجام رسالتی که داشت، فعال بود و با کادرهای شیعه به طرق سری در تماس بود اقدامات خلافت عباس در اواخر حیات امام عسگری بخصوص عملیات جاسوسی پس از شهادت آن امام، مبین نقش حساس و موقعیت خطیر یازدهمین پیشوای اسلام می‌باشد.

✽

حضرت مهدی حجة بن الحسن العسگری (عج) پیشوای دوازدهم

ولادت حضرت در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری است که حضرت بنا به اراده خداوند متعال از انتظار مخفی گشت تا دشمن از دسترسی به حضرت ناتوان باشد. استتار حضرت مهدی (عج) در دو مرحله صورت گرفت که مرحله نخست از لحظه ولادت تا سال ۳۲۹ قمری که غیبت صغری نامیده شد و غیبت کبری حضرت از سال ۳۲۹ قمری آغاز و تاکنون ادامه دارد که هر لحظه خداوند اراده فرماید چشمان عاشقان حضرتش به جمال وی روشن خواهد شد. رابطه امام عصر (عج) در دوره غیبت صغری با مسلمانان توسط نایبان چهارگانه صورت می‌گرفت که به نواب اربعه مشهورند.

۱- عثمان بن سعید العمری الاسدی

۲- ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید العمری الاسدی (مرگ ۳۰۵)

۳- حسین بن روح النوبختی (مرگ ۳۲۶)

۴- ابوالحسن علی بن محمد السمیری (السامری)، (مرگ ۳۲۹)

اراده خداوند بر این تعلق گرفته تا آخرین حجت خود را برای تحقق اهدافش تا روزی که صلاح می داند و شرایط جهانی مساعد شود، زنده و سالم و پنهان نگه دارد.

بدون شک اصل موضوع که وجود و حیات و حضور و استتار حضرت حجت باشد به اراده خداوند مربوط است و از حیثه عقل و علم و اختیار انسان خارج است.

و بالاخره روزی فرا خواهد رسید که حضرت مهدی (عج) ظهور کرده و انتقام جدش حسین (ع) را بگیرد و جهان را پر از عدل و داد نماید، به امید آنروز!

شیعه را باور آن است که به گواهی آخرین نامه‌ای که از سوی امام به ابوالحسن علی بن محمد سامری داده شده است از آن پس هیچ کس نباید بعنوان نایب ویژه امام برگزیده شود. بدین ترتیب دوران غیبت کبری آغاز گردید. از آن پس مسئولیت رهبری امور مذهبی و این جهانی هردو به عهده علماء واجد شرایط افتاد و کم کم بزرگترین مجتهد یک کشور یا یک شهر مرجع تقلید نامیده شد.

اندیشه مربوط به حکومت کم کم در حوزه‌های علوم دینی اهمیت یافت و از آن پس تاکنون در همه منابع حدیثی، فقهی و کلامی شیعه جایی برای خود باز کرده است علماء شیعی در اثبات حق حکومت برای ولایت به احادیث استناد می کنند از جمله:

۱- پیامبر فرمود: «رحمت خدا بر نمایندگان و جانشینان من... آنان که پس از من

۱. از دیدگاه شیعه، دوران رهبری و حکومت ظاهری امامام معصوم با شهادت امام یازدهم، امام حسن العسگری به پایان رسید و امام دوازدهم، حضرت مهدی (عج) زنده ولی غایب ماند، زنده ماند زیرا جهان بدون حجت نمی توانست برپا بماند، غایب ماند برای آنکه جان خود را از رویدادهای ناگوار محفوظ بدارد بنابراین لحاظ بود که حضرت برای ادامه وظیفه حکومت چهار غائب ویژه از سوی خویش برگزید پس در آغاز سال ۲۶۰ چهار نفر که اسامی آنها آمد یکی پس از دیگری بعنوان نایبان ویژه امام شناخته شدند.

می آیند و به امور حدیث و سنت من رسیدگی می کنند.

۲- علماء و ارثان پیامبر هستند و پیامبران تنها دانش به ارث می گذارند نه پول.

۳- امام جعفر صادق، امام ششم شیعیان، فرمود: «هیچ مدعی و متهمی اجازه ندارد از حکام و داوران عرفی داوری بخواهد زیرا آنان در وادی گمراهی و طاغوت هستند. حتی اگر فردی با داوری آنان به اموال خویش دست یابد اجازه نخواهد داشت از آن اموال بهره برد.

البته موارد بالا تصویری کامل از مبانی ادعاهای سیاسی و حقوقی علماء را بدست نمی دهد. شیخ مرتضی انصاری پیرامون همین مسأله می گوید:

«سه رشته از وظایف موجود است:

- ۱) رسیدگی به امور مذهبی، این کار از وظایف بی چون چرای فقیهان است.
- ۲) رسیدگی به امور داوری و دادگستری که آنهم بدون چون و چرا به عهده مجتهدان وا گذاشته شده است.
- ۳) اداره امور سیاسی و حکومت».

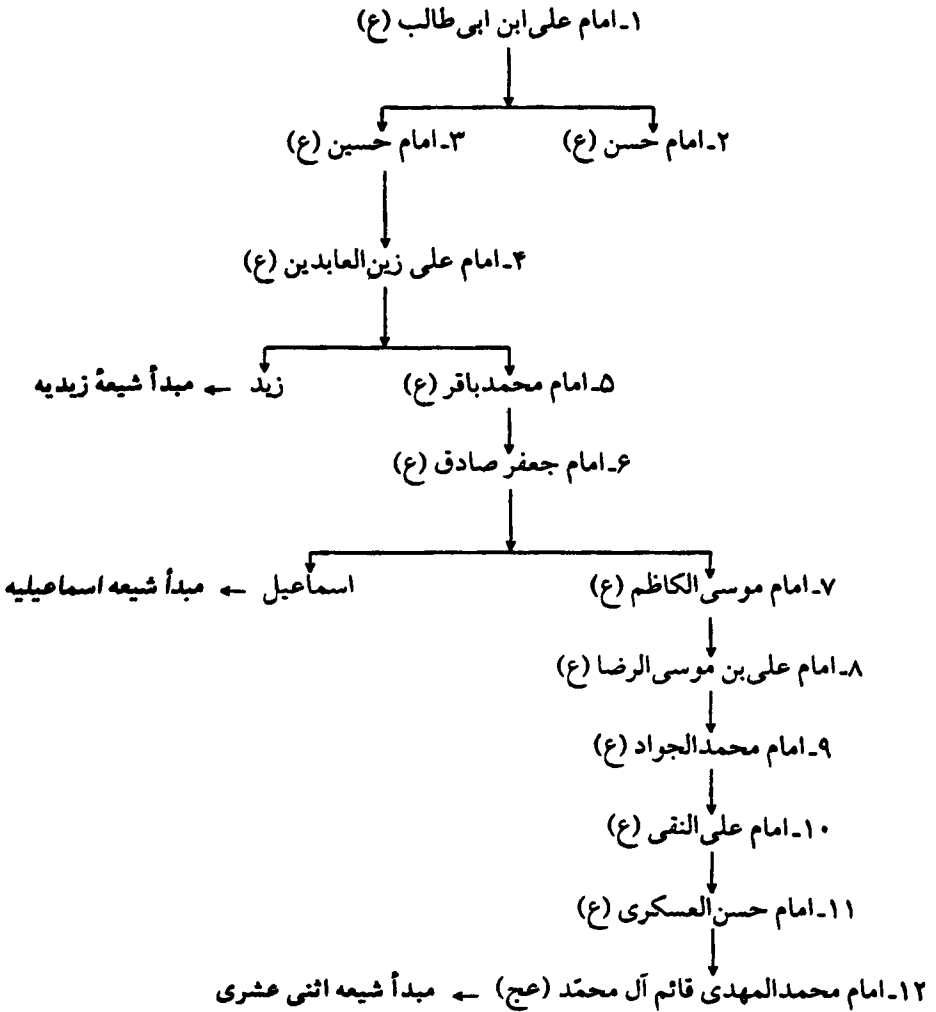
تقلید

مبحث «اجتهاد» و تقلید جای مهمی در سیر اندیشه شیعه برای خود دارد. علماء شیعه اینچنین بحث کرده اند که عمل تقلید به دلایل عقلی و نقلی هردو لازم است. عقل دستور می دهد که فرد نادان از فرد دانا راهنمایی بجوید، دلایل نقلی، یعنی قرآن و آنچه از پیامبر بصورت های گوناگونی به ما رسیده نیز ثابت می کند که وظیفه نادان به دست آوردن دانش و راهنمایی از دانا است. دانشمندترین علماء هرناحیه عنوان «مرجع تقلید» دارد که عبارت است از کسی که محل مراجعه مقلدان و از نظر قوانین شیعیگری دارای حقوق و اختیارات سیاسی و مذهبی است. از همه بالاتر، او فردی است که می تواند اجتهاد کند. یعنی توانایی آنرا دارد که رأی مستقل بر بنیاد قرآن و حدیث پایه گذاری شده از خویش صادر کند. ولی این عنوان هرگز نمی تواند به وسیله نصب و تعیین، گزینش و یا رأی عمومی بدست آید. مقام مرجع تقلید در فردی متمرکز می گردد که از شناسایی بخش بزرگی از دنیای شیعه به صورت واقعی برخوردار باشد.

فصل دهم

تکوین شیعه در ایران

نسب ائمه معصومين عليه السلام



تکوین شیعه در ایران

در بخش مذاهب اسلامی، بسیاری از فرقه‌های گوناگون پدید آمد که پس از رحلت پیامبر عظیم‌الشأن این مذاهب و فرق رشد نمود. از مذاهب معروف در جهان اسلام، شیعه اثنی عشریه است که پرجمعیت‌ترین فرقه‌های شیعه می‌باشد.

شیعه

کلمه شیعه با توجه به سیر تاریخی آن به معنی لغویش یعنی پیروان، حزب، گروه، یاران، هواداران و یا در مفهوم وسیع‌تر آن «حامیان» در نظر گرفته می‌شود. مفاهیم این کلمه چندین بار در قرآن کریم تکرار شده‌اند. کاربرد عملی این کلمه نامی ویژه پیروان علی (ع) و خاندان او می‌باشد.

جانشین علی (ع) بعد از پیامبر که برائبات امامت حضرت علی (ع) و خاندان او از ویژگی‌های شیعی می‌باشد که به احادیث و آیات استناد می‌کند که اسامی آیات و احادیث خواهد آمد. علی (ع) نزدیکترین و صمیمی‌ترین یاور محمد (ص) بود. برای پیامبر در قحط‌سالی مکه، به صورت محافظش عمل نمود وی ممتازترین و متعالی‌ترین چهره را دارا بود وی نبیره هاشم، نوه عبدالمطلب فرزند ابوطالب عموی محمد بود، ابوطالبی که از پیامبر نگهداری کرد و عشق پدری را به او ارزانی داشت، پدری که قبل از تولدش از جهان چشم فرو بسته بود. او اولین مردی بود که اسلام را پذیرفت و قبل از هجرت و هم در مدینه بعنوان برادرش حضرت محمد (ص) وی را پذیرفته بود. وی همسر فاطمه (ع) تنها دختر باقی مانده پیامبر بود. و محمد (ص)، فرزندانش حسن (ع) و حسین (ع) نوادگان خود را دوست

می داشت. به نظر می رسد که این تمایزات و فضایل و سجایای شخصی، مقامی بکنا و ممتاز بر دیگر اعضای خانواده و اصحاب پیامبر، را برای علی (ع) بوجود آورده باشد. و گروهی از دوستانی را برایش فراهم ساخت که خود را با کمال اشتیاق و توجه بخصوص حتی در طول زندگی پیامبر بر او وقف کردند. شاید به خاطر این دلیل است که شیعه مدعی وجود تشیع حتی در زمان زندگی پیامبر است.

نویختی می گوید:

گروهی که شیعه نامیده شدند و ایشان هواخواه علی بن ابی طالب (ع) بودند [که پیروی از وی را شیوه خود ساخته و به کسی دیگر نگریدند] و همه تیره های شیعه از این دسته برخاستند.

هاجسن می گوید:

«منشاء مذهب شیعه از آنجا بود که گروهی بطرفداری یکی از پیشوایان صدر اسلام، یعنی علی داماد و پسرعموی پیغمبر برخاستند: اینان، پس از کشته شدن سومین جانشین پیغمبر، برای به خلافت نشستن علی علیه السلام او را پشتیبانی کردند، سپس در یک سلسله جنگها و قیام هائی که علیه غاصبان خلافت کردند، جایگاه سیاسی و مذهبی خاصی برای خود بدست آوردند.

شیعه دوازده امامی معتقد به خلافت و ولایت علی بن ابی طالب (ع) بعد از پیامبر اکرم (ص) می باشد و بعد از آن امام بزرگوار امامت را برای امام حسن مجتبی (ع) و به ترتیب برای امام حسین (ع) تا آنکه به حضرت مهدی (عج) ختم شود که او منجی عالم بشریت است که روزی ظهور خواهد نمود و جهان هستی را پُر از عدل و داد خواهد نمود.

شیعه برای امام، شرائط و ویژگی هایی قائل است که عبارتند از:

۱- وجوب عصمت در امام که امام باید معصوم باشد و خطا و لغزش از او سر نزنند و این عصمت لطفی است از پروردگار که شامل حال ائمه و پیامبر اکرم (ص) می شود که به سبب آن امامان نه گناه می کنند و نه فکر گناه در سر می پروراندند و از

۱. فرق الشیعه نویختی، ص ۴.

۲. فرقه اسماعیله، هاجسن، ص ۴۶.

هرگونه اشتباه و خطا و نسیان نیز بدورند. و در نزد شیعه دوازده امامی، واجب است که ائمه (ع) معصوم باشند زیرا آنان نگاهبانان شریعت و دین اند.

۲- وجوب نصب امام از جانب خداوند متعال

۳- نصب امام از جانب خدا باید بوسیله پیغمبر و یا کسی که پیامبر او را تعیین نموده انجام و به مردم معرفی شود.

۴- پیامبر اسلام برای بعد از خود جانشین تعیین کرده و آن هم، حضرت علی (ع) است و شیعه در این باره به آیات ۶۷ و ۳ و ۵۵ سوره مائده و نیز روایات مورد قبول فریقین - شیعه و سنی - تمسک جسته و استدلال می کند.

و آیاتی که در فضائل حضرت علی (ع) نازل شده در آیات ۶۱ سوره آل عمران و آیه ۴ سوره تحریم و آیه ۵۵ سوره مائده به افضلیت حضرت برای احراز مقام ولایت و امامت استشهاد می کند.

و احادیثی مانند حدیث ثقلین، یوم الانذار، منزلت، برائبات امامت حضرت علی (ع) استدلال می نماید.

مبانی فقه شیعه اثنی عشریه براساس قرآن، سنت، عقل و اجماع می باشد که فقهای شیعه، احکام فقهی را براساس این چهار محور استنباط می کنند.

احداث شیعه اثنی عشری در چهار کتاب مهم به نام «کتب اربعه» جمع آوری شده که عبارتند از: ۱- کتاب الکافی در ۷ جلد اثر محمد بن یعقوب کلینی ۲- کتاب التهذیب الاحکام در ۱۰ جلد اثر شیخ طوسی ۳- کتاب الاستبصار در ۴ جلد اثر شیخ طوسی ۴- کتاب من لایحضره الفقیه در ۴ جلد. کتاب حدیث مهم دیگری که مورد رجوع است کتاب «بحار الانوار» تألیف علامه مجلسی می باشد. اساس این کتابهای حدیث، روایات منقوله از پیامبر اکرم (ص) در روایات ائمه اطهار است.

اسلام و هجوم مغولان

سپاهیان چنگیز در حمله خود به خاورمیانه و ایران با مردمی روبرو شدند. که مسلمان بودند و تا آن هنگام تحت فرمانروائی سلاطین مسلمان زندگی می‌کردند، و به همین جهت مغولان را دشمن مملکت و دین خود می‌دانستند.

شکاف میان سنی‌ها (با مکاتب فقهی گوناگون آن) و شیعیان در آغاز چندان اهمیتی نداشت. در زمان هلاکو بود که شیعیان راه دیگری پیش گرفتند و حاضر به همکاری با مغولان شدند.

یعقوب آزند می‌نویسد:-

«تهاجمات پی در پی مغولان به جهان اسلام علاوه بر اینکه تعادل سیاسی جهان را به نفع دنیای غرب برهم زد، و پیامدهای گوناگونی نیز در جهان اسلام بیار آورد. هجوم مغول سه عامل قدرت را در جهان اسلام فرو پاشید و خود برجای آن نشست ۱- قدرت خوارزمشاهیان، ۲- قدرت خلفای عباسی، ۳- قدرت اسماعیلیان. مغولان با از بین بردن این سه قدرت در جهان اسلام، امپراتوری ایلخانان مغول را در ایران برپا کردند، با روی کارآمدن ایلخانان مغول، جریانهای سیاسی، مذهبی و اقتصادی دگرگونه‌ای در ایران بنیان گذاشته شد که تا به روی کارآمدن صفویان به طول انجامید.

قانون چنگیزخان به مسلمانان نیز، هم چون پیروان ادیان دیگر، آزادی می‌داد. خان‌های مغول با مدارای دینی که در پیش گرفته بودند هیچ‌گاه دسته خاصی را بر دیگران برتری نمی‌دادند و به ندرت شنیده می‌شود که مغولان مستقیماً در اختلاف میان مذاهب دخالت کرده باشند.

با روی کارآمدن غازان‌خان و گرایش مغولان به دین اسلام مسأله قدرت متمرکز حل شد و ایلخانان زیر بار نوعی حکومت متمرکز رفتند و تا حدی دست از گرایشهای گریز از مرکز خود برداشتند.

ایلخانان در زمینه مذهبی گرایشهای گوناگونی را از سرگذراندند. ایلخانان نخستین «اباقا» و «ارغون» دل در گرو مسیحیت داشتند و حتی با سلاطین و قدرتمندان جهان غرب راه دوستی پیمودند و از اینرو مسلمین را در تنگنا قرار دادند. برخی از ایلخانان هم، راه مسالمت را پیش گرفتند و بی طرف باقی ماندند.

بعضی نیز برای کوبیدن مسلمین به عناصر یهودی پر و بال دادند و آنها را بر سر کارهای دیوانی گماشتند.

بطور کلی، جامعه‌های یهود رویهم رفته به خوبی طوفان حمله مغول را تحمل کردند. اگرچه «منکو» نسبت به خاخام‌های یهودی در برابر روحانیون دیگر بی توجهی کرده بود، اما ایلخانان با قوم یهود، که آنان را دشمن مسلمانان می‌دانستند، در آغاز رابطه دوستانه داشتند.

ولی بعدها بعد از مرگ ارغون‌شاه که شایع کردند یهودیان وی رامسموم کرده‌اند، یهودیان مورد تعقیب قرار گرفتند و زجر و آزار آنان مدت و دوام داشت. در شیراز که ظاهراً گروه کثیری یهودی در اطراف آن می‌زیسته‌اند در این گیرودار آتش سوزی شد و مردم تقصیر را به گردن یهودیان انداختند، در نتیجه یهودیان این منطقه مورد آزار قرار گرفتند.

فرمانروایان مغول با گذشت زمان و بر پایه فکر سیاسی نسبت به پیروان حضرت محمد (ص) رویه‌ای خاص پیش گرفتند. فاتحان مغول در آغاز رفتار ثابتی نداشتند، هم‌زمان با مدارا در برابر مسلمانان دستوراتی صادر می‌گشت، که دشمنی خان‌های مغول را با مسلمانان هویدا می‌ساخت.

ترتیباتی را که «گولچوک» مسیحی بر ضد مسلمانان داده بود، ملغی کردند «اوکتای» به سختی مراقبت می‌کرد که به مسلمانان اجحافی نشود، یکی از ایغوریان را، که می‌خواست مسلمانی را به خاطر قرضش مجبور به پذیرش دین بودا کند، به فرمان او دستگیر و کشتند.

بدخواهی را که مدعی بود، چنگیز را به خواب دیده است، و خان مغول از وی خواسته است، پرش اوکتای را به نابود کردن مسلمانان تشویق کند، به دستور «اوکتای قآن» کشته شد.

اما از سوی دیگر مغولان دست به کارهایی می‌زدند که لاجرم موجب تکدر خاطر مسلمانان می‌شد.

آنان از جمله در مسجد بخارا اسبهای خود را بستند، و برای اینکه جای بیشتری به دست آورند، نسخ خطی قرآن را از مسجد خارج کردند و نیز در مرو و شهرهای دیگر به ویرانی مساجد و مقابر پرداختند.

بهرحال اثر بدی روی مسلمانان باقی گذارد و به این ترتیب از آغاز غیر ممکن بود، که میان مسلمانان و مغولان رابطه اعتمادآمیز برقرار شود. از آن گذشته برخی از دستورات دینی مسلمانان با جهان بینی مغولان سازگار نبود: مثلاً مغولان دستور دادند که گردن گوسفند را نبرند بلکه هنگام کشتار آن را نخست خفه کنند. به این سبب مسلمانان مدتی طولانی از خوردن گوشت گوسفند صرفنظر کردند و نیز در مورد طهارت و وضو میان آنان با مغولان، که آلوده کردن آب را ممنوع کرده بودند، اختلاف بروز کرد.

از دوره غازان خان به بعد دین اسلام، به لحاظ شرایطی گوناگون دین رسمی امپراتوری اعلام شد و مغولان رو به سوی فرائض و شریعت اسلامی آوردند. با ریشه گیری اسلام در بین مغولان، برخی از امرا و ایلخانان تابع مذهب تشیع اثنی عشری شدند که باید تلاشهای علمای شیعی مذهب را در این خصوص مؤثر دانست.

تسامح مغولان در زمینه مذهبی، جز در مقاطع استثنائی، باعث نضج و توسعه مباحثات و مناظرات مذهبی گردید و در سرتاسر ایران نوعی آزادی مذهبی جای سختگیری های ایام خلفای عباسی را گرفت.

هجوم مغولان به جهان اسلام، خلافت عباسی و قلاع اسماعیلیه را در هم کوبید و به سلطه این دو قدرت در جهان اسلام خاتمه بخشید. خلافت عباسی در واقع نماینده رسمی تسنن به شمار می رفت و اسماعیلیه نیز یکی از فرقه های تشیع بود که در قسمت هایی از دنیای اسلام تسلط داشت. با از هم پاشیدن مرکز و پایگاه رسمی تسنن، که بهر حال مانع از شکوفائی تشیع بود، فرقه های مختلف مذهب تشیع پر و بال گرفتند و در همه جوانب رشد کردند و گسترش یافتند. در این میان تشیع اثنی عشری با تلاشهای بی وقفه علمای مختلف بخصوص خواجه نصیرالدین طوسی و ابن مطهر حلی، به حیات فکری خود ادامه داد و توانست راه را برای پیروزی های آینده هموار سازد، تا بدانجا که در زمان ایلخانان چندی مذهب رسمی سرتاسر ایران گردید.

همین امر نشان می دهد که تشیع اثنی عشری با فروپاشی پایگاه رسمی تسنن در شرق جهان اسلام تلاش می کرده است تا جای آن را بگیرد و رسمیت یابد، چنانکه

در این ایام، مردم اکثر شهرهای شرقی و شمالی ایران به این مذهب گردیدند و برای رسمی شدن آن به مبارزه پرداختند.

با آمدن مغولان به جهان اسلام، شاخه دیگری از تفکر اسلامی، یعنی عرفان نیز شکوفا شد، عرفان در این دوره و خاصه در اواخر حکومت ایلخانان در دو راستا توسعه یافت ۱- عرفانی که عافیت می جست و بدنبال گوشه نشینی و عزلت و اعتکاف بود ۲- عرفانی که آرامش را فرو گذاشته، تحت تأثیر مذهب تشیع اثنی عشری برای رفع ظلم و ستم و گسترش عدل و عدالت بپاخاسته بود که می توان از شیخیان سرداران خراسان گرایش به این نوع عرفان نام برد که تحت تعالیم تشیع اثنی عشری برای رفع ظلم و جور مبارزه کردند.

با مرور بر حوادثی که در فاصله حمله مغول در سال ۶۵۶ هـ ق تا روی کار آمدن صفویه به سال ۹۰۶ هـ ق رخ داده، می توان ادعا کرد که هم تصوف و هم تشیع از رشد چشمگیری برخوردار بوده اند و در عوض، تسنن تا حدود زیادی مجبور شده فضا را برای این دو گرایش خالی کرده و عقب نشینی کند.

عقاید درباره منشأ پیدایش تصوف و ریشه های فکری آنان مختلف است. نظراتی چند در مورد منشأ پیدایش تصوف داده شده است. بعضی از محققان غربی و سوسیالیستی تصوف را پدیده ای جدا از اسلام و متأثر از عقاید فلسفی و مذهبی غیر اسلامی می دانند اما برخی دیگر مانند «نیکلسون» تصوف را یک پدیده اصیل که در زمینه اسلام ظهور کرده است می دانند، بعضی نیز آن را متأثر از زرتشتیان و مانویان به حساب می آورند.

در اسلام در پایان قرن اول هجری قمری از تصوف سخن گفته شده است «حسن بصری» از صوفیان اولیه تصوف اسلامی است. وی به ترویج نفی تجمل و ثروت در زندگی دنیوی پرداخت و زهد را تقویت کرد و بدینسان اصل اولیه تصوف را بنا نهاد.

به تدریج اصل «نفی زندگی دنیوی» و «توکل» و امید کامل به خداوند تقویت شد و عارفان کوشش برای درک خداوند و عشق به او را محور اندیشه و افکار خود قرار دادند.

در قرن دوم هجری قمری، تصوف در جهان اسلام گسترش یافت در قرن سوم،

مرحله جدیدی از سیر تکاملی تصوف شروع شد، روحیه زهد و عرفان تعدیل یافت. طرائق، مضامین و مراحل مختلف دیگری در آن به وجود آمد. تعدد طریقه‌های آن باعث تسریع گسترش تصوف در سرزمینهای مختلف اسلامی شد. در ایران نیز طرائق مختلفی پدید آمد که در فاصله قرن ششم تا نهم هجری قمری، فرقه‌های مذهبی را تشکیل دادند که در جریانات تاریخی نیز مؤثر واقع شده‌اند. تصوف در ایران که به چند شاخه سنی و شیعه تقسیم می‌شوند به اختصار عبارتند از:

- ۱- قادریه - شیخ یحیی الدین عبدالقادر گیلانی (۵۷۱-۵۶۲)
- ۲- رفاعیه - سیداحمد رفاعی (مرگ ۵۷۸)
- ۳- طیفوزیه - بایزید طیفور بسطامی
- ۴- سهروردیه - عبدالله سهروردی (مرگ ۵۳۹)
- ۵- ساذلیه - (مرگ ۶۵۶)
- ۶- مولویه - جلال الدین رومی
- ۷- کبرویه - نجم الدین کبرای خوارزمی
- ۸- چشتیه - معین الدین چشتی (وفات ۶۳۴)
- ۹- نقشبندیه - بهاء الدین محمد نقشبند
- ۱۰- نعمت‌اللهیه.
- ۱۱- جلالیه - شیخ جلال الدین بخاری
- ۱۲- بکتاشیه - حاجی بکتاش
- ۱۳- طریقت شیعی صفویه

شیعه در ایران

ریشه تاریخی علاقه ایرانیان به تشیع را باید در همان اوایل ظهور اسلام جستجو کرد. ارادت ایرانیان نسبت به جانشینی پیامبر اسلام حضرت علی بن ابی طالب (ع). به زمان حیات حضرت رسول (ص) بر می‌گردد و از همان دوره، جانشینی ایشان به جای پیامبر اکرم (ص) از جانب ایرانیان حمایت می‌شد. این حمایتها از جوانب مختلف در دهه‌های نخستین اسلام، جریانهای مذهبی و سیاسی خاصی را به وجود

آورد. تشیع نیز از همان دوره نضیح گرفت.»

شیعیان طرفداران خاص حضرت علی (ع) هستند که حق امامت و خلافت را از آن حضرت می‌دانند از فرقه‌های مهم تشیع، کیسانیه، زیدیه، امامیه، غلات و اسماعیلیه را می‌توان نام برد.

در طول تاریخ جامعه اسلامی، تشیع که یکی از دو جریان اصلی اسلامی (تشیع و تسنن) است، به‌عنوان جریان اقلیت اما فعال در نهضت‌های مذهبی و فعالیت‌های اجتماعی تأثیر بسزایی گذاشته است. گسترش تشیع از دوره بنی‌امیه که دوره مبارزه خلفا با طرفداران خلافت و امامت حضرت علی (ع) است، نمودار شد. در عهد استقرار و استمرار عباسیان دولتهای شیعه مذهب مانند علویان مازندران، آل بویه، زیاریان در ایران حکومت را در دست داشتند و در حفظ و گسترش تشیع سعی وافر می‌کردند.^۱

ایرانیان که علی بن ابی طالب (ع) را نمونه عینی اسلام محمد (ص) می‌شناختند، با ادراک ویژه خود پیروی از علی (ع) را با جان و دل پذیرفتند و در دفاع از رهبران اسلام از نسل علی (ع) لحظه‌ای کوتاهی نکردند. نقش ایرانیان در حوادث صدر اسلام مخصوصاً پس از کودتای سقیفه، حمایت آنان از امام علی (ع) در طی ۲۵ سال سکوت سرخ، و خدمات آنان در مدت کوتاه زمامداری علی (ع) و نقش آنان در حوادث سخت پس از شهادت امام علی (ع). مخصوصاً در پیوستن به قیام امام حسین و نهضت مختارین ابی‌عبیده قابل توجه است.^۲ پس از آن نیز در عصر امامت پیشوایان معصوم اسلام، علاوه بر اینکه ایرانیان از صادق‌ترین و وفادارترین اصحاب آن حضرت بودند، در نهضت‌های شیعی علیه خلافت اموی - عباسی، مخصوصاً نهضت بزرگ ضد اموی نقش کلیدی داشتند.

در دوره ایلخانی (۷۳۶ - ۶۵۴ هـ ق) در زمان حکمفرمایی هلاکو (۶۶۳ - ۶۵۴) گسترش تشیع بکندی صورت می‌گرفت و شیعیان یکی پس از دیگری تسلیم سپاهیان هلاکو می‌شدند. هلاکو جهت تحکیم حکومت خود در مقابل حملات

۱. دکتر مریم میراحمدی: دین و مذهب در عصر صفوی.

۲. دکتر ناث. اسلام در ایران، ترجمه محمودرضا افتخارزاده، ص ۴۰.

برکه‌خان (اولین فرمانروای مغول که به اسلام گردید وی در روسیه، دشت قبچاق، ریاست قبیله طلایی را برعهده داشت) و سلطان مصر، با قدرتهای مسیحی شرق پیمان بست.

درباره حکومت اباقا (۶۸۰ - ۶۶۳) به علت ازدواجش با دختر امپراتور قسطنطنیه، روحانیون مسیحی فعالیت‌های زیادی داشتند و وی نیز معاهداتی بر ضد مسلمانان با پادشاهان مسیحی منعقد کرد.

اولین حاکم ایلخانی که اسلام را پذیرفت «تکودار» بود که نام احمد برخوردار گذاشت. وی در طول حکمفرمایی خود (۶۸۳ - ۶۸۰) سعی کرد که نزاحم و تضادهای سیاسی موجود در زمان خود را که از عهد پدر باقی مانده بود، حل کند. همچنین از راه‌های مسالمت‌آمیز و با تقدیم هدایا، تاتارها را تشویق به تشریف به دین اسلام کرد، اما فعالیت وی مثمر واقع نشد و حتی یکی از دلایلی که موجب سقوط حکومت وی شد. همین پافشاری‌هایش در دعوت به اسلام بود.

شیع، در دوران «گیخاتو» (۶۹۴ - ۶۹۰) و «بایدو»، به لحاظ گسترش، فترتی دارد، اما زمان غازان دوران شکوفایی و توسعه اسلام به شمار می‌رود. غازان نه تنها خود مسلمان شد و نام محمود بر خود نهاد بلکه اسلام را دین رسمی ایران قرار داد.

وی در جلسات متعدد قرائت قرآن حاضر می‌شد، به مساجد می‌رفت و زیارتگاه‌های مسلمین را گرامی می‌داشت در فرامین سلطنتی «بسم‌الله» را فراموش نمی‌کرد. با وجودی که خود تسنن بود شیعیان و علویان را گرامی می‌داشت.

«اشپولر»^۱ در تاریخ مغول در ایران می‌گوید:

«گیخاتو» و «بایدو» هیچ‌یک چون «ارغون» دشمن اسلام نبودند، اما در این هنگام سازگاری و مدارا دیگر کافی نبود و بدین گونه «غازان‌خان» که برقراری آزادی مسلمانان را در امور دینی بر درفش‌هایش نوشت و خود شخصاً به این پیامبر اسلام گروید، به آسانی بر دشمنش غالب آمد.

غازان به فرمان پدرش تربیت بودائی یافته، و تا سال ۶۹۴ ه. ق. به تقویت این دین پرداخته بود. وی سپس پی برد، که چنانکه خود را با شرایط زمان سازگار کند،

۱ «برتولد اشپولر». تاریخ مغول در ایران ص ۱۹۱

امید موفقیت می‌رود، و به این ترتیب حاضر به تغییر دین شد (نام اسلامی‌اش محمود است). غازان در اول شعبان ۶۹۴ هـ ق. در محضر شیخ صدرالدین ابراهیم حموی در فیروزکوه به دین اسلام تشریف یافت. واقعه‌ای بس مهم در تاریخ مغولان در ایران. تشریف غازان به دین اسلام نشان می‌دهد، که اوضاع تغییر یافته بود. رفته رفته گروه‌های کثیری به دین اسلام ایمان آورده بودند، و این خود مبین تکاملی بود، که می‌رفت صورت پذیرد. پیروزی غازان فرمانروای مسلمانان، دین بودا را یکباره ریشه کن کرد. معابد بودایی چپاول و ویران شد، و یا آنرا بشکل مسجد در آوردند. به روحانیون این دین تکلیف شد، که یا دین اسلام را بپذیرند و یا ایران را ترک کنند، و تذکر آنان مبنی بر اینکه ارغون پیرو دین بودا بوده است، سودی نبخشید.

غازان فرمان داد تا در تمام دهات، مسجد بنا کنند، و موقوفات عدیده‌ای برای خانه کعبه و مساکین شهرهای بزرگ ترتیب داد. به فرمان او به بنای مساجد، مدارس علوم دینی، صومعه برای دراویش، منازلی برای اعقاب حضرت پیغمبر، بیمارستان، کتابخانه، ساختمانهای عام‌المنفعه، و نیز طعام‌خانه برای فقرا، پرورشگاه برای کودکان یتیم و سرراهی و حتی تشکیلاتی برای دانه‌دادن به پرندگان در ماههای زمستان اقدام گردید. دین اسلام در شئون دولت آن اندازه رسوخ کرده بود، که مراسم انتصاب نائب دمشق در ۱۹ جمادی‌الاول ۶۹۹ در مسجد به عمل آمد. امام اسلام در ایران بشکل واحد نبود، و غازان پس از تشریفش به این دین نیز مجبور بود از گروهی معین جانب‌داری کند. و چون وی به مکتب فقه حنفی پیوست لذا پیروان این مکتب را در برابر مکاتب سه‌گانه دیگر تقویت می‌کرد. امام اختلاف میان این مکاتب چون اهل سنت و شیعیان عمیق نبود. ایلخانان از این اختلاف نیز مصون نماندند.

غازان می‌کوشید، تا حسن نیت خود را نسبت به شیعیان ثابت کند، و لذا به زیارت مرقد حضرت علی (ع) و امام حسین (ع) رفت.

«غازان خان» دانشمندان و قاضیان مسلمان و گروه‌های مذهبی دیگر را از پرداخت مالیات معاف کرد و آن چنان برای رونق و ترویج دین وقت و نیرو صرف کرد، که پس از ۹ سال سلطنت هنگام مرگش یقین داشت، که مردم ایران را قطعاً به دینی که پیش از تسلط مغولان داشته‌اند، بازگردانیده است. با این همه در بستر

مرگ به بزرگان و اشراف مملکت پند داد که در ایمان به دین تازه پایدار باشند. در این هنگام می‌بایست کشمکش میان نیروی دولت و اسلام - با وجود تقسیم اهل سنت به چهار مکتب فقهی - پایان یابد، اما وجود سنیان و شیعیان که با یکدیگر در حال مبارزه بودند، مانع به وجود آمدن چنین آرامشی می‌شد.

هنگامی که غازان به اهل سنت پیوست، هنوز نیز در نظر شیعیان دارای ایمان دیگری بود، و برخورد ایلخان با این جامعه مذهبی اجتناب‌ناپذیر بود. تشیع که خود نیز به فرق گوناگون تقسیم می‌شود، در آن هنگام در ایران به صورت شیعه اثنی عشری، که پس از پیامبر به امامت دوازده تن از اخلاف او تاس است، رواج داشت.

خلفا، که جملگی سنی بودند، پیوسته به سرکوبی شیعیان می‌پرداختند و بدین ترتیب عکس العمل شیعیان در برابر هلاکو با واکنش سنیان تفاوت داشت. چون شیعیان، به خصوص هنگامی که مقامات دولت آنان را سرکوب می‌کردند به فعالیت‌های نیمه پنهانی دست می‌زدند، به این سبب اطلاعات دقیق و پیوسته‌ای از فعالیت آنها در دست نیست.

تنها اعضای برجسته جامعه شیعه در زمره اطرافیان ایلخانان به چشم می‌خوردند. در دوران زمامداری «هلاکو» نصیرالدین طوسی دانشمند شهید نقش واسط را میان شیعیان و ایلخانان به عهده داشت.

در سایه این روابط نیکو، ایلخان دستور داد که عتبات عالیات شیعیان از هرگونه صدمه‌ای محفوظ بماند، شرایط مناسب برای فعالیت دانشمندان شیعه به وجود آید و اوقاف شیعیان، که سنیان قبلاً آن را ضبط کرده بودند، به آنان پس داده شود.

پس از مرگ نصیرالدین طوسی دیگر نزد ایلخانانی که بودائی و یا متمایل به دین بودا بوده‌اند کمتر صحبت از تشیع پیش می‌آید و تنها غازان‌خان است که بار دیگر به این جامعه مذهبی توجه خاص مبذول می‌دارد. او اعقاب حضرت علی (ع) را از پرداخت مالیات معاف کرد و به تزئین اماکن متبرکه شیعیان، که خود نیز به زیارت آن می‌رفت، پرداخت.

در سال ۷۰۹ هجری در زمان حکومت و پادشاهی سلطان محمد خدابنده یازدهمین پادشاه ایلخانان، مذهب شیعه در کشور ایران رسمیت پیدا کرد.

سلطان محمد خدابنده که قبلاً بر مذهب اهل سنت و جماعت بود در اثر مباحثه مرحوم علامه حلی با علمای اهل سنت درباره طلاق همسر سلطان و استدلالات مرحوم علامه حلی بر بطلان سه طلاق در یک مجلس، به شیعه و مذهب فقهی اهل بیت (ع) گروید و چون مورد علاقه شدید شیعیان قرار گرفت، او را «خدابنده» نامیدند، ولی سنتی‌ها به خاطر کینه‌ای که از او به دل گرفتند او را «خربنده» نامیدند. علامه حلی مورد عنایت و توجه سلطان محمد خدابنده قرار گرفت و سلطان محمد دستور داد تا در سرتاسر کشور ایران مذهب فقهی جعفری رسمیت داشته باشد، علامه مجلسی گفته است که چندین ساختمان از آثار عصر شاه خدابنده باقی مانده است که در آنها نام مقدس دوازده امام علیهم السلام کتیبه شده است.

سلطان محمد چون به مذهب شیعه گروید، دستور داد نام سه خلیفه (ابوبکر، عمر و عثمان) را از سگه‌ها برداشتند و در ترویج و گسترش مذهب تشیع کوشش فراوان کرد و چون به تبریز رفت، پس از جلوس بر تخت سلطنت به لقب «الجایتو» یعنی پادشاه آمرزیده، ملقب شد و دستور داد که در سگه‌های جدید، در یک طرف آنها نام مقدس محمد (ص) و ائمه طاهرین و در طرف دیگر آن‌ها، السُّلْطَانُ الْاَعْظَمُ مَالِكُ الرَّقَابِ الْاِمَامِ الْجَايْتُو سُلْطَانُ غِيَاثِ الدِّينِ وَالدُّنْيَا خُدَايَنْدِه مُحَمَّدٌ خُلْدَاللهِ مَلِكُهُ را نقش نمودند.

عباس اقبال در این خصوص می‌نویسد:

«مادر اولجایتو که از قبیله عیسوی کرائیت بود فرزند خود را در ابتدا بنام «نیکلا» مطابق مراسم آئین مسیح تعمیم داد و اولجایتو در این کیش سر می‌کرد تا مادرش مُرد و زوجه‌ای مسلمان اختیار کرد. این زن اولجایتو را به اختیار مذهب اسلام تشویق نمود و خدابنده بر اثر نفوذ علمای حنفی خراسان شعبه حنفی از مذاهب اربعه سنتن را پذیرفت و رسماً مسلمان شد و امر داد تا نام خلیفه اول را بر مسکوکات نقش کنند. اولجایتو در سال ۷۰۹ به تشویق یکی از امرای متنفذ خود و اصرار علمای شیعه به این مذهب گروید و دستور داد که نام خلفای ثلاثه را از خطبه

و سگه بیندازند و نام حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) و امام دوم و سوم شیعیان را در خطبه بیاورند و در سگه فقط بر نام علی بن ابی طالب اقتصار کنند و مردم ایران قبول مذهب شیعه نمایند.

اولجایتو برای اشاعه عقائد شیعه امرداد که پیشوایان این مذهب را از اطراف جلب کنند و مدارس خصوصی برای تعلیم اصول و عقاید فرقه شیعه ترتیب دهند چنانکه در جنب گنبد سلطانیّه مدرسه‌ای بنا کرد که شصت نفر معلم و مدرس در آنجا به این کار اشتغال داشتند و دویست نفر شاگرد در آنجا به آموختن عقاید مذهب شیعه سر می‌کردند و مدرسه‌ای دیگر در اردو بنام «مدرسه ساره» از خیمه و کرباس ترتیب داد و آن را دائماً با اردو می‌گرداندند و جماعتی از بزرگان علمای دین با آن حرکت می‌کردند و طالبین علم را درس می‌دادند.

اقبال و توجه اولجایتو به مذهب شیعه از هر طرف علمای این مذهب را برآن داشت که به اردو بیایند و بیشتر از پیشتر سلطان را به سمت مذهب تشیع مایل کنند و بکوشند تا ادله کلامی و شواهد دیگر ایمان او را محکم سازند و راه نفوذ ائمه اهل سنت را سد نمایند.

از آن جمله «علامه جمال‌الدین حسن مطهر حلّی» و پسرش «فخرالمحققین فخرالدین محمد» که هر دو از علمای معروف شیعه‌اند با جمعی دیگر از پیشوایان عالم این مذهب به خدمت اولجایتو به سلطانیّه شتافتند و علامه حلّی که از مشهورترین مصنفین فرقه امامیه اثنی عشریه و از علمای معقول و منقول و از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی است به رسم تحفه دو کتاب در اصول عقاید شیعه تألیف کرده به پیشگاه اولجایتو آورد. سلطان خداینده که طبعی سالم داشت و متعصب نبود اندکی بعد از قبول مذهب تشیع و صدور اوامر در اشاعه آن به تشویق علمای امامیه دید که مردم غالب بلاد ایران مخصوصاً اهل قزوین و شیراز و اصفهان زیر بار احکام او نمی‌روند و جماعتی از امرای او نیز در حفظ مذهب اهل سنت اصرار و تعصب دارند به همین علت از حرارت اولی خود در طرفداری از تشیع کاست و در اواخر عمر دوباره امرداد که نام خلفا را در سگه و خطبه داخل کنند.

«عبدالله مبلغی آبادانی» به نقل از دکتر مشکور در کتاب تاریخ ادیان و مذاهب

جهان می‌نویسد:

تا پیش از دولت صفویه در ایران، شیعه غیررسمی بود و مذهب اقلیت به‌شمار می‌رفت و کوشش پادشاهان آل بویه که در قرن چهارم هجری بر بعضی از ولایات ایران فرمانروایی داشتند و معتقد به مذهب شیعه امامیه بودند، در رسمی نمودن آن مذهب به‌علت مخالفت خلفای بغداد که نفوذ دینی و سیاسی بسیار در ایران داشتند به‌جایی نرسید، ولی پس از سقوط خلافت بغداد به‌دست هلاکوی مغول در سال ۶۵۶ هجری، یکی از ایلخانان مغول به‌نام سلطان محمد خداپنده موقتاً مذهب شیعه امامیه را پذیرفت و در سگه و خطبه نام مقدس ائمه شیعه را آورد و نقش نمود، ولی باز رسمی شدن آن مذهب عقیم ماند.

لیکن گروه شیعیان پرده دامنه نفوذ خود را بین مردم شهرهای ایران هرروز گسترده می‌نمودند، تا اینکه خانواده‌ای شیعی مذهب به‌نام سریداران در اواسط قرن هشتم هجری توانست که حکومتی اثنی عشری در شهر سبزوار که در آن روز اکثر مردمش شیعه بودند تأسیس نماید و نیز سادات مرعشی، حکومت شیعی در مازندران تشکیل دادند.

جهان‌شاه از پادشاهان قراقویونلو که در قرن نهم هجری در آذربایجان حکومت می‌کردند به‌شیعه بودن خود افتخار می‌نمود و قبل از آمدن و ظهور صفویه، بعضی از شهرهای ایران چون قم، کاشان و سبزوار و آوه معروف به شهرهای شیعه‌نشین بودند و اکثر مردمان آنها به آن مذهب باور داشتند.

صفویه - قدرت تشیع

شاه اسماعیل صفوی که به‌دست گروهی از صوفیان قزلباش که مذهب شیعه داشتند روی کارآمده بود در سال ۹۰۷ هجری براریکه پادشاهی ایران جلوس کرد، علیرغم سلطان سلیم پادشاه پر قدرت عثمانی که به‌بهانه ادعای خلافت اسلام در نظر داشت که از این رهگذر برمسلمانان ایران حکومت کند... شاه اسماعیل برای جلوگیری از نفوذ سلطان سلیم از همان ابتداء پادشاهی خود، مذهب جعفری را به‌جای مذهب اهل سنت در سراسر کشور گسترش داد و روش و احکام مذهب تشیع را اساس سیاست و دولت خود قرار داد و گفتن: *اشهد ان علیاً ولی الله - و حی علی خیر العمل* را در اذان و اقامه عملی نمود و رواج داد.

و اکثر سنّیان ایران که از بیم شاه اسماعیل چاره‌ای جز تسلیم نداشتند طوعاً و کراهاً آن مذهب را قبول نمودند و در کوتاهترین مدّت، مذهب شیعه اثنی عشری بیشتر ولایات ایران را گرفت و از آن زمان تاکنون که در حدود ۵۰۰ سال می‌گذرد شیعه جمفوری اثنی عشری مذهب رسمی دولت و ملت ایران است.^۱

«دکتر مریم میراحمدی» در دین و مذهب در عصر صفوی می‌نویسد:

در عصر صفوی شاخه تشیع از دین اسلام، به عنوان مذهب رسمی تأثیر فراوانی بر کلیه زمینه‌های حیات فرهنگی ایران بجا گذاشت حکام صفوی در مشروعیت دادن به حکومت خود از طریق پیوند با اسلام از هیچ کوششی فرو نگذاردند.

صفویان ثبات دولت را در گرو پیوند با مذهب تشیع می‌دانستند و در راه این پیوند سعی کردند که از آن به نام مذهب راستین در مقابل مذهب تسنن بهره‌گیرند و آن را به عنوان مذهب دولتی و رسمی اعلام داشتند. مقامات روحانی که در ادوار گذشته برای اجرای احکام خود متکی به مقامات دنیوی بودند در عهد صفوی و بویژه در عصر طهماسب یکم حسین یکم مستقل شدند، در زمان شاه طهماسب حتی فرامین سلطنتی می‌بایستی از جانب مقام روحانی وقت مورد تأیید قرار می‌گرفت، قوانین الهی و شریعت که در عهد تیموری توسط شاهان پاسداری و اجرا می‌شد، در عصر صفوی مستقیماً از جانب مقام روحانی به مرحله اجرا در می‌آمد. اسماعیل یکم - مؤسس سلسله صفوی - با اعلام مذهب شیعه اثنی عشری و با اتکا به اینکه از تبار امامان و نماینده امام غائب است به عنوان رهبر طریقت صوفی صفویه، به قدرت رسید.

اعلام تشیع اثنی عشری به عنوان مذهب رسمی کشور تازه تأسیس صفویه که هنوز پایه‌های خود را تحکیم نکرده بود، از سوی شاه اسماعیل در تبریز مهمترین

۱. صفویه پس از رسمیت دادن مذهب شیعه اثنی عشری برای اینکه معارف جدیدی جانشین معارف قدیم سنی کرده باشند، در صدد برآمدند، که فقهای از جبل لبنان که در آن روزگار مرکز و مهد معارف شیعه و محل سکونت دانشمندان این مذهب بود و یا از احیاء و بحرین که در ساحل غربی خلیج فارس قرار داشت، جهت تعلیم و آشنانمودن مردم ایران به فقه خاندان رسالت و علم کلام شیعه به ایران دعوت نمایند و لذا دانشمندانی چون شیخ حرّ عاملی (ره) و بهاء الدّین عاملی (ره) به ایران روی آوردند و امثال علامه مجلسی (ره) از شاگردان ایشان به شمار می‌روند.

تصمیم او بود. تشیع اثنی عشری شالوده‌ی یکی از پایه‌های قدرت رهبران صفویه بود، یعنی ادعای آن‌ها مبنی بر اینکه نماینده‌ی امام دوازدهم مهدی (ع) هستند، کیش علی (ع) حداقل از قرن سیزدهم میلادی نزدیکی با پیشرفت تصوف ایران یا باطنی‌گری اسلامی یافته بود و مقام مرشد کامل دومین پایه‌ی قدرت رهبران صفویه بود، سرانجام با اظهار این مطلب که حسین (ع) پسر کوچکتر علی (ع)، با دختر یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی ازدواج کرده است، شیعیان خاندان علی (ع) را میراث کهن سلطنت در ایران و حق الهی شاهان ایران که منشأ آن «فرایزدی» آنان بود، پیوند داده بودند. این سومین پایه‌ی قدرت شاهان صفوی بود. بنابراین تشیع اثنی عشری مهمترین عامل در تبلیغات مذهبی و ایدئولوژی سیاسی صفویه بود. (البته خاطر نشان می‌شود که اظهارات راجر سیوری در مورد تشیع با نظرات علمای شیعه تفاوت‌های اساسی دارد. به نقل از کامبیز عزیزی مترجم کتاب ایران در عصر صفوی^۱).

تشیع در اصل یک نهضت سیاسی بود و شیعیان علی (ع) از دعوی خلافت علی (ع)، پسرعمو و داماد پیامبر، حمایت می‌کردند. شیعیان معتقدند که حضرت محمد (ص) در مراسمی در غدیر خم علی (ع) را رسماً به عنوان جانشین خود برگزید.

بنابراین شیعیان سه خلیفه اول را غاصب می‌دانند و لعن این سه همیشه بخشی از وظایف مستحب شیعیان بوده است. اگرچه تأکید بر آن بسته به زمان تغییری کرده است. در ایام اولیه‌ی دولت صفوی که شور انقلابی هنوز قوی بود تأکید بر لعن سه خلیفه می‌شد. طرفداران صفویه که بنام «تبرائیان» شناخته می‌شدند در کوچ و بازار راه می‌افتادند و نه تنها سه تن خلفای راشدین یاد شده، بلکه همه‌ی دشمنان علی (ع) و دیگر امامان و بطور کلی سنی‌مذهبان را لعن می‌کردند. هرکس که بی‌درنگ در جواب نمی‌گفت، «بیش باد و کم مباد» خطر آن بود که در دم خونش ریخته شود. به‌رغم دو قرن تبلیغات صفویه، ترویج تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور خطرناک بود و بعضی از مشاوران اسماعیل از واکنش حاصل از این کار نگران بودند. آنها

۱. راجر سیوری: ایران عصر صفوی.

می‌گفتند: «از دوستان الی سیصد هزار نفر مردم تبریز دو سوم سنی هستند... ما می‌ترسیم مردم بگویند فرمانروای شیعی نمی‌خواهند، و اگر خدای نکرده! مردم از قبول تشیع خودداری کنند چه کار می‌توانیم بکنیم؟» پاسخ اسماعیل سازش‌ناپذیر بود، او می‌گفت مأمور انجام این کار است و خداوند و امامان معصوم همراه اویند و از هیچ‌کس هم باکی ندارند. او می‌گفت «به یاری خدا، اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر می‌کشم و یک کس را زنده نمی‌گذارم» به راستی سخنان دلیرانه‌ای است، اما واقعیت سیاسی این بود که شاهزاده آق قویونلو، الوند، که در جنگ شرور شکست خورده بود در کار بسیج ارتشی تازه نفس در مناطق کوهستانی آناتولی بود و در جنوب، شاهزاده دیگر آق قویونلو، سلطان مراد، ارتشی مرکب از ۷۰۰۰۰ نفر در اختیار داشت که تقریباً شش برابر بیشتر از کل نیرویی بود که اسماعیل می‌توانست وارد نبرد کند.

آشکار است که برقراری تشیع در کشوری که حداقل به‌طور رسمی قسمت اعظم جمعیت آن سنی بودند بدون بروز مخالفت یا بدون تعقیب و آزار کسانی که از قبول آن خودداری می‌ورزیدند، میسر نبود، مجازات نافرمان تا حد مرگ هم می‌رسید و تهدید به کاربرد زور از ابتدا اعمال می‌شد. در مورد مردم عادی، وجود این تهدیدات برای تغییر مذهب کافی بود اما علماء سرسخت‌تر بودند. برخی از آنها کشته شدند، عده بیشتری به مناطق سنی‌نشین گریختند - به دربار تیموری در هرات و بعد از تصرف خراسان دست صفویه به بخارا پایتخت ازبکان رسید. خلاصه اینکه برقراری تشیع اثنی‌عشری به‌عنوان مذهب رسمی کشور توسط صفویه موجب ایجاد آگاهی بیشتری نسبت به هویت ملی و بدین طریق ایجاد دولت متمرکزتر و قوی‌تر شد.

بعد از اعلام تشیع اثنی‌عشری به‌عنوان مذهب رسمی کشور از سوی اسماعیل، نیاز عاجلی برای برقراری همگونی فکری از طریق ارشاد و تسریع اشاعه عقاید شیعی پدید آمد. گفته شده است کمبود حادّی در زمینه آثار قضایی شیعه وجود داشت و یک قاضی شرع نسخه‌ای از یک جزوه قدیمی در مورد اصول عقاید تهیه کرد که به‌عنوان مأخذ برای تعلیمات دینی مورد استفاده قرار می‌گرفت.

همچنین کمبودی نیز در زمینه علمای شیعی وجود داشت و اسماعیل ناچار شد

تعدادی علمای شیعی از سوره بیاورد.

اسماعیل برای نظارت بر اشاعهٔ تشیع و ریاست بر افراد طبقات روحانی، مقامی به نام صدر تعیین کرد. مقام صدارت در دولتهای تیموری و ترکمن وجود داشت. اما ویژگی مهم این مقام در دولت صفویه این بود که صدر یک برگزیده سیاسی بود و شاهان صفوی از این مقام برای نظارت بر طبقات روحانی استفاده می‌کردند. از آنجا که صفویان باور به مذهب رسمی را با وفاداری به دولت می‌دانستند، ریشه‌کنی عقاید مخالف ضروری بود و این کار نیز قسمتی از وظایف صدر بود. عملکرد خوب بازوی دنیوی حکومت و توانایی بقا در برابر حملات خصمانهٔ همسایگان سنی آن، وابسته به برقراری موفقیت‌آمیز همگونی فکری بود. این کار که در ابتدا بخش عمدهٔ وظایف صدر را تشکیل می‌داد تا پایان سلطنت اسماعیل بطور عمده انجام پذیرفته بود، از آن پس توان صدر به‌طور عمده مصروف ادارهٔ کلی نهاد مذهب و نظارت بر اوقاف می‌شد، در نتیجه نفوذ سیاسی صدر پائین آمد.

شاه اسماعیل در مقابل ترکان عثمانی که مذهب تسنن داشتند با رسمی کردن مذهب تشیع یگانه راه وحدت ملی و گردآوری ایرانیان را به‌دور هم، در تجدید شعارهای شیعه تشخیص داده بود علاوه بر کلمات توحید (لا اله الا الله و محمداً - رسول الله) علی ولی الله و نام ائمه اطهار بطور کامل به‌صور مختلف بر روی سکه‌ها نقش نمود.^۱

۱. شعارهای شیعی که بر روی سکه‌های شاه اسماعیل بود عبارتند از:

- ۱- اللهم صل علی محمد مصطفی و علی مرتضی
- ۲- ناد علیاً مظهر العجایب - تجده عوناً لک فی الثواب
- کل هم و غم سینجلی - بولایتک یا علی یا علی یا علی
- ۳- یا علی بن موسی الرضا، یا صاحب الزمان
- ۴- حسن رضی (امام حسن مجتبی (ع))
- ۵- حسین شهید به کربلا
- ۶- علی زین العابدین
- ۷- محمد باقر
- ۸- جعفر صادق
- ۹- موسی کاظم
- ۱۰- علی بن موسی رضا

مذاهب و اقلیتها در عهد صفوی

همانطور که ذکر گردید مذهب تشیع دین رسمی دولت ایران در عهد صفوی بود و سیاست مذهبی دولت صفوی در طول استمرار آن، مبارزه با کسانی بود که با آراء و عقاید مذهبی توافقی نداشتند. التهاب مذهبی این مبارزات، کم و بیش نتیجه مثبتی را ارائه نمی‌داد. مبارزه مذهبی صفوی، تنها بیگانگان و ایرانیان اهل تسنن را در بر نمی‌گرفت بلکه به ایرانیان غیر مسلمان نیز تعدی می‌شد. نوع و میزان این تعدی در هر دوره و بنا بر سیاست ویژه زمامدار وقت تغییر می‌کرد. بطور کلی اقلیتهای مذهبی عهد صفوی - جدای از تعداد قلیلی از هندویان - عبارت بودند از: ۱- زرتشتیان ۲- یهودیان ۳- مسیحیان^۱.

هر سه گروه در کلیه ادوار صفوی، به استثنای دوره‌ای از عهد شاه‌عباس یکم که سیاست مذهبی ویژه‌ای را دنبال می‌کرد، مورد اذیت و ایذاء قرار می‌گرفتند علاوه بر آن برای اقلیتها علاوه بر جزیه که می‌بایستی طبق قوانین اسلام پرداخت می‌کردند، مالیاتهای دیگری نیز در نظر گرفته شده بود، به ویژه که تجارت خارجی در داخل ایران - تجارت ابریشم - اغلب در دست اقلیتهای مذهبی بود.

۱- زرتشتیان: زرتشتیان مانند دیگر اقلیتها در عهد صفوی به علت اسلام نیاوردن می‌بایستی جزیه می‌پرداختند تعقیب آنها در زمان شاه حسین شدت یافته بود و در زمان محمود افغان از شدت آزار آنها کاسته شد.

۲- یهودیان: در عهد شاه حسین فشار بر یهودیان نیز شدت یافت. بطوری که آنان را مجبور به گرویدن به اسلام کردند، «جزیه» مالیات شغل و مالیات تجارت برای یهودیان نیز به همان میزانی بود که از زرتشتیان مطالبه می‌شد.

۳- مسیحیان: در عهد صفوی، اقلیت مسیحی که اغلب از آرامنه تشکیل شده بودند اگرچه مورد آزار قرار می‌گرفتند، اما نسبت به زرتشتیان و یهودیان از امتیازات

→ ۱۱- محمدتقی

۱۳- علی نقی

۱۴- حسن عسگری

۱۵- محمد مهدی

۱. دین و مذهب در عصر صفوی: دکتر مریم میراحمدی ص ۱۰۰.

بیشتری برخوردار بودند، شاه اسماعیل یکم و دیگر شاهان صفوی به اقلیتهای مسیحی امتیازاتی دادند و از هیأت‌های مذهبی کاتولیک پشتیبانی کردند. دولت صفوی، در کلیه ادوارش از وجود مسیحیان بهره برد و به‌ویژه با بازرگانان ارمنی و هیأت‌های مذهبی از نظر کارهای تجاری، روابط نیکویی برقرار کرد و حتی به مسیحیان مأموریت‌های دیپلماسی دربار ایران نیز محول می‌شد.^۱

در عهد شاه‌عباس یکم وقایع بسیاری برارامنه گذشت و آنان صدمات و ملامت‌های فراوان دیدند. علت جنگ و دلایل سیاسی دیگر ارامنه مهاجرتهایی را متحمل شدند و اگرچه شاه‌عباس موجبات این مهاجرتها را فراهم کرد، اما از جانب دیگر فرمان اسارت و بردگی ارامنه را لغو کرد و فرامین متعددی در جهت تأمین آسایش زندگی و جبران خسارات آنان صادر کرد. پس از انتقال آنان به جلفای اصفهان، تسهیلاتی جهت داشتن کلیسا و اجرای مراسم مذهبی نیز برای آنان در نظر گرفته شد. توجه شاه‌عباس اول به جامعه مسیحی و توجه به دیگر مسائل سیاسی آنان تا حدی بود که برخی از جوانان مسیحی گرجی به خدمت شاه در آمدند و هسته اصلی سپاه جدید صفوی را به وجود آوردند.

انتقال ارامنه در چندین نوبت انجام گرفت. در سال (۱۰۱۴ هـ ق) حدود هفتاد هزار نفر از ناحیه نخجوان به ایران کوچ داده شدند که به نام «تبعید بزرگ» مشهور است در سال (۱۰۲۸ هـ ق) نیز حدود پنجاه هزار نفر از صنعتکاران و صاحبان حرف به نواحی شمالی ایران منتقل شدند که در هر انتقالی تعداد بسیاری از مهاجرین بر اثر قحطی، بیماری و یا محلات ایلات چادرنشینی جان سپردند.

در عهد سلیمان، اگرچه وی تعصب چندانی نسبت به آنان نداشت اما مسیحیان در آرامش زندگی نمی‌کردند و فشار مقامات دولتی بر آنان زیاد بود.

در عهد حسین صفوی بنابر تشویق برخی از مقامات و درباریان و به دلیل ضعف دولت صفوی در اواخر این سلسله، مسیحیان نیز مانند دیگر اقلیتهای، مورد آزار قرار گرفتند و این فشار به حدی بود که یکی از ارامنه قفقاز به نام «اسرائیل اوری» که به عنوان فرستاده دولت مسکو به ایران آمد با همکاری ارمنیان و روسیان، مقدمات

جنبشی را علیه دولت صفوی تدارک دید.

مذهب در عصر افشاریه

بدون تردید پس از استخلاص ایران از نیروهای معارض و مهاجم خودی و بیگانه، و تأمین آرامش و امنیت کشور مهمترین مسئله‌ای که در برابر نادرشاه افشار وجود داشت امر «مذهب» بوده است.

برخی وی را سنی متعصبی دانسته‌اند گروهی برعکس معتقدند که نادرشاه افشار اساساً شیعی معتقدی بوده که تا آخر عمر خود نیز دست از ادای تکالیف و فرایض مخصوص بر نمی‌داشته است و نظر سوم اینکه با توجه به مسائل زمان و مردم «سیاست مذهبی» داشته است.^۱

از موارد قابل توجه اینکه نادر تا قبل از احراز مقام سلطنت مرتب و مکرر نسبت به مذهب شیعه توجه خاصی روا می‌داشته و در موارد متعدد التجای خود را به‌ائمه بزرگوار شیعیان اعلام می‌نموده است.

بطور کلی عصر افشاری، وارث دوره‌ای است که در آن دین و دولت بهم آمیخته بوده‌اند و مرشدزادگان سیادت مآب اردبیلی، خود را وارث همه نظامات صدر اسلام و مالک رقاب حیات امم خیرالانام تلقی می‌کردند. هرچه که بود، روحانیت بصورت یکی از رکنهای قویم حیات ملی درآمده بود.

اگر تغییرات عظیم پایان عصر صفوی پیش نمی‌آمد، و اگر هم حتی نادر به‌ظهور نمی‌رسید و داعیه‌های جدید سیاست مذهبی خویش را به‌میان نمی‌آورد، باز قیام مردم سنی مذهب ایران، الزاماً دگرگونی‌هایی را در نظام روحانی عصر صفوی ضروری می‌ساخت و لزوم هماهنگی و همکاری بیشتر اهل تسنن و تشیع را مبرهن می‌داشت.^۲

آنچه مسلم است اینکه نادر براساس سیاست مذهبی، سیاست خود را دنبال میکرد، مثلاً در سفرهای مرتب خود به‌مشهد، از گرد راه به «مرقد علی بن

۱. تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه ج ۲: دکتر رضا شعبانی ص ۱۱۶.

۲. همان منابع، ج ۱، ص ۲۶۶.

موسی الرضا (ع) مشرف می شد و این فریضه را بدون وقفه تا پایان عمر انجام می داد.

عجیب تر این است که وی نه تنها این کار را در مورد مراکز مهم مذهبی و زیارتی شیعیان معمول می داشت بلکه حتی درست یک سال قبل از رسیدن به سلطنت وقتی که در اردبیل توقف داشت به «شرف زیارت مرقد عظام مشایخ کرام صفویه و نیز شاه اسماعیل رفته است» در این تاریخ محرز است که نادر به جدّ می کوشید تا خاطره آل صفی را از ذهنهای مردم ایران بزداید، به دنبال شکست کامل افغانها در شیراز، شاه طهماسب به عنوان حق شناسی حکومت ولایت شرقی ایران را به نادر وا گذاشت و او «سکه به نام نامی سلطان ولایت ارتضا علی بن موسی الرضا» رواج داد!

نظائر مختلف مذهبی نادر در این اوقات شدید و متعدد است. وی به جدّ می کوشید که پاس خاطر شیعیان را نگهدارد و به انحاء مختلف دل آنها را به دست بیاورد. تشخیص داده است که حکومت بر جامعه مذهبی و مردمی معتقد و صمیم باید از راههای درست انجام بگیرد و اخلاص قلبی و پاکی نیت خدمتگزارانه وی در عمل به ثبوت رسد. این است که در هر فرصتی مزار ائمه اطهار را مورد بازدید قرار داده و دستورهائی برای رفع نقائص ساختمانها صادر می کند.

دکتر حبیب لوی، در تاریخ یهود ایران می نویسد:

«در زمان نادرشاه وضع فرهنگی یهودیان کاشان رو به بهبود گذارد، تا جایی که کاشان را تبدیل به یک اورشلیم کوچک گردانید. در نتیجه آن، کاشان در ابتدای قرن هیجدهم میلادی منشأ و مرکز روحانیون یهود برای همه ایران گردید. این وضع توسعه تحصیلات یهودیان کاشان، مدت شصت سال ادامه داشت و ترقیاتی که یهودیان کاشان در امور بازرگانی و تولید ثروت بعدها پیدا کردند. نتیجه پیشرفت فرهنگ یهود کاشان در عصر نادرشاه می باشد.»

مذهب در عصر زندیه

با حکومت خاندان زند (۱۲۰۹ - ۱۱۶۳ هجری قمری) بار دیگر سرزمین ایران قادر شد که از وحدت و امنیت سیاسی و اجتماعی ویژه‌ای برخوردار شود. کریم‌خان زند با توجه به تجربیات عصر صفوی و نیز دوره نادری، ضمن پیروی از مذهب تشیع، سیاست مذهبی معتدلی را دنبال کرد و به پیروان ادیان و مذاهب دیگر آزادی فرهنگی بیشتری داد.

ایران عصر زند کماکان ماهیت شیعی خود را حفظ کرد و احترام فراوان به مقابر مقدس بزرگان تشیع از جانب حکومت نیز به کرات تجربه شد. کریم‌خان بارها دستور ساختمان و یا تعمیر اماکن متبرکه را صادر کرد. با توجه به اینکه حکومت زند - در مقام مقایسه با دولت صفوی - از نظر مذهبی جواز حکومت نداشت و در پی کسب آن نیز نبود، اما توجه خاصی به مزارات و اماکن مقدس نشان می‌داد.^۱ کریم‌خان شخصاً در مراسم مذهبی شرکت می‌جست و ایام مقدس را عزیز می‌داشت.^۲

علاوه بر آن، کریم‌خان بر روی سکه‌های عصر خود نیز نام امامان را ضرب می‌کرد، که دلالت بر ارادت وی دارد. با وجود همه توجهی که کریم‌خان به امور مذهبی نشان می‌داد، ترجیح می‌داد که روحانیان هر یک شغل و پیشه‌ای نیز دارا باشند، و امور زندگانی را از طریق دسترنج خود بگذرانند. او معتقد بود که همه پیامبران و امامان دارای کسب و حرفه بودند و لذا چندان از ذهن دور نیست که روحانیان نیز شغلی داشته باشند.

کریم‌خان فقط برای روحانیانی مانند امام جمعه، قاضی، شیخ الاسلام، صدر و نایب‌الصدر موجب مستمری قرار داد. مع ذلک کریم‌خان سعی می‌کرد که از دخالت روحانیان در امور مملکتی جلوگیری کند، زیرا که وی عقیده داشت که دخالت برخی از بزرگان عصر صفوی در مسائل کشوری، باعث سقوط دولت

۱. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند: دکتر غلامرضا وهرام ص ۱۱۳.

۲. چون ایام محرم الحرام در رسیده بود تا روز عاشورا بنا بر احترام حضرت سیدالشهداء در باغ مزبور منزل به مراسم سوگواری و شرایط تعزیه‌داری قیام و اقدام کرد. (به نقل از تاریخ گیتی گشا، ص ۷۵ منبع (۱)).

صفوی بوده است.

چنین بر می آید که شیخ الاسلام^۱ با وجود عهده‌دار بودن بسیاری از امور دینی و مذهبی، «فاقد قدرت سیاسی» در این عصر بوده است. قضاوت‌های شخصی که توسط حاکم اعمال می‌شد، در هر حال عمومیت داشت. اگرچه «قضاوت در ایران خیلی سریع انجام می‌شده است». مجازات‌ها معمولاً در محل جرم انجام می‌گرفت و اغلب بسیار خشن بود.

سرپرستی هریک از محلات شهرها برعهده یکی از روحانیان محلی قرار می‌گرفت که معمولاً عهده‌دار انجام مراسم مذهبی هفتگی و سنتی نیز بود. در عصر زندیه و بویژه در زمان کریم‌خان، مساجد و تکایای متعددی ساخته شد که از آن جمله می‌توان از مسجد وکیل، تکیه سعدیه، چهل تن و هفت تن در شیراز را نام برد. شهر شیراز از آنجا که به عنوان مرکز حکومت بود از توجه خاصی برخوردار می‌شد. در عهد کریم‌خان با پیروان ادیان دیگر به مدارا رفتار می‌شد و لذا مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان از آرامشی خاص برخوردار بودند و زندگی را در عصر وی مغتنم می‌شمردند. همچنین از آزادی مذهب و تجارت نیز بهره داشتند.

«علی مرادخان» می‌بایستی ظاهراً مذهبی‌تر از دیگر حکام زند بوده باشد و اخلاص خاصی به حضرت علی (ع) از خود نشان می‌داده است، بطوری که هرگاه «نام نامی حضرت امیرمؤمنان را می‌شنید، اشکش جاری می‌شد». اقلیتهای مذهبی و پیروان دیگر مذاهب اسلام در عهد وی از آرامش کمتری برخوردار بودند و این امر برخلاف دوره کریم‌خان بود. در زمان علی مرادخان حتی صوفیان نیز تحت تعقیب قرار می‌گرفتند.

بطور کلی اقلیتهای مذهبی در عصر کریم‌خان از آزادی بیشتر برخوردار بودند و حتی آن کسانی که در عصر افشار ایران را ترک کرده بودند، با توجه به سیاست مذهبی کریم‌خان و عدم تعصب وی به ایران بازگشتند.

۱. مسائل عرفی توسط قاضی حل و فصل می‌گردید، اما مسائل شرعی (مخصوصاً طلاق) توسط شخصی بنام شیخ الاسلام مورد رسیدگی قرار می‌گرفت [به نقل از ویلیام فرانکلین، مشاهدات سفر از بنگال به ایران، ص ۴۰ (به نقل از تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند: دکتر غلامرضا وهرام)].

در ایران عصر زند اقلیتهای موجود عبارت بودند از: زرتشتیان، یهودیان، ارامنه، چند شعبه از مسلمانان مانند اسماعیلیان، صوفیان و غلات شیعه نیز در ایران تجمع داشتند.

زرتشتیان بطور کلی در یزد و کرمان ساکن بودند و به زراعت و تجارت می پرداختند، موقعیت یهودیان در مقام مقایسه با دیگر اقلیتهای چندان مناسب نبود. ارامنه نیز که از عهد صفویه در اصفهان تجمع داشتند، اغلب به تجارت می پرداختند. در عصر زند مقامات روحانی کماکان همان وظایف عصر افشار و صفوی را برعهده داشتند که عبارتند از:

ملاباشی: این منصب که در زمان شاه حسین صفوی بوجود آمد، در عصر افشار و زند - اما نه بدان قدرت عصر صفوی - تداوم یافت.

از اهمیت و قدرت این مقام در زمان نادرشاه - پس از آنکه از زبان عبدالحسین ملاباشی شنیده شد که «همه طرفدار سلسله صفوی هستند» - کاسته شد، و خود عبدالحسین نیز جان خود را بر سر این کار گذاشت. اگرچه ملاعلی اکبر جانشین عبدالحسین شد و مأموریتهای خارج از کشور نیز یافت، اما منصب وی هرگز به قدرت سابق نرسید.

صدرالممالک و صدر: وظایف و مسئولیتهای مذهبی صدرالممالک و صدر همان وظایف ملاباشی بود، و به زودی در عصر زند قدرت ملاباشی در ادوار گذشته را می یابد. اما گاه از جانب کریم خان مأموریتهای سیاسی نیز می یافت.

شیخ الاسلام: از مناصب صدر اسلام که در عصر زند رسیدگی به امور مذهبی و گاه سیاسی را برعهده داشته است، از زمانی که منصب صدرالممالک و صدر وجود نداشته است، شیخ الاسلام بالاترین مقام مذهبی و قضایی را دارا بود. به علت مقام والای مذهبی که شیخ الاسلام دارا بود، منزل وی گاه محل تحصن و پناهندگی بود. بطور مثال در شیراز پس از شکست صالح خان از علی مرادخان، مردم همگی در خانه شیخ الاسلام تجمع کردند و بدینسان جان به سلامت بردند.^۱

مثال دیگر شفاعت ملاعبدالاحد شیخ الاسلام است که توانست با درایت خود،

۱. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند - به نقل از مجمل التواریخ. ص ۱۷۴ و ۲۴۰.

مشکلات مردم را در محاصره شهر بگشاید.

قاضی: که گاه وظایفش با شیخ الاسلام ادغام می شد، کارش رسیدگی به دعاوی مردم طبق شریعت اسلام بود، قضات نیز به علت رسالتی که داشتند، حتی در درگیریهای سیاسی مردم نیز دخالت می کردند.

قاضی عسکر: قضاوت و دیگر امورات شرعی ارتش را برعهده داشت. مجتهد: نیز مقام دیگر روحانی بود که وظایف شرعی مردم را رتق و فتق می کرد.

مذهب در عصر قاجاریه

با توجه به رسوخ کامل عقاید مذهبی در ذهن اکثریت مردم و نیز با توجه به این نکته که سنن و آداب ملی ایرانی و حتی اعیاد و جشنهای خاص ایرانی از قبیل عید نوروز و امثال آن جزئی از شعایر مذهبی محسوب می شد، باید جامعه ایران عصر قاجاریه را یک جامعه مذهبی خواند.

اصول زندگی خانواده ایرانی بر پایه معتقدات مذهبی گذاشته شده و داد و ستد و معاملات و عقود و ایقاعات و بطور کلی مناسبات و روابط بین افراد تابع احکام دینی بود!

روحانیت که از دیرباز بر روح و قلب مردم حکومت داشت. افراد و عناصر روحانی از مسئله گو و ملای دهکده گرفته تا مجتهدین طراز اول با یک رشته بسیار محکم و استوار نامرئی بهم پیوسته و با تمام نفوذ به یکدیگر پیوند خورده بودند. نفوذ این طبقه ریشه های عمیق هزارساله در روح و قلب مردم داشت و مردم به سائقه تعصب مذهبی و عقاید راسخ، خود را پیرو احکام و دستورها و بطور کلی خواسته ها و تمایلات طبقه روحانی می دانستند.

معتقدات مذهبی پایه و اساس تعلیم و تربیت عمومی بود، در پرورش وجدان اخلاقی و حس تعاون اجتماعی مردم کاملاً مؤثر و برای حفظ افراد از خطا و لغزش و آلودگی به فساد و تباهی مفید و ضروری بود زیرا جز مکتب مذهب هیچگونه

مکتب دیگری برای پرورش اخلاقی مردم وجود نداشت!

قسمتی از این معتقدات بصورت شعائر مذهبی در جامعه رواج داشت که مهمترین آنها را باید روضه خوانی، شبیه خوانی، تعزیه گردانی و تظاهرات دسته جمعی حزن انگیز مردم در ایام محرم و بعضی از روزهای عزای عمومی از قبیل ۱۹ تا ۲۳ ماه رمضان و ۲۸ ماه صفر و امثال آنها دانست.

خاطره دردناک شهادت و جانبازی مردانه حسین بن علی (ع) امام سوم عالم تشیع در کربلا چنان در ذهن جامعه ایرانی رسوخ یافته بود که روستائی و شهری و پیر و جوان، زن و مرد، فقیر و غنی و حتی پادشاهان وقت در اقامه مراسم عزاداری ماه محرم شرکت می جستند و طی همین مراسم بود که همبستگی معنوی و روحی اکثریت جامعه ایرانی به نحو بارزی پدیدار و اهمیت مکتب دینی در جامعه نمودار می گشت.

«چارلز جیمز ویلس»^۲ در خصوص اقلیت ها در دوره قاجاریه می نویسد:

«دولت ایران نسبت به جمیع رعایای غیرمسلم خود با کمال مهربانی و نیکوئی رفتار می فرمایند مثلاً گبرها یعنی آتش پرست ها^۳ که عدد عمده ایشان در یزد توقف دارند و تقریباً تعداد آنها به هشت هزار نفر می رسند هیچ وقت مورد صدمه و ظلم واقع نمی شوند، و همیشه با کمال آزادی مشغول تجارت و حرفه خود می باشند. تقریباً تمام عیسوی ها و آرامنه ایران در تحت حمایت دولت روس هستند و اشخاصی که به مذهب «پرتستان» داخل شده اند در تحت حمایت و معاونت دولت انگلیس و آمریکا می باشند.

لیکن برخلاف آنها حالت یهودی ها بسیار سخت و از تمام ملل مذکور پست تر و در انظار ایرانیان حقیرتر می باشند، چه آنها از هیچ طرف حامی و معینی ندارند و یکی از بدبختی های آنها این است که همیشه محلّ مالیات آنها مواجب چاکران و عملجات حکام ایران است. و طریق گرفتن مالیات از یهود بسیار سهل و آسان است

۱. همانجا ص ۲۹۲.

۲. تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، چارلز جیمز ویلس، بکوشش: جمشید دودانگه،

مهرداد نیکنام، ص ۳۱۵ - ۳۱۳.

۳. همانطور که در «زرتشت» آمد: زرتشتیان آتش را مقدس می دانند نه آنکه آنرا بپرستند.

و باید توجه داشت که یهودی‌های ایران عموماً در هر سال مبلغ معینی باید به خزانه دولت ارسال دارند. و مباشرین این کار علی‌الرسم این مالیات را اجاره می‌کنند و اجاره‌دار از جانب حکومت بلدیّه مالیات مخلع می‌شود [شخصی مبلغی به‌عنوان رشوه به حکمران محلی می‌پردازد و یهودیان در آن سال مالی زیر نظر او قرار می‌گیرند].

حکومت‌های شیعی در ایران

از سال ۱۷۰ تا سال ۳۱۲ هجری، بیدادگری‌های عباسیان با فرزندان علی (ع)، شیعیان آنروز را واداشت تا به‌رهبری حسین بن علی بن حسن بن الحسن بن حسن علی بن ابیطالب علیهم‌السلام در شهر مقدس مدینه دست به شورش زدند و گروهی از خاندان رسول خدا (ص) مانند: ادیس و یحیی و سلیمان و فرزندان عبدالله بن حسن با شورشیان هم‌آهنگ شدند و طولی نکشید که این نهضت گسترش یافت و گروه بسیاری گردوی جمع شدند و با حسین بن علی بن حسن دست بیعت دادند. حسین از مدینه پس از یازده روز به‌طرف مکه رهسپار گردید و در «فخ» که در سه میلی مکه واقع بود با سپاهیان عباسی برخورد و جنگ شدیدی رخ داد و حسین به شهادت رسید و جمعی از خاندان او نیز به‌نحو فجیعی به شهادت رسیدند که پس از واقعه کربلا حادثه‌ای رقت‌بار بود.^۱

پس از حادثه فخ یحیی بن عبدالله و برادر او جان سالم بدر بردند و یحیی در دیلمان طرفداران فراوان پیدا کرد و مردم به‌عنوان امام با او بیعت کردند و در نتیجه برای حکومت عباسی یک خطر جدی محسوب گردید که هارون از وی بوسیله «فضل بن یحیی برمکی» امان‌نامه گرفت و او را در خانه‌اش زندانی نمود.

علویان طبرستان (۲۵۰ - ۳۱۶ هجری قمری)

همانطور که قبلاً ذکر گردید مشکل‌ترین قسمت‌های ایران از نظر تازیان تصرف

۱ در مقالات الاسلامیین ج ۱ ص ۸۰، مقاتل‌الطالبین ص ۱۵۰-۱۶۱ آمده است که پیروان حسین بن علی بن حسن بن الحسن بن حسن معروف به صاحب‌الفخ که در جایی نزدیکی مکه است خروج کرد و بدست عیسی بن موسی با طرفدارانش کشته شد.

ولایات شمالی ایران یعنی گرگان و طبرستان و دیلم بود، کوههای صعب‌العبور ولایات مذکور برای ساکنین این منطقه حکم قلعه طبیعی مستحکمی را داشت. دیلم یا دیلمان یکی از ولایات بسیار قدیم ایران است، دیلم عبارت از قسمت کوهستانی گیلانی بود که محدود می‌شد از شمال به گیلان و از شرق به طبرستان و از مغرب به رودبار و آذربایجان و از جنوب به قزوین. قسمت دیگری که بین سواحل دریای خزر و رود اترک و مازندران و قومس و خراسان واقع شده است به گرگان معروف است. نام قدیم طبرستان، تپورستان بوده که محدود است از شمال به دریاچه خزر از جنوب به کوههای البرز از شرق به گرگان و از مغرب به دیلان. ساکنان دیلم از دوره‌های قبل از اسلام در شجاعت و دلیری معروف بوده‌اند. اهالی این منطقه تا اواسط قرن سوم هجری استقلال محلی خود را در مقابل مهاجمین عرب حفظ کردند و مدتها از آیین پدران خود یعنی کیش زردشتی پیروی نمودند. حتی در این نقاط، نوشته روی مسکوکات را به زبان پهلوی ضرب می‌کردند نه به زبان عربی. اسلام آوردن مردمان آنجا نیز در بادی امر مفید فایده نگردید مثلاً «آل‌قارن» یکی از هفت خانواده قدیم معروف ایرانی بودند که در طبرستان حکومت داشتند دین زرتشتی را ترک نگفتند و حتی سال و تقویم خود را از زمان درگذشت یزدگرد حساب می‌کردند.

بنا به قول بلاذری که در فتوح البلدان می‌نویسد: اولین هجوم عرب در نواحی طبرستان در زمان خلافت عثمان یعنی در سال (۳۹ هجری) بفرمان «سعید بن العاص» صورت گرفت. هجوم روم در زمان خلافت معاویه به فرماندهی «مصقله بن هبیره» روی داد که در این نوبت ساکنان غیور و دلیر طبرستان هنگام عبور سپاهیان معاویه از نواحی کوهستانی با غلظت‌اندین سنگ از ارتفاعات راهها را بر سپاه معاویه بستند.

بعد از آنکه حملات اولیه مسلمین مثمرتر واقع نشد در سال (۵۰ هجری) یزید بن مله‌ب بفرمان سلیمان خلیفه وقت به طبرستان حمله برد. سرانجام در زمان خلافت منصور طبرستان قریب مدت بیست و پنج سال توسط حکمرانان عرب اداره می‌شد که علت این امر را تا حدی بایستی مربوط به انقراض سلسله اسپهبدان آن ناحیه دانست. که به علت موقعیت جغرافیایی مساعد این منطقه ولایات ساحلی

دریای خزر پناهگاهی برای مدعیان و مخالفان خلافت عباسی بود، تنها کسانی که از مسلمین توانستند در این ناحیه نفوذ کنند سادات علوی بودند که در زمان خلافت «متوکل» و «مستعین» بعلت آزار این دو خلیفه نسبت به آنان ناچار به نواحی کوهستانی طبرستان و دیلم پناه بردند. بتدریج اهالی آن دیار را دعوت بدین مقدس اسلام نموده سرانجام حکومت آن سامان را به دست گرفتند.

«حسن بن زید» داعی کبیر (۲۵۰ - ۲۷۰ هجری قمری)

بعد از غلبه عبدالله بن طاهر مازیار از طرف معتصم خلیفه عباسی حسن بن حسین عم عبدالله بن طاهر به حکومت طبرستان منصوب شد پس از درگذشت حسن به ترتیب طاهر بن عبدالله بن طاهر و برادرش محمد بن عبدالله عهده دار حکومت طبرستان شدند و در سال (۲۵۰ هجری) محمد بن طاهر هنگامی که به حکومت خراسان منصوب شد قسمتی از طبرستان را در اختیار برادر خود یعنی سلیمان گذاشت و قسمت دیگر آنرا به شخصی معروف که جابر بن هارون بود، سپرد.

جابر بن هارون مقداری از اراضی ساکنان طبرستان را بزور تصاحب کرد در این عمل محمد بن اوس بلخی پیشکار سلیمان هم از وی پیروی کرد و روستائیان طبرستان را سخت تحت فشار قرار داد که کار به جایی رسید که هر سال چندین بار به عناوین مختلف از اهالی طبرستان مالیات گرفته می شد و نتیجه این همه ظلم و ستم باعث شورش دسته جمعی روستائیان شد که برای رهایی خود از آن زندگی مذلت آور یگانه چاره را آن دیدند که از دعاة علوی که عَلم مخالفت دشمنی را بر ضد خلفای عباسی افراشته بودند حمایت نمایند، برای رسیدن به این هدف به یکی از نوادگان علی بن ابی طالب (ع) بنام حسن بن زید که در ری ساکن بود گرویده و او را به طبرستان دعوت نمودند. حسن بن زید دعوت آنان را پذیرفت و در سال (۲۵۰ هجری) وارد قصبه «کلار» شد به مجرد ورود به خاک طبرستان اهالی ستم دیده آن سامان دسته دسته از روی میل با وی بیعت کردند و به لقب «داعی الخلق الی الحق» یا داعی کبیر ملقب شد که در حقیقت مؤسس سلسله علویان طبرستان است.

هنگامی که محمد بن اوس از این ماجرا مطلع شد سپاهی را مأمور سرکوبی

حسن بن زید کرد که این سپاه از حسن بن زید شکست خورده در سال (۲۵۰ هجری) آمل به تصرف حسن بن زید درآمد.

مدعی سرسخت حسن بن زید در مازندران امیری بود از اسپهبدان آل قارن بنام قارن بن شهریار در مقابل وی اسپهبد دیگری بنام «فادوسپان» طرفدار داعی بود که در نتیجه کمک و مساعدت وی حسن بن زید توانست بر سپاهیان قارن بن شهریار و همدست وی سلیمان غلبه نماید طولی نکشید که در سال (۲۵۳ هجری) تمام سرزمین طبرستان و قسمت بزرگی از گیلان و ری به تصرف داعی درآمد بعد از آنکه در سال ۲۵۹ هجری سلسله طاهریان توسط یعقوب لیث منقرض شد و خراسان ضمیمه متصرفات یعقوب گردید قلمرو حسن بن زید علوی با متصرفات یعقوب هم مرز شد و چون از طرفی یعقوب خود را جانشین طاهریان می دانست چشم طمع به گرگان و طبرستان دوخت و از طرف دیگر داعی هم اندیشه تصرف خراسان را در سر داشت، در همین زمان یکی از مخالفان یعقوب از سیستان گریخت و رهسپار گرگان گردید و خود را تحت حمایت حسن بن زید قرار داد همین امر بهانه‌ای بدست یعقوب داد و در سال (۲۶۰ هجری) با سپاهی فراوان وارد گرگان شد داعی که در خود تاب مقاومت نمی دید به خاک دیلم گریخت یعقوب پس از تصرف طبرستان از طرف خود حکامی در نواحی مختلف آن مستقر گردانیده رهسپار خراسان شد لیکن قبل از مراجعت وی اهالی چالوس بر ضد وی شوریدند یعقوب عازم دفع آنان شد و این بار به علت رطوبت و وجود باتلاقیهای بزرگ و عدم آشنایی با محیط به سپاهیان یعقوب لطمات زیاد وارد گردید.

می توان گفت که نخستین حکومت شیعه مذهب در ایران بدست حسن بن زید علوی (داعی کبیر) بوجود آمد که در حدود ۱۹ سال و نه ماه در گرگان و طبرستان فرمانروائی نمود و پس از وی برادرش محمد بن زید علوی (۲۷۰ - ۲۸۷ ه ق) در حدود ۱۷ سال و نه ماه حکومت کرد تا سرانجام محمد بن زید به دست امیر اسماعیل سامانی شهید شد و این منطقه، حکومتش بدست سامانیان افتاد ولی پس از گذشت حدود ۱۳ سال یکی دیگر از افراد این خاندان بنام «حسن بن علی» معروف به «اطروش» (۳۰۱ - ۳۰۴ ه ق) در این منطقه علیه حکومت سامانیان قیام کرد و مأموران این سلسله را بیرون نمود و دیگر بار حاکمیت علویان را

در گرگان و طبرستان برقرار کرد.

اطروش مدت ۱۳ سال در این منطقه حکومت نمود، و مذهب تشیع را رواج کامل داد و به دست او گروه فراوانی مسلمان شدند و مساجد زیادی را بنا کردند. اطروش در سال ۳۰۴ هجری شهید شد و دامادش، حسن بن قاسم علوی که مردی با کفایت و بسیار مدیر بود به حکومت رسید و معروف به «داعی صغیر» گردید. حسن بن قاسم پس از ۱۲ سال حکومت به دست افراد «سردار امیر نصر سامانی» کشته شد و با مرگ وی، دوران حکومت ۶۳ ساله علویان و همچنین نخستین دولت شیعه در این منطقه پایان یافت.^۱

اسامی سادات علوی طبرستان و زمان امارت هریک از آنها^۲

۱- حسن بن زید حسنی، داعی کبیر (۲۵۰-۲۷۰)

۲- محمد بن زید برادر او، (۲۷۰-۲۸۷)

(حکام سامانی ۲۸۷-۳۰۱)

۳- حسن بن علی حسینی، ناصر کبیر یا اطروش (۳۰۱-۳۰۴)

۴- حسن بن قاسم حسنی، داعی صغیر (۳۰۴-۳۱۶)

مدعیان داعی صغیر

۱- ابوالحسین احمد بن ناصر کبیر

۲- ابوالقاسم جعفر بن ناصر کبیر

۳- ابوعلی محمد بن ابی‌الحسین احمد

۴- ابو جعفر حسن بن ابی‌الحسین احمد

آل بویه

در قرن چهارم هجری بود که بنیانگذار سلسله آل بویه «علی بن بویه دیلمی - ملقب به عمادالدوله» و برادرزاده اش «فنا خسروین حسن» معروف به عضدالدوله با وجود

۱. دکتر عزیزاله بیات: تاریخ ایران از ظهور اسلام تا دیالمه.

۲. تاریخ مفصل ایران از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه: عباس اقبال آشتیانی.

محدود بودن مدت حکومت خویش و با آنکه در زمان آنها فرصتی هم برای احیاء فرهنگ فارسی در قلمروشان پیدا نشد، باز استعداد خود را برای بازسازی یک وحدت از دست رفته قرنهای دور نشان دادند و این بار همراه آئین شیعه نقشی فعال را بدست آوردند ابو شجاع بویه پدر علی، حسن و احمد بویه که بعدها به عمادالدوله، رکن الدوله و معزالدوله ملقب گردیدند در سالهای جوش و خروش گیل و دیلم که ماکان، اسفار و مردآویج بین خراسان و جرجان و ری در جستجوی قدرت، تلاش آغاز کرده بودند، به خدمات لشکری وارد شدند این سه فرزند، چنان لیاقتی از خود نشان دادند که به سمت فرماندهی سپاه منصوب گردیده شهرت فراوانی را بدست آوردند و سرانجام از اطاعت مردآویج سربلندی کرده و ادعای استقلال نمودند.

دکتر زرین کوب در تاریخ مردم ایران ج ۲ می گوید:

«دیالمه آل بویه شیعه مذهب بودند و بزرگداشت آنها در حق ائمه و علویان و علاقه شان به اظهار شعایر و مراسم شیعه که زیارت مشاهد و تعمیر و تزیین آنها و مخصوصاً تدفین امراء آنها درین مشاهد هم از لوازم آنست شاهد این دعوی است. همچنین تکریم رکن الدوله در حق شیخ صدوق ابو جعفر ابن بابویه (وفات ۳۸۱ هـ) فقیه بزرگ شیعه در ری، (و بناکردن مساجد بسیار و مهربانی به سادات) علاقه و انس و تفقد عضدالدوله نسبت به شیخ مفید (وفات ۴۰۳ هـ) عالم بزرگ شیعه در بغداد، و بزرگداشت بهاءالدوله در حق خاندان شریف رضی (وفات محرم ۴۰۶) جامع نهج البلاغه از همین علاقه مذهبی آنها حاکی به نظر می رسد.

اینکه دیالمه غالباً به وسیله ناصر اطروش داعی و امام معروف زیدیه در طبرستان اسلام و تشیع را پذیرفته اند، به ضرورت انتساب آنها را به مذهب زیدیه الزام نمی کند چنانکه فرزندان خود اطروش هم برخلاف او امامی مذهب بوده اند و به همین سبب با داعیان زیدی توافقی هم نشان نمی داده اند. البته انتساب بعضی از فرمانروایان این سلاله به مذهب زیدی بعید نمی نماید و برخی هم به تبلیغات اسماعیلی گرایش نشان داده اند اما اکثرشان آنگونه که از مجموع قراین مستفاد می شود مذهب شیعه امامی داشته اند.

اما با وجود اصرار در اظهار تشیع خویش و حتی با آنکه در آغاز غلبه بر بغداد در اظهار شعایر شیعه تا حد تبری از غاصبان حق آل علی و طعن و سب صحابه هم پیش می‌رفته‌اند باز در دنبال استقرار در بغداد جز در مواردی که رفع فتنه و شورش عام الزام کرده باشد در صدد منع شعایر اهل سنت یا جلوگیری از مخالفت آنها با عقاید مشایخ خویش بر نمی‌آمده‌اند و سختگیریهای نظیر آنچه متعصبان اهل سنت مانند پیروان «بر بهاری» (ابومحمد حسن بن علی بن خلف البر بهاری از علماء حنبلی در بغداد بود که به سال ۳۲۹ هـ وفات یافت) بلافاصله قبل از عهد دولت آنها نسبت به شیعه بغداد و عراق روا می‌داشته‌اند از جانب آنها نسبت به اهل سنت انجام نشده است.

در عهد معزالدوله که وی ارادت خاص به حضرت سیدالشهداء (ع) داشت و اول کسی بود که روز عاشورا را تعطیل رسمی اعلام کرد و (به قول طبری) با یک فرمان همگانی، روز عاشورا را تعطیل رسمی اعلان نمود و خرید و فروش را در آن روز ممنوع ساخت و دستور داد در این روز بر امام حسین (ع) عزاداری برپا دارند و اشک بریزند و نیز دستور داد در روز ۱۸ ذیحجه به مناسبت روز عید غدیر و ولایت امام علی (ع) شهر را آذین نموده و جشنی بگیرند.

دکتر زرین کوب می‌گوید:

«اما آیین سوگواری عاشورا و مراسم مربوط به جشن یاد روز غدیر خم که اهل سنت هم، به جهت اظهار مخالفت به مقابله با آن مراسم دست زدند به وسیله معزالدوله ترویج شد و البته تا زمان عضدالدوله هم با وجود مخالفت اهل سنت نسخ و لغو نگردید فقط در دوره بروز اختلافات بین اولاد عضدالدوله و مقارن با ظهور آثار انحطاط در قدرت امیرالامراء آل بویه بود که نشر آنچه «اعتقاد قادری» خوانده شد به طور رسمی عقاید شیعه را نفی کرد و سب صحابه و طعن در معاویه و عایشه را منع نمود.

به هر حال روح تسامح در نزد آل بویه مخصوصاً در طرز رفتار آنها با اهل ذمه بیشتر مجال ظهور یافت. تماس دایم و ارتباط انفصال ناپذیر هر روزینه بین دیلمان گرویده به اسلام با آنها که هنوز همچنان به عقاید گذشته پدران پایبند مانده بودند در

ولایت دیلم این مایه سماحت را به آنها آموخته بود. در قلمرو آنها نصاری و یهود در جبال و اهواز، مجوس در فارس و کرمان و صائبین در اهواز بودند و در عراق هم از پیروان تمام ادیان تعداد قابل ملاحظه‌یی وجود داشت و با آنکه جامعه اسلامی که گاه اهل ذمه را ملزم به لبس «غبار و زنار» (غبار پارچه‌یی خرد که جهودان و احیاناً ترسایان و سایر اهل ذمه ناچار بودند به رنگی غیر از رنگ جامه بر آن بدوزند تا از مسلمین شناخته آیند و زنار برای ترسایان وسیله تشخیص بود که به کمر می بستند) می‌کرد و با آنکه «آنها» همه جا به‌طور رسمی از اشتغال به مشاغل مربوط به نیازهای عام ممنوع بودند در قلمرو آل‌بویه غالباً در اقامه مراسم خویش آزادی داشتند و در مقابل تأدیه جزیه و خراج در ذمه حمایت مسلمین بودند.

فصل هشتم
فرقه‌های اسلامی

فرقه‌های اسلامی

فرقه‌هایی که در اسلام پدید آمدند نخست احزاب و دسته‌های سیاسی بودند که به تدریج به فرقه مذهبی تبدیل گشتند. قدیمیترین این فرقه، فرقه «عثمانیه» یعنی انتقامجویان از خون عثمان و فرقه «شیعه» یعنی طرفداران علی بن ابی طالب و «خوارج» و «مرجئه» بودند و سپس فرقه‌هایی کلامی چون «قدریه» و «معتزله» و «جبریه» و «اشاعره» در اسلام پدید آمدند!

آنچه مسلم است، محققان برآنند که عدد فرقه‌های اسلامی را به ۷۳-۷۲ فرقه برسانند. ولی در بعضی کتب مانند «فرق‌الشیعه» عدد این فرقه‌ها به ۱۵۵ فرقه رسیده است.

«مسعودی» معتقد است که در زمان وی «۷۳» فرقه وجود داشته است و فرقه دیگری براین تعداد افزوده شده است. «شیخ طوسی» ۷۳ فرقه را دو مذهب می‌داند که به دو بخش اصلی تقسیم می‌شوند: ۱- نواصب، ۲- روافض. برخی دیگر معتقدند که شیعیان، بعد از حضرت علی (ع) امام اول شیعیان به چهار دسته مهم تقسیم شده‌اند که از جمله می‌توان به: ۱- زیدیه، ۲- کیسانیه، ۳- غلاة، ۴- امامیه، اشاره نمود.

فرقه‌های شیعی

پس از شهادت امام علی بن ابی طالب (ع) گروهی که گفتند امام علی (ع) از همه

مسلمانان برتر است و با آن حضرت بیعت کرده و وفادار مانده بودند. پس از وی با امام حسن بن علی (ع) بیعت نمودند و پس از شهادت آن امام نیز با امام حسین بن علی (ع) بیعت کردند.

اما پس از شهادت امام حسین (ع) اعتقاد پیدا کردند که باید امامت در میان فرزندان ایشان به‌شوری باشد و هریک از فرزندان آن دو امام (حسن (ع) و حسین (ع)) برای احراز مقام امامت خروج کند، او شایستگی امامت دارد و پیشوای امت است، این فرقه را «مذهب زبیده» گویند که از این فرقه نیز فرقه‌های دیگری منشعب گشت.

زیدیه:

فرقه زیدیه از تمام فرق شیعه به‌مبادی اهل تسنن نزدیک‌ترند، اختلاف ایشان با دیگر فرق شیعی در آن است که زید بن علی بن الحسین را به‌جای برادرش محمد بن علی الباقرا امام پنجم می‌دانند این فرقه از قرن سوم هجری در یمن سلطنتی را بوجود آوردند و پس از آن سلاله‌های سلاطین علوی از آن طایفه در نقاط مختلف ممالک اسلام بازمنه مختلف از شصت تا دویست سال در طبرستان، گیلان و مراکش و دیگر ممالک تأسیس نمودند، این جماعت برآنند که چون نص صریحی برخلافت علی (ع) موجود نبود از این رو آنحضرت از روی میل و رغبت با ابوبکر و عمر بیعت فرمود از این رو لعن براین دو خلیفه را در تعقیب نماز جمعه حرام می‌دانند.

حضرت زید بن علی (ع) فرزند امام سجاد در سال ۶۱ هجری که قیام امام حسین صورت گرفت با قیام خود لرزه براندام رژیم اموی افکند و پس از قیام امام حسین الهام بخش نسلها و عصرها گردید.

«زید» نیز همچون «امام حسین (ع)» تنها ماند و تنها جنگید و شهید شد، شیعیان کوفه و دیگر جاها در روز قیام، او را تنها گذاشتند، او و یاران اندکش تا آخرین نفس با دژخیمان اموی جنگیدند و جان باختند.

قساوت رژیم و کینه‌ای که از او در دل داشتند، باعث شد تا جسد مطهر زید را یافته و برهنه بردار آویختند که گویند تا چهار سال بر دار بود و سرانجام امویان جسدش را سوزانده و خاکسترش را بر باد دادند «یحیی» فرزند «زید» در ادامه قیام

پدر، سرنوشتی مشابه داشت. شهادت این پدر و پسر، سرانجام دودمان تبهکار اموی را به باد داد و دست انتقام چنان کرد که عباسیان اجساد امویان را از قبرها بیرون کشیدند و تازیانه نواخته، سوزاندند و به باد دادند.

عقاید و قیام حق طلبانه مردانی چون زید و یحیی و دیگر علویان و آزادی خواهان تاریخ و به تعبیر قرآن همه آنانیه که امر به معروف می‌کنند و نهی از منکر می‌نمایند، همیشه از سوی دوست و دشمن مورد تحریف، تحقیر و بازی قرار گرفته و می‌گیرد.

فرق زیدیه

فرقه‌های زیدیه که در کتابهای فرق اسلامی آمده از این قرار است:

۱- «بتریه» یا «ابتریه» که ایشان را صالحیه نیز می‌خوانند. پیروان «حسن ابن صالح بن حمی و کثیرالنواء» شاعر معروفند که او را ابتر لقب داده بودند؛

۲- «ابرقیه»

۳- «ادریسیه»: پیروان ادريس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب مؤسس دولت اداریه در مغرب‌اند، و او را برادرش محمد بن عبدالله، به این ناحیه فرستاد، و در سال ۱۷۷ هـ به دست سلیمان بن جریر جذری به امر هارون الرشید مسموم گشت.

۴- «جارودیه» یا «سرحوییه»، پیروان ابوالجارود یا ابوالنجم، زیاد بن منذر عبدی؛

۵- «جریریه» یا «سلیمانیه»، پیروان سلیمان بن جریر رقی که از متکلمان زیدیه

به شمار می‌رفت هستند.

۶- «حسینیه» پیروان حسن بن زید بن الحسن بن علی که در سال ۲۵۰ هـ در طبرستان خروج کرد و بر سلیمان بن عبدالملک بن طاهر فرمانروای آن ناحیه غلبه کرد و جرجان را بگرفت و پس از او برادرش محمد بن زید جانشین وی شد.

۷- «حسینیه» که ائمه را به این ترتیب می‌شمردند: علی بن ابی طالب، حسین بن

علی، زید بن علی بن حسین، یحیی بن زید، عیسی بن زید، محمد بن عبدالله بن حسن، و بعد از محمد (ص) هرکس از آل رسول که مردم را به اطاعت خدا بخواند.

۸- «حسینیه»، پیروان حسین بن علی بن حسن بن الحسن بن حسن معروف

به صاحب الفخ.

۹- «خشییّه» یا «سرخابیه» پیروان سرخاب طبری از فرق زیدیه که پس از مختارین ابی عبید ثقفی خروج کردند و چون سلاحی جز «حُشب» (چوب) نداشتند از این جهت آنان را خشبیه گفتند.

۱۰- خلمیه.

۱۱- دوکینیه.

۱۲- دُکیریه.

۱۳- صباحیه که ابوبکر را امام می دانستند.

۱۴- صباحیه.

۱۵- عجلیه.

۱۶- قاسمیه.

۱۷- مرثیه.

۱۸- نعیمیه.

۱۹- یعقوبیه.

اسماعیلیه^۱

مذهب اسماعیلی یکی از شعب مذهب شیعه است، که از زمان امام بزرگ شیعیان، امام جعفر صادق که در عهد عباسیان می زیسته است، از دیگر فرق شیعه افتراق حاصل نموده اند. نام این فرقه از نام اسماعیل یکی از پسران امام جعفر- صادق مأخوذ است اسماعیلیان، همچون اصحاب سنت، قرآن را قبول داشتند و مانند آنها مجموعه ای از احادیث گرد آورده بودند، شریعت اسماعیلی، با آنچه اهل سنن بوجود آورده بودند چندان تفاوتی نداشت. اسلام بصورت جامعه واحد اما بی شکلی باقی ماند. تمام فرق اسلام، کماکان، زیر نفوذ و تحت الشعاع تعلیمات حضرت محمد (ص) قرار داشتند. اما در همان حال که اصحاب سنت می خواستند

۱ اسماعیلیه را به القاب مختلف: باطنیه، قرامطه، تعلیمیه، فاطمیه، سبعیه، ملاحده، حشیشیه، نزاریه، مستعلویه و سفاکین خوانده اند.

که دینداری و خداپرستی را در چارچوب غیرشخصی دستورها و قوانین شریعت محدود سازند، اسماعیلیان نه تنها مانند شیعیان صبغه دراماتیکی به زندگی دادند، بلکه این امکان را هم فراهم ساختند که محدودیت‌های شریعت را از زندگی روحی شخصی انسان، بردارند. اسماعیلیان به جای آنکه امت را به وسیله شعائر سخت به هم پیوند دهند، با سلسله مراتبی که برای دانشمندان قائل می‌شدند، آن را بهم مرتبط می‌ساختند: پائین‌تر از امام، داعی مطلق (الداعی الی الحق) و پائین‌تر از او داعی مأذون و سپس مراتب پائین‌تر تا مرتبه مستجیب بود.^۱

اسماعیلیه یا هفت امامی در حال حاضر جماعتی آرام و معتدلند ولی زمانی بود که عالم اسلام را بهم ریختند. آنها را از آن سبب اسماعیلیه نام نهادند که بر عهد امامت اسماعیل فرزند اول حضرت جعفرین محمدالصادق امام ششم ثابت و وفادار مانده‌اند. وی بعد از آنکه از طرف پدر بعنوان جانشینی او در امامت معین گردید بعداً از آن مقام منعزل گشت و برادر او حضرت موسی‌الکاظم (ع) را به جانشینی خود تعیین فرمود.

اسماعیلیه را عقیده بر آنست که می‌گویند اسماعیل وفات نیافته بلکه از انتظار غائب گشت و بار دیگر مانند مهدی (عج) به عالم بازگشت خواهد فرمود. در این عقیده پرشور و حرارت خود، اسماعیلیه تا حدی پیش رفتند که گفتند شخص اسماعیل تجسم ذات الهی است و بار دیگر رجعت خواهد کرد. برای اثبات این عقیده دلائلی از آیات قرآن اقتباس کردند و برای آنها مطابق سلیقه خود تأویلاتی قائل گشتند و بالاخره مبادی و اصولی سری و باطنی برای مذهب خود بنیاد نهادند که مخالف ظاهر شریعت اسلام بود و ناچار برای انتشار آن به تبلیغات سری و مخفی دامنه‌داری دست زدند.

صورت ظاهر تعالیم اسماعیلیه با افکار مردمی که مایل به شورش و عصیان بر ضد حکومت وقت بودند بسیار موافق افتاد.

یکی از مظاهر قیام سیاسی و نتایج مترتبه بر آن که از نشر مبادی اسماعیلیه در عالم اسلام به وقوع پیوست آن بود که در ناحیه مجاور شمال خلیج فارس مردی

۱. فرقه اسماعیلیه، هاجسن، ص ۳۶ - ۴۸.

ایرانی نژاد و جاه طلب بنام «عبدالله بن میمون» متوفی به سال ۸۷۴ م که فرقه اسماعیلیه در مصر و شام و ایران از او شروع می شود خویشان را نایب حاضر امام غائب یعنی محمد اسماعیل اعلام کرد و جمعیتی مخفی تشکیل داده بر آن شد که خلافت عباس را سرنگون کرده و خود بر تخت خلافت اسلام بنشینند لیکن نقشه وی عملی نشد و به شام گریخت.

فرقه دیگری که از تشکیلات سری عبدالله بن میمون ناشی گشت جماعت قرامطه (قرمطی) بودند که پیشوای ایشان فردی بنام «حمدان قرمط» بود این مجمع سری در اواخر قرن نهم میلادی تشکیل گردید و مبادی و اصولی شبیه به اصول شیوعی (کمونیزم) دارا بود.

از جمله فرق اسماعیلی فرقه باطنیه بود که بانی و پیشوای این سلسله مردی بود بنام حسن صباح (متوفی به ۱۱۲۴ م) که احتمالاً ایرانی ولی خود مدعی بود که از اعقاب سلاطین جنوب عربستان است وی بر آن شد که در قتل جبال الموت قزوین ایران مأوای مستقری فراهم سازد و در آن تنگنا برفراز صخره مرتفع قلعه‌ای استوار بنا کند و آنرا خود و پیروانش با استحکام تمام آماده ساختند چندانکه مدت دو قرن از گزند دولت محفوظ و پایدار ماند. این فرقه مظهر تبلیغات نوینی بودند که در آن عمل قتل مخفی (ترور) به منتهای شدت رواج داشت پیروان این فرقه نهانی به حضور بزرگان اسلام راه یافته و با جامه مبدل و خنجری زهرآلود در آستین قصد جان رجال و ائمه و بزرگان دین را می نمودند.

هرگونه مجامع عمومی در مسجد موقع نماز یا در دربار هنگام بار عام فرصت مناسبی بر آن فدائی قاتل بدست می داد که بی مهابا به هدف خود روی می آوردند و شمشیر می کشیدند و بعد از آنکه گرفتار می شدند به شنیع ترین وجهی کشته می شدند یا اینکه خود را هلاک می کردند. این عمل را پیروان باطنیه از روی ایمان و به امید وصول با علی علین و نیل به فردوس برین که به آنها نوید داده شده بود بجا می آوردند.

در اثنای حمله مغولان که ایران را در قرن سیزدهم م. ویران کردند سلطنت فدائیان الموت را نیز منقرض ساختند. و اثری از آنها به ندرت باقی ماند.

مذاهب و عقاید اسماعیلیه^۱

فرقه اسماعیلیه بر این باورند، همانگونه که در عالم جسمانی ظاهر و باطنی وجود دارد در عالم دین هم ظاهر و باطن هست. منظور شارع اسلام از احکام، باطن آنهاست نه ظاهرشان. زیرا باطن امور بالاتر از ظواهر آنهاست. عمل به ظواهر عمل ستوران است و هرکس باطن گفتار پروردگار و شریعت پیامبر را نداند، از دین چیزی نمی‌داند.

اسماعیلیان به تفسیر و تأویل آیات قرآن می‌پرداختند. برای کشف معانی باطنی قرآن از حروف و معانی رمزی استفاده می‌کردند. آنان معتقد بودند که هدف از نمازهای پنجگانه آن نیست که ظاهرینان انجام می‌دهند. نماز صبح دلیل است بر عقل کل و نور سپیده‌دم که بیانگر خلقت آدم ابوالبشر، و نمازهای چهاررکعتی اشاره است به اصل دین که چهار اصل است: دو اصل روحانی و دو اصل جسمانی، مثل عقل اول و نفس اول و دو جسمانی مثل ناطق (پیامبر) و اساس (وحی):

اسماعیلیان معتقد بودند که مردم بر مکنونات و مکتومات معانی دسترسی ندارند و از نظر دانش بر بواطن دارای درجات مختلفی می‌باشند. خداوند می‌فرماید: «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ» یعنی: «ما مردم را از نظر عنوان و مقام درجه درجه قرار دادیم.» اسماعیلیان از این آیه، مراتب سیر و سلوک انسانی را استفاده کردند و خود را اهل ترتیب خواندند.

انان مراتب سیر و سلوک را بر هفت خوان قرار دادند:

۱- مستجیب، ۲- مأذون، ۳- داعی، ۴- حجّت، ۵- امام، ۶- اساس، ۷- ناطق.

این مراتب در نزد فرقه‌های این مذهب مختلف است مرتبه «داعی» از سه مرتبه برخوردار است: ۱- داعی بلاغ، ۲- داعی مطلق، ۳- داعی محدود.

لذا گاهی مراتب سیر و سلوک اسماعیلیه هفت، نه و گاهی ده و بیشتر می‌شود. کسی را که تازه به کشیش اسماعیلیه در می‌آمد «مستجیب» می‌نامیدند. آن که در طریق ایشان راسخ شده و اجازه سخن گفتن می‌یافت «مأذون» می‌گفتند، چون به درجه دعوت می‌رسید «داعی» می‌خواندند، چون به ریاست داعیان ارتقاء

۱. مبلغی آبادانی: ادیان و مذاهب جهان.

می‌یافت «حجت» نام می‌گرفت، یعنی گفتار او حجت خدا است بر خلائق. چون مرتبت ولایت می‌یافت و از معلم بی‌نیاز می‌گشت «امام» خوانده می‌شد. پس از مرتبه امام به مقام وصایت و اساس می‌رسید و در آخرین مرتبه مقام ناطق را می‌یافت.

مأذون و داعی دو درجه داشتند: محدود و مطلق، گاهی نیز میان مرتبت حجت و امام به مرتبه دیگر قائل می‌شدند که مرتبه باب بود. گاهی مرتبه داعی را همانطور که آمد به سه درجه می‌رسانیدند.

هر امامی دوازده حجت داشت که چهار تن از آنان همواره ملازم خدمت او بودند. هفت تن مأمور جزایر سبعة یعنی اقالیم هفتگانه بودند. در زیر حکم هر یک از حجتان سی نفر داعی بودند، و هر یک از داعیان نیز عده‌ای مأذون زیر فرمان داشتند که به دعوت مردم کیش اسماعیلی می‌پرداختند، مأذونان و داعیان در تعلیمات خود کلاس و سلسله مراتب را رعایت می‌کردند و تا از تعلیم خود در مرتبه پائین‌تر نتیجه مثبت نمی‌گرفتند مرتبه بعد را شروع نمی‌کردند.

در کتاب «فرقه اسماعیلیه» در خصوص داعی اسماعیل آمده است که:

«مبلغ و داعی اسماعیلی باید آگاه به احوال اصناف مردم باشد و بداند خویش را بر چه کسی عرضه می‌دارد. اگر مدعو کسی است که گرایش به عبادت دارد از طریق زهد و عبادت با او سخن گوید و سرانجام به او بگوید که شریعت را ظاهری و باطنی است و غرض شارع باطن شریعت است، نه ظاهر آن. و از او با سوگندهای شدید پیمان گیرد که این راز را افشاء نکند و اگر این اسرار را فاش کند بر او است که زن خود را طلاق دهد و بندگان را آزاد کن و اموالش را ببخشد.»

اسماعیلیان به بهشت و دوزخ جسمانی معتقد نیستند، ولی برای مبتدیان این کلمات را به معنی معمول آن تفسیر می‌کردند، خود معتقدند که بهشت به حقیقت عقل است و در بهشت رسول خدا در زمان خویش، و وصی او است در مرتبه خویش، و امام روزگار است در عصر خود، و کلید در بهشت گفتار رسول خدا است به معاد جسمانی معتقد نیستند و حشر و نشری را قبول ندارند.

فرقه‌های اسماعیلیه

۱- فرقه خطابیّه	۲- فرقه مبارکیه	۳- فرقه سمطیه
۴- فرقه ناصریه	۵- فرقه صباحیه	۶- فرقه قرامطه
۷- فرقه مستعلویه	۸- فرقه آقاخانیه	۹- ابوسعیدیه
۱۰- اسماعیلیه	۱۱- باطنیه	۱۲- برقعیه
۱۳- بُهره	۱۴- تعلیمیه	۱۵- جنابیه
۱۶- حمیریه	۱۷- خلطیه	۱۸- میمونیه
۱۹- خنفریه	۲۰- دروزیه	۲۱- سبعیه
۲۲- عبیداللهیه	۲۳- غیائیه	۲۴- فاطمیه
۲۵- فدائیان	۲۶- مسقطیه	۲۷- نزاریه

فرقه صباحیه، پیروان حسن صباح را گویند. حسن صباح چهره نسبتاً افسانه‌ای تاریخ ایران و اسلام است.

دشمنان و دوستان نادانش خروارها تحریف براو و مذهب و نهضت او پاشیده‌اند برخی او را ایرانی و قمی الاصل و برخی عرب کوفی و یمینی الاصل می‌دانند^۱.

همچنانکه در بالا آمد، گویند تا هفده سالگی در جستجوی دانش مورد علاقه‌اش بوده است. ذهنی نقاد داشت و خِرَدی فعال، از همین روی مدیر هیچ قبا بدوشی نشد و برآستان هیچ خرّقه‌پوشی سر نهاد، هرچند که خاستگاه حسن را خانواده‌ای به‌غایت مذهبی و شیعی نوشته‌اند، اما هرچه بود، حسن به‌گونه‌ای دیگر می‌اندیشیده است. گرایش او به مذهب اسماعیلی معرّف نبوغ فکری - سیاسی او است. مذهب اسماعیلیه در آن روزگار مذهب عصیان و قیام علیه وضع موجود و پایگاه اندیشمندان و روشنفکران بود. این مذهب که حامی و پشتیبانی چون

۱. در کتاب تاریخ جامعه ادیان علی‌اصغر حکمت در پاورقی می‌نویسد: حسن صباح اسماعیلی، زعیم ملاحده ایران اصلاً از اهل اصفهان است در مصر جزو دعوات خلیفه‌المستنصر فاطمی درآمد و برای نشر دعوت او به‌شام و به‌دیار بکر و آسیای صغیر مسافرت نمود سپس به‌خراسان، ماوراءالنهر و کاشمر رفت پس قلعه الموت را در نواحی طالقان قزوین بنیاد نهاد و در آنجا سلطنت ملاحده را مستقر ساخت.

فاطمیان مصر داشت خلافت عباسی و سلطنت‌های غزنوی و سلجوقی را بسیار ناپسند می‌دانست و به شدت تهدید می‌کرد. تشکیلات سازمان یافته و کادرهای مجرب تبلیغی - نظامی این مذهب، مو براندام رژیم عباسی و متحدان ترک و تاتار آن راست می‌کرد.

این تبلیغات حساب شده که سراسر قلمرو خلافت عباسی را در بر گرفته بود، قبل از دوره حسن صباح توسط داعی بزرگ اسماعیلیان در عراق و ایران، عبدالملک عطاش که مردی دانشمند بود، رهبری می‌شد.

حسن صباح در سال ۴۶۹ هـ به مصر رفت و در سال ۴۷۱ هـ به قاهره رسید و بالمستنصر بالله ملاقات کرد و اقامت او در مصر آغاز شد.

در سال ۴۸۳ هـ به اصفهان رفت و تبلیغاتی را در سراسر ایران آن روز آغاز کرد. حسن صباح یک داعی اسماعیلی است و یک فرمانده نظامی و عملیاتی. تعالیم اسماعیلیه آنچنان شگفت و کارساز بود که ایمان و جهاد و استراتژی و تاکتیک توأم آموخته می‌شد. حسن صباح بنیانگذار بزرگترین و تشکیلاتی‌ترین نهضت موفق تاریخ ایران و اسلام است.

دکتر جواد مشکور می‌نویسد:^۱

«چون حسن صباح به ایران آمد به دعوت مردم ایران به مذهب نزاریه پرداخت و در ششم رجب سال ۴۷۸ بر قلعه الموت که به معنی آشیان عقاب است در نزدیکی رودبار قزوین دست یافت. وی به دعوت امیر ضراب متمایل به اسماعیلیان گشت. معلم دیگر اسماعیلی او یکی از داعیان آن فرقه به نام عبدالملک بن عطاش بود. عبدالملک شخصاً به ری آمد و با حسن ملاقات کرد و به او دستور داد که به نزد خلیفه به مصر رود. چون طرفدار «نزار» بود به دستور «بدر الجمالی» به زندان افتاد.

هنوز اختلاف درباره جانیشینی مستعلی و نزار صورت نگرفته بود. وی از زمان ورودش به قلعه الموت تا سی و پنج سال بعد هرگز از آن قلعه به زیر نیامد. و فقط خانه‌ای را که در آن می‌زیست ترک گفت و دوباره به پشت بام خانه رفت.

۱. تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، ص ۲۲۴.

در ابتدا کار وی دو جنبه داشت، یکی مردم را به کیش اسماعیلی در آورد، و دیگر قلاع بیشتری تسخیر کند، وی به هر دو کار توفیق یافت و قلاعی را از حدود خراسان تا شام تسخیر کرد. حسن در الموت خود را شیخ الجبل یا پیر کوهستان خواند، وی مأمورینی را که فدائی خوانده می‌شدند از قلعه به اطراف می‌فرستاد و آنان در راه اجرای دستورات او از مرگ نمی‌ترسیدند از این جهت آنان را «فدائی» می‌خواندند. این حشاشین یا حشیشیان که لقب دیگر اسماعیلیه ایران است عالم اسلام را دچار رعب و هراس کردند چه بسیار از بزرگان و سرداران را مانند خواجه نظام الملک غفلتاً خنجر زدند.

پادشاهان سلجوقی و دیگر شاهان مسلمان بارها به فکر قلع و قمع این طایفه افتادند ولی کاری از پیش نبردند.

اسماعیلیه را بیش از سی قلعه بود که مشهورترین آنها قلعه الموت، میمون دز و دزلبه سر نام داشت.

غیر از رودبار الموت اسماعیلیان در ولایت قومس و قهستان نیز دژهایی داشتند. اداره هریک از این قلعه‌ها با یک نفر حاکم بود که او را محتشم می‌خواندند.

پس از مرگ حسن صباح در ۵۱۸ یکی از شاگردانش بنام «کیانبرگ امید» رودباری، در ۵۱۸ به جای او نشست.

در زمان «رکن‌الدین خورشاه» در ۶۵۳ هولاکوی مغول الموت را ویران کرد و خاندان اسماعیلیه را در سال ۶۵۴ هجری برانداخت.

کیسانیه:

کیسانیه - طرفداران مختار را کیسانیه خوانند. مختار برای پیشرفت کار خود شیعیان را نخست دعوت به علی بن حسین و سپس به محمد حنفیه می‌کرد. البته کار او مبتنی بر اعتقاد وی به اهل بیت نبود، بلکه می‌خواست بهره‌برداری سیاسی کرده باشد. چون کار وی بالا گرفت خود دعوی رسیدن وحی از جانب خدا به خود کرد و عباراتی مسجع و مقفی به تقلید قرآن بر زبان می‌راند. محمد بن حنفیه از وی بیزار می‌گشت و چندان که مختار او را دعوت به عراق کرد به وی نپیوست، ولی از قیام مختار استفاده کرد و خود را مخفیانه امام می‌خواند.

کیسانیه پندارند که محمد بن حنفیه پس از کشته شدن حسین بن علی مختار را بر عراقین فرمانروایی داد، و از او خواست که از قاتلان آن حضرت خونخواهی کند. کیسانیه شش سال پس از شهادت امام حسین قیام کردند و قاتل به امامت محمد بن حنفیه شدند. آنان معتقدند که وی اسرار دین و علم تأویل و علوم باطنی را از حسن و حسین (ع) فراگرفت. بعضی از ایشان ارکان شریعت مانند نماز و روزه را تأویل کردند و قاتل به تناسخ و حلول بودند، همگی فرق ایشان بر امامت محمد بن حنفیه و روابودن بداء برخدا همداستانند. این فرقه را مختاریه نیز خوانده‌اند، زیرا مختار مردم را به امامت محمد بن حنفیه می‌خواند و به خونخواهی حسین بن علی برخاسته بود.

فرقه‌های کیسانیه: چون محمد بن حنفیه (در سال ۱۷ هـ) درگذشت پیروان او به فرقه‌های ذیل تقسیم شدند:

۱- فرقه‌ای گفتند که علی (ع)، محمد بن حنفیه را به امامت منصوب کرد، و در جنگ جمل درفش سپاه را به وی داد.

۲- گروهی گفتند که علی (ع) نخست حسن (ع) و سپس حسین (ع) و پس از وی محمد را به امامت برگزید.

۳- «کریه» که یاران «ابو کرب ضریر» بودند گفتند که وی در کوهستان رضوی همی زید، تا دیگر باره خروج کند.

۴- گروهی گفتند وی به کيفر بیعتی که با عبدالملک بن مروان کرده بود، خداوند او را در کوه رضوی زندانی ساخته است.

۵- گروهی به مرگ او بی‌گمان شده و ابوهاشم را جانشین او دانستند و ایشان «هاشمیه‌اند».

۶- گروهی گفتند که روح او به «اسحاق بن زید بن حارث انصاری» حلول کرد، و ایشان «حارثیه» نام دارند، و از فراق اباحی هستند.

۷- گروهی «حریانیه» نام دارند، و ایشان یاران «ابو مسلم عبدالرحمان بن محمد» ملقب به حریان‌اند، و امامت را پس از ابوهاشم حق برادرش حسن بن محمد بن حنفیه دانند و گویند پس از حسن پسرش علی امام بود، و علی که درگذشت از او فرزندی نماند، و ایشان منتظر بازگشت محمد بن حنفیه هستند.

- ۸- گروه دیگر «حریه» هستند و گویند ابوهاشم، «عبدالله بن عمرو بن حرب کندی» را جانشین خود ساخت، و چون عبدالله به خیانت متهم شد، این فرقه به امامت عبدالله بن معاویه درآمدند، و معتقد به تناسخ و الوهیت پیغمبران و امامان شدند و فرقه‌های «خرمیه» و «مزدکیه» خود را به ایشان بستند.
- ۹- «بیانیه» گویند که ابوهاشم درباره «بیان بن سمان» تمیمی وصیت کرد.
- ۱۰- «مختاریه» پیروان مختار بن ابوعبید ثقفی بودند.
- ۱۱- «اسحاقیه» منسوب به «اسحاق بن عمر» هستند.
- ۱۲- «حیانیه» پیروان «حیان سراج» بودند که می‌پنداشتند امام بعد از علی، پسرش محمد بن حنفیه است و حسنین را امام نمی‌دانستند.

غلاة

غلاة شیعه: غلاة شیعه جماعتی هستند که درباره صفات حضرت علی (ع) راه افراطی و غلو را پیموده و او را به مقام الوهیت رسانده‌اند این جماعت دارای آداب و رسوم خاص بخود می‌باشند. تعداد و پراکندگی اینان در ایران بدرستی روشن نیست ولی آنچه که مسلم است بیشتر در آذربایجان و کرمانشاهان کم و بیش سکونت دارند.

غالب غلاة در عقیده مشترکند و در حقیقت یک فرقه بیش نیستند که به نامهای مختلف در کتب تواریخ و فرق ذکر شده‌اند. تقریباً تمام فرق شیعه بجز اثنی عشریه و زیدیه و بعضی از اسماعیلیه از غلاة بشمار می‌روند.

نسبتهایی که فرق غلاة به ائمه و پیشوایان خود می‌دهند از طرف دیگر مسلمانان و حتی فرق شیعه میانه‌رود شده است، تا حدی که اکثر فرق اسلام غلاة را به سبب سخنان کفر آمیزشان از دین اسلام بیرون می‌دانند.^۱

به قول «شهرستانی» غالباً غلاة یکی از ائمه را به خدا تشبیه کرده و خدا را حال در ابدان آدمیان دانند و مانند تناسخیان و یهود و نصاریئ قائل به تجسیم خداوند شده‌اند.

اصول عقاید مبتدعه غلاة شیعه چهار است: تشبیه، بداء، رجعت، و تناسخ. پیروان این عقاید در هر سرزمینی نامی بر خود نهاده‌اند، در اصفهان: خرمیه، کوزکبه. در ری: مزدکیه و سنبادیه. در آذربایجان: ذاقولیه و در بعضی از نقاط محمره یا سرخ جامگان و در ماورالنهر مبیضه یا سپیدجامگان نامیده می‌شوند.

در آغاز غلاة شیعه تنها به غلو درباره ائمه و پیشوایان خود می‌پرداختند. ولی از قرن دوم هجری بعضی از فرق ایشان مطالب غلو آمیز خود را با سیاست آمیخته و با دولت عباسی و اموی به مخالفت برخاستند.

غلاة را نمی‌توان از فرق شیعه میانه‌رو بشمار آورد، زیرا سخنان ایشان نه با موازین شرع اسلام مطابق است و نه با معیار عقل و منطق. و چون آنان خود را به شیعه بسته و به آن طایفه منتسب دانسته‌اند، ما نیز ایشان را در عداد فرق شیعه می‌آوریم^۱

علامه حلی در کتاب انوارالملکوت در شرح کتاب الیاقوت «ابواسحاق ابراهیم نویختی»، غلاة را رد کرده گوید: جسمانی دانستن خداوند و معجزات امیرالمومنین (ع) را بمانند معجزات موسی و عیسی شمردن باطل است، و غلاة بر چند دسته شده گروهی گفتند که علی (ع) در حقیقت خداست و بعضی گفتند که او پیامبر است و برخی معجزات وی را مانند انبیای پیشین چون موسی و عیسی دانستند که همه این سخنان باطل و دور از حقیقت است.

اصول و عقیده غلاة مبتنی بر ظهور، و اتحاد، و حلول، و تناسخ است. درباره ظهور اعتقاد دارند که ذات خداوند در بدن جسمانی پیغمبر و یا امامی ظاهر می‌شود و آن شخص مظهر ذات الهی است.

درباره اتحاد گویند که روح خداوند در بدن پیغمبران و امامان اندر می‌آید و حلول می‌کند. مانند نصاری که قائل به حلول لاهوت در ناسوت شدند. در این صورت طبیعت آدم به شکل طبیعت الهی درمی‌آید.

درباره تناسخ معتقدند که ممکن است روح خدایی که در پیامبر حلول کرده، پس از وی به قلب ائمه و از ایشان به جسد کسان دیگر درآید، و همه آنان یکی پس از

۱. همان منبع به نقل از: الملل والنحل شهرستانی، ج ۱ ص ۲۸۸-۲۸۹.

دیگری به مرتبهٔ خدائی برسند.

بر روی این چهار اصل می‌گویند ممکن است از پیامبر و ائمه کارهای شگفت و خارق العاده سرزند، زیرا وی با بدن جسمانی خود این معجزات و افعال شگرف را انجام نمی‌دهد، بلکه روح خدایی اوست که وی را به انجام دادن چنین اعمال خارق العاده قادر می‌سازد.

چنانکه غلاة شیعه می‌گویند که جزء الهی در علی (ع) حلول کرد و با جسدش متحد شد و بدین علت است که از آن حضرت کارهای شگفت سر می‌زد و عالم به غیب بود و با کفار می‌جنگید و پیروز می‌شد و در خیبر به آن سنگینی را یک تنه از جای برمی‌کند.

«علی الهیان» از غلاة معتقدند که خدا در علی (ع) حلول کرده و با جسم وی متحد شده بود، از اینجهت این خوارق عادات، از او سر می‌زد. غلاة علت عصمت پیامبر و ائمه را از گناه حلول خدا در ایشان دانند و گویند گرچه آنان در ظاهر جسمانی و جسدانی هستند، ولی در حقیقت رحمانی و ربانی می‌باشند و از اینجهت معصوم از لغزش و خطایند. زیرا اگر تنها طبیعت بشری داشتند حتماً از گناه و لغزش مصون نمی‌ماندند، و این حلول روح خدایی است که آنان را از معصیت باز می‌دارد. به سبب حلول جزء خدایی در پیغمبر و امامان بعضی صوفیه و غلاة منکر سایه داشتن ایشان شدند، و گفتند آنان در تابش آفتاب و ماه سایه ندارند، زیرا خود نور مطلقند، و نور خورشید و ماه بدون هیچ حاجب مانند بلور و شیشه از بدن ایشان عبور می‌کند.

برخی از فرقه‌های غلاة^۱

- | | | |
|-------------------------|------------------|----------------------------|
| ۲۳- فرقه فتیبیه | ۱۲- فرقه انازله | ۱- مذهب اهل حق (علی‌اللهی) |
| ۲۴- فرقه قزلباشیه | ۱۳- فرقه بهمنیه | ۲- فرقه بکتاشیه |
| ۲۵- فرقه کاکائیه | ۱۴- گروه تفویضیه | ۳- فرقه ابراهیمیه |
| ۲۶- فرقه مشعشعیه | ۱۵- گروه جبلیه | ۴- فرقه اثنینه |
| ۲۷- فرقه نصیریّه | ۱۶- گروه جعفریه | ۵- فرقه احدیه |
| ۲۸- فرقه بابک خرم‌الدین | ۱۷- فرقه حلمانیه | ۶- فرقه ازدریّه |
| ۲۹- فرقه مازیاریّه | ۱۸- فرقه خصیبیه | ۷- فرقه ازلیّه |
| ۳۰- فرقه سنباذیه | ۱۹- فرقه سریغیه | ۸- فرقه الحاقیه |
| ۳۱- فرقه ابومسلمیه | ۲۰- فرقه شبک | ۹- فرقه اصحاب‌الزینغ |
| | ۲۱- فرقه عمیریّه | ۱۰- فرقه اصحاب‌الکساء |
| | ۲۲- فرقه غالیه | ۱۱- فرقه امریه |

۱. دکتر محمدجواد مشکور در «تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم» تعداد فرقه‌های غلاة را ۱۳۱ فرقه ذکر کرده است.

شیخیه: (بایبگری - بهائیت) فرقه ضاله

شیخیه در مبادی و فروع با فقهای شیعه اختلاف زیاد دارند، اینان پیرو مکتب «شیخ احمد بن زین العابدین احسائی» از اجله علماء و متکلمین شیعه در قرن دوازدهم هجری می‌باشند.

محل تولد وی «احساء بحرین» است (۱۱۵۷ هـ ق) بهمین مناسبت به او «الاحسائی» می‌گویند. شیخ احمد الاحسائی در ایران و عراق به نشر مبادی خود پرداخت و در سال ۱۲۴۲ هـ در کربلا درگذشت وی در «تشیع» دگرگونی هائی پدید آورد و افکار تازه‌ای را ایجاد کرد به حدی که موجب تنش‌ها و خونریزی‌های شدید گردید و خشم شیعه را برانگیخت.

در سال ۱۸۴۴ م. یکی از شاگردان وی بنام «سیدعلی محمد شیرازی» خود را یکی از ابواب وصول به حقیقت اعلام نمود و به لقب (باب) ملقب شد. وی برای اصحاب و تابعین خود دینی تشریح نمود که مشتمل بر یک رشته عقاید و اعمال است. پس از آنکه این شخص در سال ۱۸۵۰ م. برحسب تکفیر فقهاء تبریز بعد از مباحثه در اصول عقاید محکوم به قتل شد فرقه او «بایبه» به دو شعبه منشعب گشت و یکی از آنها تحت قیادت شخصی بنام «بهاء‌اله» (۱۸۹۲ - ۱۸۱۷ م.) قرار گرفت وی بنام «بهائیه» دینی بنیاد نهاد و تعالیم باب را از سر گرفت!

مذاهب اهل سنت

مذاهب اهل سنت عبارت است از حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی.

۱. برای آگاهی بیشتر، رک به «تاریخ جامع بهائیت»، بهرام افراسیابی.

مذهب حنفیه:

مذهب حنفیه یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت و جماعت است. از پیروان «ابوحنفیه، نعمان بن ثالث بن زوطی بن ماه» می‌باشد که در سال ۸۰ هجری به دنیا آمد و در سال ۱۵۰ هجری درگذشت.

وی موتی قاضی القضاة کوفه بود و منصور دوانیقی عباسی از او خواست که منصب قاضی القضاة را در شهر بغداد بپذیرد ولی او قبول نکرد در نتیجه او را به زندان انداخت و در زندان درگذشت.

ابوحنفیه در بُعد «رأی و اجتهاد» قرار داشت و از اهل حدیث دوری می‌کرد و اصل قیاس و استحسان را در آراء خود پذیرفت از این جهت، قیاس و استحسان در مذهب فقهی او پس از قرآن و سنت و اجماع، اصل چهارم به‌شمار می‌آید. روش و شیوه ابداعی او در فقه تحت عنوان «فقه حنفی» شناخته شده است.

پس از مرگ ابوحنفیه مذهب فقهی او توسط دو نفر از یارانش بنامهای محمد بن حسن شیبانی، و ابویوسف قاضی، رواج یافت.

پایه و اساس فقه ابوحنفیه مبتنی بر هفت اصل است: ۱- قرآن ۲- سنت ۳- اقوال صحابه ۴- قیاس ۵- استحسان ۶- اجماع ۷- عرف.

ابوحنفیه در هر مسأله فقهی پس از استنباط حکم شرعی می‌گفت: «هذا رأیی یعنی این رأی من است، لذا پیروان او را اصحاب رأی گفته‌اند.»

مالکیه:

مالک بن انس (۷۹۵-۷۱۵ م)، از اولاد حمویه یمن در مدینه متولد گردید، وی مکتب مالکیه را بنیاد نهاد و احکام و عبادات را بر پایه موازین قرآن و حدیث توأماً قرار داد و در موردی که این دو منبع ساکت بودند قاعده «اجماع» را پیروی کرد که آن قاعده از صدر اسلام در مدینه رایج و مستمر بوده است ولی در مسائل بسیار غامض، مالک اصل «قیاس» را ملاک می‌دانست و اگر قیاس و اجماع در امری تعارض می‌کردند وی قاعده (نفع عام) را حاکم قرار می‌داد.

مالک بن انس کتاب «الموطأ» را برای منصور عباسی نگاشت و در تمام عمرش جز برای حج بیت‌الله‌الحرام از مدینه خارج نشد وی استاد شافعی بود. مذهب

مالک در مدینه نشأت گرفت و در حجاز منتشر شد، سپس در مغرب و اندلس و مراکش و الجزایر و تونس و لیبی و مصر و سودان و بحرین و کویت رواج یافت.

شافعیه:

اینان از پیروان «عبدالله بن ادریس الشافعی المطلبی» هستند که وی مردی عربی الاصل و ایرانی المولد و اصلاً از قبیله قریش بود.

ایمان در عقیده شافعیه دارای سه شرط عمده است: ۱- الاقرار باللسان ۲- التصدیق الجنان ۳- العمل بالارکان، در عقیده فوق برای حدیث اهمیت بیشتری قائل شده و اگر تعارض بین حدیث و قرآن حاصل می‌شد اصل حدیث را ارجح می‌دانست بعقیده شافعیان مجموعه احادیث مظهر تمدن اسلام هستند.

شافعی برای باور است که ایمام حالت کم و زیادی دارد. پیروان شافعی می‌گویند: ما مؤمن هستیم اگر خدا خواهد، ولی پیروان حنفی گویند: ما حقیقتاً مؤمن می‌باشیم.

شافعی در ۱۵۰ هجری در فلسطین بدنیا آمد و دو ساله بود که او را به مکه بردند و دوباره به بغداد رفت و در سال ۱۹۹ هجری به مصر سفر کرد و در فسطاطه در روز آخر رجب سال ۲۰۴ هجری درگذشت.

وی در ابتدا از پیروان مالک بن انس بود و از روایات پیروی میکرد ولی بر اثر سفرهای فراوانی که کرد برای خود مذهبی ویژه اختیار نمود. وی نظر خود را با روایات درهم آمیخت و مذهبی بین دو مذهب حنفی و مالکی به وجود آورد که به مذهب شافعی شهرت یافت.

تا زمان شافعی برای استنباط احکام شرع، کتاب مدوئی در دست نبود و تنها فقهاء در کتابهای فقهی خود از بعضی مسائل بمانند: اجتهاد و رأی و استحسان، سخنی بر زبان می‌آوردند. نخستین کسی که مسائل اصول فقه را تدوین و تألیف نمود وی بود.

مذهب شافعی در عصر عثمانیان در کشورهای اسلامی رواج یافت و در اوایل قرن دهم هجری بر دیگر مذاهب اهل سنت پیشی گرفت و آنان را تحت الشعاع خود قرار داد. فقهایی که از محضر او استفاده کردند عبارتند از: احمد بن حنبل، داود -

ظاهری، ابوالثور بغدادی.

امروزه بسیاری از مسلمانان فلسطین، اردن، سوریه، لبنان، عراق، حجاز، پاکستان، مصر، هند و چین، اندونزی و کردهای ایران و سنجان فارس و یمن بر طریق مذهب فقهی شافعی هستند، شافعی از نظر فقهی به شیعه نزدیک است.

حنبلیه:

این مکتب از مکاتب دیگر ظاهری تر و خشک تر است. این مکتب در بغداد در ایامی که خلیفه هارون الرشید به عیش و نوش می گذرانید، بوجود آمد. احمد بن - حنبل که یکی از شاگردان شافعی بود از اوضاع اجتماعی بغداد متأثر گردید و مذهبی تأسیس نمود که از مشرب استادش سخت تر و خشک تر بود و نسبت به اجتهاد و عمل به رأی مخالفت شدید ابراز داشت و با معتزله خصومت خاصی می ورزید و به نص ظاهر الفاظ و آیات قرآن و احادیث معتقد شده هیچ گونه تأویل و تفسیری را جایز نشمرد.

«احمد بن حنبل» ایرانی الاصل و از مردمان شهر مرو و پدرش در آن عصر حاکم و فرماندار سرخس بود. در عصری که معتصم پس از مأمون روی کار آمد او را آزار فراوان داد و به زندان انداخت و به مدت ۲۸ ماه در زندان گرفتار بود و چون متوکل عباسی براریکه خلافت جلوس نمود او را احترام فراوان کرد و جبران گذشته را نمود.

مذهب فقهی احمد بن حنبل تا قرن هشتم در بلاد اسلام رواج فراوان داشت. مقدسی می گوید: بیشتر مردم اصفهان و ری و شهرهای دیگر در ایران مذهب حنبلی داشتند، و به معاویه بن ابوسفیان احترام فراوان می کردند و در شام و فلسطین گروه زیادی بر این مذهب بودند و از بزرگان این مذهب که در ترویج آن کوشش فراوان کردند یکی «تمی الدین احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه» متولد ۶۶۱ و متوفای ۷۲۸ هجری و پس از او شاگردش ابن قیم بوده است.

احمد بن حنبل مرد کهن سالی بود که نسبت به محمد بن ادریس شافعی احترام زیادی قائل بود. او همچون دیگر اصحاب حدیث و سنت، قرآن را ازلی و قدیم می دانست، و با اینکه کلام خدا را مرکب از اصوات و حروف می دانست، باز هم

براین باور بود که ترکیب حروف و اصوات به همین شکل در عالم ازل ثابت و به ذات پروردگار قائم بوده و صوتی که امروزه از قاریان شنیده می‌شود و مشاهده‌ای که از خطوط قرآن به چشم می‌آید، همان کلام ازلی و قدیمی یزدانی است!

احمد بن حنبل در مقابل گروه معتزله که قائل به مخلوق بودن و حادث بودن قرآن بودند، به شدت اصرار می‌ورزیدند که قرآن قدیم و ازلی است و به خاطر همین عقیده با مأمورین خلیفه عباسی مأمون به مخالفت برخاست و کار به جایی کشیده شد که او را دست بسته پیش مأمون بردند. ولی پیش از رسیدن، خبر مرگ مأمون به احمد بن حنبل رسید و مأمورین دوباره او را به بغداد برگرداندند.

احمد در حکومت معتصم نیز بر عقیده خود اصرار ورزید تا اینکه در سال ۲۱۹ هجری خلیفه عباسی او را در حضور گروهی به مدت سه روز تحت نظر قرار داد و بر وی فشار آورد تا از عقیده‌اش منصرف شود. ولی این فشار ابن حنبل را از عقیده‌اش باز نداشت! لذا خلیفه دستور داد او را تازیانه زدند. چون ۳۸ تازیانه براو زدند، از هوش برفت و خلیفه از ترس گروه حنابله دستور داد تا او را زندانی کنند. در عصر واثق پسر معتصم نیز همین روش دنبال شد تا اینکه در سال ۲۳۲ هجری قمری که متوکل عباس به خلافت رسید، از وی حمایت کرد و او را محترم و معزز داشت.

صوفیه Mystic

تصوف که از آن به طریقت یا مذهب هم یاد می‌کنند، نام مکتبی است یا روش خاص در تربیت روحانی نفس که به وسیله آن می‌توان به مطلوب اصلی که آن حقیقت می‌باشد رسید به پیروان این مکتب «صوفی»^۱ می‌گویند. تصوف در دیانت اسلام از همان آغاز به ظهور رسید و در دو قرن هفتم و هشتم میلادی در سراسر ممالک اسلامی منجمله در ایران رواج یافت.

دربارهٔ پیدایش تصوف در اسلام بعضی براین عقیده‌اند که از قرن اول هجری

۱. دربارهٔ وجه تسمیه «صوفی» روایات مختلف است یکی آنکه چون زاهدان قدیم، مسلمان، جامه‌ای از صوف (پشم) برتن می‌پوشیدند. از این رو به این دسته از نمدپوشان صوفی نام نهادند دیگر چون این جماعت از دنیا گذشته صحیفه دل را از لوث علایق دنیوی صفا دادند از این جهت به صوفی ملقب گشته‌اند.

پس از آنکه مسلمان عرب ممالکی چون شام و مصر و عراق و ایران را فتح کردند در ممالک مفتوحه با مبادی و تعلیمات سازمانهای راهبان و مرتاضان نصاری همچون پیروان مانویه که کم و بیش در این ممالک پراکنده بودند برخورد کرده‌اند، چون برخی از این مبادی در افکار مسلمانان تأثیر گذاشت بدون آنکه از اصول دین خود منحرف شوند در عین اعتقاد به وحدت الهی و نبوت محمدی اسلوب فکری آنان را با مکتب روحانی خود در آمیختند و روشی خاص برای خود بوجود آوردند.^۱

«جان ناس» در تاریخ ادیان می‌گوید:

صوفیه را نباید از قدیم‌ترین زهاد اسلام دانست چه هم در عصر خلافت اموی در میان مسلمانان شام افرادی به ظهور رسیدند که تحت تأثیر و تقلید از نساک و عباد نصاری که با لباسی پشمین در اطراف جهان می‌گشتند و دست‌گدائی دراز کرده به دستور انجیل زندگانی را پیوسته با حلاوت اسامی و القاب لطیفه الهی بسر می‌بردند و خود را تفویض مشیت و تقدیر او کرده و به امید عنایت و الطاف حضرتش دل خوش بودند و آنطور زندگی می‌کردند که عیسی (ع) به ایشان تعلیم داده بود.

صوفیه یک رشته مبادی و حقایقی عرفانی و عقلی بوجود آوردند که آنها را درست مانند تائوئیست‌های چین وارد مرحله تفکر و مراقبه نمود.

تشکیلات دیرها و صوامع راهبان نصاری برای آنان سرمشق سازمانهای مشابه مانند خانقاه‌ها و تکایا گردید همانند ایشان جامه پشمین بر تن کردند و مثل ایشان تجرد و تفرد اختیار نمودند. ساعات طولانی را صرف شب زنده‌داری و عبادت و ذکر نمودند و چله‌های متوالی به مراقبت و تفکر پرداختند.

بهرحال مبادی توحید محض و ایمان به الوهیت مطلقه هستی رکن اساسی تعلیم صوفیه است و تمام فرق متصوفه در هر کسوت که باشند علی (ع) را مولای خود می‌دانند.

آغاز تصوف را باید قرن اول و دوم هجری دانست که بذر اولیه تصوف در قلوب صاحب‌دلان کاشته شد و در قرن سوم و چهارم نهال آن بارور گردید در این دوران بود

۱. دکتر ربیع بدیعی: جغرافیای مفصل ایران، ج ۲، ص ۹۰-۱۸۸

که مردم مستعد، که از جاه و جلال و مال و منال و عیش و نوش دربار خلفای عباسی و امرای سلاطین ترک خاطری آزرده داشتند به سوی مشرب صوفیان گزاشیده و ترک دنیا و عشق به عقبی را مقصد غائی شمردند و ذکر خدا را موجب سعادت و فلاح و رستگاری دانستند بدین جهت تعالیم صوفیه از آن زمان در سراسر ایران بسط و انتشار یافت.

از صوفیان بنام ایران می‌توان از حسین بن منصور حلاج که از بیضاء فارس بود نام برد و گذشته از مشایخ معروف و قدیمی در بلاد اسلامی، مشایخ چندی از قرن سوم هجری همزمان با صوفیان عربی زبان در ایران به ظهور رسیدند که به زبان فارسی خواه به صورت نظم یا بصورت نثر مردم را به طریقت صوفیان ارشاد کردند و متعاقب آن خانقاه‌ها یا مراکز تجمع درویشان در سراسر شهرهای ایران خاوری چون خراسان و ماوراءالنهر تأسیس گشت.

از قدیمی‌ترین مشایخ این دوره شاهزاده‌ای است خراسانی بنام «ابواسحاق - ابراهیم بن ادهم» که در سلک صوفیان درآمد، بعد از او مشایخ دیگری در خراسان به ظهور رسیدند مانند «شیخ ابوالحسن خرقانی» و «خواجه ابوسعید ابوالخیر». دیگر از بزرگان اهل تصوف ایران «ابوالمجد مجدود بن آدم» متخلص به «سنائی» معاصر سلطان سنجر سلجوقی از اهل غزنه و پس از او «فریدالدین محمد - عطار نیشابوری»، و نیز «شیخ عراقی» و «نورالدین عبدالرحمان جامی».

از دیگر معارف اهل تصوف باید از «مولانا جلال‌الدین رومی» ملقب به «مولوی» ذکر کرد که سرحلقه عارفان می‌باشد. این مشایخ اگرچه در اصول عقاید و توحید و ایمان به وحدت مطلقه وجود با یکدیگر اختلافی نداشتند ولی بین آنها در سبک تعلیم و روش تربیت و اصول تهذیب اخلاق و تزکیه نفس اندک تبانی وجود داشت که موجب تشکیل سلسله‌ها و فرق مختلف گردید که اعقاب این فرق برخی در ایران و دیگر بلاد اسلامی باقی هستند.

فرق صوفیه

الف - آدهمیه (منسوب به ابراهیم ادهم).

ب - اویسیه (منتسب به اویس قرنی).

ج - طیفوریه (منتسب به ابویزید عیسی بن طیفور بسطامی).

د - کبرویه (منسوب به شیخ نجم‌الدین).

ه - معروفیه (منسوب به شیخ معروف کرخی).

از معروفیه چهارده سلسله منشعب شدند که اعقاب بعضی از آنها در ایران و دیگر بلاد اسلامی هنوز باقی هستند منجمله:

۱- انصاریه.

۲- بکتاشیه.

۳- جمالیه.

۴- خلوتیه.

۵- ذهبیه: از پیروان «خواجه اسحاق ختلانی» متوفی در قرن نهم می‌باشند هم‌اکنون در شیراز و تبریز معتقدان بسیار دارد.

۶- رفاعیه.

۷- سهروردیه.

۸- صفویه.

۹- قادریه: منتسب به «شیخ عبدالقادر محی‌الدین بن ابی‌صالح» از اهالی کرمانشاهان (متوفی ۵۶۰ ه. ق).

۱۰- قونیویه.

۱۱- مولویه.

۱۲- نقشبندیه: منسوب به «خواجه بهاء‌الدین عمر نقشبندی بخارائی» (متوفی ۷۹۱ ه. ق) معروف به خواجه‌گان، اعقاب این سلسله هنوز در کردستان ایران باقی هستند.

۱۳- نوریخشیه: منسوب به محمد نوریخشی (سید سیاه‌پوش) متوفی در ۸۶۹ ه. ق. در قریه سولقان، هنوز بقایای این سلسله در ایران باقی هستند.

۱۴- نعمة‌اللهیه: مؤسس این سلسله «سید نورالدین نعمت‌الله» ملقب به «شاه» و معروف به «ولی» فرزند «عبدالله» از احفاد امام محمد باقر (ع) امام پنجم شیعیان می‌باشد. شاه نعمت‌الله ولی در سال ۷۳۱ ه. ق در شهر حلب متولد شد در آغاز به مکه سفر کرده سپس به ایران آمد چندی در حوالی یزد و در آخر عمر در قریه

ماهان کرمان سکونت اختیار کرد. و در سال ۸۳۴ هـ ق در همان قریه درگذشت. طریقه و روش سهل و عملی که «شاه نعمت‌الله ولی» برای مریدان و پیروان خود بنیاد نهاد موجب انتشار تام و مقبولیت عام قرار گرفت. فرقه نعمته‌اللهیه یگانه فرقه‌ای بود که با ایمان به ائمه اثنی عشری و علاقه به محبت علی (ع) و خاندان او طریقه خود را توانستند در قلوب اکثر اهالی ایران بسط و انتشار دهند و پذیرش عامه حاصل نمایند، چنانچه مؤسس این سلسله نه تنها در قلوب اهل ایران بلکه در نزد سلاطین شیعی مذهب دیگر بلاد، موقع و منزلتی ارجمند پیدا کرد. این سلسله بزرگترین فرق موجود تصوف در ایران است و بیش از چند هزار نفوس در عصر حاضر از پیروان آن هستند!

دراویش

بعد از آنکه مبادی صوفیه در آغاز تاریخ اسلام در تأثیر اوضاع و احوال و نفوذ امور معنوی و ظاهری تشکیلات راهبان و زهاد نصاری در شام به ظهور رسید و مبادی و سازمانهای شبیه به آن به وجود آمد جمعی از گروه سالکان طریق در تحت راهنمایی و ارشادات پیران طریقت روش عزلت و انقطاع پیش گرفته در خلوتخانه‌ها و خانقاه‌ها برادروار به یک زندگانی اجتماعی با همدیگر بسر می‌آوردند. و به افکار و آداب روحانی خود سرگرم بودند.

بعضی دیگر که طریق سیر و سیاحت پیش گرفته و عمری را به سفر و جهانگردی به سر می‌آوردند معاش خود را از محل خیرات و میراث حاصل می‌کردند. این جماعت را باصطلاح «درویش» نام نهادند. چون ایشان را خانه خاصی نبود و کشکولی برای طلب همواره در دست داشتند و غالباً با حرکات و سکنات پرشور و پرحرارت ناشی از جذبه وصال اشتغال می‌نمودند از این رو همه جا مورد توجه خاص و عام قرار می‌گرفتند. (البته بسیاری از طبقات درویشان گدائی را حرام می‌دانند و بسیاری دیگر از طریق کسب حلال معاش خود را بدست می‌آوردند.) سعدی در این باب می‌گوید «طریق درویشان ذکر است و شکر و خدمت و

طاعت و ایثار و قناعت و توحید و توکل و تسلیم و تحمل، هرکه بدین صفتها موصوف است به حقیقت درویش است اگرچه در قیاس است.

اما هرزه گردی بی نماز و هواپرست هوس باز که روزها به شب آرد در بند شهوت و شبها بروز آرد در خواب غفلت بخورد هرچه در میان آید و بگوید هرچه بزبان آید «رند» است اگرچه در عباس است.

پس از قرن ۱۲ میلادی دسته برادران باوفا و درویشان باصفا بصورت جماعات و گروههای چند متشکل گردید که هرجمع را خانقاهی و لنگری و هرگروه را رسوم و آدابی و هر فرقه را در وجود سماع حالانی حاصل بود و از آنجمله «قادریه» بودند که از همه قدیم ترند، و آن فرقه را در بغداد و «شیخ عبدالقادر گیلانی» تأسیس نمود و دائره آن آنقدر وسعت یافت که از طرفی شرقاً تا جزیره جاوه و از طرف دیگر غرباً تا الجزیره انتشار یافت.

دیگر جماعت «رافعیه» اند که در اواسط آن قرن شخصی بنام «شیخ الرفاعی» بنیاد نهاد و نیز فرقه «مولویه» یا درویشان پیرو مولانا جلال الدین البلخی الرومی را می توان نام برد.

فصل نهم

ملحقات

ملحقات

نهضت حروفیه^۱

نهضت حروفیه جبهه‌ای از تصوف مردمی است که در قرن هفتم و هشتم هجری که دوره حسّاسی در تاریخ ایران و اسلام به‌شمار می‌رود، شکل گرفته است. آتشی که مغولان در پهنه وسیعی از ایران و جهان اسلام برافروختند و در ادامه آن ایلخانیان و بعد تیموریان دود غلیظ و کُشنده‌ای از آن متصاعد ساختند، رسالت بس بزرگی بردوش تصوف مردمی که پشتوانه عرفانی - فلسفی نسلها و پناهگاه عقیدتی توده‌ها محسوب می‌شد، گذاشته بود.

مؤسس این نهضت «فضل‌الله استرآبادی» از عارفان بنام و زاهدان مشهور عصر خود بود که بعد از چهل سالگی از زادگاهش به‌حجاز رفت و پس از زیارت بیت‌الله‌الحرام در خوارزم اقامت گزید. او خود را از سادات علوی معرفی می‌کرد و در سال ۷۸۸ هجری، نهضت فکری خود را آغاز کرد. کتاب «جاویدان‌نامه» را به‌او نسبت می‌دهند که حاوی شعائر و تعابیر او از اسلام بوده است.

شعارهای استراتژیکی نهضت حروفیه، آگاهی انسان و برابری و مساوات و عدالت اجتماعی بود. نتایج این نهضت قیام توده‌ها علیه حکام تیموری در ولایات و شهرهای بزرگ بود. قیام مردم اصفهان علیه خراج‌گذاران تیمور و قتل عام مردم، نخستین واکنش توده به‌شمار می‌رود.

حروفیان طبیعت را از معنویت و انسانیت را از مادیت جدا نمی‌دانستند،

۱. «عبداله مبلغی آبادانی»، تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ص ۱۳۳۴.

محتوای فکری - فلسفی این نهضت زیربنای عقیدتی نهضت‌های دیگری در ایران گردید که تا اواخر دوره قاجاریه ظهور کرد. نهضت حروفیه تا روزگار صفویه ادامه یافت و در آن عصر در ستیز با دولت صفوی شکلی دیگر به خود گرفت و نامی دیگر یافت.

نهضت نقطویه^۱

این نهضت ادامه نهضت حروفیه است که خاستگاه این نهضت در شمال ایران احتمالاً گیلان بوده است.

مؤسس این نهضت «محمود پسیخانی» گفته شده است، لذا به نقطویه، پسیخانیه نیز گفته‌اند که در سال ۸۰۰ هجری این نهضت را آغاز کرد.

نهضت نقطویه در بخشهایی از ایران پهناور آن روزگار گسترش یافت و مریدان بسیار داشت، با روی کار آمدن صفویان و قلع و قمع تصوف مردمی، نهضت نقطویه نیز مورد هجوم قزلباشان صفوی قرار گرفت و در دوره سلطنت طهماسب صفوی به سال ۹۷۳ ه یکی از رهبران بزرگ نهضت نقطویه به نام ابوالقاسم امری را کور کردند و در سال ۹۸۱ هجری گروهی از آنان را دستگیر کرده و کشتند.

در این دوره (صفویه) سیاست و مذهب درهم آمیخت و استبداد سیاه مذهبی پدیدار گشت و به نابودی هرگونه فکر و اندیشه فلسفی - سیاسی - عرفانی پرداخت. نقطویان در انگیزش توده‌ها علیه صفویان بسیار مؤثر بودند. در دوره شاه عباس به سال ۱۱۰۲ ه همه نقطویان در سراسر قلمرو صفوی تحت پیگرد قرار گرفتند و تعداد بسیاری دستگیر و به وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها کشته شدند.

وجه مشترک نهضت‌های قرن ششم تا یازدهم هجری، تکیه بر باورهای متقن اعتقادی تشیع بوده است. از همین رو تشیع امامیه و اصول سیاسی آن، ایدئولوژی نهضت‌های مردمی بوده است که برجسته‌ترین نهضت این مقطع تاریخی از سرپردازان شروع می‌شود و به صفویان ختم می‌گردد.

نهضت نقطویه یکی از نهضت‌های فکری است که بر ایدئولوژی صفویان و

شعائر رسمی آن حمله کرد و آن چه بجا مانده، اقوال مورخان دولتی صفویه و تکفیر نامه‌ها و فتاوی فقهاء و علماء عصر صفوی است. این نهضت در بست به الحاد متهم شده است!

با توجه به کشتار عمومی در سال هزار هجری توسط طهماسب صفوی و کورکردن یکی از رهبران نقطویه به سال ۹۹۹ هجری، اینان تا پایان دوره صفوی به حیات خود ادامه دادند.

قیامهای شیعی

اولین قیام شیعی بدست موالی ایرانی در اسلام به سرکردگی «مختار بن ابی عبیده الثقفی» بر علیه امویان غاصب به خونخواهی امام حسین بن علی در کوفه در سال ۶۶ هـ بوقوع پیوست و آن شورش گرچه سال بعد به دست «مصعب بن زبیر» که از مدعیان خلافت بود سرکوب شده و مختار به قتل رسید ولی آثار آن به روزگاران باقی ماند.

قیام «ابومسلم مروزی» در خراسان در دوم هجری بر علیه امویان، تأسیس خاندان عباسی که از بنی هاشم‌اند در عراق، در حقیقت یک قیام شیعی بدست معتقدین به خاندان نبی به شمار می‌آید. عبدالله بن طاهر و اولاد او در خراسان در سال سوم همچنان به هواخواهی بنی هاشم متمایزند.

دولت بویهیان در عراق و فارس و مخصوصاً سلطنت عزالدوله و امیر عضدالدوله دیلمی که به تشیع معروفند در یک دولت شیعی است. پایتخت این امیر، شهر شیراز در زمان خود مرکزیت خاصی به شیعیان داده و نه تنها آثار قبور اولاد ائمه از فرمان ایشان در این شهر برقرار است، بلکه شعائر و آثار علویان و مشاهد آل ابی طالب، به یادگار عصر بویهیان، در تمام ایران به فراوانی موجود می‌باشد.

همانطور که گفته شد، پس از حمله هلاکو و تأسیس سلاله ایلخانیان مغول علماء شیعه و مبلغین آن طایفه در آن جماعت بت پرست نفوذ کرده و آنان را به اسلام و تشیع تبلیغ نمودند، تا اینکه الجایتو سلطان محمد خدا بنده که شرحش گذشت اوایل قرن هشتم آن مذهب را پذیرفت و در سکه و خطبه نام ائمه اثنی عشر را ذکر و

نقش نمود.

جماعت شیعه که در هر عصر به صورت جامعه «دراویش» یا در پرده فرق مخفی سری در آمده و علیه سلاطین جابر عصر قیام می کردند در اواسط قرن هشتم برخلاف خانهای مغول برخاسته و در مغرب خراسان در شهر سبزواری سلطنتی مستقل بنام سریداران تأسیس کردند که متجاوز از نیم قرن دوام داشت. امیر تیمور سنگ گورگانی جغتائی، که در آخر سال هشتم خروج کرد، گرچه سنی حنفی بود ولی برای جلب قلب شیعیان ایران به حب خاندان علی تظاهر تمام داشت و با سلاله سریداران سبزواری دوستی می ورزید. هم او جفای مردم شام را در عصر امویه نسبت به خاندان علی بهانه قرار داده بر آن کشور تاخته، دمشق را به قهر و غلبه تسخیر نمود.

در دولت ترکمانان قراقویونلو در قرن نهم هجری در آذربایجان توسعه عقاید شیعه به حدی رسید که «جهانشاه بن قره یوسف ترکمان» سلطان آذربایجان و فارس به آن دین مباحات می کرد.

بالاخره در قرن دهم هجری اکثریت مردم ایران در سریابه علانیه به مذهب شیعه امامیه گرویده بودند در آن زمان بار دیگر درویشان شیعی مذهب «قزلباش» قیام کردند و یک سلاله ملی سلطنت ایران به ظهور آوردند که بنام سلسله صفویه در تاریخ معروف است، از آن سبب که آنها از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی صوفی معروف (متوفی ۷۳۵ هـ) می باشند. ایشان که خود را از اولاد علی (ع) می دانستند دیانت رسمی ایران را در سال ۹۰۷ هـ طریقه شیعه اثنی عشری و تابع فقه جعفری اعلام کردند از آن زمان تاکنون آئین شیعه اثنی عشریه مذهب رسمی دولت ایران شد.

پس از انقلاب مشروطیت در متمم قانون اساسی مصوب شعبان ۱۳۲۵ هـ مذهب رسمی دولت و ملت ایران شیعه جعفری شناخته شده است. از آنجائیکه در مورد قیامها و نهضت‌های شیعی و یا غیر آن در ایران، مراجع بی شماری وجود دارد و نیز پرداختن به قیامها مستلزم بحثی جداگانه می باشد لذا جهت اشاره از قیام سریداران و مرعشیان که از جمله قیامهای شیعی در ایران بود نام برده می شود.

قیام سریداران

از قیامهای شیعی که در قرن هشتم هجری در ایران به وقوع پیوست می‌توان از قیام سریداران، مرعشیان و سادات گیلان نام برد. با روی‌کار آمدن تیموریان سلسله‌های محلی در جای‌جای گوشه ایران شکل گرفت که از میان این سلسله‌ها، سلسله سریداران در خراسان بود که از درون مردم جوشید. این سلسله برای رفع هرگونه ظلم و ستم قیام کرده و سر خود را برای رسیدن اهداف آن گذاشتند، سریداران با اتکاء به مذهب شیعه اثنی‌عشری توانستند به مدت ۵۰ سال بر خراسان و نواحی آن حکومت کنند.

«شیخ خلیفه» که آغازگر قیام بود فردی مؤمن و مذهبی از اهالی مازندران بود که چندی را در نزد شیخ بالوی زاهد تلمذ و شاگردی کرد شیخ با توجه به وعظهای کثیری که در مساجد شهر داشت موجبات وحشت حکمرانان را فراهم کرد از آنجا که شیخ خلیفه در جایی بود که مأمین شیعیان اثنی‌عشری محسوب می‌گردید و وی در انتخاب این مکان مسلماً منظور و هدفی داشته است که می‌توان نتیجه گرفت که هدف وی ارشاد مردم به راه دین و دنیا بوده است. شیخ که خود یکی از علمای تشیع اثنی‌عشری بود در سبزوار اقامت گزید تا مردم شیعی مذهب آنجا را علیه ظلم و ستم حکام بشوراند و برای برپائی عدل و عدالت آنها را تشویق نماید.

شیخ خلیفه با توجه به اعتقادات شیعه اثنی‌عشری یعنی اعتقاد به ظهور امام زمان «عج» و نیز با به میان کشیدن این بُعد اعتقادی مردم را برای مبارزه با ظلم و جور حکام بسیج می‌کرد.

عناصر حکومتگر دولت سریداران مرکب از دو جناح بود. شیخیان و سریداران که در واقع می‌توان آنها را به جناح رهبران مذهبی و رهبران نظامی تعبیر کرد. حکومت سریداران در خراسان، نوعی انقلاب مذهبی و اجتماعی در پی داشت که نتایج آن سالها بعد از فروپاشی حکومت آنها به بار نشست و حکومت صفویه را همراه با رسمی ساختن مذهب تشیع اثنی‌عشری در سرتاسر ایران بوجود آورد.

شیخ حسن جوری از مریدان شیخ خلیفه بود که از قریه جور از توابع نیشابور

به دنیا آمد و از همان اوان جوانی مرید اهل حق و دوستاند ائمه اطهار گردید و در پی تقوی رفت وی در این اوضاع و احوال توسط یکی از شاگردانش به محضر شیخ خلیفه راه یافت و شنید آنچه را بدنبالش بود و شیفته وی گردید. و وقتی شیخ خلیفه به قتل رسید وی به عنوان جانشین او به تبلیغ تعالیم وی برخاست و در این راه مرارتها کشید.

وی در پی تعقیب دشمنان نمی توانست در یک مکان باشد به دلیل فرار از دست دشمنان و تبلیغ تعالیم خود و کسب پیروان بیشتر دست به هجرت زد از نیشابور به مشهد و قوچان و عراق، ترکستان، ترمذ، بلخ، هرات، خواف، قهستان و باز به نیشابور که عاقبت در مشهد اقامت گزید و در همان نیشابور بود که به دست عمال امیر ارغونشاه، گرفتار شد و در «طاق یازر» محبوس گردید.

شیخ حسن جوری اهداف خود را از قیام علیه ظلم و ستم این گونه بیان می کند که وی با تکیه بر اصول و تعالیم تشیع اثنی عشری برای رفع ظلم و ستم از سر مسلمین به پا خواسته و با یاری افراد دیگر قیام کرده است.

تعالیم وی بر چهار محور می چرخیده ۱- تشیع اثنی عشری با تأکید بر مسأله ولایت ۲- تأکید بر جهان بینی مهدویت ۳- جدایی ناپذیری دین و دولت از یکدیگر ۴- مبارزه با ظلم و ستم در همه جوانب و گسترش عدل و عدالت بین رعایا با توجه به اصول تشیع اثنی عشری.

ایدئولوژی مهدویت تشیع اثنی عشری مسأله سیستم ستیزی و عدالت گستری را در پی داشت و شیخ حسن بدنبال این مسأله بود.

پیروان شیخ حسن کسانی بودند که برای پیوستن به وی انگیزه های مختلفی داشتند که قبل از همه مسأله ایمان مذهبی اینان به اصول تشیع اثنی عشری و پیشبرد آن بود که در درون خود ستم ستیزی و عدالت گستری را نیز نهفته است.

فتوت و جوانمردی و راستی و درستی از خصوصیات بارز پیروان شیخ حسن بود و آنان یکدیگر را «اخی» صدا می کردند که از اصطلاحات جوانمردان آن روزگار بود.

سربداران

بر اساس دولت حافظ ابرو امیر عبدالرزاق، که از بزرگان ناحیه بیهق بود، در قریه‌باشتین که اکثر اهالی آن جزو پیروان شیخ حسن محسوب می‌شدند با عامل مالیات بگیر که عنوان رئیس داشت درگیر شد و او را به قتل رساند وی پس از آن با اطرافیان خود به مشورت نشست و همه آنها بالاتفاق عهد کردند که تسلیم نشوند و به برکنندن ظلم و ستم برخیزند. آنها گفتند که: «اگر خداوند ما را توفیق دهد رفع ظلم و دفع ظالمان می‌کنیم و الا سر خود را بردار اختیار داریم و تحمل جور و ستم نداریم.» و بدین ترتیب لقب سربداری پیدا شد.

رهبری قیام توسط رهبران سیاسی، نظامی از جمله امیر عبدالرزاق، امیر وجیه‌الدین مسعود و جانشینان مسعود که شمس‌الدین علی و جانشینان وی بودند انجام گرفت.

در کل، دولت سربداران از دو جناح تشکیل گردیده بود ۱- جناح شیخیان ۲- جناح سربداران که هر دوی این جناحها دارای خصوصیات ویژه‌ای بودند که در بعضی نکات نقطه اشتراک داشتند دورنمای قیام سربداران مذهب تشیع اثنی عشری بوده و ویژگیهایی داشت که آنها را از قیامهای دیگر روزگار متمایز کرد از جمله مذهب، بیگانه‌ستیزی، ستم‌ستیزی، اعتقاد به مهدویت، فتوت و جوانمردی، بُعد مردمی، بُعد شهرگیری، مسأله عدم توارث، مساوات‌طلبی، کمک به قیامهای دیگری نظیر کمک به قیام سربداران کرمان، سمرقند، مازندران.

علت فروپاشی سربداران را بایستی در روح پر آشوب آن زمان جستجو کرد که ملوک الطوائف برای کسب قدرت به جان هم افتاده بودند و از جمله علت دیگر فروپاشی سربداران دودستگی و انشقاق آنها به دو جناح شیخیان و سربداران بود که این دو جناح از همان اوایل به مخالفت با یکدیگر پرداختند و باعث تضعیف درونی خود شدند و از سوی دیگر مبارزه بر سر قدرت در میان گروه سربداران نیز مزید بر علت شد. سربداران دوازده نفر بودند که همراه سران شیخیان به نحوی از انحاء و در اثر اختلافات خانگی از بین رفتند.

با وجود این سنت سربداری باقی ماند و در نهضت‌های عصر تیموری چهره نمود تا اینکه در زمان صفویان، تشیع اثنی عشری مذهب رسمی اعلام گردید.

قیام مرعشیان

مازندران از ایام نخستین اسلام جایگاه شیعیان و علویان بود. شرایط این منطقه از نظر طبیعی باعث جذب بسیاری از نیروهای ضد خلافت شده بود. فرقه‌های مختلف مذهب تشیع در این منطقه رشد کردند، و چندی را به حکومت گذراندند در گیلان نیز، آل شیعی مذهب بویه، قدرت را به دست گرفت و سرتاسر جهان اسلام آنروزگار را زیر نفوذ خود درآورد با گرایش اهالی مازندران به فرقه‌های مختلف تشیع، راه برای گرایش به تشیع اثنی عشری باز گردید و این مذهب در مازندران جایگاهی یافت و این مأمّن برای شیعیان که به لحاظ شرایط طبیعی دور از مرکز خلافت بود و دست خلفای عباسی و هیأت حاکمه اهل سنت به آن نمی‌رسید جایگاهی امن گردید.

با ورود مغولان به جهان اسلام، دست و بال شیعیان اثنی عشری به دلیل سیاستهای مختلف مذهبی مغولان، بازتر شد و در این ایام بین شیعیان خراسان و شیعیان مازندران رابطه برقرار بود. رفت و آمدها و مراوده‌ها باعث گسترش و عمق‌گیری این مذهب در میان مازندرانیان شد، چنانکه بسیاری از علمای اهل تشیع از مازندران بودند. که این وضع در آستانه قیام مرعشیان به اوج خود رسید. این قیام در سال ۷۶۰ هجری آغاز و به مدت ۳۵ سال به طول انجامید.

آزند می‌گوید:

«سید قوام‌الدین مرعشی دریک خانواده متدین در «دابو» یکی از بلوک آمل متولد شد سید قوام در خاندانی رشد کرد که خاندانش شیعی مذهب و از ارادتمندان به ائمه اطهار بوده‌اند وی علوم دینی را در زادگاه خود فراگرفت و برای تکمیل علوم و تحصیل شاخه‌های دیگر و نیز زیارت حضرت رضا (ع) راهی مشهد شد که در این زمان قیام سربداران در خراسان به بارنشسته بود.

سید قوام در نشستی که با شیخیان داشت مجذوب تعالیم آنها شد و دست ارادت به دامن «سید عزالدین سوغندی» که از شاگردان «شیخ حسن جوری» بود، داد و او را مقتدای خود ساخت و چهل روز را در آستان وی به دریافت و تزکیه نفس پرداخت و پس از آن راهی مازندران شد و در دیار خود به تبلیغ پرداخت و بار دیگر راهی خراسان گردید.

ولی آن زمان که به خراسان رسید اوضاع آشفته بود و در این میان مسائلی بین سرداران از جمله سیدعزالدین و شمس‌الدین علی صورت گرفته بود که نهایتاً سیدعزالدین سوغندی همراه سیدقوام به مازندران فرار کرد و در راه به دیار حق شتافت پس از فوت سیدعزالدین، سیدقوام در زادگاه خود، آمل معتکف شد و پیروان و شیعیان در اطراف او جمع شدند و چنان نفوذی پیدا کرد که بزرگان جهت انابت دست به دامان او می شدند.

تعالیم سیدقوام همان دنباله تعالیم شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری در خراسان بود و تعالیم وی دو بُعد داشت ۱- بُعد معنوی ۲- بُعد دنیوی که ویژگی بُعد معنوی - تعالیم وی، اعتقاد به تشیع اثنی عشری همراه با پوششی از عرفان بود، بُعد دنیوی آن نیز تأکید بر تعالیم شیعه در ارتباط با مسائل دنیوی بود که از مبارزه با ظلم و ستم همه جانبه اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی گرفته تا مساوات طلبی و بسط عدل و عدالت را شامل می شد، او به بسط نوعی قسط اسلامی و رسیدگی و حمایت از مساکین و امر به معروف و نهی از منکر و عدل و انصاف و کم آزاری معتقد بود، وی اعتقاد داشت که دین و دولت جدا از یکدیگر نیستند و بر این اساس بود که دست به قیام زد.

مساوات طلبی و برابری جویی از جمله چیزهایی است که سیدقوام و پیروان او در پی انجام و اجرای آن بودند.

سیدقوام قبل از اینکه به قدرت یکپارچه دست یابد با یکی از حُکام مازندران دست بیعت داد تا بدین وسیله بتواند به خواسته های خود برسد، لیکن ویژگی ها و تضادهای درونی پیروان او و پیروان حاکم مزبور (افراسیاب چلاوی) باعث انشقاق در بین نیروهای آنها شد و دو جناح بوجود آورد که در نهایت به پیروزی جناح شیخیان انجامید فتوت و راستی و صداق و راست کرداری از جمله خصوصیات پیروان سیدقوام و کلاً دولت او بود، آنها به هر کجا که پا می گذاشتند با عطوفت و صداقت خاصی رفتار می کردند و همین مسأله باعث گرایش اکثر مردم بدانها می شد. آنها از تجمل و دنیاپرستی گریزان بودند و کسب قدرت را برای خدمت می خواستند.

اکثر پیروان سیدقوام را افراد پیشه ور و روستایی و کلاً رعایا تشکیل می دادند که

- ابواء ۲۱۳.
 ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید
 العمری الاسدی ۲۲۳.
 ابوالحسن علی بن محمد السمری ۲۲۳.
 ابن بابویه ۲۶۰.
 ابتیه ۲۶۷.
 ابراهیمیه ۲۸۰.
 ابرقیه ۲۶۷.
 ابومسلمیه ۲۸۰.
 ابوسعید ابوالخیر ۲۸۶.
 ابوسعیدیه ۲۷۳.
 ابوالحسن خرقانی ۲۸۶.
 ابلیس ۲۰۵.
 اثرمینو ۱۱۶.
 احدیه ۲۸۰.
 ادس ۱۷۴.
 ادرسیه ۲۶۷.
 ادهمیه ۲۸۷.
 ارخ ۳۹.
 ارتدکس ۱۶۷.
 ارمنستان ۱۷۴.
 اردشیر خوره ۱۰۰، ۱۵۸.
 آرامنه ۲۵۴.
 ارغون ۱۴۶، ۲۳۰، ۲۳۱.
 ازدریه ۲۸۰.
 ازلیه ۲۸۰.
 اصحاب الکساء ۲۸۰.
 استرابون ۷۵.
 استودان ۷۹، ۱۰۶.
 استویا ۹۰.
 اسرافیل ۱۳۰.
 اسپننه مینو ۱۰۴.
 اسپننه ارمایتی ۱۰۴.
 استه‌دان ۱۰۷.
 اسماعیلیه ۱۴۵، ۲۳۴، ۲۶۸، ۲۶۹.
 ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵.
 اسماعیلیان ۲۳۰، ۲۵۱.
 اسماعیل یکم ۲۴۲، ۲۴۷.
 اسخریوطی ۱۶۲.
 اسلام ۱۶۴، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۱،
 ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۵،
 ۲۲۱، ۲۳۲.
 اسرائیل اوری ۲۴۷.
 اشی ۶۴.
 اشینیه ۲۸۰.
 اشکانیان ۸۰، ۹۲، ۱۰۰، ۱۴۹، ۱۵۰،
 ۱۷۳، ۱۹۱.
 اشکانی ۸۱، ۱۰۰.
 اشاوہیشتہ ۱۰۴.
 اشوبی ۱۱۴.
 اشپولر ۲۳۶.
 اشاعره ۲۶۵.
 افشاریه ۲۴۸.
 افلاطون ۱۸۵.
 اقنوم ۱۶۳.
 انگره مینو ۲۶، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۲.
 انلیل ۴۲، ۴۳، ۵۰.
 انکی ۴۲، ۴۳، ۵۲.
 انشانی ۷۳.
 انہیل ۵۱.
 انلیلہ ۶۱.
 انجیل ۱۶۱، ۱۶۳.
 انوشیروان ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۹۱.
 انطاکیه ۱۶۳.

- انگلیون ۱۶۳.
 انازله ۲۸۰.
 انصاریه ۲۸۸.
 امشپندان ۲۶، ۷۶.
 امن کبیرا ۶۰.
 امامیه ۲۳۵، ۲۶۵، ۲۹۴.
 امریه ۲۸۰.
 النقی (ع) ۲۲۱.
 الهادی (ع) ۲۲۱.
 المرزقی (ع) ۲۲۱.
 الموت ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵.
 الجایتو ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۹۵.
 الحاقیه ۲۸۰.
 الفاتتین ۱۲۹.
 المپ ۸۱.
 اوستا ۷۷، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۹۱.
 اور ۳۹، ۴۷، ۵۸، ۱۲۷.
 اوروک ۳۹، ۴۷، ۵۲.
 اورمزد ۱۱۰.
 اوریدو ۴۷.
 اورشلیم ۱۲۷، ۱۶۲، ۲۴۹.
 اورائیل ۱۳۰.
 اورفا ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۵۵.
 اولوین ۱۵۹.
 اوکنای ۲۳۱.
 اوکنای قآن ۲۳۱.
 اهل حق ۲۸۰.
 اهورامزدا ۱۷، ۶۵، ۷۸، ۱۰۰، ۱۰۳.
 ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۴.
 ۱۳۰.
 اهورا ۶۳.
 اهریمن ۸۸، ۱۰۴، ۱۰۵.
 ایندرا ۲۵، ۲۷.
 اینتار ۲۷.
 ایل ۳۸.
 ایشتار ۳۸، ۴۵، ۵۳، ۵۵، ۵۷.
 اینانا ۴۴.
 ایگیگ ۴۴.
 اینورتا ۵۳.
 ایویان ۱۴۵.
 ایلخانان ۱۴۵، ۱۴۹، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۹۵.
 ایران ۱۹۶، ۱۹۷.
 «ب»
 باب ۲۸۰.
 بایدو ۱۴۷، ۲۳۶.
 ببار ۵۲.
 باباعباسی ۹۸.
 بابل ۳۲، ۳۵، ۴۰، ۴۴، ۵۲، ۵۷، ۵۹.
 ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۹۵.
 بارسیمما ۱۵۵.
 باذان ۱۹۶.
 باقر(ع) ۲۲۰.
 باطنیه ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۳.
 بایبگری ۲۸۱.
 بایه ۲۸۱.
 بانپال ۵۷.
 بتریه ۲۶۷.
 بخت‌النصر ۱۲۸، ۱۲۹.
 برکه خان ۲۳۵.
 برج خاموشان ۱۱۳.
 برقعیه ۲۷۳.
 برنابا ۱۶۴.
 بودا ۸۵، ۸۷، ۹۰، ۲۳۷.

- بودائیت ۱۳۷.
 بودا خدا ۱۳۷.
 بودائی ۱۴۶، ۸۷.
 بویب ۱۹۸، ۲۰۰.
 بخارا ۸۷، ۲۴۴.
 برهما ۱۷.
 بکتاشیه ۲۳۴، ۲۸۰، ۲۸۸.
 بل ۳۸، ۴۰.
 بلاذری ۲۰۱.
 بلوس ۳۸.
 بلاش ۸۱.
 بلاذری ۲۶۵.
 بلخ ۸۷.
 بهشت ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۵.
 بنگ ۱۱۳.
 بهره ۲۷۳.
 بهمینه ۲۸۰.
 بیانیه ۲۷۷.
 بیت اللحم ۱۶۱.
 بسین النهرین ۲۲، ۳۵، ۳۷، ۵۸، ۱۷۳،
 ۱۹۵، ۲۰۲.
 بیشاپور ۱۰۰.
 بعل مردوک ۵۳.
 بهائیت ۲۸۱.
- پانتئون ۵۱.
 پایا ۱۵۳.
 پسرخانیه ۲۹۴.
 پروتستان ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۵۴.
 پروکوبیوس ۱۵۲.
 پولس ۱۶۴، ۱۶۵.
 پولی تئیزم ۴۶.
 پیلاتس ۱۶۲.
- «ت»
 تائیت نی ۶۸.
 تانار ۱۶۰.
 تاریخ ۱۵، ۱۹، ۲۰.
 تاریخ ایران ۲۰.
 تبرائیان ۲۴۳.
 تثلیث ۱۶۳.
 تسنن ۲۳۵، ۲۴۸.
 تشیع (اثنی عشری) ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴،
 ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۸،
 ۲۵۸، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹.
 تصوف ۲۳۳، ۲۸۸.
 ترکستان ۱۵۹.
 تعلیمیه ۲۶۸.
 تفویضیه ۲۸۰.
 تقلید ۲۲۴.
 تکودار ۲۳۶.
 تنسر ۱۳۸، ۱۴۱.
 تناسخ ۳۰، ۲۷۹.
 توتیمزم ۳۱، ۱۴۳.
 تیسفون ۱۷۴، ۱۸۱، ۲۰۰.
 تیمورلنگ ۱۶۰.
- «پ»
 پاتریاک ۱۸۵.
 پاتسی ۴۰.
 پاتسیها ۴۱.
 پاپایی ۶۸.
 پارتها ۶۶، ۷۹.
 پازند ۱۱۳.

«ث»

حریه ۲۷۷.
 ثوبه ۲۱۳.
 حروفیه ۲۹۳، ۲۹۴.
 حروفیان ۲۹۳.

«ج»

جائلیق ۱۴۵، ۱۶۸.
 جان ناس ۲۷، ۲۰۲.
 جارودیه ۲۶۷.
 جاویدان نامه ۲۹۳.
 جبرائیل ۱۳۰، ۱۶۳، ۲۰۶.
 جبریه ۲۶۵.
 جبلیه ۲۸۰.
 جریریه ۲۶۷.
 جس ۱۹۸، ۲۰۰.
 جعفرالصادق (ع) ۲۲۰، ۲۲۴.
 جعفریه ۲۸۰.
 جلالیه ۲۳۴.
 جمالیه ۲۸۸.
 جن ۲۰۵.
 جندی شاپور ۱۵۸.
 حذیبیه ۲۱۵.
 حسن (ع) ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۴۵، ۲۶۶.
 حسن بصری ۲۳۲.
 حسن بن زید ۲۵۷.
 حسن بن علی العسکری (ع) ۲۲۲.
 حسنیه ۲۶۷.
 حسین (ع) ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۶۶.
 حسین بن روح النوبختی ۲۲۳.
 حسین صفوی ۲۴۷.
 حسینیه ۲۶۷.
 حشیشیه ۲۶۸.
 حمیره ۲۷۳.
 حمورابی ۵۹.
 حنابله ۲۸۴.
 حنبلیه ۲۸۴.
 حنفی ۲۸۱.
 حنفیه ۲۸۲.
 حیانه ۲۷۷.
 حیره ۱۹۸.
 جاشلیق ۱۴۵، ۱۶۸.
 جان ناس ۲۷، ۲۰۲.
 جارودیه ۲۶۷.
 جاویدان نامه ۲۹۳.
 جبرائیل ۱۳۰، ۱۶۳، ۲۰۶.
 جبریه ۲۶۵.
 جبلیه ۲۸۰.
 جریریه ۲۶۷.
 جس ۱۹۸، ۲۰۰.
 جعفرالصادق (ع) ۲۲۰، ۲۲۴.
 جعفریه ۲۸۰.
 جلالیه ۲۳۴.
 جمالیه ۲۸۸.
 جن ۲۰۵.
 جندی شاپور ۱۵۸.
 «ج»
 چشتیه ۲۳۴.
 چنگیز خان ۱۶۰.
 چینوات ۱۰۷، ۱۰۹.
 چینوت ۱۰۷.

«خ»

خاخام ۱۳۴.
 خالد بن ولید ۱۹۸.
 خانقاه ۲۸۶.
 خدیجه ۲۱۳، ۲۱۴.
 خدا بنده ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۹۵.
 خربنده ۲۳۹.

«ح»

حامیها ۲۲.
 خاخام ۱۳۴.
 حج ۲۰۹.
 حراء ۲۱۴.
 حریانه ۲۷۶.

- خرده اوستا ۱۰۹.
 خسروپرویز ۱۹۶.
 خشیه ۲۶۸.
 خصیبه ۲۸۰.
 خطایه ۲۷۳.
 خلعیه ۲۶۸.
 خلطیه ۲۷۳.
 خلوتیه ۲۸۸.
 خوارزمشاهیان ۲۳۰.
 خوارج ۲۶۵.
 خوزستان ۵۹.
 خمس ۲۱۰.
 خنفریه ۲۷۳.
- دیلیم ۲۵۶.
 دیلمان ۲۵۵.
 دیالمه ۲۶۰.
 دیلمون ۴۳.
 دین ۱۷، ۱۶.
- «ذ»
 ذُکُورِیَه ۲۶۸.
 ذوالقرنین ۱۲۹.
 ذهبیه ۲۸۸.
 ذی‌قار ۱۹۸.
- «ر»
 رافعیه ۲۸۹.
 رفاعیه ۲۸۸، ۲۳۴.
 رفائیل ۱۳۰.
 رقیه (س) ۲۱۲، ۲۱۳.
 رکن‌الدوله ۲۶۰.
 رنه گروسه ۶۶.
 روافض ۲۶۵.
 ریم سین ۳۵.
- «ژ»
 ژوستینیان ۱۵۶.
- «ز»
 زرتشت (زردشت) ۱۶، ۷۷، ۷۸، ۱۰۱،
 ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰،
 ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۹،
 ۱۹۰، ۲۵۴.
 زرتشتی ۷۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۹،
 ۱۳۴، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۷۵، ۱۸۰.
- «د»
 دابو ۳۰.
 داریوش ۱۸۶.
 داعی صغیر ۲۵۸.
 داعی کبیر ۲۵۷.
 دخمه ۱۰۶، ۱۱۲.
 دخو ۱۰۶.
 دروزیه ۲۷۳.
 دراویش ۲۸۹، ۲۹۶.
 درویش ۲۸۹.
 دقوزخاتون ۱۴۵.
 دیو ۲۷، ۶۲.
 دورکیم ۱۷.
 دوزخ ۲۰۷، ۲۱۵.
 دوکینیه ۲۶۸.
 دهوره ۹۲.
 دننا ۱۶.
 دیاکرونوف ۶۱، ۶۵.

- سعدبن ابی وقاص ۲۰۰.
 سُغَد ۱۸۱.
 سربداران ۲۳۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹.
 سریفیه ۲۸۰.
 سرخابیه ۲۶۸.
 سرائوشا ۲۸.
 سروشا ۱۷۷.
 سدره ۱۱۴.
 سلمان ۲۴۷.
 سلجوقی ۲۷۴.
 سلوکیها ۸۵.
 سلیمانیه ۲۶۷.
 سلطان سلیم ۲۴۱.
 سلطان محمد خدابنده ۲۳۸.
 سکاها ۲۷، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲.
 سوره ۲۲، ۱۹۵.
 سوما ۲۵.
 سومر ۳۵، ۳۹، ۱۹۵.
 سوشیانس ۱۰۵.
 سوشیانن ۱۱۱.
 سومریها ۳۷، ۲۲.
 سهروردیه ۲۳۴، ۲۸۸.
 سفاکین ۲۶۸.
 سنت اگوستین ۱۷۵.
 سناخریب ۵۶.
 سنباذیه ۲۸۰.
 سنهدرین ۱۶۳.
 سمطیه ۲۷۳.
 سین ۳۸، ۵۲، ۵۳.
 سیب پار ۳۹، ۵۲.
- ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۵۱، ۲۵۲.
 زروان ۹۱، ۹۴، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۴.
 زروانی ۹۱، ۱۷۳.
 زروان اکرانه ۱۲۲، ۱۳۸.
 زروانیه ۱۲۳.
 زره توشتره ۱۰۱.
 زنداقه ۱۸۱.
 زُنَّار ۲۶۲.
 زند ۱۱۳، ۲۴۹، ۲۵۰.
 زندیه ۲۵۰.
 زندیق ۱۸۰، ۱۸۳.
 زوس ۷۴.
 زیدیه ۲۳۵، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷.
 زینب(س) ۲۱۲، ۲۱۳.
 زیگوراتی ۵۳.
- «س»
 ساخ ۶۰، ۶۱.
 ساسانی ۱۱۸، ۱۳۷.
 ساسانیان ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۸۴، ۱۹۱.
 ۱۹۷، ۲۰۳، ۱۹۹.
 سامانی ۲۵۸.
 سامیها ۲۲.
 سانس ۳۸.
 سان ۳۸.
 سبعیه ۲۷۳.
 سپید جامگان ۲۷۸.
 سپنت مینو ۱۱۶.
 سجاد(ع) ۲۲۰.
 سفید کوه ۹۹.
 سعد ۲۱۲.

سیت ۶۶

- سید قوام ۳۰۱، ۳۰۰
سید عزالدین سوغندی ۳۰۱، ۳۰۰
سیاست مذهبی ۲۴۸

«ص»

- صالحیه ۲۶۷
صائبین ۱۳۷
صباحیه ۲۷۳، ۲۶۸
صدراالمالک ۲۵۲
صدوقیان ۱۳۱
صراط ۲۰۷
صفورا ۱۳۲
صفویه ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴
۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۸۸
۲۹۵
صوفیه ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۸۸
صوفیان ۲۳۳، ۲۵۱

«ش»

- شاذلیه ۲۳۴
شافعی ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳
شاه اسماعیل ۲۴۱، ۲۴۵
شاه حسین ۲۴۶
شاپور اول ۱۷۴
شاپور دوم ۱۵۳، ۱۹۰
شعب ابوطالب ۲۱۵
شیخ الاسلام ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲
شیخ حسن جوری ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰

«ط»

- طبرستان ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۶
طهماسب ۲۴۲
طیفوریه ۲۸۷

شمن ۸۵

شمنی ۸۵

شمینیه ۸۵

شمعون ۱۵۳

شمس ۵۳، ۵۴

شوش ۵۹، ۱۷۴

شوریاش ۶۰، ۶۱

شیمالی ۶۰، ۶۱

شیخو ۶۰

شیب رو ۶۰

شیطان ۲۰۶

شیعه ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۸

۲۴۰، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۹۵

۲۹۶، ۲۹۷

شیخیان ۲۳۳، ۲۹۹

شیخیه ۲۸۱

شهربراز ۱۵۸

«ع»

- عامر ۲۱۲
عایشه ۲۶۱
عبدا ۱۵۱
عبری ۱۲۷
عبرانی ۱۲۷
عبرانیان ۱۲۷
عبریان ۱۲۸
عبدالله بن المقفع ۱۸۲
عبدالشمس ۲۱۲
عباس ۲۱۲
عبدالله ۲۱۲
عبدالعزیز ۲۱۲

- عبدالله بن خلافة السهمي ۱۹۶.
 عبیداللهیه ۲۷۳.
 عثمان ۲۱۲.
 عثمانیه ۲۶۵.
 عثمان بن سعید العمری الاسدی ۲۲۳.
 عربستان ۱۹۵.
 عزرائیل ۲۰۶.
 عدی ۲۱۲.
 عجلیه ۲۶۸.
 علی (ع) ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۸۶.
 علی بن موسی الرضا (ع) ۲۴۸، ۲۴۹.
 علی الهیام ۲۷۹.
 علویان ۲۳۵، ۲۵۵، ۳۰۰.
 علامه مجلسی ۲۲۹.
 علامه حلی ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۷۸.
 عمر ۲۱۲.
 عمرو ۲۱۲.
 عمادالدوله ۲۶۰.
 عمیریه ۲۸۰.
 عمر بن خطاب ۱۹۹.
 عمرو بن منذر ۱۵۷.
 عیسی ۱۴۴، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶.
 عیلام ۳۵، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۸.
 عیلامیها ۲۲.
 «غ»
 غازان ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۰، ۲۳۰، ۲۳۲.
 ۲۳۶، ۲۳۷.
 غالب ۲۱۲.
 خالیه ۲۸۰.
 خدیرخم ۲۱۶.
 خزنوی ۲۷۴.
 خلات (خلاة) ۲۳۵، ۲۵۱، ۲۶۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹.
 خیاتییه ۲۷۳.
 «ف»
 فاتک ۱۷۴.
 فادوسپان ۲۵۸.
 فاطمه (س) ۲۱۲، ۲۲۷.
 فاطمیه ۲۷۳.
 فتح الفتوح ۲۰۱.
 فتیش ۳۰، ۳۱.
 فتیشیزم ۲۸، ۳۱.
 فح ۲۵۵، ۲۶۸.
 فزات ۱۹۵.
 فرق الشیعه ۲۶۵.
 فرقه ضاله ۲۸۰.
 فدائیان ۲۷۳.
 فریسیان ۱۳۱.
 فرعون ۱۳۲، ۱۳۳.
 فسخ ۳۰.
 فلسطین ۱۶۱.
 فطر ۲۰۹.
 فهر ۲۱۲.
 فنیقیه ۳۲.
 فیروز ۱۵۶.
 «ق»
 قاسمیه ۲۶۸.
 قاضی عسکر ۲۵۳.

- قادره ۲۳۴، ۲۸۸، ۲۸۹.
 قادیسیه ۱۹۸.
 قباد ۱۸۴.
 قبیجاق ۲۳۵.
 قتیبه ۲۸۰.
 قس الناطف ۲۰۰.
 قسطنطنیه ۲۳۵.
 قصى ۲۱۲.
 قرآن ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۳۱، ۲۸۱.
 قرائون ۱۳۱.
 قرامطه ۲۷۰، ۲۷۳.
 قرمطی ۲۷۰.
 قریش ۲۱۴.
 قزلباشیه ۲۸۰.
 قندهار ۸۷.
 قهستان ۲۹۸، ۲۷۵.
 قونیوره ۲۸۸.
 قومس ۲۵۶، ۲۷۵.
- «گ»**
 گاتها ۱۰۹، ۱۱۵.
 گبر ۱۱۳.
 گنوماتا ۱۱۳، ۱۸۶.
 گولا ۳۸.
 گیل ۲۶۰.
 گیخاتو ۱۴۶، ۲۳۶.
- «ل»**
 لارسا ۵۹.
 لاکاش ۴۷.
 لرستان ۵۹.
 لوتر ۱۶۸، ۱۶۹.
 لوقا ۱۶۳، ۱۶۴.
 لوی ۲۱۲.
- قادره ۲۳۴، ۲۸۸، ۲۸۹.
 قادیسیه ۱۹۸.
 قباد ۱۸۴.
 قبیجاق ۲۳۵.
 قتیبه ۲۸۰.
 قس الناطف ۲۰۰.
 قسطنطنیه ۲۳۵.
 قصى ۲۱۲.
 قرآن ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۳۱، ۲۸۱.
 قرائون ۱۳۱.
 قرامطه ۲۷۰، ۲۷۳.
 قرمطی ۲۷۰.
 قریش ۲۱۴.
 قزلباشیه ۲۸۰.
 قندهار ۸۷.
 قهستان ۲۹۸، ۲۷۵.
 قونیوره ۲۸۸.
 قومس ۲۵۶، ۲۷۵.
- «ک»**
 کاپادوکیا ۵۳.
 کاتبان ۱۳۱.
 کاتولیک ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۴۶.
 کاشو ۶۰.
 کاکائیه ۲۸۰.
 کاست ۶۰.
 کاسی ۶۰، ۶۵.
 کاهنان ۵۹.
 کبرویه ۲۳۴.
 کربلا ۲۱۹.
 کرتیر ۱۷۵.
- کریستن سن ۶۳.
 کشتی ۱۱۴.
 کعب ۲۱۲.
 کلاب ۲۱۲.
 کلدیه ۹۲، ۱۹۵.
 کلدانیان ۳۷.
 کمبوجیه ۱۸۶.
 کواذ ۱۵۶.
 کوروش ۱۳۳.
 کوثر ۲۰۷.
 کودور - ناخوته ۵۸.
 کنیسه ۱۳۴.
 کیش ۴۰، ۵۲، ۶۴.
 کی کشتاسب ۱۴۰.
 کیسانیه ۲۳۵، ۲۶۵، ۲۷۵، ۲۷۶.

مزدکیان ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹،	(۴)
۱۹۰.	ماخ ۸۶
مزدانیان ۱۸۳.	مارا ۸۹
مزدکیه ۱۸۴، ۱۸۹.	ماردوخ ۴۷.
مزدیسنی ۱۰۱.	ماروئا ۱۵۱.
مزدیسننا ۱۰۱.	مارابا ۱۵۹.
مزده پرستی ۸۰.	مازیاریه ۲۸۰.
مجتهد ۲۵۳.	ماداکتو ۵۹.
مجوس ۲۶۱.	مالکی ۲۸۱.
مختار ۲۳۵.	مالک ۲۱۲.
مختاریه ۲۷۶، ۲۷۷.	مالالاس ۱۸۸.
محمد (ص) ۱۶۴، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۱۲،	ماننا ۶۴.
۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۷.	مانی ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷،
محمد بن یعقوب کلینی ۲۲۹.	۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱.
محمد بن علی (ع) ۲۲۱.	مانویه ۱۷۳، ۱۸۱.
مستمین ۲۵۷.	ماوراءالنهر ۸۷، ۱۰۱، ۱۴۴، ۱۵۸،
مسخ ۳۰.	۱۶۰، ۱۷۵، ۱۸۱.
مستعلویه ۲۶۸، ۲۷۳.	متوکل ۲۵۷.
مسیح ۱۵۹، ۱۶۱.	مذین ۱۳۲.
مسیحیت ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۵۹، ۱۷۳،	مذهب ۱۸.
۱۷۵.	مذهب جعفری ۱۸.
مسیحیان ۱۴۴، ۱۴۶، ۲۴۶، ۲۴۷.	مرعشیان ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۲.
مشهد ۲۴۸.	مرو ۱۵۸.
مشروطیت ۲۹۶.	مرقیه ۲۶۸.
معتزله ۲۶۵.	مردوک ۳۷، ۴۴، ۴۷، ۵۳.
معروفیه ۲۸۷.	مرقیون ۱۷۸.
معزالدوله ۲۶۰، ۲۶۱.	مرقس ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵.
مغ ۷۳، ۷۷.	مرجئه ۲۶۵.
مغان ۹۲، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲.	مزدا ۶۴.
مغول ۱۶۰، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۹۵.	مزداهورا ۱۰۳.
مغولان ۲۳۰، ۲۳۲.	مزدک ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷،
مغتسله ۱۷۴، ۱۷۸.	۱۸۸.

- مصر ۳۲.
مصریها ۲۰.
مطلب ۲۱۲.
مهر ۲۶، ۲۷، ۷۶، ۸۰، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۶۶، ۱۷۳.
مهرپرستی ۹۱، ۹۲، ۹۸، ۱۰۰، ۱۳۷.
مهرپرستان ۹۷.
مهدی (ع) ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۴۲، ۲۴۵.
مهرنرسی ۱۵۱.
ملاپاشی ۲۵۲.
ملاحده ۲۶۸.
موتساتسیر ۵۴.
مولیتا ۳۸.
مولوی ۲۸۶.
موسی ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳.
موسی بن جعفر (ع) ۲۲۱.
مولوبه ۲۳۴، ۲۸۸، ۲۸۹.
مورس ۱۵۷.
مویدان ۱۲۰.
مویدان موید ۱۴۱.
منکر ۲۰۷.
میترا ۲۶، ۲۷ و ۲۸، ۶۳، ۶۵، ۷۲، ۹۲، ۹۵، ۱۶۶.
میتراثیسم ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۹۹.
میکائیل ۱۳۰، ۲۰۶.
میثره ۲۵، ۶۲، ۶۳، ۹۴، ۹۹، ۱۰۰.
«ن»
نانا ۴۴.
ناناسمین ۴۴.
ناهیس ماسا ۶۸.
- نایب‌الصدر ۲۵۰.
نبو ۳۸، ۴۴، ۵۳.
نخشبط ۱۷۷.
نسخ ۳۰.
نسطوریوس ۱۵۴، ۱۵۵.
نسطوری ۱۶۰.
نقشبندیه ۲۳۴، ۲۸۸.
نقطوبه ۲۹۴، ۲۹۵.
نرشخی ۸۶.
نرگال ۳۸، ۵۳.
نصرالدین طوسی ۲۳۸.
نصیبین ۱۵۸.
نضر ۲۱۲.
نمرو دداغ ۹۲.
نواب اریعه ۲۲۲.
نویختی ۲۲۸.
نوربخشیه ۲۸۸.
نواصب ۲۶۵.
نوسکو ۵۳.
نعیمیه ۲۶۸.
نعمه‌الهیة ۲۸۸.
نکیر ۲۰۷.
نینوا ۲۱۹.
نیشابور ۱۵۸، ۱۸۰.
نین تود ۵۲.
نیپورتا ۴۸.
نین هورساگ ۴۲، ۴۳.
نیپ‌پور ۴۰.
نی‌نیب ۳۸.
نیبرگ ۶۳.

«و»

- وارونا، ۲۵، ۲۶.
واندارا، ۲۶.
وشتاسپ، ۱۴۰.
وَرَثَرِغْنَا، ۶۲.
وَرَثَرِغْنَه، ۲۵، ۲۶.
ودائی، ۲۵.
وندیداد، ۱۰۹، ۱۱۲.
وهیشت، ۱۰۹.
وهومنه، ۱۰۱، ۱۰۴.
ویدن گرن، ۹۴.
ویسپرد، ۱۰۹.
هورکی، ۳۸.
هوم، ۶۴.
هوری، ۶۵.
هورسته، ۱۰۴.
هوخته، ۱۰۴.
هوشیدر، ۱۰۵.
هوشیدر ماه، ۱۰۵.
همورایی، ۴۷.
هه آ، ۳۸.
هی توله، ۶۸.
هیاطله، ۱۵۸.
هیت ها، ۲۲.
هیربندان، ۱۴۱.

«ه»

- هاجسن، ۲۲۸.
هاشم، ۲۱۲.
هامورایی، ۴۷.
هرقل، ۱۵۰.
هرودوت، ۶۷، ۷۱، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۱۸۶.
هرمزد، ۱۷۷.
هزاروارش، ۱۱۳.
هئوما، ۲۵.
هئوروتات، ۱۰۴.
هخامنشی، ۷۳، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۹۴، ۱۱۳، ۱۱۵.
هخامنشیان، ۷۲، ۹۹.
هلاکو، ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۳۸.
هندویا، ۲۴۶.
هوما، ۲۴، ۱۴۳.
هوا، ۳۸.
«ی»
یاجوج و ماجوج، ۶۸.
یسنا، ۱۰۹.
یشتها، ۱۰۹.
یزدگرد، ۱۵۱.
یزدگرد سوم، ۱۹۹.
یعقوبیه، ۲۶۸.
یونان، ۳۲.
یوسف فلاویوس، ۸۰.
یوکابد، ۱۳۱.
یوحنا، ۱۶۳، ۱۶۴.
یهوه، ۱۷، ۱۱۰، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۵.
یهود، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۶، ۲۳۰، ۲۴۹، ۲۵۱.
یهودا، ۱۲۸.
یهویاقیم، ۱۲۸.

کتابنامه

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- «نهج الفصاحه»، مجموعه کلمات قصار حضرت رسول اکرم (ص)، ترجمه و فراهم آورنده؛ ابوالقاسم پاینده، تهران: جاویدان، ۱۳۶۱.
- ۳- «آئین مهر میثرائیسم» هاشم رضی، تهران: بهجت، ۱۳۷۱.
- ۴- «اسماعیلیان در تاریخ» برنارد لوئیس، ترجمه یعقوب آژند، تهران: مولی، ۱۳۶۱.
- ۵- «اسلام در ایران» (شعوبیه)، دکتر ر. ناث و پرفسور گلدزیه، ترجمه محمودرضا افتخارزاده، تهران: مؤسسه نشر میراث‌های تاریخی اسلام و ایران، ۱۳۷۱.
- ۶- «انجیل لوقا»، ترجمه جدید فارسی، انجمن کتاب مقدس ایران، بی‌جا، ۱۳۶۲.
- ۷- «ایران از آغاز تا اسلام» رومن گیرشمن، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶.
- ۸- «ایران باستان ج ۱ و ۲ و ۳» حسن پیرنیا، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۳۶.
- ۹- «ایران در زمان ساسانیان» پرفسور آرتور کریستن سن، ترجمه رشید یاسمی، تهران: ابن سینا، ۱۳۱۷.
- ۱۰- «ایران در زمان هخامنشیان» مرتضی احتشام، تهران: جیبی، ۱۳۵۵.
- ۱۱- «ایران عصر صفوی» راجر سیوری، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲.
- ۱۲- «ایران و تمدن ایرانی» کلمان هوار، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر،

۱۳۶۳.

- ۱۳- «دینهای ایران باستان» ه. س. نیبرگ، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران: مرکز ایرانی مطالعه فرهنگی، ۱۳۵۹.
- ۱۴- «ادیان زنده جهان» رابرت. ا. هیوم. ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹.
- ۱۵- «بهشت و دوزخ در اساطیر بین‌النهرین» ن. ک. ساندوز، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران، فکر فیروز، ۱۳۷۳.
- ۱۶- «بودا» ع. پاشائی: تهران، مروارید، ۱۳۶۲.
- ۱۷- «تاریخ اسلام» علی اکبر فیاضی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۲۷.
- ۱۸- «تاریخ اسماعیلیه»، بخشی از زبدةالتاریخ ابوالقاسم کاشانی، به تصحیح: محمدتقی دانش‌پژوه، تبریز، بی‌جا، ۱۳۴۳.
- ۱۹- «تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه» چارلز جیمز ویلس، بکوشش: جمشید دودانگه و مهرداد نیکنام، ج دوم، تهران: طلوع، ۱۳۶۶.
- ۲۰- «تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ»، سعید نفیسی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
- ۲۱- «تاریخ ادیان»، علی اصغر حکمت، ج پنجم، بی‌جا، ۱۳۷۱.
- ۲۲- «تاریخ ارمنستان»، پرفسور گ. ح. سارگسیان و همکاران، ترجمه ا. گرمانیک، تهران: بی‌جا، ۱۳۶۲.
- ۲۳- «تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان». حسن پیرنیا، تهران: خیام.
- ۲۴- «تاریخ ایران از ظهور اسلام تا دیالمه»، دکتر عزیزاله بیات، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۰.
- ۲۵- «تاریخ ادیان و مذاهب جهان»، عبدالله مبلغی آبادانی، قم: منطق (سینا) ۱۳۷۳.
- ۲۶- «تاریخ تحلیلی اسلام» دکتر جعفر شهیدی، ج هشتم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷.
- ۲۷- «تاریخ تمدن ایران ساسانی»، سعید نفیسی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۱.
- ۲۸- «تاریخ جامع بهائیت»، بهرام افراسیابی تهران: سخن، ۱۳۷۱.

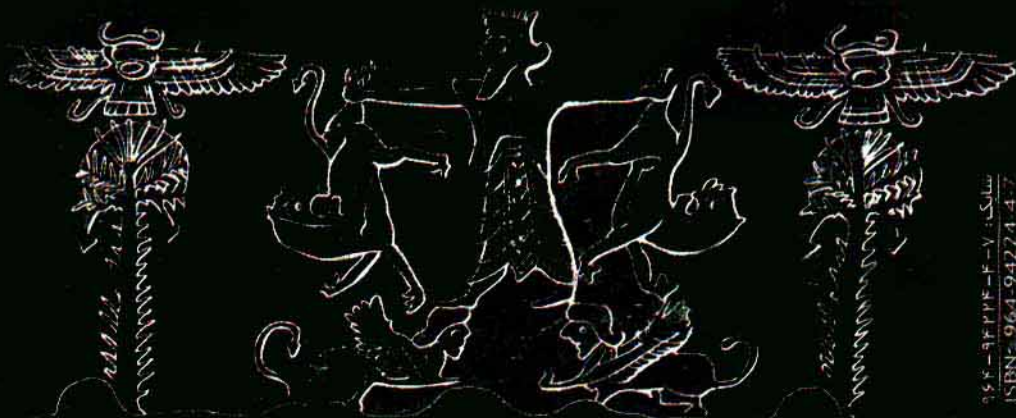
- ۲۹- «تاریخ جامع ادیان»، جان ناس، ترجمه: علی اصغر حکمت، تهران: ۱۳۴۴.
- ۳۰- «تاریخ سلطنت قباد و مزدک» آرتور امانوئل کریستن سن، ترجمه نصرالله فلسفی، تهران: مؤسسه خاور ۱۳۰۹.
- ۳۱- «تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم»، دکتر محمدجواد مشکور، تهران: اشراقی، ۱۳۶۲.
- ۳۲- «تاریخ ماد»، م.ا. دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، تهران: ۱۳۷۱.
- ۳۳- «تاریخ مردم ایران ج ۱ و ۲»، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، ج دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.
- ۳۴- «تاریخ مختصر ادیان بزرگ» فلیسین شاله، ترجمه دکتر منوچهر خدایار محبی، تهران: طهوری، ۱۳۵۵.
- ۳۵- «تاریخ مغول»، عباس اقبال، تهران: امیرکبیر ۱۳۵۶.
- ۳۶- «تاریخ مغول در ایران»، برتولد اشپولر، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- ۳۷- «تاریخ غزنویان» ج اول، ادmond کلیفورد باثورث، ترجمه حسن انوشه، ج دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ۳۸- «تاریخ طبری» محمدبن جریر طبری ج ۱۰ - ۱ ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ۱۳۶۹.
- ۳۹- «تاریخ طبرستان و رویان»، ظهیرالدین بن نصرالدین مرعشی، به‌اهتمام برنارد دارن، تهران: گسترده، ۱۳۶۳.
- ۴۰- «تاریخ طبرستان»، ابن اسفندیار، به کوشش عباس اقبال، تهران: خاور، بی تا.
- ۴۱- «تاریخ و فلسفه مذاهب جهان از دورانهای دور تا این زمان»، دکتر بهاء‌الدین بازارگارد، تهران: ۱۳۴۶.
- ۴۲- «تاریخ کامل»، عزالدین علی ابن اثیر، برگردان دکتر سیدمحمدحسین روحانی، تهران: اساطیر، بی تا.
- ۴۳- «تشیع و مشروطیت در ایران»، عبدالهادی حائری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ۴۴- «حیب‌السیر» خواندمیر، تهران: خیام، ۱۳۵۳.
- ۴۵- «جامع‌التواریخ»، خواجه رشیدالدین فضل‌اله همدانی، به کوشش محمدتقی

- دانش پژوه، محمد مدرس، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸.
- ۴۶- «جامعه و تاریخ»، استاد شهید مرتضی مطهری، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.
- ۴۷- «جغرافیای مفصل ایران»، دکتر ربیع بدیعی، ج ۲ و ۱، تهران: اقبال، ۱۳۷۳.
- ۴۸- «جهانگشای نادری» میرزամهدی خان استرآبادی، به تصحیح انوار، تهران: ۱۳۴۲.
- ۴۹- «جنبش های دینی ایرانی»، دکتر غلامحسین صدیقی، تهران: پازنگ ۱۳۷۲.
- ۵۰- «خلاصه تاریخ ادیان»، دکتر محمدجواد مشکور، تهران: شرق، ۱۳۶۸.
- ۵۱- «دین و مذهب در عصر صفوی»، دکتر مریم میراحمدی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- ۵۲- «زرتشت و جهان غرب»، ژ. دوشمن گیمن، ترجمه: مسعود رجب نیا، تهران: انجمن فرهنگ تهران، ۱۳۵۰.
- ۵۳- «زندگی مانی و پیام او» ناطق ناصح، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- ۵۴- «سکاها» تامارا تالبوت رایس، ترجمه دکتر رقیه بهزادی، تهران: یزدان، ۱۳۷۰.
- ۵۵- «سیره ابن هشام»، ابن هشام، ترجمه هاشم رسولی محلاتی، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۸-۱۳۶۶.
- ۵۶- «شیعه در اسلام» محمدحسین طباطبائی، قم: اسلامی، ۱۳۶۲.
- ۵۷- «شیعه و پایه گذاری علوم اسلامی»، حسن صدر، تهران: روزبه، ۱۳۵۷.
- ۵۸- «شیعه یک حزب تمام»، دکتر علی شریعتی، تهران: دفتر تدوین و تنظیم آثار شریعتی، بی تا.
- ۵۹- «علل ظهور فرق و مذاهب اسلامی»، رضا خسروشاهی، تهران: کتابفروشی تهران، تاریخ مقدمه ۱۳۴۱.
- ۶۰- «فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی» جلد ۱. استاد جعفر سبحانی، تهران: صحیفه، ۱۳۶۹.
- ۶۱- «فرقه اسماعیلیه»، مارشال هاجسن، ترجمه فریدون بدره ای، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹.

- ۶۲- «فرق الشیعه»، حسن بن موسی نوبختی، به قلم محمدجواد مشکور، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
- ۶۳- «فروغ ابدیت»، جعفر سبحانی، قم، دانش اسلامی، ۱۳۶۳.
- ۶۴- «فرهنگ فرق اسلامی»، محمدجواد مشکور، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
- ۶۵- «قیام سرداران»، یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵.
- ۶۶- «قیام مرعشیان»، یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵.
- ۶۷- «قلمرو میترا»، خسرو فانیان، تماشا، ش ۲۲۵، ۱۳۵۴.
- ۶۸- «مانی و دین او»، سیدحسن تقی زاده، تهران: انجمن ایرانشناسی، ۱۳۳۵.
- ۶۹- «مانی و تعلیمات او»، گتویدن گرن، ترجمه نزهت صفای اصفهانی، تهران، ۱۳۵۲.
- ۷۰- «مغازی»، محمدبن عمر واقدی، ترجمه: دکتر محمد مهدوی دامغانی، تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
- ۷۱- «نهضت سرداران خراسان»، بطروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام، ۱۳۵۱.

The History Of Religions In Iran

By: A.Ghadyani



شابک: ۹۶۴-۹۴۲۲۴-۴-۷
ISBN: 964-94224-4-7


انتشارات
فرهنگ مکتوب